تذکیر سلاطین ایران بعد آل اسلام

از تصانیف امیر خواند محمد هروی
مورخ مشهور

گفتار در حکومت طاهر ذو الیمینین و اولاد او که ایشانرا ملوک طاهریه گویند

چون طاهر بن حسین بن مصعب خزاعی محمد امین عباسی را بکشت ومأمون از خراسان به بغداد رفت طاهر در سلك خدام عتبهء خلافت انتظام

انتظام یافته ملازمت مینمود تا روزی بمجلس مأمون درآمد وا و به شراب
خوردن اشتغال داشت فرمود که حسین خادم طاهررا کاسهٔ چند داد
ودرین اثنا مأمون درگریه شد طاهر گفت که ای امیر المؤمنین از شرق تا
بغرب عالم در تحت فرمان تست هیچ نمیدانم که سبب این گریه چیست
مأمون فرمود که من ازبرای امری میگریم که اظهار آن مستلزم مذلّت
و خواری است و اخفاء آن مقارن غم وبیماری و هیچکس بی اندوه نیست
و بعد از آن بمرتبهٔ گریه بر مأمون مستولی شد که طاهررا مجال سؤال نماند
و طاهر ازپیش مأمون اندیشناک بیرون آمد یکی از مخصوصان حسین
خادمرا طلب داشت ومبلغ خطیر به او داد که بمخدوم خود رسانیده اورا بران
دارد تا از مأمون بپرسد که سبب آن گریه چه بوده وملازم حسین مبلغ دو
بیست هزار درم پیش او برده مدعی طاهر ذو الیمینین‌را بعرض رسانید
و چون روزدیگر حسین شرف پابوس مأمون حاصل گردید ازوی شراب
خواست حسین گفت که و الله شراب ندهم تا امیر المؤمنین سبب
گریهٔ خویش که دی وقع شد به بنده بگوید مأمون گفت ترا با این سخن
چکارست حسین گفت این گستاخی جهة اندوهی است که ازگریهٔ خلیفه
بر ضمیر من استیلا یافته مأمون فرمود که اگر این راز با کسی گویی ترا بکشم
حسین جواب داد که من هرگز بافشاء اسرار متهم نبوده ام مأمون گفت
همین که چشم من بر طاهر می افتد احوال برادرم محمد امین و کشته
شدن او بان ذل و هوان بخاطرم میرسد و خودرا آنگاه ازگریه نمی توانم داشت
حسین کیفیت حال با طاهر بازفرستاد و طاهر نزد احمد ابی خالد وزیر رفته
گفت هرکه نیکویی کند ضایع نماند آنگاه مبطّن اعلام داد و التماس نمود که

نوعی

ترتیبی سازد که وی بحدّی از حدود ولایت رود تا از پاس و سخط مأمون محروس
و مصون ماند و احمد ابی خالد متقبل ملتمس ذو الیمینین شد بخدمت
مأمون شتافت و چون در آمد خلیفه ازاو استفسار احوال مملکت نمود
وزیر گفت چند شب است که سلطان منام از سراپردهٔ دیدهٔ من رخت بر بسته
مأمون موجب آن پرسیده احمد جواب داد که احوال مملکت خراسان
نامضبوط است و لشکر ترك نزدیك و غسان که والي ولایت است از عهدهٔ
ضبط و دارای آن ملك بیرون نمیتواند آمد مأمون گفت که مصلحت چیست
وزیر معروض داشت که طاهر بن حسین را به ایالت آن سرزمین باید فرستاد
مأمون فرمود که بروی اعتماد آن نیست مبادا که مخالفت نکند احمد بن
ابی خالد گفت که هرچه از وی صادر شود من ضامنم و مأمون بدان رضا
داده طاهر روی بخراسان نهاده و در حکومت آن مملکت به اندك زمان
مستبدّ و مستقلّ گشت کلثوم بن ثابت گوید که من در ایام خلافت مأمون
در خراسان صاحب برید بودم در جمعهٔ از جمعات طاهر بر منبر رفته خطبه
خواند و بعوض دعای خلیفه این کلمات بر زبان راند که اللّهمّ اصلح امة
محمّد بما اصلحت به اولیاءك و اکفها مؤونة من بغی علیها و حشد بلمّ الشعث
و حقن الدّماء و اصلاح ذات البین با خود گفتم اوّل کسی که درین قضیه
کشته شود من خواهم بود چه این خبر نهان نتوانم داشت درخانه رفتم و
غسل کرده کفن حاضر ساختم و صورت حال را بی زیادت و نقصان درقلم
آورده ببغداد فرستادم روزی دیگر قبل از طلوع آفتاب از سرای امارت
کسی بطلب من آمد کلمهٔ شهادت بر زبان گذرانیده روان شدم چون بدانجا
رسیدم طلحهٔ بن طاهر از دار الاماره بیرون آمده بامن گفت که واقعهٔ
دي

دي نوشتي گفتم بلّي گفت امروز خبر مرگ طاهر بنويس من باز گشتم و صورت قضيه را درقلمي برده بدار السلام ارسال نمودم گويند که چون خبر اوّل بخليفه رسيد با احمد ابي خالد گفت که ترا در روز بجانب خراسان بايد رفت که ضامن طاهر توبي و احمد همت برتجهيز و ترتيب لشکر گماشته بساز رفتن مشغول شد که ناگاه روزي ديگر خبر وفات طاهر رسيد و احمد بن خالد از ورطهٔ تکليف رهايي يافت بصحت پيوسته که چون ذو اليمينين نام مأمون ازخطبه بيفکند بعد از نماز جمعه خدمتش را تب گرفته مريض گشته و صباح اورا درفراش مرده يافتند مدت يکسال و ششماه حکومت خراسان متعلق به او بود ابو الطيب کنيت داشت و يك چشم او نور بهره نداشت شاعري دراين باب گويد بيت

يا ذو اليمينين و عين و احد
نقصان عين و يمين زايدة

ذکر حکومت طلحة بن طاهر

چون خبر وفات طاهر بسمع مأمون رسيد در شهور سنه تسع و مايتين جهت طلحه مثال و تشريف فرستاده حکومت خراسان را براي و رأفت و رؤيت او مفوض گردانيد بعضي گفته اند که عبد الله بن طاهر در حين وفات پدرش در رقه بحرب نصر بن شبيب خارجي مي نمود و مأمون اورابر مجموع احوال و اعمال طاهر والي گردانيده عبد الله حکومت خراسان را ازراه نيابت به برادر خود طلحه تفويض نمود و

خليفه

خلیفه درین باب مضایقه نفرمود و بالجمله در زمان حکومت طلحه حمزه نامی در ولایت سیستان خروج کرد و طلحه بدان جانب لشکر کشید و بعد از محاربات بروی ظفر یافت و سیستان را مضبوط ساخته بخراسان بازگشت و در سنهٔ ثلث وعشر ومایتین طلحه بیمار شده رخت بولایت دیگر کشید و علی بن طلحه که پسرش بود قایمقام او گشته جمعی بروی خروج کردند و او در نواحی نیشابور با مخالفان محاربه نموده کشته شد

ذکر حکومت عبد اللّه بن طاهر ذو الیمینین

در آن اوان که عبد اللّه بفرمان مأمون در دینور بتهیهٔ اسباب مقاتلهٔ بابک خرم دین مشغول بود خبر خروج خوارج و قتل علی بن طلحه ببغداد رسید و مأمون بعبد اللّه پیغام داد که بخراسان رود بدفع مفسدان آن ولایت قیام نماید او بموجب فرموده روی توجه بآن مملکت نهاد ودر آن ایام قحطی عظیم در خراسان روی نموده بود و باران از آسمان باز ایستاده چنانچه مردم از زراعت آینده نیز نومید شده بودند چون عبد اللّه به نیشابور رسید ابواب رحمت مفتوح گشته باران بسیار بارید ودر زمان دولت عبد اللّه خراسان معمور شد در سنهٔ خمس وعشر ومایتین از غلامان عبد اللّه بن طاهر عزیز نام از بعد او با جمعی متوجه خدمت او گشته چون بقم رسید جعفر بن داود که در آن زمان اظهار مخالفت مأمون میکرد با او محاربه نمود و عزیز بروی ظفر یافت و در سنهٔ ستت وعشر ومایتین عبد اللّه بن طاهر خوارج خراسان را مقهور و مستاصل ساخت و چون مأمون بجوار رفت و معتصم بر سریر خلافت نیشست

نبشت بجهة عبد الله بن طاهر عهد و لوا فرستاد و پسر او محمد را
در بغداد تربیت فرمود تا از جملهٔ معتبران درگذشت و چون محمد بن
عبد الله رحلت کرد معتصم بروی نماز گذارد و در سنهٔ سبع و عشرین و مائتین
معتصم فوت شد پسرش الواثق بالله متصدی امر خلافت شد و او نیز در
تبجیل و تعظیم عبد الله دقیقهٔ مهمل نگذاشت و عبد الله بن طاهر در
شهور سنهٔ ثلثین و مائتین نقد حیوة را بقابض ارواح سپرد و مدت حکومت
او در خراسان هفده سال برداشت عمرش بقولی چهل و هشت سال بود
بذل و سخاوت بی نهایت داشت و بغایت ادیب و فاضل بود اشعار عربی
خوب دارد شعرا درباره او تعزیه و مراثی می گفتند چون قلم مشکین رقم بدین
مقام رسید حکایتی بخاطر گذشت ثبت افتاد آورده اند که درایام حکومت
عبد الله بن طاهر جمعی از مجوس در هراة مقارن مسجدی آتشکده
داشتند و چنانچه در شرع شریف مقرر است جزیه میدادند و هیچکس
متعرض ایشان نمی شد روزی یکی از واعظان که در قریهٔ مالان وعظ
میگفت در اثناء وعظ فرمود که درین شهر مسلمانی ضعیف است و مؤید
این مقال آنکه مسجد و آتشکده متصل یکدیگر واقع شده و اهل اسلام
در دفع این صورت اهمال و تغافل مینمایند ازاین کلمات عرق غضبت
مسلمانان در حرکت آمده و خلقی کثیر اتفاق کردند چون شب شد در
تخریب مسجد و آتشکده سعی نموده از عمارت آن دو موضع آثار نگذاشتند
و در همان شب مسجدی جدید بجای آن مسجد و آتشکده طرح انداختند
مجوس چون صباح از خواب غفلت سر بر آوردند از آن مسجد قدیم و
آتشکدهٔ خویش نشانی ندیدند و حیرت بدماغ ایشان راه یافته متفحص

آن

آن قضیه کشتند چون بر حقیقت حال اطلاع یافتند ازهراة به نیشابور رفته بعرض عبد الله رسانیدند که در ایام دولت تو چنین حیفی بر ما واقع شده اکنون بتظلّم آمده ایم و امید میدارم که داد ما بستانی عبد الله بن طاهر فرمان داد که از حقیقت آن مهم استعلام نمایند چون اینا در مقام تفتیش و استفسار آمدند چهار هزار پیر معمر از نفس شهر هراة و قری آن باده مجتمع گشته گواهی دادند که ما مدّة العمر این را بدین کیفیة که حالا واقع است دیده ایم و قبل ازین درین موضع نه آتشکده و نه مسجد دیگر بوده و درین شهادت ثواب جامع داشتند

ذکر حکومت طاهر بن عبد الله بن طاهر

چون خبر وفات عبد الله بن طاهر بخلیفه رسید طاهر بن عبد الله را بر مجموع عمالی که پدرش متصرف بود والی گردانید و هریک از برادران اورا بمنصبی اختصاص داده تربیت فرمود و چون مدت دو سال از حکومت طاهر بن عبد الله بگذشت واثق بالله به سرای آخرت رفته متوکل بر سریر خلافت متمکن گشت و جهت طاهر عهد و لوا روانه داشت و در سنه سبع و ثلثین و مایتین طاهر برادر خود محمد بن عبد الله را به بغداد فرستاد متوکل اورا صاحب شرط بغداد گردانیده در اعمال دار السلام نایب مناب خود ساخت ودر آن ایام بعرض متوکل رسانیدند که عیسی بن محمد بن جعفر بن محمد بن عاصم که یکی از معیان بغداد بود ابو بکر و عمر و عایشه‌را دشنام داده است متوکل از سامره بمحمد بن عبد الله بن طاهر را نوشت

نوشت که عیسي را بگیرد و چندان تازیانه بزند که بمیرد و بعد از مردن اورا در دجله اندازد و محمّد بموجب فرموده عمل نمود و طاهر بن عبد اللّـه در خراسان به حکومت اشتغال مینمود تا در زمان خلافت مستعین باللّه دران ولایت وفات یافـــــــت

ذکر حکومت محمّد بن طاهر بن عبد اللّه بن طاهر

چون خبر مرگ طاهر بن عبد اللّه مسموع مستعین گشت امارت خراسان به پسرش محمود تفویض نمود و محمّد بـن عبد اللّه طاهر را بر عراق عرب و حرمین امیر ساخت گویند که محمّد بـن طاهر بفضل و ادب موصوف بود و به لهو و عشرت و طرب بغایت مایل ودر ایّام دولت خویش ایالت ولایت طبرستان را به عمّ خود سلیمان بن عبد اللّه بن طاهر داد و در شهور سنهٔ احدي و خمسین مایتین حسن بن زید العلوي که مرد فاضل و شاعر بود در آن ولایت خروج کرد وبر اکثر بلاد دیلم وگیلان مستولي گشت و سلیمان بن عبد اللّه ازوي منهزم شده بري رفت و از آنجا به بغداد شتافت و مستعین اورا صاحب شرط گردانید و بعد از مستعین معتز نیز اورا تربیّت کرد و او روزگار بفرغت میگذرانید تا در سنهٔ ثلث خمسین و مایتین وفات یافت ودرین ولا یعقوب لیث بعد از ضبط سیستان بعضي از ولایت خراسان را متصرّف شده بعد از اندك مدّتي لشکر به هراة کشید و عامل محمّد بن طاهر را از آنجا بیرون کرد وفوشنج راکه در دار [illegible] طاهریّه بود نیز بگرفت بقولي محمّد بن طاهر گریخته به نیشابور رفت

رفت و در سنهٔ سبع و خمسین و مائتین حسن بن زید علوی لشکر به جرجان
کشیده بر آن ولایت مستولی گشت محمد بن طاهر چون از استیلاء حسن
اطلاع یافت مال بسیار بلشکریان داد ایشان را به جنگ او فرستاد و حسن بن
زید لشکر خراسان را شکستند و اموال و غنایم فراوان از آن جماعت بگرفت
و محمد بن طاهر ضعیف شد چه اکثر بلاد خراسان را یعقوب لیث گرفته
بود و ولایت جرجان را تا ری حسن بن زید متصرف گشت و در آن ایام
طایفهٔ از اعیان ولایت سیستان گریخته بودند و آنجا بدرگاه محمد بن
طاهر برده در آن جمله احمد فضل و برادرش بودند و هر چند یعقوب لیث
ایلچیان فرستاده ایشانرا طلب داشت امیر محمد اجابت نکرد و این معنی
موجب ازدیاد وحشت شده در سنهٔ تسع و خمسین و مائتین یعقوب لیث
قاصد نیشابور شد احمد فضل این خبر شنوده با برادر خود بدار الاماره
رفت تا محمد بن طاهر را ازین واقعه آگاه سازد حاجب گفت که امیر را
نمیتوان دید زیرا که در خواب است احمد فضل گفت کسی می آید که امیر را
بیدار کند و احمد و برادرش از آنجا پیش عبد الله بن صالح رفتند و او نیز
از یعقوب گریخته بخدمت محمد بن طاهر رفت و چون صورت احوال باز
گفتند دانست که محمد بن طاهر را غفلت یافته است و دولتش به آخر رسیده
لاجرم احمد را بجانب ری فرستاد و خود بموکب حسن بن زید علوی پیوست و
چون توجه یعقوب بن لیث نزد محمد بن طاهر محقق گشت ایلچی
پیش او فرستاده پیغام داد که بی فرمان امیر بکجا می آیی اگر منشوری
داری بنما تا امتثال نماییم یعقوب مضمون رسالت معلوم کرده شمشیر از میان
نیام بیرون آورد و به ایلچی گفت که حجت و منشور من اینست و چون
رسول

رسول بازگشته به نیشابور رسید خواص محمد بن طاهر و عیان آن ولایت قاصدان پیش یعقوب فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و بالاخرة محمد بدست یعقوب گرفتارشده دولت طاهریه انقراض انجامید و ایشان همه پادشاهان نیك اعتقاد رحیم دل هنر پرور بودند و خراسان درایام حکومت آن طبقه درنهایت معموري وآباداني بود وشاعري اسامي آنجماعت را درین دو بیت مندرج ساخـــــــت

بیت در خراسان زآل مصعب شاه
طاهر و طلحه بود و عبد الله
باز طاهر دگر محمـــــد آن
کو به یعقوب داد تخت وکلاه

وازجملهٔ سخاوتهاي محمد بن طاهر یکي اینست روایت کرده اند که در نیشابور شخصي بود محمود وراق نام و او جاریه داشت درغایت حسن وجمال و غنج که شعر خوب کفتي و بربط نیکو نواختي و او صاف این کنیزك بر سمع محمد بن طاهر رسیده بودند و به غایت شیفتهٔ او بود چون هوس اختلاط کنیزك بر ضمیر محمد استیلا یافت بکرات کسان پیش محمود وراق فرستاده آن جاریه معتمدرا به بهاء گران خریداري کرد و چون محمود به آن تعلّقي داشت به بیع و شراي آن مطربهٔ مرغو به رضا نداد و چون مدّتي برین قضیه گذشت و هرچه محمود داشت مصروف آن کنیزك شد هردو محنت بینواي میکشیدند و ازکاس جفا و دستنکي شربت بي برکـــــي مچشیدند عاقبت محمود کس نزد امیر محمد فرستاد که جاریه را مي فروشم امیر محمد بغایت مبتهج و شادمان شد با چهار بدره سیم بخانهٔ محمود رفت و

پیش او نهاد و محمود بر خواسته نخانه که جاریه در آنجا بود در آمد و
با کنیزک گفت که بر خیز و جامه بپوش و استعداد رفتن ده [illegible] که
ترا میفروشم جاریه چون این سخن شنید فریاد از نهاد او بر آمد و گریه
و زاري بروي چنان مستولي گشت که آواز وی سمع امیر رسید محمود گفت
که اي جاریه موجب این همه قلق و اضطراب چیست باید که اظهار فرح
و سرور کني زیرا که چون تو بدولت سراي امير روي موسومه در راحت و آسایش
باشي و نصيب من از فراق تو الم و غم باشد کنیزک جواب داد که ای
خواجه آخر کار من اینست که مرا از خود جدا سازی محمود گفت [illegible]
جز تو در دست من از متاع دنیا چیزی نمانده و تو گرسنگی و [illegible]
میکشي این فکر کردم تا باقي عمر به فراغت و خوشدلي [illegible]
جواب داد که از سر بیع من درگذر که من خود کردم که [illegible]
مورات باشد جهت تو و خود مدت العمر [illegible] محمود [illegible]
اگر چنین است من ترا آزاد کردم و به موجب [illegible] دینار و [illegible] ترا [illegible]
نکاح آوردم چون محمد بن طاهر این ماجرا شنید محمود را [illegible]
این چهار بدره سیم به تو بخشیدم تا بعد از این [illegible]
دست بر دامن افشانده بر خواست و ذکر [illegible] در عالم [illegible]
کن اشـــــــت

گفتار

گفتار در قضایای آل لیث و ابتدای کار یعقوب تا آن زمان که بسلطنت رسید و آن جماعت را ارباب تاریخ صفاریه گویند

لیث پدر یعقوب رویگری بود در سیستان و سه پسر داشت یعقوب و عمرو و علی و هر سه پسرش حکومت کردند امّا حکومت علی زیاده امتدادی نیافت و یعقوب نیز در مبدای حال رو یگری کردی و از آن صنعت هرچه بدست آوردی کودکانرا ضیافت نمودی و چون به سنّ رشد و تمیز رسید جمعی از مردم جلد بخدمت او کمر بستند و براه زدن مشغول شد تا اسباب سرداری مرتّب سازد و در آن باب شرط انصاف نگاه داشتی و به اندک چیزی از تجار و آینده و رونده خرسند گشتی و در سنهٔ سبع و ثلثین و مایتین که خراسان و توابع آن بطاهر بن عبد اللّه متعلّق بود شخصی از اهل بست کــه اورا صالح بن نصر گفتندی بتغلب بر مملکت سیستان مستولی گشت و یعقوب ابن لیث نوکر صالح مذکور شد و درین اثنا طاهر بن عبد اللّه لشکری فرستاده تا صالح را از نواحی سیستان براندند و بعد از آن قصیّه درهم بن نصر خروج کرده سیستان را بگرفت و لشکر طاهر را از حوالیء سیستان بیرون کرده چون درهم ضبط سپاه کما ینبغی تقضی نمی توانست نمود یعقوب لیث را عهدهٔ امیر لشکر ساختند و چون شجندهٔ عجز و ضعف درهم مشاهده کردند پیشوای و سرداری یعقوب را بقدم اقبال تلقی نمودند درهم نیز ضبط و ربط امورا برأی ورؤیت او مفوض گردانید در کامل التواریخ مذکورست که حاکم خراسان حیلتی اندیشید تا بر درهم ظفر یافت و اورا گرفته ببغداد فرستاد و خلیفه مدّتی محبوس داشت و بعد از آن اورا رها کرده

درهم

درهم بخدمت خلیفه مشغول شد و بعد از غیبت درهم یعقوب [illegible]
عالیه ترقی کرد و به دفع فتنهء خوارج پرداخت و یاران و ملازمان یعقوب
چنان فرمان او می بردند که مزیدی بر آن متصور نبود چون یعقوب از
ضبط سیستان فارغ شد لشکر بخراسان کشید و در آن سال [illegible]
میسر نشد لاجرم به سیستان بازگشت تا بار دیگر استعداد [illegible]
کرده ودرسنهء ثلث وخمسین ومائتین چنانچه مذکور شد [illegible]
توجه نموده هراة وفوشنج را بگرفت آنگاه بجانب کرمان نهضت فرموده [illegible]
حاکم شیراز که بحکومت آن دیار اشتغال می نمود بگریخت و از آنجا بجانب
شیراز روان شد و بوالی فارس محاربه کرده اورا نیز بدست آورد و [illegible]
سفید و ده باز ابلق و صدمن مشك و دیگر تبركات به بغداد [illegible]
بخلیفه پیغام داد که من مطیع و منقاد توام بعد از آن به سیستان بازگشت
وحاکم شیرازرا بند کرده باخود برد و درسنهء سبع وخمسین ومائتین [illegible]
یعقوب بفارس رفت و درین نوبت خلیفه به بغداد [illegible]
که چون مملکت فارس بتو نداده ایم جهت چیست که [illegible]
بدین جانب می کشی و موفق برادر خلیفه صاحب [illegible]
مملکت بود رسولی پیش یعقوب فرستاده حکمی روان کرد [illegible]
ولایت بلخ و طبرستان و سیستان تعلق به یعقوب [illegible]
آن صوب کرده و یعقوب از فارس مراجعت نموده [illegible]
بلخ رسید و از آنجا با لشکری گران متوجه کابل شد و کابل را [illegible]
تصرف آورده حاکم آن مملکت اسیر و دستگیر گشت و [illegible]
رفته بران دیار مستولی گشت و از هراة بجانب نیشابور [illegible]
بامان

بامان نزد یعقوب آمد و یعقوب اورا به اقارب و عشایر که صد دو نفر بودند بند کرده به سیستان فرستاد و در خراسان نواب خویش نصب فرموده آنگاه متوجه طبرستان گشت تا به حسن بن زید علوی محاربه نماید و سبب آن بود که عبد الله سنجری که از یعقوب گریخته به نیشابور نـــزد محمد بن طاهر رفته بود و چون خبر توجه یعقوب معلوم کرد از آن موضع نیز فرار نموده بحسن بن زید علوی پیوست چنانچه سبق ذکر یافت و یعقوب رسولان پیش حسن فرستاده اورا طلب داشت و حسن بدان سخن تنفذ نشد و یعقوب ازین معنی در خشم شده لشکر بجانب او کشید و چون بساری رسید حسن بن زید با لشکری آراسته در برابر دشمن صف آرای گشت و یعقوب غالب شده حسن بگریخت و بر زمین دیلمان رفت و یعقوب از جانب ساری بجانب آمل شتافت و خراج یکساله بستد و از آنجا متوجه ولایـــت دیالم شد تا از حسن باردیگر انتقام کشد ودر راه چهل شبانه روز متعاقب باران بارید مقدار چهل هزار مرد از لشکریان یعقوب تلف شدند و خدمتش به حال بازگشت رسولی پیش خلیفه فرستاد که من طبرستان را فتح کرده حسن بن زیدرا منهزم ساختم و بدین سبب چشم میداشت کـــه منظور نظر عاطفت خلیفه گردد اما خلیفه حکمی بجانب حاجیان خراسان و ری و طبرستان فرستاد مضمون آن که ماقبل ازین یعقوب را بحکومت سیستان نصب کرده بودیم و اکنون او اظهار عصیان و تمرد نموده باید که شما بی تحاشی لعنت کنید و این حکم بنابر آن صورت یافت که مسموع خلیفه شد که یعقوب بن لیث به نیشابور آمده و آل طاهر را گرفته و بند کرده به سیستان فرستاده اســـــــــــت

ذکر

ذکر استیلاء یعقوب لیث بر مملکة فارس و محاربهء او با موفق برادر خلیفه

چون محمّد بن واصل تمیمی عامل فرس شده برآن دیار مستولی گشت موسی بن بوغا که از دار الخلافت حکومت بصره و اهواز و یامه و فارس به او متعلق شده بود عبد الرحمن بن مفلح را به جنگ ابن واصل فرستاد و او در اهواز خبر لشکر بغداد شنیده از آنجا به استقبال ایشان روانه شد ودر راه فریقین را اتفاق ملاقات افتاده حرب صعب روی نمود و محمّد بن واصل غالب گشته ابن مفلح در پنجهء تقدیر اسیر و دستگیر شد و هرچند خلیفه پیغام به ابن واصل فرستاد که عبد الرحمن بن مفلح را بگذار مقبول نیفتاد و چون این خبر به یعقوب بن لیث رسید طمع مملکة فارس بر ضمیرش استیلا یافته متوجه آن صوب گشت و بعد از قطع منازل بنواحی فارس رسیده میان او وابن واصل مهمّ بمقابله و مقاتله انجامید ویعقوب لیث غالب گشته ابن واصل نقد حیات ازگرداب فنا بساحل نجات کشید و یعقوب بر مجموع ممالک فارس مستولی گشته علم دولت او به اوج آسمان رسید و چون درآن ولایت مستقل گشت عزیمت بغداد نمود خلیفه منشور حکومت خراسان وطبرستان وفارس را پیش یعقوب فرستاد تا بازگردد وچون رسول دار الخلافت نزد یعقوب رسید گفت من بامثال آنها راضی نمی شوم البتّه ببغداد می آیم و معتمد خلیفه این خبر استماع نموده برادر خود موفق را با لشکری تمامتا به استقبال یعقوب روان کرد و بعد از محاربه بحیله و مکری که در تواریخ مسطور است یعقوب لیث منهزم گشت و بار دیگر سپاهی ... فراهم

فراهم آورده متوجه دار السلام شد ودر راه برنج قولنج گرفتار آمده طبیبان
هرچند گفتند حقنه می باید قبول نکرد وگفت مرگ بر من آسان‌تر از
احتقان است و درآن بیماری رسول دارالخلافة نزد او رسیده استمالت نامه
و منشور ولایت فارس آورده یعقوب شمشیری و قدری نان خشک و پیاز
پیش خود نهاد و رسول را طلب داشته با او گفت که خلیفه را دعا برسان
و بگو که یعقوب میگوید من خسته ام اگر بمیرم هم تو از دست مـــن
خلاص شده باشی و هم من از تو و اگر زنده مانم میان من و تو شمشیر
است میزنم تا آن زمان که غالب شوم وکام خود برانم اگر غلبه ترا بود
من این نان وپیاز بسازم و ترک حکومت کنم ایلچی باز گشت و هنوز
بدار الخلافة نرسیده بود که یعقوب وفات یافت واو بغایت زیرک و عاقل
بود و سیاستی و سخاوتی بکمال داشت هرکس پیش او برای خدمت آمدی
اگر در نظرش پسندیده بودی حال او بپرسیدی که سلاح شوری میداند و
تیر اندازی نیز ودر شمشیر زدن بصارتی دارد و بعد از آن ازوی سؤال کردی
که درین مدت با که بسر بردی و ملازمت که کردی ودر کدام معرکه مبارزت
نمودهٔ آنگاه حکم فرمودی تا یک ساله ما یحتاج او از مأکولات و ملبوسات
و غیر آنها بوی دادندی و آن شخص اگر پیش از انقضای یکسال دیگر
چیزی طلبیدی فرمان دادی تا آنچه به او داده اند استرداد نمایند و مجموع
اسبان متجنده ملک او بود مگر اندکی و علیف چهار پایان از خاصهٔ خود
میداد وتخت چوبین بلند جهت خود ترتیب کرده بود که چون بر آنجا
نشستی بر تمامت لشکر مشرف بود و اگر از اوضاع لشکریان چیزی درنظرش
نا پسند آمدی حکم کردی تا بتغییر آن قیام نمایند و هزار مرد جلد از سپاهی

C

گزیده

کزیده بود و هریکی را چاقی زرین داده که هریك از آن هزار مثقال داشت و همچنین هزار چماق از نقره بهزار کس دیگر داده بود و این چماقها را آن مردم در اعیان و محافل بدوش می نهادند و هیچکس را وقوف بر اسرار وی نبود و در امور ملك با هیچ کس مشورت نمی کرد و چون دوشمن او بهزیمت میرفت از لشکریانش کسی مجال آن نداشت که بی رخصت او دست بغارت و تاراج بر آورد و در پس خیمهء او خیمه نصب میکردند که غلامان خاصهء او در آنجا بسر میبردند و هرگاه که اورا کاری بودی یکی از غلامانرا آواز دادی تا آن مهم کفایت کردی و هر روز در مطبخ او بیست کوسفند در پنج دیگ می پختند اوّل حصّه غلامان درگاه جدا میکردند و آنگاه به خواص قیسمت می نمود روزی یکی از ایلچیان با او گفت که تو داعیهء پیشوای داری و در خیمهء تو غیر ازین پلاس که بران نشسته و سلاحی که پوشیده هیچ چیز نیست یعقوب جواب داد که بهر طریق که سردار معاش کند نوکران بران نهج زندگانی کنند از غرایب حالات که از یعقوب نقل میکنند یکی انست که بسمع او رسانیدند که ابو یوسف یعقوب بن سفیان در عثمان عفان سنجری طعن میکند یعقوب لیث فرمود که ابو یوسف را حاضر آوردند تا سیاست کنند وزیر گفت ایها آلامیر او در عثمان عفان سنجری طعن نمیکند بلکه نسبت به عثمان عفان و صحابی سخن میکوید یعقوب گفت اورا رها کنید که مرا به صحابة کاری نیست مدت سلطنت یعقوب بن لیث یازده سال بود

ذکر

ذکر حکومت عمرو بن لیث

چون یعقوب بن لیث وفات یافت برادرش عمرو متصدی امر حکومت شد و عرضه داشتی بپایهٔ سریر خلافت مسیر ارسال داشته اظهار اطاعت و انقیاد نمود و از دار الخلافت منشوری فرستاده حکومت عراق عجم و خراسان و شحنگی بغداد به او ارزانی داشتند و عمرو خلافت خلیفه‌را قبول کرده عبد الله بن طاهر را از قبل خود به شحنگی دار السلام فرستاد و خود بقزوین رفت و از آنجا متوجه ری شد و در آن ولا عامل فارس محمد بن لیث که نایب عمرو بود اظهار عصیان نمود و عمرو بنا برین متوجه آن صوب شده با محمد بن لیث حرب کرد و اورا منهزم گردانیده باصطخر رفت و از اصطخر بجانب شیراز عنان عزیمت معطوف ساخت و چون در شیراز قرار گرفت سیصد هزار دینار و پنجاه من مشك و پنجاه من عنبر و دویست من عود و سیصد طاقه جامهٔ منقش بنقشهای غریب و سیصد ظرف از نقره وطلا و سیصد چهارپای برسم هدیه به نزد موفق فرستاد که برادر صاحب اختیار خلیفه بود و در سنهٔ احدی وسبعین و مایتین اهالی خراسان از عمرو نزد خلیفه شکایت کردند و خلیفه حاجیان خراسانرا طلبید و با ایشان گفت که من عمرو لیثرا از خراسان معزول کردم شما باید که بروی لعنت کنید بعد از آن ساعد بن مخلد با لشکری گران از وسط بموجب فرمان متوجه حرب عمرو لیث شد و بعد از تلاقی هردو فریق محاربهٔ صعب روی نمود واز طلوع آفتاب تا هنگام زوال نایرهٔ قتل اشتعال داشت و عاقبت نسیم عنایت بر پرچم رایت لشکر خلیفه وزیده صد نفر از امراء عمرو بقتل آمدند و درهم

و درهم پیشوای لشکر او مجروح شده عمرو لیث و بقیة السیف جان از آن
مهلکه بیرون بردند و بغدادیان غنیمت فراوان گرفتند عمرو به فارس رفت
و این خبر بسمع موفق رسیده پیش از آنکه عمرو در شیراز متمکن گردد روی
به آن صوب نهاد و عمرو چون دید که طاقت مقاومت او ندارد بکرمان رفت
و از آنجا متوجه سیستان شد و از سیستان بخراسان شتافته میان او و رافع بن
هرثمه که در آن اوان خروج کرده بود و خطبه بنام محمد بن زید العلوی خوانده
محاربة واقع شد و عاقبت عمرو لیث بر رافع ظفر یافت سر اورا به بغداد
فرستاد و بدین حرکت خلیفه از عمرو لیث راضی شده فرمود که نام او در
علمها نوشتند و در سنهٔ ربع و ثمانین ومایتین خلیفه جماعت حجاج خراسانرا
جمع ساخته فرمان داد که منشور امارت خراسان و ماورا النهر و فارس و
کرمان و سیستان را که بنام عمرو بن لیث نوشته شده بود بر ایشان خواندند و
در سنهٔ ست و ثمانین ومایتین هدایای عمرو را که از خراسان فرستاده بود بعرض
خلیفه رسانیدند و از جملهٔ هدایات بتی بود زرین که چهار دست داشت
و دو گوشوارهٔ مرصع در گوش او کرده بودند و این بت را در گاوی نشانیده
بودند که قامت او موازی قامت شتر جمازه بود و آن صورت را نخست بخانهٔ
معتضد خلیفه بردند و آنگاه برجانب شرقی بغداد بر موضعی که شحنکان می
نشستند نهادند و بعد از سه روز بخازنان سپردند

ذکر

ذکر محاربهٔ عمرو بن لیث و اسمعیل بن احمد سامانی و گرفتار شدن عمرو و نهایة کار و مال و حال او

و چون خبر رسید که ایالت ولایت ماورا آلنهر از دار آلخلافت مفوض عمرو لیث شده خدمتش محمد بن بشیر را که یکی از معتمدان بالکی از خواص او بود با سپاهی جرار بجنگ حاکم آن دیار اسمعیل سامانی فرستاد و اسمعیل از جیحون گذشته در برابر مخالفان صف قتال آراسته و بعد از ستیز و آویز محمد بن بشیر کشته شد و لشکرش انهزام یافته بعمرو پیوستند و عمرو تهیهٔ اسباب محاربه نمود که خود به جنگ اسمعیل رود و هرچند امرا مانع آمدند که مصلحت نیست لشکری بفرست مفید نیفتاد وچون عمرو لیث به بلخ رسید اسمعیل با او پیغام داد که حق عز وعلا ممالکی عظیم و وسیع بتو ارزانی داشته و من طمع در آن نمی کنم و به این سرحدّ قناعت کرده ام اکنون توقع چنان است که تو این گوشه بمن گذاری که اندک جایی است عمرو قبول نکرد وازراه پنج آب روانه شد واسمعیل نیز در حرکت آمده از آب عبور کرده ودر برابر خراسانیان بنشست و عمرو با لشکر بسیار نه پیش توانست رفت و نه مجال مراجعت داشت وبه اندک فرصتی لشکریان او روی بهزیمت نهادند ودر حین انهزام با عمرو گفتند که مصلحت چنان است که تو از راه بیشه مرجعت نمایی عمرو لشکر براه راست روانه کرد خود به بیشه در آمد واسب او در گلزاری افتاده اندک نفری که با او بودند خدمتش گذاشته رفتند و جماعتی از سپاه اسمعیل از عقب رسیده اورا بگرفتند در بعضی از تواریخ مسطور است که اسمعیل سامانی باغوا و تحریص معتضد خلیفه

که

که با عمرو لیث زیاده صفایی نداشت با ده هزار سوار که اکثر ایشان رکابهای چوبین داشتند بعزم محاربهٔ عمرو لیث از جیحون عبور نمود و عمرو با هفتاد هزار سوار جرار متوجه او شد و چون در برابر هم صفهارا بست کردند اسب عمرو که بغایت تند و سرکش بود در جولان آمده اورا بصف دشمن رسانید و بی آنکه خونی ریخته کرده اسمعیل غالب گشت و مردم عمرو روی بهزیمت نهادند و عمرورا در خیمه محبوس کردند و یکی از فراشان او بر عمرو بگذشت عمرو اورا بخواند و گفت جهة من خوردنی ترتیب کن فراش مقداری گوشت بدست آورد و در سطل آب کرده در زیر آن آتش برافروخت و بعد طلب چوبك رفت اتفاق سگی آمده سردر سطل کرد و دهانش سوخته سرتعجیل بر آورد و دستهٔ سطل درگردنش افتاده می دوید و سطل را می برد عمرو از مشاهدهٔ این صورت در خنده افتاد یکی از خارسان با او گفت که چه محل خنده است عمرو جواب داد که امروز بامداد خوانسالار من شکایت میکرد که سیصد شتر ادوات مطبخ را بزحمت میکشند و شبهنگام ملاحظه میکنم که سگی آنرا بسهولت می برد بعضی گویند که عمرو لیث را پیش اسمعیل آوردند اسماعیل رویش ببوسید و گفت تو برادر عزیزی و خلعت فاخر به او داده سوگند یاد کرد که هیچ اذیتی بتو نرسانم وچون بجانب ما ورا آلنهر مراجعت کرد اورا با خود همراه برد و بعد از گرفتار شدن عمرولیث اسمعیل رسولی بدار آلخلافت فرستاده از کیفیة حال اعلام داد و معتضد خلیفه گفت رحمت بر اسمعیل و لعنت بر عمرو باد و بعد از آن ایلچیان پیش اسمعیل فرستاد تا عمرورا تسلیم ایشان نماید و اسمعیل اورا برسولان عتبهٔ خلافت سپرد وچون عمرورا به نواحی بغداد رسانیدند بر شترش سوار کرده

بشهر

بشهر در آوردند و در آن زمان که چشم معتضد بروی افتاد گفت شکرمر
خدایرا که ترا بدست من داد و کفایت شغل تو کرد آنگاه فرمود که اورا در
محبس باز داشتند درنهایت حال او اختلافست برخی گفته اند که
معتضد درحین وفات سرهنکی را فرستاد تا اورا بکشت و بعضی گویند
که در مرض معتضد هیچکس یاد او نکرد تا ازگرسنکی هلاك شد و روایتی
آنکه خلیفه در حالت نزع صاحب حرس را طلبیده اشارت بکشتن عمرو
کرد و صاحب حرس چون دانست که معتضد همان زمان وفات خواهد
یافت دامن همت خودرا بخون او آلوده نساخت و چون مکتفی بر سریر
خلافت نشست حال عمرو پرسید گفتند که زنده است خرم شد که بسیارکرم
و نیکوئی از وی دیده بود و میخواست که در عوض آن مرحمت و احسان
بتقدیم رساند قاسم وزیر چون دانست که مکتفی نسبت عمرو لیث در مقام
عنایت است بنا بر عداوتی که با او داشت کسان فرستاد تا عمرو را کشتند
و با مکتفی گفتند که ما چنان می پنداشتیم که عمرو در زمرهٔ احیاست
چون تحقیق کردیم خلاف آن ظاهر شد مدّت سلطنت او بیست و سه
سال بود در تاریخ بناکتی مسطور است که از آثار عمرو مسجد عتیق شیراز
است آورده اند که یکی از عادات عمرو لیث آن بود که غلامان خورد
خریدی و کما ینبغی ترتیب ایشان کردی و چون بزرگ می شدند آن جماعت
را بامرا می بخشید ودست ازرعایت ایشان باز نمی داشت تا آن ممالیک مجموع
حالات مالکان خودرا درخفیه بعرض عمرو میرسانیدند و امرا چون ازقضیهٔ
غلامان بیخبر بودند گمان میبردند که جمعی ازجنسیان ملازم پادشاه اند که
اورا ازاحوال نهانی اعلام می نمایند و به این جهة در جمیع اوقات باحتیاط

تمام

تمام زندگانی میکردند با عمرو یکچشم بود و بغایت قهار و قتال و اورا عاملی
بود در فارس ابو الحسین نام نوبتی ازو در خشم شده گفت برو و جمیع
املاک خودرا فروخته بهای آنرا تسلیم من نمای و عامل بموجب فرموده عمل
نموده عمرو باز با او گفت که اگر در مدت سه روز صد هزار درم بمن نفرستی
والّا فرمایم تا ترا گردن بزنند وابو الحسین نزد ابو سعید کاتب شخصی را
فرستاده التماس نمود که ضامن او شود تا از حبس خلاص گشته در ادای
وجه حق و اجتهاد نماید ابو سعید ضامن ابو الحسین شده خلاصش از حبس
بیرون آمده هرچند سعی نمود مبلغ مذکوررا سرانجام نتوانست کرد و بعد از
سه روز پیش ابو سعید رفت صورت عجز خویش تقریر کرد و گفت آمده ام که
مرا بموکلان سپاری ابو سعید اورا بحبس فرستاد و عمرو از آن قضیه آگاه شده
گفت ندانم که از ضمانت ابو سعید کاتب تعجب کنم یا از راجعت ابو الحسین
آنگاه رقم عفو بر جریده ابو الحسین کشیده اورا رها کرد نقلست که عمرو چند
گاه انبانهای خالی بر شتران بار کرده با خود می برد و هیچکس نمیدانست
که حکمت در آن چیست ناگاه براهی غیر معهود متوجه استعجال بعضی
از اهل عصیان شد و در آن طریق رودخانه پیش آمد که عبور از آنجا
امکان نداشت عمرو فرمود که انبانهارا پر از سنگ کرده در آن رودخانه
افکندند تا بغایتی که از آب بر آمد آنگاه خاک بسیار براطراف آن ریختند
و در میان رودخانه راهی پدید شده عمرو و لشکریان او از آنجا بگذشتند
گویند که از حجاب و خواص عمرو کسی به اعتبار محمد بشیری بود و عمرو
روزی با او گفت که حرامم تو بسیار است و آغاز تعداد آن کرد محمد
بر فور سوگندان غلاظ و شداد بر زبان آورد که زیاده از پنجاه بدره زر ندارم
و آنرا

و آنرا بخزینه خواهم سپرد و احتیاج نیست که مرا به جرایم نا کرده متهم و منسوب سازی عمرو در جواب کفت که درین هیچ سخن نیست که عقلی بکمال داری و محمد بن بشیر نقودرا تسلیم خزینه نموده عمرو ازوی راضی کشت آورده اند نوبتی عمرو لیث لشکریان خودرا فرمان داد که با اسلحه و دواب خویش بروی عرض کنند وخود درصحرا نشسته سپاهیان یکیک از پیش او میکذاشتند و او تفحص مینمود تاکدام اسب و صلاح به اسب کدام ملازم فربه درین اثنا شخصی از لشکریان بر اسبی لاغر نشسته ازپیش او بکذشت عمرو کفت طایفهٔ پس عجب اند از سپاهیان که زنان خودرا فربه میسازند و اسبانرا لاغر نکاه میدارند آن شخص این سخن را شنیده ازاسب فرو آمد زانو زده کفت ای پادشاه زن من بده مرتبه از اسب من لاغرترست واکر باور نیست اورا نیز عرض کنم عمرو از این حدیث بسیاری خندید واو را بنوازش و احسان توانکر کردانید

ذکر حکومت طاهر بن محمد بن عمرو بن لیث صفار

چون عمرو لیث در سر پنجهٔ قضا اسیر کشت امرا و اعیان دولت او در ولایت سیستان طاهر را بر تخت پادشاهی نشاندند و او با لشکر کران بفارس رفت عامل خلیفه را ازآنجا بیرون کرد و از فارس متوجه جانب اهواز شد و خلیفه عبد الله بن فتح را با هدایا و تبرکات بپش اسمعیل سامانی فرستاده ازوی آلتماس نمود که لشکری بدفع طاهر فرستاده اسمعیل مکتوبی به طاهر فرستد مضمون آنکه خلیفه سیستانرا بتو داده وظیفه آنکه بدان صوب

روي طاهر چون بر مضمون نامه اسمعيل اطلاع يافت راه سيستان پيش
گرفت در منتاظم مذکور است که طاهر هدايا نزد اسمعيل فرستاده التماس
نمود که از خليفه درخواهد تا بعضي از ممالک ابا و اجدادش را به مقاطعه
باز دهد اسمعيل هداياء طاهر قبول کرده رسولي جهت قبول ملتمس طاهر
بدار آلخلافت فرستاد و اعلام داد که طاهر چه تحفه فرستاده و خليفه
شفاعت اسمعيل ساماني قبول کرده بپيغام داد که اگر هر عاملي از اعمال
ما صد يك آنمقدار که طاهر پيش او فرستاد ارسال نمايد رضاي ما بآن
مقرون خواهد بود و خليفه جهة طاهر عهد نامه و جامه فرستاده طاهر از
سيستان بشيراز رفت و در ربيع آلاول سنهء ثلث و تسعين و مايتين ابو
قابوس که يکي از امراي طاهر بود با جمعي کثير ببغداد رفت و سبب اين
معني انکه طاهر بعيش و طرب و صيد مايل شده متوجه سيستان گشت و
ليث بن علي بن ليث صفار و سکبري غلام عمرو ليث بشيراز آمده ميان
ايشان و ابو قابوس گفتگوي واقع شده ابو قابوس گوفته خاطر شد و متوجه
دار آلسلام بغداد گشت خليفه اورا با ملازمان بخلعت گرانمايه سرافراز
گردانيد بعد از آن طاهر نامه بخليفه نوشت مبني بر آنکه ابو قابوس از
اموال مقاطعه مبلغي تصرف کرده اورا پيش من فرست يا آن اموال اروي
بگير خليفه جوابنامه ننوشت و التفات بسخن او نکرد و در سنهء ست و
تسعين و مايتين ميان طاهر و سکبري غلام عمرو وحشتي روي نموده بهم
محاربه انجاميد و طاهر مغلوب شد و سکبري اورا با برادرش يعقوب اسير
کرده ببغداد فرستاد و مدت دولت او نيز بانقراض انجاميد در تاريخ ماکيني
مذکور است که زمان سلطنت او شش سال بود و بعد از گرفتاري طاهر بن

سکبري

محمد بن عمرو لیث صفار ایث علي بن لیث و برادرش معدل چند روزی کر و فري نمودند امّا چون دولت صفاریه بنهایت انجامیده بود ایشانرا نیـــز گرفته و بند کرده ببغداد بردنـــــــد

ذکر خروج عمرو بن یعقوب بن محمد بن عمرو بن لیث صفاري

در سنهٔ ثلثمایه سیستانیان اظهار مخالفت احمد بن اسمعیل سامانی کردند و سببش آن بود که محمد بن هرمز سیستانی خارجي که درآنجا بسر مي برد و پیر گشته روزی نزد ابو الحسین علي بن محمد بن عارض رفته مرسوم طلب کرد ابو الحسین با او گفت ضعف و شیخوخیت بتو راه یافته مناسب چنان مینماید که گوشه گیری و بعبادت مشغول شوي محمد بن هرمز ازین سخن در خشم شده متوجه سیستان گشت و با جمعي از خوارج سیستان گفت وظیفه آنست که ما منصور بن اسحق سامانی را از شهر اخراج کنیم و از نسل صفاریان کسي را برخود حاکم گردانیم که حکومت سیستان حق ایشان است وخوارج سر رضا جنبانیده محمد بن هرمز با عمرو بن یعقوب بیعت کرد و محمد بن عبّاس راکه ابن حفارش میگفتند و رأس و رئیس خوارج بود در نهایت جرأت وجلادت با خود متفق گردانید و عمرو مستظهر شده خروج کرد و منصور بن اسحق سامانی را گرفته در قلعهٔ از قلاع محبوس گردانیدند و در ولایت نیمروز خطبه بنام عمرو بن یعقوب خواندند و احمد بن اسمعیل برین حادثه اطلاع یافته حسین بن علي را بالشکري بدفع آن قضیه نامزد فرمود و حسیـــن متوجه شده نه ماه سیستانرا محاصره کرد و درین اثنا محمد بن هرمز وفات یافت عمرو بن یعقوب وابن حفار ازروي عجز و اضطرار امان خواسته

بیرون

بیرون آمدند و منصور بن اسحق از حبس رهای یافت حسین بن علی بخود نزدیک گردانیده حکم فرمود که دربانان و حاجبان مانع نشوند تا هرگاه که خواهد بمجلس در آید و ابن خفار قصد کرد که حسین بن علی را بکشد حسین از این قضیه آگاه شده ابن خفارا بگرفت وچون احمد بن اسمعیل دانیست که سیستان فتح شد سیمجور دوای را که بحکومت آن مملکت نامزد کرده حسین بن علی را طلب داشت وحسین عمرو بن یعقوب و بن خفار را بخود نزدیک گردانیده همراه ببخارا برد و بار دیگر ملک نیمروز در حوزهٔ دیوان سامانیان آمد و تا زمان ظهور خلف بن احمد در سیستان خطبه بنام سامانیان میخواندند

ذکر حکومت خلف بن احمد

بعضی از مؤرخان گفته اند که خلف نبیرهٔ یعقوب بن لیث بود و ابن اثیر گوید که مادر خلف بانو دختر عمرو بن لیث است و در تقدیر صحت این قول باید که احمد پدر خلف پسر یعقوب بوده باشد لیکن هیچ کس از مؤرخان قایل نشده اند که یعقوب پسری داشته از بدیع همدانی مرویست که در قصیدهٔ آلامیه خود خلف را بهر دو پادشاه یعنی بیعقوب و عمرو منسوب ساخته و بالجمله خلف بن احمد بصفات کامل از علم و فضل و کرم و سخاوت و محبت علما و مودت فضلا آراسته بود و شعرا در مدح او قصاید غرا گفته اند ابو الفتح بستی گوید من در مدح خلف سد بیت گفته بودم و فرصت آن نداشتم که باو رسد اما آن ابیات در افواه افتاده بسمع شریفش رسانیدند و

بر

برسم جایزه سیصد دینار نزد من فرستاد و در سنهٔ ثلث وخمسین وثلثمایه خلف بن احمد بحج رفت و طاهر بن حسین را که از خویشان او بود در سیستان به نیابت خویش گذاشت و چون شربت حکومت در مزاج طاهر خوشگوار افتاد خلف را بعد از مراجعت از مکه در سیستان راه نداد و او ببخارا رفته از منصور بن نوح سامانی استمداد نمود و منصور لشکر جرار در مرافقت او بسیستان روان کرد و طاهر چون تاب مقاومت لشکر نداشت از سیستان باسفراین رفت و خلف در مملکت نیمروز متمکن گشته سپاه منصور را گسیل کرد وچون طاهر بن حسین دانست که لشکر بخارا بوطن خود رفت بجانب سیستان توجه نمود و خلف باز پیش منصور سامانی رفت منصور شرایط تعظیم و تکریم بجای آورد بار دیگر اورا با اسباب سلطنت روانهٔ دار الملک ساخت و پیش از وصول خلف بسیستان طاهر مرده بود و پسرش قایمقام او شده و خلف بقصد رسیده حسین در شهر متحصن گشت و در ایام محاصره خلف بسیار از طرفین بقتل آمدند عاقبت حسین به تنگ آمده رسولی ببخارا فرستاد و بزبان خضوع وخشوع پیغامها داده امان طلبیده و منصور جهة او امان نامه فرستاد که بیرون آید و هیچکس تعرض او نشود و مجموع ایشانرا روانه ببخارا کنند وچون آن نامه بحسین رسید حسین باتباع خویش ببخارا رفت و منصور سامانی اورا در کنف حمایت و رعایت جای داد وچون مدتی از حکومت خلف بگذشت در ادای وجوهی که تقبل کرده بود که هر ساله ببخارا فرستاد تعلل نمودن گرفت منصور سامانی ازین حرکت در غضب رفته حسین بن طاهررا با لشکر آراسته بجنگ او فرستاد و حسین چون بسیستان رسید خلف در حصار ارک کنده

حصین

حصين‌ترين قلاع بود متحصن گشت و مدّت هفت سال حسين اورا در آن قلعه محاصره کرد و چون مهمّي از پيش نرفت منصور ساماني ابو علي بن سيمجوررا که از قبل او والي خراسان بود بکفايت مهم خلف نامزد فرمود و حال آنکه ميان ابو علي و خلف پيش از ين بناي صداقت مشيد بود ابو علي بر ظاهر بقلعه نزول کرده در خفيه کسي نزد خلف فرستاد مصلحت آنست که از ين حصار بقلعهٔ ديگر انتقال کني تا مارا در مراجعت بهانهٔ با شد چون باز کرديم تو داني خلف ملتمس ابو علي مبذول داشته از قلعهٔ ارک به قلعهٔ طارق رفت و ابو علي بحصار درآمده آنرا ضبط نمود و از آن وقت باز خلل در ملك سامانيان راه يافت چنانچه مرا کما يجب شرايط نيکو بندگي بجا نمي آوردند و ملوك اطراف طمع در مملکت ايشان ميکردنـــــــــــــــــد

ذکر آنچه ميان خلف بن احمد و أمير ناصر آلدّين سبکتکين و پسرش سيف آلدولة محمود واقع شد

نوبتي ناصر آلدّين سبکتکين بغزاي هندستان رفته بسط از وجود شريف او خالي ماند و خلف بن احمد چون ميدانست فرصت غنيمت شمرده به بسط راند و خراج يکساله بستد و جمعيرا بمحافظت آن قلعه باز داشته بسيستان رفت وچون أمير ناصر آلدّين از ممالك هند مراجعت نمود گماشتگان خلف از بسط بيرون رفتند و ازين جرأت نايرهٔ خشم أمير ناصر آلدّين زبانه زدن گرفت و خلف بن احمد چون ميدانست که مرد ميدان او نيست مال بسط را با تحف

با تحف دیگر پیش امیر ناصر الدّین فرستاده عذر خواهی نمود امیر ناصر
الدّین معذرت او پذیرفته رقم عفو بر جریدهٔ او کشید و بار دیگر میان او و
سبکتکین وحشتی روی نموده ابو الفتح بستی بزلال موعظات آتش خشم
امیر سبکتکین را تسکین داده چون خلف در مملکت مستقلّ گشته خزینهٔ
او از مال بسیار معمور شد هوس کرمان در خاطرش استیلا یافت امّا بواسطهٔ
آنکه میان او و عضد الدّوله مبانیء عهود و پیمان استحکام یافته بود
اینمعنی را از قوّت بفعل نیاورد و بعد از وفات عضد الدّوله در اوان
که صمصام الدّوله در شیراز بحکومت اشتغال مینمود خلف بن احمد عمرو
پسر خودرا بکرمان فرستاد و عمرو ناگاه بدان ولایت رسید و تیمور تاش
که از قبل دیالمه والی آنجا بود بالضّروره گریخته ببردسیر رفت و صمصام
الدّوله ازین قضیه آگاهی یافته ابو جعفر را با جمعی فرستاد که تیمور
تاش را بگیرد چه بسمع او رسیده بود که میان او و برادرش بها الدّولــــه
محبّت و مودّتی بوده و ابو جعفر ببردسیر آمده بحیله و تدبیر تیمور تاش را
گرفته بند کرده بشیراز فرستاد وخود بمحاربهٔ پسر خلف توجّه نمود و عمرو
نیز از مقام خویش در حرکت آمده میان هردو فریق ملاقات اتفاق افتاد
و بعد از قتال وجدال ابو جعفر منهزم گشت وچون این خبر بصمصام الدّوله
رسید عبّاس بن احمد را با سپاهی شمشیر زن و نیزه گذار بجنگ عمرو نامزد
کرده عمرو نیز باستیصال عبّاس شتافته هردو گروه در حدود سیرجان بهم
رسیدند و عمرو بهزیمت رفته اکثر امرآء او اسیر شدند و عمرو چو گریخته بسیستان
رسید خلف در غضب شده اورا ملامتها کرد و به این اکتفا نکرده فرمان
داد تا عمرو را مقیّد و محبوس گردانیدند و بعد از چند روز پسر را بقتــــل
رسانیده

رسانیده خود بغسل وی قیام نمود و هم بنفس خویش برو نماز گذارده
فرمان داد تا در قلعه‌اش دفن کردند و صمصام الدوله بعد از ادراك
فرصتی عباس را از حکومت کرمان معزول ساخته استاد هرمز را بضبط آن
دیار فرستاد و خلف بن احمد را توهم آن شد که استاد هرمز بولایت
او تعرضی رساند بنا برین مکتوبی پیش استاد هرمز ارسال کرده در تشیید
مبانیء مصالحه مبالغه نمود بعد از آن خلف بن احمد قاضی سیستان ابو یوسف را
که فاضل صالح متعبد بود و معتقد جمع خلایق آن مملکت برسم رسالت
پیش استاد هرمز فرستاد تا امر مصالحه را قراری دهد و معتمدی مصحوب
قاضی گردانیده قدر زهر بوی داد و گفت بعد از ملاقات ابو یوسف
قاضی با استاد هرمز این زهر را بقاضی ده تا بخورد و در میان خلایق
افشا کن که استاد هرمز قاضی را هلاك ساخت و آن نا خلف بموجب وصیت
خلف بکرمان رسید این عمل نا پسندیده بجای آورده برجماره سوار شده به
سیستان آمد و صورت حال را بر وجهی که تلقین یافته بود تقریر کرد و خلف
اصول و اعیان مملکت را جمع آورده خون قاضی را از دیالمه می باید طلبید
و بر همگنان واجب است که درین باب سعی بلیغ نمایند اهالیء سیستان
فریاد و فغان بر آورده گفتند سمعاً و طاعتاً و خلف پسر خود طاهر را با
جمعی کثیر از مردم آن ولایت بحدود کرمان فرستاد و در آن اوان معظم
لشکر دیالم در زمامید بودند و طاهر متوجه آن جانب شد و با دیالمه
جنگ کرد و لشکر سیستان غالب گشتند ایشان به بردسیر رفتند و طاهر
از عقب رفته سه ماه ایشانرا محاصره کرد و دیالمه بتنگ آمده باستاد هرمز
مکتوبی فرستادند مضمون آن که اگر مدد تو با رسد فبها و الا بود بیسر
تسلیم

تسليم خواهيم كرد استاد هرمز جهت دفع آن حادثه متوجه بود سير شد و چون
بآن موضع نزديك رسيد سيستانيان كوچ كرده بولايت خود رفتند و بعد از آن
يمين الدوله محمود بن سبكتكين بجانب سيستان لشكر كشيد و باعث برين
قضيه آن بود كه يمين الدوله محمود در زماني كه مركز خراسان خالي گذاشته
بماوراء النهر رفته بود خلف طاهر را بقهستان فرستاد و طاهر از آنجا متوجه
خراسان شده فوشنج را در حوزهء تصرف آورد و در آن زمان حكومت فوشنج و
هراة تعلق ببغراجق عم يمين الدوله محمود ميداشت و چون پادشاه از آن
يورش بازگشت بغراجق رخصت طلبيد تا طاهر را از ممالك محروسه بيرون
كند و دستوري يافته روي باو نهاد و طاهر نيز از فوشنج بيرون رفته صف
قتال بياراست و بعد از كشش وكوشش طاهر منهزم گشته بغراجق از عقب او
ميرفت و اتباع اورا مي كشت رحال و اثقال مي بستد و ساغر چند شراب
خورده بود كمال سرخوشي و مسرت ضميمهء غرور دولت گشته از مراسم تحفظ و
تيقظ غافل مانده اسب مي تاخت كه ناگاه طاهر عطفهء عناني كرده بـــه
بغراجق رسيده بيك ضربة از پشت زينش بروي زمين زد و از اسب فرود آمد
سر اورا از مركب بدن جدا كرد و بر اسب خود سوار شده روي به قهستان
نهاد و اسباب توحش سلطان محمود ديگر آن بود كه بمسامع عليهء او
رسانيدند كه در آن هنگام كه خبر فوت امير ناصر الدين بگوش خلـــف
بن احمد رسيد اظهار بشاشت كرد و بالجمله چون اسباب يورش سلطان
بجانب سيستان آماده شد در شهور سنهء تسعين و ثلثمايه رايات نصرت
آيات او بآنجانب حركت فرمود و خلف در حصار اصفهبد كه ابر در دامن
حضيضش خيمه زدي و ستارهء پيرامن اوجش طواف كردي متحصن گشت و

سلطان محمود بمحاصرهٔ او مشغول شده خلف در مضیق آن حصار بیقرار
گشت و چارهٔ کار جز تضرع و تخشع ندید و سایل انگیخته مبلغ صد هزار
دینار زرسرخ با تحف و پیشکشهای دیگر ایثار کرده در مقام اعتذار و استغفار
آمد و سلطان هر چند بر استخلاص ملك نیمروز و استصفاء آن نواحی جازم
بود امّا درآن اوان بنا بر مصلحت وقت و نیت غزوی که در ضمیر داشت
عنان بر تافته متوجّه دیار هند گشت و در سنهٔ احدی و تسعین و ثلثمایه
طاهر ولد خلف متوجّه کرمان شد و سببش آنکه بعد از رفتن سلطان از
سیستان میان طاهر و پدرش خلف نزاعی پدید آمد و طاهر عصیان خلف
اظهار کرد و بینهما محاربات واقع شد و طاهر مغلوب گشته روی بکرمان
نهاد وچون بدان حدود رسید مشفقان با ابو موسی که از قبل بهاء الدوله
بن عضد الدوله دیلمی حاکم آن دیار بود گفتند که طاهر زیاده دولتی
ندارد و پیش از آنکه قوت گیرد همت بر دفع او مصروف باید داشت ابو
موسی سخن ایشان التفات نکرد و اهمال و اغفال ورزیده خلقی بسیار در
ظلّ رآیت طاهر مجتمع گشتند و بعد از اجتماع لشکر طاهر بقهستان مراجعت
کرده تجهیز اسباب ترفیه ایشان قیام نمود وچون سپاه او موفور گشت روی
بکرفت آورد وخواست که باقی ولایت کرمانرا در تحت تصرف آورد ابو موسی
باجمعی کثیر از دیالمه بجنگ طاهر آمد و بعد از تقارب قسمین دیالمه منهزم
شدند طاهر دیار کرمانرا مسخر کردانید وچون این خبر مسموع بهاء الدوله
گشت استاد هرمزرا با طایفهٔ از آنجا و احتیاط بدفع آن جماعت نامزد فرمود
و استاد هرمز متوجّه طاهر شد وبی استعمال آلات حرب طاهر عنان عزیمت
بصوب سیستان تافت وچون بآن نواحی رسید باعیان دیالمه که ایشانرا
اسیر

اسیر کرده مقید باخود همراه آورده بود کفت که اکر شما مدد و معاون من
باشید تا خلف را از ین مملکت بیرون کنیم شمارا رخصت دهم تا بولایت خویش
بروید آنجماعت باوی اتفاق نموده جنکهای مردانه نمودند و خلف شکست
یافته دریکی از قلاع متحصن کشت و چون طاهر با خلف معاش پسندیده
میکرد و هر چند خلف از قلعه کسان فرستاده مردم را با خود دعوت کرد
فایده نداد آخر الامر از درحیله و مکر درآمده بطاهر بیغام داد که مرا بغیر
از تو فرزندی نیست و خوف آن دارم که هلاك شوم و اموال من بدست
بیکانکان افتد باید که تنها نزد من آیی تا آنهارا بتو نشان دهم وطاهر بتصوّر
آنکه خلافی در وعدهٔ خلف نیست خبر بپدر فرستاد که در فلان وقت
بپای قلعه حاضر خواهم کشت وخلف جمعی‌را درکمین باز داشت و دروقت
مقرر طاهر بپای قلعه حاضر کشته خلف از حصار فرود آمد و پسررا در بغل
کشیده کریان شد و مردم از کمین بیرون آمده طاهررا بکرفتند و بموجب
فرمان اورا مقید ساختند و خلف اورا نیز بدست خود کشته تغسیل و
تکفین کرد و در ترجمهٔ یمینی این حکایت بوجهی دیکر مسطور است چه
در آن تاریخ مذکور است که در اثناء مراجعت سلطان محمود از دیار هند
خلف بن احمد طاهر پسر خویش را بر سریر سلطنت نشانده مفاتیح خزاین
باو سپرد و مقالید ممالك بوی تسلیم نمود و خود منزوی شده روی بعبادت
آورد و از ملك استعفا نمود تا مکر بوسیلهٔ این حیله کاس یأس بر درد
و جور سلطان ازو درکذرد و چون مدتی برین حال بکذاشت ازکرده
پشیمان شد و بر ترك ملك ازمنصب حکم نادم و متحیر کشت تا حیله
بر انکیخت وتمارض نموده پسررا از بهر تجدید میّت و اطلاع دادن بر
خفایا

خفایا و خبایا پیش خواند و طایفه از خواص خویش را امر کرد تا نهانی تا
بوقت وصول چون خیل زنان در پیرامن حجره در آیند و چون طاهر در
بالین پدر حاضر گشت اهل حرم طاهر را بگرفتند و محکم بسته در مطمورة
باز داشتند و بعد از چند روز اورا مرده از حبس بیرون آوردند و گفتند از
غایت ملال طاهر خودرا هلاک کرده طاهر بن زینب و دیگر قواد و امرا
که آن حالت مشاهده کردند خاطر ایشان بر مخالفت خلف قرار گرفت و
سایرآن جماعت بر عداوت او استقرار پیدا کرد عصابهٔ عصیان بر پیشانی باز
بستند ودار الاماره خلف را متصرف شده خطبه و سکه بنام و لقب سلطان
محمود غزنوی مشرف و مزین گردانیدند و عرضه داشتی بحضرت سلطان
ارسال نموده از کماهی حالات اعلام دادند والتماس نمودند که رایات شاه
بدان صوب نهضت نماید سلطان ملتمس ایشان را مبذول داشته عزیمت
برجم مادهٔ فتنهٔ خلف مصمم گردانیدند و در آن اوان خلف بن احمد در
قلعهٔ طاق مقیم بود و آن قلعه هفت فصیل داشت که ساکنان بروج
هریک از آنها سنبلهٔ فلک مینمودند و زمزمهٔ ملک میشنیدند و خندقی
بعید القعر بگرد آن کشیده بودند و چون سلطان قلعهٔ طاق را مخیم لشکر
ظفر انجام گردانید عساکر گردون مآثر در اندک فرصتی یعنی یک روز
بموجب فرمان درختان را بریده بخندق افکندند وخاک در آن ریختند
تا انباشته شد و در راه سوار و پیاده پدید آمد و خیول و فیول سلطانی
در حرکت آمده بهدم آن حصار روی آوردند و در استخلاص حصار دامن
نطاق بستند و اصحاب خلف بقدم مخالفت پیش آمدند فیلی که بعلام
اقبال بود در قلعه را از جای برکنده در هوا انداخت و جمعی از قواد و
انصار

انصار خلف تلف کرد و بقیهء خلایق حصار اندرونی گرفتند و سپر مقاومت در سر کشیده دست بجنگ و پیکار بر آوردند و خلف از برای مطالعهء این واقعه و مشاهدهء این حادثه از موضع خویش بیرون آمده دید که عرصهء زمین بعفاریت انس و شیاطین و شرموج زند و همان فیل در برابر چشم او سواری را بخرطوم از روی زمین در ربود و مقدار دو نیزه بالا در هوا انداخت و چون به نشیب آمد اورا بدندان بدو نیم کرده و خلف از ملاحظهء این حالت نزدیک بشود که بیهوش گردد از غایت خوف و رعب کالبد او از روح تهی شود ولا جرم بفریاد آمد وامان خواست و سلطان از کرمی که در طبیعت پاك او مندرج بود خلف را امان داده شمشیر انتقام در نیام نهاد و خلف دست بجواهر مواهب و عطایات برکشاده خودرا به پیش اسب یمین آلدوله محمود انداخت و اورا بسلطان خطاب کرده یمین آلدوله را این لفظ محمود بغایت خوش آمد و مبتهج و مسرور گشت بعد از آن خلف محاسن سفید خود را بر خاك بارگاه مالیده چندان درو جواهر نثار کرد که شعاع آن بر نور آفتاب غالب آمد و دریای کتاب عتاب و نشر جناح عفو و مرحمت و مغفرت مبالغه نمود و سلطان در اکرام قدر و تعجیل محل خلف دقیقه مهمل نداشت و اورا در بر گرفته رقم نسیان بر سوابق وحشت کشیده حکم فرمود که خزاین قلعه و ذخایر آنرا بهرجا که خواهد نقل کنند و خدمتش را در مقام و مسکن مخیر گردانید تا در ممالك سلطان بهر جا که خواهد متمکن و متوطن گردد و بروفق مراد وطبق مرام روزگار گذراند و او بسبب موافقت آب و هوا موضع جوزجانان اختیار کرد و سلطان محمود خلف را به احترام و عزاز بد آن ناحیه روان فرمود و او مدت چهار سال

هرچه

هرچه تمامتر در آن بقعه روزی بشب میبرد و بعد از آن مکتوباتی که با ایلک
خان نوشته بود ظاهر شد و سلطان اورا جهت مصلحت مملکت بواحد
از قلاع فرستاد واورا در آن قلعه بسر می برد تا وعدهٔ حق در رسید و
سلطان محمود بفرمود تا ترکهٔ اورا به پسرش ابو نصر دادند در ترجمهٔ
یمینی به این عبارت مذکوراست که امیر خلف از اکابر ملوک جهان بود معروف
بکرم وسخاوت طبع وکمال افضال و وفور همت و جلال وانعام او در باره
اهل علم وارباب هنر شایع و مستفیض و شعرای جهان مدح و اطرای او زبان
کشاده و مآثر او در افواه خاص و عوام اشاده علمای عصر و فضلای دهر را جمع
کرد تا در تفسیر قرآن مجید وکلام نا محرّف باری جلّ جلاله و [illegible]
مستوفی کردند مشتمل بر اقاویل مفسران و تأویل متقدمان و متأخران و
بیان وجوه قراءت و علل نحو و اشتقاق الفاظ مشحون بشواهد امثال و
ابیات و ابرار و اخبار و احادیث باز میگویند که بیست هزار دینار [illegible] در
مراعات مؤلفان ومصنفان آن کتاب انفاق افتاده بود و این مجموعه در [illegible]
صابونی به نیشابور مخزون بود تا حادثهٔ غز در شهور سنه خمس و اربعین و
خمسمایه روی نمود وامروز آن نسخه بتمام وکمال در اصفهان است در [illegible]
خجند متع الله المسلمین ببقائهم واین ضعیف مصنف رحمه الله [illegible]
بوقتی که بوطن متوجه وبا صفهان مقیم بود تنها در آن [illegible]
وازانوار حکمت و دقایق آن مقتبس بود و آن کتاب صد جلد است [illegible]
که عمرتمام در انتساخ آن مستغرق شود و تحصیل آن در سالهای دراز
ممکن نکرده تمام شد سخن مصنف ترجمهٔ یمینی در باب خلف بن
احمــــــــــــــد

تمــــــم

Emendanda

in verfione latina & notis.

Pag.	Lin.		Lege
[illegible]	[illegible]	Decende	adde. *Ali*, filii.
	1[illegible]	[illegible]	adde. filii *Taheri*.
[illegible]	[illegible]	[illegible]	adde. filio *Taheri*.
	1[illegible]	[illegible]	—— annis feptendecim.
	—	quinque fupra	—— octo fupra.
[illegible]	[illegible]	[illegible]	adde. filio *Taheri*.
11	14	[illegible]	—— *Omaren*.
—	15	[illegible]	—— [illegible].
1[illegible]	[illegible]	[illegible]	adde. [illegible].
1[illegible]	[illegible]	[illegible]	—— [illegible].
1[illegible]	1	[illegible]	adde. filius *Nabili*.
[illegible]	[illegible]	[illegible]	adde. fervus *Nabin*.
[illegible]	1	[illegible]	—— [illegible].
[illegible]	1[illegible]	[illegible]	adde. & [illegible] ereptum.
[illegible]	[illegible]	[illegible] [illegible]	adde. quinquaginta millia mulier.
[illegible]	[illegible]	[illegible]	adde. & *Sfaraz*.
[illegible]	21	[illegible]	—— filii.
[illegible]	[illegible]	[illegible]	—— [illegible].
	1[illegible]	[illegible]	—— [illegible].
[illegible]	[illegible]	[illegible]	—— [illegible].

Pag.	Lin.		Lege.
17	18	*in margi.* II. 351.	—— II. 353.
38	24	*Bagdadum*	—— *Bucharam.*
39	20	*Seifeddin*	—— *Seifuddewlet.*
40	29	*Omarum*	—— *Amrum.*
—	—	*Omarn*	—— *Amru.*
46	8	a	—— ex
—	11	*Ahmed Taherum*	—— *Taherum.*
		NB. *in notis ad marginem a pag.* 53. *usque ad pag.* 64. *pro pag.* 1. & 2. *fubftitue* Pag. 3. & 4.	
80	16	mula	—— multa.
—	26	*el'af*	—— *eRaf.*
92	21	*Iracam ad Babyloniae*	—— ad *Iracam Babyloniae.*
10[illegible]	30	hae eadem	—— quae hae eadem.
1[illegible]	14	filii	—— filii.
1[illegible]	19	*Tabmuraso*	—— a *Tahmuraso.*
124	31	feptingenta	—— feptingentas.
138	4	numerat	—— numerant.
142	—	temporibua	—— temporibus.

In textu orientali.

Fol. 2. *lin.* 14. [illegible] *lege* [illegible] *Fol.* 3. *pag.* 2. *lin.* 3. طافر *lege* ظافر
ibid. lin. 18. [illegible] *lege* [illegible] *ibid.* *Fol. pag.* 2. *lin.* 8. احمد فضل *lege* احمد بن فضل
ibid. lin. 11. [illegible] *lege* احمد بن فضل *ibid. lin.* 13. احمد فضل *lege* احمد بن فضل
Fol. 7. *lin.* 15. [illegible] *lege* [illegible] *ibidem* تقضي. *lege* تقضى *Fol.* 14.
lin. 1. [illegible] *lege* [illegible] *Fol.* 16. *lin.* 5. هوس *lege* هرس *Fol.* 17.
lin. 2. [illegible] *lege* [illegible] *Fol.* 18. *lin.* 21. صيت *lege* وصيت *Fol.* 19. *pag.*
lin. 4. ادو حاطا *lege* ادو حاطا

T.

V.

W.

Y.

Z.

Emen-

N.

O.

P.

R.

S.

T.

M.

N.

M.

E.

F.

G.

H.

I.

B.

C.

D.

INDEX RERUM, ET NOMINUM.

A.

Asfeh.

dum obtinet, a *Naſſireddino*, & *Ulughbegio* provinciæ *Gebal*, ab *Hagi Chalfe*, *Yrakæ Perſicæ* adſcripta. Si modernum urbis nomen ſpectes, hanc cum *Aſpa Ptolomæi*, in *Parthia* ſitam, eandem eſſe veriſimile eſt. Teſte *Hagi Chalfe* inter depreſſiores montes extructa, urbibus tum antiquiſſimis, tum maximis adnumeratur, nomen ſuum ab antiquorum *Perſiæ* regum militia, اسپه *ispah* dicta, repetens, quæ in ea ſtationem habuit. Fuere olim eo in loco, quo nunc urbs conſiſtit, oppida ſane vaſta, numero quatuor, ex quibus in unum collectis hanc *Tamuraſus* civitatem condidit, in qua ſubin *Kaikubadus* ſedem regni ſui fixerat, quæve idcirco, confluente undique populo, in maximam civitatem excrevit. *Hebræi*, a *Nabonaſſare* ſedibus ſuis expulſi, his ipſis in locis olim conſediſſe feruntur, unde & hodiedum vicus a *Judæis* inhabitatus, جهوديه *jehudie* compellatur. Aeris porro temperie, tam æſtate, quam hyeme utcunque moderata, utitur, vix unquam gravioribus cœlo effuſis imbribus, aut terræ motibus, aut aliis cœli injuriis obnoxia. Qui urbem, hortosque diductis brachiis ambit fluvius, زندرود *zenderüd* nuncupatur; aqua itidem, ex puteis hauſta, & dulcis, & ſalubris eſt, neque fructus, hic loci procreati, ex ſeminibus, undelibet allatis, ſi mala punica excipias, præſtantia aliis inferiores ſunt, in quibus tamen melones, itemque poma & ſuavitate, & dulcedine omnibus anteferuntur. Suburbium, cui زلفه *zulfe* nomen, his proximis temporibus extructum, ab *Armenis* incolitur. Afferente *Hanwayo*, qui poſtremos inter ad hæc loca inviſit, præfectura *Iſpahanenſis* 24. milliaria complexa, in octo circulos dividitur, qui tempore *Nadirii*, anno videlicet 1742. extremas calamitates perpeſſi, potiſſima incolarum parte privati ſunt.

F I N I S.

 INDEX

صحيفهء عرش ختم شد در رجب سنهء تسع و تسعين و ثلثمايه
Sultanus (Mahmudus) *e regni necessitate esse vidit, ut illum* (Chalefum) *in arcem Geredin transmitteret, ubi etiam permansit, dum ipsi extrema demum dies illucesceret; id quod accidit mense Regeb anni tercentesimi nonagesimi noni.*

Pag. 49. lin. 8. & seq. *Sultanus post hæc præceperat, ut relictæ possessiones filio ipsius, Abu Hafizio, traderentur.*

Mirchondius filium *Chalesi*, cui relicta patris bona, *Mahmudi* jussu, cessere ابو حافظ *ābū hāfiz; Hagi Chalfe* vero pagina 110. *Taherum* appellat, *doctrina itidem, & virtute præstantem, qui supremus regni moderator, palatio Taher (quod Bagdadi erat) nomen dedit.* Ab auctore *Jeminii* contra, ex quo, ut jam iteratis vicibus insinuatum est, sua *Mirchondius* excerpsit, ابو حفص *ābū hæfs* nuncupatur. Denique & illud hic addidisse juverit, quod *Abulfeda* in *annalibus Moslemicis* ad annum tercentesimum nonagesimum tertium scriptum de *Chalefo* reliquit. *Segestana potitus fuit Jeminiddewlet Mahmud, filius Subuktegini, ejecto Chalefo, Ahmedis filio, quem ille Chalefum primum quadriennio, Girgianæ agere sivit, deinde adempta prorsus libertate ad vitæ finem Giardinæ tenuit; Chalef ille studio literarum magnam adeptus est famam, & edidit commentarium in Alcoranum voluminosum, si quod aliud, opus.*

Pag. 49. lin. 23. & seq. *Vastum hoc opus — — in urbe Ispahan locum obtinet.*

Ispahan, quod & اسفهان & اصفهان *isfahān* atque etiam اصبهان *ispahān* promiscue scribitur, & dicitur, *Persiæ* urbs est, toto orbe notissima, cujus accuratior descriptio optimam operi huic coronidem imponet. Consentientibus *Nassireddino*, & *Ulughbegio*, itemque *Golio* in *notis ad Alfraganium*, sub gradu longitudinis 86. 40′. latitudinis 32. 25′. sita, juxta *Hagi Chalfe* 33. latitudinis gradum

oppido *Chawasch* dissita est. Hortis, pratis, & pagis frequentibus circumdata est. In fructibus illius uvæ præcipue laudantur. Pone ipsam urbem sub editiore montis cacumine arx adjacet, quam fluvius circumfusus inexpugnabilem reddidit, ita, ut tuto hic thesaurus regius quondam asservaretur.

Hic itaque ob aeris temperiem locum, Ĝiuzĝianam dictum, sibi delegerat. Pag. 48. lin. 24. & seq.

Nominis *Giuzĝian*, vel, ut *Mirchondius* scribit, جوزجانان *ĝiuzĝianan* nulla apud geographos vestigia deprehenduntur; si vocabuli analogiam spectes, verisimilius est, جرجان *ĝiorĝan* designari, cujus jam pagina 103. mentio incidit. Hæc opinio (licet ob aeris in hoc loco minus salubris temperiem, uti pagina 104. dictum est, haud omne dubium tollatur) ad verum tamen eo propius accedere videtur, quod auctor *Jeminii*, quem *Mirchondius* pene totum hic transcripsit, hujus etiam rei hunc in modum meminerit: ناحيت جورجان اختيار كرد بسبب موافقت آب و هوا *Quod districtum Giorĝiānæ ob aquæ, & aeris salubritatem prætulerit.*

E re fore Sultano Mahmudo videbatur, ut in aliquam regni sui arcem ipsum transferret. Pag. 49. lin. 1. & seq.

Sæpe jam laudatæ historiæ *Indicæ* auctor, *Mohammedes Kasim Firischte*, *Dehliensis*, memoriæ prodidit, mense *Moharrem* anni hegiræ trecentesimi nonagesimi tertii *Mahmudum*, filium *Subuktegini*, denuo *Sistaniam* periisse, quo *Chalefum*, præfecturæ munere male functum, *Gaznam* vinctum secum perduceret.

Quo in loco denique permansit, dum finem vivendi faceret. Pag. 49. lin. 2. & seq.

Quæ, *Chalefi* obitum commemorans, adjungit *Jeminii* auctor, ea verbis ipsius hic subjicere haud abs re fuerit: سلطان از بهر صلاح ملک اورا بقلعهٔ جردين فرستاد آنجا بگاه بود تا و عدهٔ حتف در رسيد و صحيفهٔ

qui operâ illius in negotiis publicis utebatur. Hanc historiam posterioribus temporibus, dum ex *Atabekiorum* familia princeps ابو بكر بن ٱلاتابك ٱلاعظم ابي جعفر محمّد بن ٱلاتابك ٱلسعيد ابي سعيد الدكز *ābū beker benil-ātābekil-āǣzem ābȳ ḡǣfær mohammed benil-atabekil-sǣīd aby sǣid ildegiz* imperium *Persidis* tenebat, anno nempe sexcentesimo quarto, ex *Arabica Persicam* fecit ابو ٱلشّرف ناصح بن ظفر بن سعيد ٱلمنشي ٱلجرباد قاني *abus-śeref nāsyh benĭ zafar benĭ sǣidil-münśæil-ḡirbād kānȳ*. Bina e propria mea manuscriptorum collectione exemplaria in his, quæ adhuc de *Chalefo* notatu digna videbantur, mihi adminiculo fuere, ambo perantiqua, quorum unum anno hegiræ sexcentesimo *nonagesimo primo*, i. e. anno Christi millesimo ducentesimo nonagesimo primo, alterum anno hegiræ septingentesimo decimo sexto, Christi vero millesimo tercentesimo decimo sexto exaratum est.

Hæc historia seriem rerum, gestarum a *Nassireddino Subukteghino*, auctore dynastiæ *Gaznavidarum* (de *Samanidis* enim perpauca afferuntur) usque ad annum hegiræ quingentesimum octogesimum secundum complectitur. Eadem demum hæc historia tam *Arabica*, quam *Persica* reperitur in bibliotheca *Raghib Pascha*, publicos ad usus *Constantinopoli* patente, sub duplici hac inscriptione: تاريخ ٱلعتبي *tarichil-ǣtiby* i. e. *Annales Atibii* & شرح تاريخ ٱلعتبي *śerch tarichil-ǣtiby* i. e. *Versio annalium Atibii*, quæ cum *Persica* illa versione, de qua proxime sermo fuit, eadem videtur.

Pag. 46. lin. 10. & seq. *Chalefum principem sui loco ad avitum regni thronum evexisse filium, Ahmed Taherum.*

Quod *Mirchondius* de perpetrata a *Chalefo* filii *Taheri* cæde narrat, nonsolum ex *Jeminii* auctore hausit, sed integris plane ejusdem verbis descripsit.

Pag. 47. lin. 11. *Interea Chalefus in Tak arce considebat.*

Arx hæc ab *Hagi Chalfe* provinciæ *Sistaniæ* urbs minor, & alio item nomine حصن ٱلطاق *hysnüt-tāk* dicta, medii diei itinere ab

oppido

Mahmudus ob religionem *Mohammedanicam*, feliciter adeo in *Indias* prolatam, laudibus passim a Moslemicis poetis in coelum extollitur. Utque alios præteram, ex biographia illa, quæ *anthologiæ Persicæ*, hic loci in lucem emissæ, adjecta est, affatim liquet, *Ferdusi*, *Ferræhi*, *Aensari*, *Aesdschidi* illustres omnes poetas, *Mahmudi* laudes decantasse, cumprimis & postremum horum celebre in hanc *Indicam* expeditionem epicedion condidisse, cujus hoc initium:

تاشاه خرده بين سفر سومنات كرد * كردار خويش را علم معجزات كرد

Quando hic sapiens, & perspicax rex idolis bellum indixit
Vexillumque sustulit mirabilium suorum factorum.

Confecto etiam numeroso equite, exercitum urbem Hürfet versus deduxit. Pag. 44. lin. 29. & seq.

Hanc *Kermaniæ* urbem a *Mirchondio* حرفة *hürfet*, ab *Hagi Chalfe* contra جرفت *giürfet* dictam, *Delilius* in geographica regni *Persici* mappa *Giruft* nuncupat. Hæc urbs, eodem *Hagi Chalfe* auctore, اسفي *esfy* etiam nomine nota, a mercatoribus ut plurimum incolitur, unde & vile hic mercibus pretium statuitur. Ab oriente urbem *Sirgian* respicit. Persica, & nuces plane eodem cum nivibus tempore provenire solent. Prata denique haud paucis fluminibus irrigantur. Quo loco urbs modo conspicitur, eodem olim, provincia nimirum a Moslemis expugnata, sylva fuit. Cum aer paulo calidior sit, dactilos hic, & persica magna copia procreari, necesse est.

Paulo alia ratione hic ipse casus refertur in translatione historiæ, a Jeminio conscriptæ. Pag. 46. lin. 7. & seq.

Jemini, seu potius كتاب يميني *Kitāb jeminy* i. e. *liber Jemini* inscriptio est historiæ, *Arabica* primum lingua in lucem prodeuntis, cujus auctor erat ابو النصر عتبي *abūn-næsr ătibi*, ætate, ut ex pagina 162. intelligitur, conjunctus cum Sultano *Mahmudo*, filio *Subukteghini*, qui

Pag. 44. lin. 1. & seq. *Chalefus se recipiebat in arcem Asfebbud, adeo altam, ut, nubibus tecta, ipsa adeo astra attingere videretur.*

Mirchondius arcis hujus, de qua ex aliis geographis orientalibus nil certius cognosci potuit, descriptionem, miris metaphoris exornatam, ex historia auctoris *Jeminii* deprompsisse videtur, ut hic annexa hujus ipsius verba fidem faciunt: این قلعه حلیف سماک و الیف افلاکست ابر در دامن حضیضش خیمه زند و ستاره بدامن اوجش طوف کند هلال چون ماهچه بر شرف برجش و زحل چون كوكي بسر آستانه قصرش

بيت

از بلندش فرق نتوان کرد * آتش دیدهبان زجرم زحل

Arx ob altitudinem confœderata stellis est, quæ pedes leonis dicuntur, & amica orbibus cœlestibus. Nubes ad inferiorem arcis partem extendunt tentoria sua, & astra circum tecta se rotant; novæ lunæ phases, & globus deauratus circa acroteria mœniorum, & Saturnus instar tritonis solarii apparet.

Versus,

„ Ob altitudinem suam non potest distinqui
„ Ignis, qui per præsidiarios ejicitur, ab ipso globo Saturni.

Pag. 44. lin. 11. *Iis tum curis distentus, ut in Indiam iter instituerct.*

Auctor *Jeminii* cum *Mohammede Kasim Firischte* hanc a *Mahmudo*, filio *Sibuktеghini*, susceptam in *Indias* expeditionem pluribus exponit; omnia tamen eo fere redeunt, ipsum *Indiarum* regem جيبل *ğibal* gentilem, *Moslemorum* terras ingressum, a *Mahmudo*, filio *Subukteghini*, expeditionem sacram religionis nomine adversus illum suscipere compulso, felici prælio fusum, captumque, & vita denique privatum fuisse.

Mahmu-

nati, reliquos generis præstantia facile superant. Ab hac urbe denique duabus stationibus occidentem versus جيرفت *ǧireft* urbs ejusdem provinciæ distat.

Chälesus filium suum Taherum in Kuhestaniam contendere jussit. Pag. 43. lin. 11. & seq.

Provinciam قهستان *kuhestān*, *Golius* in *notis ad Alfraganium* sub كوهستان *Kuhestan* nomine *Tabaristanæ* adnumerat, eamque a montibus sic compellatam esse, scribit; *Haǧi Chalfe* vero in *opere suo geographico* vocem قهستان *kuhestān*, modo potissimum usitatam, a كوهستان *kuhestān* proficisci contendit. Una ex parte *Chorosanæ* desertum hæc regio, altera *Transoxanam*, & *Kabul*, provincias, attingit; subdita autem est *Diwano Chorosanensi*. Princeps illius urbs شهرستان *sehristān* appellatur. Pagi denique his in terris perquam rari, & longissime inter se submoti deprehenduntur.

Rege Jeminüddewlet ab expeditione Transoxana reduce, Beikara Ilak, patruus ejus, assensum petiit, quo Taherum rursus e terris hisce expellere sibi liceret. Pag. 43. lin. 6. & seq.

Auctor *Jeminii* hæc eadem quidem, mutatis tamen nonnullis, refert, in quibus & hoc præcipuum, *Chalesum* illud potissimum tempus, filium videlicet *Taherum* cum exercitu in *Kuhestaniam* mittendi, opportunum existimasse, quo *Nassirüddinum Subukteghinum* supremum diem obiisse audierat. *Jeminüddewlet, Mahmudum* præterea, de morte patrui sui, propria *Taheri* manu occisi, certiorem redditum, ad repetendam vindictam anno hegiræ tercentesimo nonagesimo in *Sistaniam* adversus *Chalesum* arma movisse.

Historiæ *Indicæ* auctor, *Mohammedes Kasim Firischte, Dehliensis*, jam supra citatus, eodem anno tercentesimo nonagesimo *Mahmudum* Sultanum, *Balcha* ad urbem *Herat*, pauloque post *Herata* in *Sistaniam* festinato itinere contendisse, atque inde, *Chalefo*, filio *Ahmedis*, gubernatore *Bucharæ*, prælio fuso, *Gaznam* rediisse affirmat.

آلاحد خامسي ذو القعده سنهء اربع و عشرين و ثلثمايه بود در اصفهان
Assadüddewlet, *mense Ramazan anni tercentesimi septuagesimi secundi ex epilepsia Bagdadi supremum diem obiens*, *tumulo illatus est in urbe Mesched*, *ubi principis credentium*, *Ali*, *sepulcrum est*, (*de quo sibi Deus complaceat*) *primam Assadüddewlet in urbe Isfahan lucem aspexit feria prima*, *die quinta mensis Zuül-kaade anni hegiræ tercentesimi vigesimi quarti.*

Pag. 40. lin. 18. & seq. *Ut Samsamüddewlet regni gubernacula Schirazi susceperat filium suum in Kermaniam expediit.*

Ex historia compertum est, *Samsamüddewlet* post fratris, majoris natu, mortem propter regni hæreditatem cum fratre altero, juniore bellum enatum esse; atque, his præmissis, penitius intelligitur, quid sit, quod *Mirchondius* in præsentis historiæ serie referat, *Samsamüddewlet* ob id maxime *Timur Taschio* infensum fuisse, quod illi cum fratre suo *Behaüddewlet* arctioris amicitiæ vinculum intercesserit.

Pag. 41. lin. 8. & seq. *Collata itaque in confinibus Sirĝian fuere arma.*

Urbs سيرجان *sirĝiān* provinciæ *Kermaniæ*, longitudinis gradum 90. & 20'. latitudinis 29. & 30'. secundum *Nassireddinum*, & *Ulughbegium* obtinet; ab his autem discrepans, *Haĝi Chalfe* in *opere geographico*, urbis longitudini 92. gradus cum dimidio, latitudini 29. item cum dimidio tribuit. Eodem auctore hæc ampla urbs est, ad quam per aquæductus aqua deducitur, cujusque ædificia plurima fornicata sunt; munimentum quoque hic visitur, ab *Harunürraschid* Chalifa eo tempore extructum, quo regionis hujus incolæ Islamismum amplexi sunt; huic insuper munimento, quod & provinciæ præfectorum sedes est, octo sunt portæ, quarum illa, quæ occidentem versus patet, ad palatium ducit, cui قصر حاجب *kasre haĝeb* nomen inditum est. In maxima incolarum parte præcipua divitiarum, in muliebri vero sexu venustatis etiam commendatio est. Aeris temperies paulo calidior. Gossipium, & fructus, inprimis dactyli, hic

nati,

rere suum trahant, quo facto, omnem dein illius curam abjiciunt; amici animum suas ut in partes inclinent homines, omnem curam, ac solicitudinem adhibent; hunc jam ut addictum sibi conservent, bonis eum demulceant, minime vero offendant, necesse est. *Chalesum* hoc pacto *Abulfethius* impulit, ut de reconciliatione gratiæ cum *Nassireddino* per literas agens, pristinam amicitiam redintegraret, quæ ad *Nassireddini* usque obitum inconcussa perduravit, sicut postrema hæc ejusdem auctoris *Jeminii* verba ostendunt: ناصرالدّين اين معاذير بسمع رضا اصغا كرد وبسر صفاء معهود و خلوص قديم باز آمد و تا اخر عمر ناصرالدّين اسباب موافقت ميان ايشان منتظم بود و ابواب مناصحت و محافظت بر حقوق مالحت محفوظ *Nassireddinus has excusationes* (Chalesi) *benigno animo excepit, atque ita vetus iterum restituebatur amicitia, quæ usque ad finem vitæ Nassireddini summa cum sinceritate inter utrumque colebatur, & mutua fiducia omni cura, studioque conservabatur.*

Chalesus ---- Kermaniæ animo inhiarat; verum, cum ipsum inter, & Assadüddewlet firmam amicitiæ vinculum intercederet, ab hoc proposito rursus desistebat. Pag. 40. lin. 14. & seq.

Assadüddewlet princeps, ob præclara facta in historiis admodum commendatus, illa familia progenitus erat, quæ a *Mirchondio*, aliisque nonnullis orientis auctoribus *Deilemitarum* familia, rectius vero ab aliis, ad hanc ab altera ejusdem nominis familia distinquendam آل بويه *ali boje* vocatur. Quarto post hegiram seculo hæc familia *Ali Boje* provincias *Yrak*, *Fars*, *Kerman*, *Chuzistan*, *Ahwaz*, *Kilan*, *Tabaristan*, *Giorgian*, *Mazanderan*, aliasque imperio suo complectebatur; ipse vero *Assadüddewlet* ad regni gubernacula anno hegiræ tercentesimo trigesimo septimo admotus, post triginta quatuor annorum intervallum successori suo eadem reliquit, ut adjecta *Emir Jahjai* verba hic indicant: عضدالدّولة در رمضان سنهء اثني و سبعين و ثلثمايه در بغداد بصرع در گذشت و در شهر مشهد امير المؤمنين علي رضي الله عنه مدفون شد ولادت عضدالدّولة در يوم الاحد

Hujus similitudinem quandam refert, quod *Mohammedes Kasim Firischte*, urbe *Dehli* oriundus, ad annum hegiræ nongentesimum septuagesimum septimum in sua *historia Indica* commemorat: eo tempore, quo *Subukteghinus* supremo potitus est imperio, *Taigha* quidam, arci *Bost* præfectus, ab alio, cui nomen *Beb-dur*, vi ex urbe expulsus est, ita, ut *Nassireddini Subukteghini* auxilium implorarit, ipsiusque ope in priorem præfecturam, ea tamen conditione, restitutus fuerit, ut tributum annuum dependens, urbis hujus præfecturam gereret. Hoc eodem tempore *Subukteghinus* nosse coepit *Abulfethium*, qui scribæ munere apud *Beb-dur* fungebatur, eumque ad servitium suum invitavit, cui tamdiu se addixit, quoad *Mahmudus*, filius *Subukteghini*, thronum conscenderat, quo tempore, animo offensus, in *Turkistaniam* se recepit.

Pag. 40. lin. 10. & seq. *Simultates equidem & vice alia ipsum inter, & Subukteghinum exortæ sunt.*

Harum simultatum, quæ *Chalesum* inter, & *Emir Subukteghinum* intercesserant, diffusius meminit *Jeminii* auctor; hic interim præcipua rerum capita exposuisse sufficiat: cum *Nassireddinus*, *Samanidarum* principi, *Nuh*, filio *Mansuri*, contra *Ilek Chanum*, principem *Turcomaniæ*, suppetias ferret, *Oxoque* ea de caussa trajecto, moras tamen aliquantum traheret, propterea, quod amice rem componere speraret; *Chalefus* hæc inter furtivis literis *Ilek Chanum* incitabat, ut *Nassireddino* arma obverteret, ipse urbem *Bost* interea temporis petere intendens. Graviorem autem indignationem *Nassireddino* commoverat, quod *Chalefus* illi objecit, *Abu Alium*, suæ alias aulæ clientem, tam indigne ab illo habitum esse. His itaque incensus *Nassireddinus* iter jam in *Sistaniam* ingressus erat, vindictam a *Chalefo* sumturus; quod præstitisset etiam, ni *Bostiensis* ille doctor, *Abulfethius*, exquisitissimis verbis principis *Chalefi* animum demulcere elaborasset, hac etiam inter alia similitudine usus: hominis animum ejusdem naturæ esse, atque avem, quæ dum, pansis alis aera secans, libero cœlo fruitur, omne studium aucupes in eo ponunt, ut miseram aviculam, fraude artificiosa circumventam, in

rete

سر خلوص خدمت رفت و اگر از قبل من شحنهٔ بست رفت براي حفظ
ولايت رعايت و رعيّت تو بود وخراج و معامله كه تحصيل كرد از براي خزانهٔ تو
كرد و اگر ازين جهت غباري برحاشيهٔ خاطر شريف نشسته است ارش
اين جنايت را ملتزم شوم و غرامت اين بي خردكي بدهم ناصر الدّين از
سر كرم و لين مقادت و سماحت طبع و شمول رأفت راه تغافل و تغابي
پيش گرفت و شمشير انتقام در نيام نهاد وباز سر رضا آمد و معاملات
بست باز خواست و او از طيب النّفس آن مال بفرستاد و حال مودّت
از شوائب كدورت صافي شد وذات البين معمور گشت *Hic* (Chalefus) *in ſua provincia quiete conſederat, ob congeſtas immenſas opes clarus, dum, ſuperbia elatus, novas mente ſeditiones agitabat, potentiamque, ac vires ſuas experiri proponebat. Eo igitur tempore, quo, Indiarum rege provincias Moslemorum invadere tentante, Naſſireddinus, illum repreſſurus, in viam ſe dabat, Chalefus, filius Ahmedis (prout initio libri jam notatum eſt) ad vacuam urbem Boſt ſuum mittens exercitum, & publicas ibidem preces fieri, & monetas etiam ſuo nomine cudi curavit, atquè pecunias quoque ab illis partibus exigebat. Poſtquam dein Naſſireddinus victor ab expeditione rediens, urbi Boſt jam appropinquaret, conſtituti a Chaleſo præfecti, relicta urbe, denuo ſe recipiebant. Naſſireddinus hac Chaleſi perfidia ad iram concitatus, in Siſtaniam ipſe movebat; Chalefus igitur legatos cum literis, vanis excuſationibus plenis, obviam illi mittebat, queis conteſtabatur, hanc temeritatem eo ſolum animo ſe perpetraſſe, quod principis id ſervitio expedire crederet; nam præfectum, quem ſui loco Boſtam miſerat, ad cuſtodiendam provinciam, regendosque ſubditos ipſius loco ſe conſtituiſſe; omnia etiam vectigalia, pecuniasque, inde extractas, gazæ principis ſe deſtinaſſe, & ſiquidem illius animus inde offendatur, hanc indecentem actionem debilitati ingenii ipſius ſe ſe adſcribere. Naſſireddinus pro ingenita ſua manſuetudine, & æquitatis amore facile veniam dabat, atque ab omni ulteriori vindicta ſe abſtinens, eo contentus erat, ut extortam ab urbe Boſt pecuniam reſtitueret, quam etiam Chalefus omni cum integritate reddidit; atque hac ratione inter utrumque priſtina amicitia iterum confirmata eſt.*

India, a *Mirchondio* هندستان *hindiſtan* dicta, *Arabibus*, teſte *Golio* in *notis ad Alfraganium*, بلاد آلهندو بلاد آلسند *biladül-hindu biladüsſind* i. e. *India*, & *Sindia* compellatur. *Sindia* aquilonem verſus *Karamania*, ſeu potius regione *Mekran*, & *Segeſtanæ* deſerto, reliqua autem ſui parte fere *India* terminatur, cujus etiam nonnullas partes ſuis terminis includit. Ad africum mari alluitur, quod inde *Sindicum* audit, quodque altera parte *Perſico*, altera *Indico* proximum eſt. *Hagi Chalfe* vero & *Indiæ*, & *Sindiæ* alios limites tribuit: priorem quidem, quam اقليم هند *iklīmī hind* i. e. *clima Indicum* vocat, ad occidentem flumine, orientalibus هند *hind* dicto, ad ſeptentrionem monte *Tauro*, ad orientem oceano orientali, ad meridiem demum oceano *Indico* circumſcriptam eſſe aſſerit; *Sindiam* vero, quam nomen اقليم سند *iklimī ſind* a سند *ſind*, filio *Chami*, filii *Noe*, inveniſſe ait, ad occidentem provincia *Mekran*, & deſerto *Segeſtan*, ad auſtrum oceano orientali, ad orientem provincia *Kegerat*, ad ſeptentrionem denique regionibus *Tibet*, *Keſchmiro*, & *Kiabulo* concludit.

Pag. 39. lin. 24. & ſeq.

Chaleſus — — *Boſtam ingreſſus eſt.*

Hanc *Boſtienſis* agri invaſionem, quam, abſente *Naſſireddino*, tentarat *Chaleſus*, adjunctis etiam rebus quibusdam, eo pertinentibus, ſcitúque dignis, deſcribit *Jeminii* auctor, ut ſequitur: و او بفراغ تمام در ولايت خويش مطمئن بنشست و بخزاين جهان مستظهر شد و نخوت طغيان بر مزاج او استيلا يافت وحودرا بعارضهء فحول و تعريض فضول در معرض خطر آورد و چون ملك هند آهنك ديار اسلام كرد و ناصر آلدّين بمدافعت او بر خاست بر آن موجب كه در صدر كتاب مذكور و مسطور است خلف ابن احمد بست خالي يافت لشكري بدانجه فرستاد و در بست خطبه و سكّه بنام خود كرد و مال معاملات آن نواحي بستد و چون ناصر آلدّين از آن وقعهء منصور باز كشت و ببست نزديك رسيد اصحاب خلف شهررا باز كذاشتند و برفتند و أمير نصر آلدين از بي حفاظي و غدر او متعرض شد و عزم ناحيت سيستان پيش كرفت خلف كس فرستاد و بعذر هاء معلول و سخنهاء نا مقبول تمسّك جست و كفت اين جرأت از سر خلوص

Ex narrationis contextu *Mirchondii* tempus circiter statui potest, quo arcem *Direk* exercitus *Samanidarum* occuparit. Notum enim est, sub *Mansuro*, qui idem est, quem auctor *Jeminii* principem *Nuh* dicit, obsidionem coeptam, & septenis omnino annis productam esse, dum nempe *Huseini* loco *Abul Hasan* arcem milite cingeret. Cum itaque idem *Mirchondius* contendat, perturbationes paulo post in *Samanidarum* familia subortas esse, (id, quod post *Nuhül-Mansuri* obitum anno hegiræ tercentesimo octogesimo septimo accidit) arcis quoque expugnationem in ea circiter tempora incidere, non abs re suspicari licebit. Neque hoc prætereundum, in mappa videlicet regni *Persiæ*, a *Delilio* olim delineata locum in provincia *Sistania*, nomine *Darec* insignitum, non procul ab urbe *Zareng* meridiem versus, occurrere, de quo autem nulla apud geographos Orientales, ut jam dictum est, occurrit mentio.

Eo porro tempore in ipsa Samanidarum familia jam perturbationes subortæ sunt. Pag. 39. lin. 14. & seq.

Ex posteriori *Mirchondii* historia de *Samanidarum* dynastia constat, post mortem principis *Nuh* totum pene ipsius regnum in partes scissum esse; partim enim *Faikius*, dux exercitus apud *Samanidas*, regnum cum *Turkestaniæ* principe infestabat, partim *Mahmudus*, filius *Subuktegini*, dominatum *Chorosanæ* arripiens, novam *Gaznavidarum* dynastiam instituebat.

Nassireddin Subugteghino quondam ad bellum sacrum in Indiæ partes converso. Pag. 39. lin. 22. & seq.

Nassireddinus, dynastiæ *Gaznavidarum* conditor, miris a *Jeminii* auctore laudibus celebratus, *Turca* origine, & ابو اسحق البتكين *abu ishak elbtekin* libertus, *Mansurum*, filium *Nuh*, *Samanidam*, ad provinciam *Gazna* administrandam missum, secutus est; a cujus filio dein *Gaznavidarum* dynastia, centum quinquaginta quinque annos, *Emir Jahjai* teste, perdurans, profecta est.

India

آنجایگاه رسید در سرّ کسی بوی فرستاد و بسبیل مواطات اشارت کرد که
مدّت مقام اجانت در ین ولایت امتداد یافت و خللهاء بسیار در اطراف
مملکت روی نمود و چون آنچه در آن مناف است می رود سر و جان در
حفظ آن معروض خطیر نهاده می شود برباد آید و بکال فرو شود سعی
هدر ماند و رنج بی بر گردد طریق آن است که از ین مقام بر خیزی و
برجای دیگر تحویل کنی تا من این لشکرها را بهانه نیل مقصود وحصول
مطلب از ین ولایت بیرون برم و چون عرصه خالی شد آنچه صلاح
وقت باشد بروفق ایثار و اختیار پیش گیری خلف این نصیحت شنید
و مقبول داشت و دانست که آن سخن از سر اخلاص وخلاص می رود
و از حصار ارك بر خاست و بقلعه طاق رفت و ابو الحسن و اولیاء دولت
در اندرون حصار رفتند و بشارت بردند و فتح نامها بحضرت و هر طرف
روان کردند و خطبه و سکّه بالقاب نوح بن منصور مزین گردانیدند
و روی بجانب خراسان نهادند

Abul Haſan, Semgiuri, in Siſtaniam contendebat, cui cum Chalcfo veteris amicitiæ neceſſitudo intercedebat. Hic eo perveniens, clanculum hominem ad Chalefum mittebat, qui amice illi renuntiaret, jam nimium temporis effluxiſſe, ex quo, contentionibus ibidem exortis, omnes propemodum regni partes perturbationibus agitentur. Haud ipſum fugere, ſin ita ſimultatum cauſſæ maneant, omnia in tam dubio rerum diſcrimine periclitari; rem ſemper deteriorem fieri, omnemque locatam operam fruſtraneam fore, neque exantlatos labores quidquam profecturos. Eam igitur ipſi ineundam eſſe viam, ut, ab hoc loco diſcedens, in alium ſe conferat, tum demum ſe exercitus hoc ſpecioſo nomine, quod votorum ſuorum compotes facti ſint, ex hac provincia reducere poſſe. Regione dein militibus rurſus vacua, ipſius optionem futuram, quas partes amplecti velit. Chalcfus hæc conſilia grato animo accipiens, eo magis eis obtemperabat, quod perſpectum ipſi erat, hæc Abul Haſani verba ſincera eſſe. Ab arce Erek igitur egreſſus, in munitionem, Tak dictam, ſe recepit. Abu Haſanus contra cum viris principibus non ſine ſingularibus lætitiæ ſignis arcem Erek ingreſſus, lætos de hac expugnatione nuntios tum ad aulam principis, tum in reliquas etiam partes miſit. Et publicis precibus, & monetis item Nuhi, filii Manſuri, nomen celebrari coeptum eſt. Abul Haſanus autem rurſus Choroſanam repetiit.

Ex

Quam septem omnino annos obsessam Huseinus tenuit, quin efficere quidquam potuerit. Pag. 39. lin. 1. & seq.

Non *Huseini* culpa incasso tot annorum labore obsessam fuisse arcem, *Jeminii* auctor his verbis comprobat: مدّت مديد در آن محاصرت بماند و وزير ابو الحسين عتبي بتواتر مدد فرستاد و اركان و اعضاد دولت را بر كفايت آن مهم تحريض ميكرد و هيچ وجه صورت مراد از حجاب تقدير بيرون نمي آمد و مقصود بحصول موصول نمي شد *Multum temporis in hac oppugnatione impendit, ac denique Vezirius Abul Huseinus iteratis vicibus Atibium ad implorandum auxilium abs se dimisit, atque optimates aulæ ad negotium isthoc curandum instigabat; verum nulla ratione intentio ipsius ad interiorem principis aulam pervenerat; quare accidit, ut conatus ejus sine effectu manserint.*

Mansurus — — Abu Alium, Semgurium, substituit. Pag. 39. lin. 3. & seq.

Semgurii familia complures viros genuit, qui in re historica, imprimis ad sequentes quod dynastias attinet, ingentem sibi nominis famam pepererunt, in quibus *Huseinus*, & *Abdullahus* præ aliis excelluere.

Abu Alius — — clam fidos ad Chalesum nuntios ablegat, qui renunciarent, necesse fore, ex hac arce in aliam ut se recipiat. Pag. 39. lin. 6. & seq.

Jeminii auctor hac de re diversa sentit; *Huseini* enim in obsidione successorem *Abul Hasan Semguri*, & arcem alteram, in quam postea *Chalesus* se receperat, arcem طاق *tāk* fuisse memorat, id quod verisimilius videtur, quia in *Hagi Chalfe opere geographico* hujus nominis arx in *Sistania* invenitur; sed de hac commodior deinde erit differendi locus; *Jeminii* interim auctoris sententiam hic adferre lubet. ابو الحسن سيمجوري بسيستان رفت و ميان او و خلف اسباب مودّت و مواخات و محبّت و موالات قديم مؤكّد و ممهد بود چون

الجاد خراسان بحما صهت او فرستادند. *Chaleſus regnorum ſuorum poſſeſſiones adiit, atque mandato illius in omnibus Siſtaniæ tractibus ſecundum pacta, regnique conſtitutiones accurate ſervabantur; jamque plures ita fluxere anni, dum denique fidem fallere, refractariumque ſe gerere, in animum inducebat, omnium, quibus cumulatus erat, beneficiorum oblitus, tributo etiam, quod ſolvere debebat, principi Bucharenſi negato. Suggerebantur equidem bona illi conſilia, & rationes; aſt pertinaciter obſiſtens ille, nullo pacto ad ob[illegible]ium priſtinum reduci poterat, ita, ut Huſeinum, filium Taheri, cum va-lidiſſimis Choroſanæ copiis eo mitti neceſſe fuerit.*

Illud quoque hic notare opus fuerit, per errorem in verſione *Latina* modo admodum hic allatæ ex *Mirchondio* ſententiæ *Bagdadum* irrepiſſe *Bucharæ* loco, atque legendum eſſe: *quam* Bucharam *annis ſingulis ſe ſe miſſurum obſtrinxerat.*

Pag. 38. lin. 28. & ſeq. *Verum Huſeino cum milite Siſtaniam ingreſſo, Chaleſus in arcem Direk, munimentorum omnium validiſſimum, ſe receperat.*

Siſtaniæ arcem درك *direk* eſſe, ex hiſtorico ipſius *Mirchondii* contextu elucet; nullus vero aut geographorum aut hiſtoricorum alter hujus mentionem ingerit, præter *Jeminii* auctorem, qui hanc arcem, in qua ab *Huſeino* obſeſſus tenebatur *Chaleſus*, ارك *erek* nominat, eamque perquam altum, acceſſuque difficillimum munimentum fuiſſe, pro more Orientalium, deſcriptione hyperbolis referta, hunc in modum teſtatur: مصاعد آن قلعه با فلك هم راز بود و با ملك هم آواز بسطح او سمك سماك مي بسود و ديدهبان زمزمهٔ ملايك مي شنود و سحاب در حضيض او جامهٔ مهلهل مي بافت *Superior hujus arcis pars conſcia erat arcanorum coeli, & cum angelis ſermones miſcebat; tectum ipſas ſtellas, quæ in pede leonis ſunt, feriebat. Excubitores arcis, audiebant cælitum voces, & nubes in inferiori parte tenuem telam texebant.*

حصار كرفت و بكرامات ميان فريقين محاربت و مناصبت رفت وخلقي بسيار از لشكر حسين در آن مصاف و معرك بقتل آمدند *Chaleſus*, *iterata vice neceſſitate compulſus*, *ad Manſuri aulam ſe convertit*, *præſidiumque ibidem quæſivit*, *opem intenſiſſimis precibus implorans. Manſurus benignitate uſus*, *omnimode honorem*, *& comitatem*, *& ſummam etiam curam petitioni illius annuendi impendebat*, *tantumque militum numerum*, *quantus hanc ad expeditionem neceſſarius erat*, *iter cum illo ingredi juſſit. Hoc exercitu ſtipatus*, *dum in Siſtaniam pedem Chaleſus inferret*, *e vivis ſublatus eſt Taherus*, *relicto ſilio Huſeino*, *cui*, *Chaleſo ut reſiſteret*, *in mandatis dedit. Dum igitur hic inimicitiis hoſtilem in modum initium faciens*, *in quodam Siſtaniæ munimento Chaleſo ſe ſe opponere nitebatur*, *illum ipſum in arce Chaleſus obſidione premebat*, *ubi ſumma contentione in utraque parte acriter decertatum eſt*, *ita*, *ut in Huſeini exercitu plures his in conflictibus vita privarentur.*

Elapſo nonnullo jam temporis ſpatio, *ex quo Chaleſus imperium recuperabat*, *ob ſummam perſolvendam*, *quam Bagdadum annis ſingulis miſſurum ſe ſe obſtrinxerat*, *cauſſas prætexere cœpit.* Pag. 38. lin. 21. & ſeq.

Jeminii auctor plures annos elapſos eſſe ſcribit, queis annuum penſum exacte ſolvebat *Chaleſus*, & dum refractarium ſe oſtendebat, *Manſurum* omnia tentaſſe prius, quam bello ipſum peteret; uti ex ſequentibus patefcit: خلف در ممالك خويش متمكّن بنشست و نفاذ حكم او در نواحي سيستان بقاعد معهود و رسم مألوف باز رفت و برين حال ساليان بسيار بكذشت تا طغيان نخوت و ثروت بر مزاج او استيلا يافت و حقّ آن انعام دولت فراموش كردد و در انفاذ وظايف حمول و اتاوات بحضرت بخارا تقاعد و الطاظ نمود و اورا بامثله و مخاطبات مشحون بانواع نصايح و تعريف سوابق ايادي و عوارف تنبيه نمودند و او در سكوت طغيان و نشوة عصيان بر عادت خويش مستمرّ ديدند و در افاقت واساس رشد و وتشحيذ بصيرة مقصّر تا حسين بن طاهررا با جمعي از مشاهير اجناد و جماهير انجاد

Celeberrimus e *Samanidarum* familia princeps اَلرِّضا ابو اَلقسم نوح اَلمنصور *er-rizā ābūül-kæsem nūhūl-mansūr* poſt patris obitum ſolium conſcendit, id, quod *Emir Jahjai* anno tercenteſimo eveniſſe affirmat, ad quam ſententiam etiam ſuam *Mirchondius*, & *Haği Chalſe* cum *Abulfeda* adſcribunt.

Pag. 37. lin. 26. & ſeq. *Taherus — — in Esferain interea temporis ſe ſe recepit.*

Urbs اسفراين *esferāīn*, alias etiam مهرجان *mihriğan* gradum longitudinis 91^{mum} cum dimidio, latitudinis 37^{mum} item cum dimidio in regione *Niſchaburienſi* occupat. Nomen *mihriğan* i. e. *autumnus* ob eam potiſſimum rationem illi impoſitum eſt, quod ſuaviſſimus aer, fructumque abundantia perpetuum quaſi tempe ibi efficiant; in ripa exigui cujusdam fluminis aquilonem verſus arx poſita eſt, haud ignobilis, cui quinquaginta omnino oppida ſubjiciuntur. Poma grati adeo ſaporis hic procreantur, ut circumquaque muneris loco mittantur. Tantæ vetuſtatis platani viſuntur, ut inde a *Nuſchrewani* tempore humi defixæ dicantur. Hæc deſcriptio potiſſima ex parte fide, & auctoritate *Hağī Chalſe* nititur.

Pag. 38. lin. 10. & ſeq. *Chaleſus — — acri Huſeinum in urbe, in quam ſe recepit, obſidione preſſerat.*

Chaleſum, dimiſſo, quem ſecum primum deduxerat, exercitu, bello iterum a *Tahero* petitum, ad *Manſurum* denuo confugiſſe, ejusque ope *Huſeinum*, patre *Tahero* vita functo, arcta obſidione preſſiſſe, auctor *Jeminii* etiam pluribus hic exponit, ut ſequitur:

خلف دیکربار از اضطرار روي بحضرت منصور نهاد و بدو پناهید و در استعانت و استمداد تضرع بسیار نمود منصور مقدم او کرم داشت و در اکرام و اعزاز و اعتنا بمهمات او مبالغت تمام واجب داشت و لشکر جرار بکفایت مهم او نامزد کرد و چون خلف با آن لشکر بسیستان آمد طاهر وفات یافته بود و حسین پسر او در مخالفت خلف قایمقام پدر شده و معاندت اغاز کرده و بحصني از حصون سیستان استظهار و اعتضاد ساخته و خلف اورا در حصار

Anno tercentesimo quinquagesimo tertio Chalesus, filius Ahmedis, peregrinationem sacram peragens, Taherum, filium Huseini, — — vicario sui nomine gubernatorem Sistaniæ constituit. Pag. 37. lin. 18. & seq.

Auctor *Jeminii*, quem hic unum *Mirchondius* sibi ducem delegisse videtur, (ut ex ipso orationis contextu manifestum sit) hic tamen discrepat, ad annum nempe quod attinet, quo suam *Chalesus* peregrinationem obiit, ut ex his verbis in propatulo est: خلف بن احمد پادشاه سیستان بود در سنهٔ اربع و خمسین و ثلثمایه بسبج حج کرد و خلافت خویش درآن اعمال بطاهر بن حسین داد که خویش او بود *Chalesus, filius Ahmedis, rex erat Sistaniæ. Anno tercentesimo quinquagesimo quarto ad peregrinationem sacram se accinxit, regnique administrationem iis in partibus Tahero, filio Huseini, tradidit, qui ex affinitate ipsius erat.*

Hic itaque Bucharam se convertens, Mansuri, filii Nuhi, opem implorabat. Pag. 37. lin. 24. & seq.

Deceptum a *Tahero Chalesum* opem *Mansuri* implorare coactum fuisse, idem *Jeminii* auctor testatum facit, ubi ait: ودر غیبت او طاهر لشکر خلف را بفریفت و قلاع و خزاین او بادست کرفت و در پادشاهی سیستان طمع مستحکم کرد و چون خلف باز کشت مملکت خویش شوریده یافت و راه وصول بمقر خویش بسته دید بمنصور بن نوح سامانی التجا کرد و از و مدد خواست تا بمعونت و تقویت او ملک از تشبث طاهر مستخلص کرداند *Et in absentia illius* (Chalesi) *Taherus, exercitu Chalesi decepto, munimenta provinciæ, & gazam sibi propriam reddidit, absoluto plane regni dominio inhians. Chalesus redux regnum suum turbatum reperit, quin interclusam sibi ad metropolim viam esse vidit; igitur ad Mansurum, filium Nuhi, confugiens, ab eo milites petiit, quorum ope fultus, ab usurpatione Taheri regnum liberaret.*

publici jam juris facti erant, in charta illi forte obvenerunt. Accidit igitur, ut die quadam fidus quispiam ad ipsum veniret, &, bursa cum tercentis denariis aureis ante illum deposita, præter hoc donum excusationem etiam principis Chalefi nomine adferret. Versus autem isti sunt:

„ *Chalefus*, filius *Ahmedis*, laudatissimus in prosapia sua,
„ Augustior in dominatu suo prædecessoribus
„ Successor filius laudatissimi juxta exactissimam veritatem
„ Unicus in suo genere, altor multorum millium
„ Clarissimus de familia Leisiorum, vir sapiens in scientiis divinis
„ Similis prophetæ de familia *Abdu Menaf.* (indicatur hic *Mohammedes*, cujus quartus avus *Abdumenaf* fuerat)

In urbe *Bost* بست vel ut in meis *Mirchondii* exemplaribus scriptum est بسط primam lucem aspexisse *Abulfethium*, cum *Mirchondio* *Herbelotius* contendit. Cujus urbis descriptionem, a *Golio* prætermissam, ex *Hağı Chalfe* integram hic loci subjicere placet: بست طقسان سكز بوچق طول اوتوز ايكي بوچق عرضده نهر هندمند كنارنده بر شهر مشهور در سجستانده زرنجدن صكره بوندن معمور شهر يوقدر هواسي لطيف عراق هواسنه و صوي فرات صوينه بكزر خلقي دخي اهل عراق طوري اوزره در نعمتي فراوان ميوه‌سي چوق خصوصا خرماسي اجاصي غايت ايو اولور اوزومي دخي وافر در جوامع و مساجدي و نهر مزبور اوزرنده كميله جسري واردر فضلادن ابو الفتح بو شهره نسبت اولنور *Bost sub gradu 98. & medio longitudinis, 32. & dimidio itidem latitudinis gradu ad ripam fluvii Hindemend sita, urbs perquam celebris est. Post urbem Zereng̃ hac ipsa, incolis magis frequentata urbs in provincia Seg̃estan haud invenitur. Aer perquam gratus Yrakensi aeri simillimus est, itemque aqua Euphratis aquæ assimilatur. Ad mores incolarum quod attinet, ii ad eorum, qui in Yraka sunt, quam proxime accedunt. Maxima porro sui copia fructus dantur, ac cumprimis dactyli, prunaque, nec non uvæ optimi generis. Sunt ibidem majora æque fana, ac minores precationum domus, fluvius denique ponte navali instratus est. Inter viros, eruditione conspicuos, originem suam ab hac urbe Abulfethius traxit.*

Anno

men بديع الزمان *bedŷüz-zemān* i. e. *mirabilia temporis*, vel potius, miraculum sui seculi additum fuerit. Vir enim suo ævo eloquentissimus erat, qui librum مقامات *makamat* composuit, quem imitatus, suos postea confessus *Haririus* elucubratus est.

Abulfethius, ex urbe Bost oriundus, memorat, se in laudem Chalesi tria concinasse disticha. Pag. 37. lin. 11. & seq.

Abulfethius, teste *Herbelotio*, eximius sui temporis poeta fuit, ex urbe *Bost* oriundus, cujus plenum nomen ابو الفتح علي محمد الكاتب *abūül-fæthī ály mohammedül-Kātib.* Auctor *Jeminii*, de quo paulo uberior mox sermo recurret, rem eandem de *Abulfethio* tradit, ita tamen, ut, rem totam ex ipsius *Abulfethii* ore *Atibium* accepisse, appareat; ex cujus translata in *Persicum* narratione *Mirchondius* quoque relationem suam deprompsisse videtur. In eadem porro auctoris *Jeminii* translatione & tria illa disticha occurrrunt, quæ non exigua *Abulfethio* præmia attulerunt. Sed ipsius auctoris narrationem subjungere præstat: عتبي اورده است كه شيخ ابو الفتح بستي با من حكايت كرد كه وقتي مرا سه بيت در مدح خلف اتفاق افتاد و در نيت نبود كه بحضرت او تبليغ كنم امّا در افواه افتاد و بر زبان دوا بدو رسيد روزي ناگاه معتمدي ازاو در آمد و صرهٔ سيصد دينار زر سرخ پيش من نهاد بصلت آن ابيات و بر سرآن از زبان امير خلف عذر ها خواست و ابيات اينست

شعر

خلف بن احمد احمد الاخلاف ❋ اربي بسودده على الاسلاف
خلف بن احمد في الحقيقة ❋ واحد لكونه مرتبي على الالاف
اضحي لآل الليث اعلام الوري ❋ مثل النبي لآل عبد مناف

Atibius narrat: Scheichius Abulfethius, Bostiensis, mihi retulit, se fortuito tria quondam disticha in Chalesi laudem composuisse, neque voluntatem sibi fuisse, principi hos versus offerendi; verum, quod publica

ſtania, provinciæ hujus negotia rurſus ad *Samanidarum* familiam revoluta, atque ab hac uſque eo adminiſtrata fuiſſe, dum *Chalefus*, ut idem *Mirchondius* paulo poſt ſubjicit, publicas preces ſuo nomine fieri juſſerit. Quod poſt quinquaginta circiter annorum intervallum accidit, cum ابو صالح منصور بن نوح *ābū saleh mansūr ben nūh*, e *Samanidarum* dynaſtia princeps, imperium obtineret.

Pag. 36. lin. 21. & ſeq. *Hiſtoriographi nonnulli aſſerunt, Chalefum, Jacubi, Leiſii filii, nepotem fuiſſe.*

Quamquam omnes conſentiant, *Chalefum* e *Soffaridarum* familia oriundum fuiſſe; avus tamen illius quisnam fuerit, in diverſum trahunt auctores, quorum nonnulli a *Jacubo Leiſio*, alii ab *Amru* genus illius repetunt. Hinc in re tam dubia haud licuit, dum pagina 107. gentis hujus ſeries exhiberetur, certi quidquam ſtatuere; atque adeo prætermiſſa illa linea, qua ſtirpis hujus cum capite ſuo conjunctio indicanda erat, ſeparatim *Chalefi*, ejusque patris nomina deſcripta ſunt. *Hagi Chalfe*, cujus hiſtoria *Soffaridarum* jam prius pagina 108. allata eſt, duorum meminit *Chaleforum*, quorum pater *Ahmedis* unus, alter filius ejusdem fuerat.

Pag. 36. lin. 22. & ſeq. *Ebni Eſir, celebris alias hiſtoricus, contendit.*

Hic idem ille auctor eſt, cujus librum: *abſolutum chronicorum opus* pagina 18. *Mirchondius* in medium adfert, & de quo jam pagina 113. plura commemorata ſunt.

Pag. 37. lin. 2. & ſeq. *In libro, Mirabilia Hamadanenſia inſcripto, narratur.*

Mirchondii illud vocabulum: بديع همداني *bedȳi hemdāny* minus recte fortaſſis per *mirabilia Hamadanenſia* redditum eſt, cum nomen iſthoc, ſed male hic exaratum, auctoris ſit, quem *Herbelotius* (integrum enim hujus auctoris nomen hic ſubjicere placet) احمد بن حسين الهمداني *ahmed ben huseinül-hamadāny* eſſe dicit, cui cognomen

fama inclitus est. Suburbium fluvius صغد *soghd.* hortos, (ut *Golius* dicit) & agros rigans, præterlabitur. Hic vero *Soghdus*, ejusdem provincia *Soghdiana* nominis fluvius, eodem *Golio* teste, unacum ceteris aquis in montosa, ac frigida *Ferganæ* parte, بتم *butum* dicta, & novem a *Buchara* dierum itinere disjuncta, nascitur. Urbis hujus in oda secunda *Hafizius* meminit, ubi canit:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل مارا
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارارا

Si formosus ille Schirazius in manus sumeret cor meum (gratum haberet)
Nævo ejus nigricanti donarem Semerkandum, & Bucharam.

Qui disticho (uti *L. Baro Reviczkius* ex *Sudio* refert) *Tamerlanus* occasionem dederat, ægre ferens, se, non æque, atque alios reges carminibus ab *Hafizio* celebrari.

Hac ratione regnum Nimruz in numerum provinciarum, quæ a Diwano Samanidarum pendebant, iterum adsertum. Pag. 36. lin. 13. & seq.

Pagina 79., ubi *Sistaniæ* mentio facta est, additum est نیمروز *nimruz* quoque nomine hanc ipsam provinciam intelligi; quamquam *Herbelotius* hoc nomine una cum *Sistania* etiam provinciam مکران *mekran* comprehendi velit, propterea, quod utraque provincia, si reliquam *Persiam* spectes, *australis* sit, id quod نیمروز *nīmruz* reapse significat.

Vocabulo دیوان *dīwān* duplex apud orientales significatio est: *prima*, poetis familiarior, collectionem indicat variorum poematum, quæ, servata simili terminatione, seu rythmo, secundum singulas alphabeti *Arabici* literas in ordinem digesta sunt; *altera* autem notio consessui, vel senatui tribuitur, ubi & publica apud orientales negotia curantur, & annui uniuscujusque provinciæ sumptus, fructusque computantur. Quare *Mirchondius* id unum per *Diwanum Samanidarum* hic innuit, capto nimirum *Amru*, expugnataque *Si-*

 stania,

Pag. 35. lin. 20. & seq. *Amru itaque, ad regnum evectus, Mansurum, filium Ishak, catenis vinctum, arce concludi jussit.*

Eundem hunc annum tercentesimum, quo *Amru*, filius *Jacubi*, rerum in *Sistania* potitus est, *Hagi Chalfe* etiam indicat, dicens: استيلاء عمرو بن يعقوب صفاري بر سيستان و محصوري او از آل سامان *Amrus, filius Jacubi, Soffarida, Sistaniam occupat, verum postea a familia Samanidarum obsidione premitur.*

Pag. 36. lin. 12. & seq. *Cum Amru, filio Jacubi, Ebni Chafarum secum Bucharam duxerat.*

Hagi Chalfe scribit, *Soffaridarum* regnum anno tercentesimo quinto intercidisse: انقراض دولت صفارية در خراسان *Desinit regnum Soffaridarum in Chorasana.* Minime vero dubium est, *Chorosanæ* nomine non omne illud *Chorosanæ* regnum hic intelligi, cujus *Ismaeles* jam maximam multo ante partem occuparat, sed alias potius nonnullas provincias, ad *Chorosanam* referri solitas, atque, ut *Mirchondii* verbis utar, *Diwano Samanidarum* postea inscriptas.

Buchara, ex præcipuis *Transoxanæ* provinciæ urbibus, secundum *Golium* in *notis ad Alfraganium* magis ad occidentem vergit, si climatis seriem spectes, quam *Balcha*, & *Samarkanda*. Idem longitudinis gradus ab *insulis fortunatis* 96. & 50′. latitudinis vero 39. & 50′. numerat; *Nassireddinus* vero totidem longitudinis, latitudinis autem 39. gradus, & *Ulughbegius* denique longitudinis gradus 96. 30′. latitudinis 39. 50′. urbi huic tribuunt. In planitie posita, undequaque pratis cingitur, quodque ad loci amoenitatem addit plurimum, diversis etiam æstivis vicinia omnis exornata est. Urbi ipsi pulcherrima ædificia, & vastus murus, per quem septem portæ patent, splendorem afferunt. Territorii urbis & longitudo, & latitudo simul duodecim parasangas efficit.

Inde quoque egregiam hæc urbs adepta est gloriam, doctissimorum quod virorum patria sit, in quibus cumprimis *Avicenas* fama

Alium quempiam, nomine Leifium, filium Ali, filii Leifii, fimul cum fratre Maadil per dies aliquot potentiam quampiam, & regni faftum oftentaffe. Pag. 34. lin 17. & feq.

Paulo diverfa in *epitome Mirchondianæ hiftoriæ univerfalis* videre licet; hujus fiquidem auctor, ubi familiæ *Soffaridarum* hiftoriam cum *Tahero*, filio *Mohammedis*, filii *Amru Leifii*, terminat, brevem itidem de binis iis principibus, *Leifio* nimirum, filio *Ali*, & *Maadil*, quorum exigui temporis imperium fuerat, mentionem injiciens, in eo pariter a *Mirchondio* differt, quod *Maadilum* affinem *Leifii* nominet, *Mirchondius* contra hos ambos principes fratres fuiffe afferat; fed jam ipfa laudati epitomatoris verba fubjicere lubet: باتفاق اکابر و اعیان طاهر در سیستان بعد از گرفتار شدن عمرو پاي بر تخت حکومت نهاده در سنهٔ تسع و ثمانین لشکر بر فارس کشید و بر آن دیار استیلا یافته بجانب سیستان باز گشت و در تسعین و مائتین سنکري غلام عمرو بن لیث بر طاهر خروج کرده مهمّ بکار به انجامید و سنکري غالب گشته طاهررا با برادرش اسیر کرده بدار الخلافت فرستاد مدّت سلطنت طاهر شش سال بود و بعد از انقضاء حکومت او برادرش معدل و عم زادهٔ لیث بن علي لیث چند روز کرّ و فرّي کردند امّا هیچدم بپادشاهي نرسیدند *Unanimi confenfu procerum, & primorum regni, capto Amru, Taherus Siftaniæ thronum confcendit. Anno octogefimo nono exercitum in provinciam Fars ducebat, &, expugnatis illis tractibus, Siftaniam verfus pedem movit. Anno ducentefimo nonagefimo Sengerus, libertus Amru, filii Leifii, contra Taherum feditionem movit; res igitur ad pugnam devenit, ubi Sengerus victor Taherum, cum fratre captum, Bagdadum ad Chalifam transmiferat. Erat autem tempus regni Taheri fex annorum. Finito Taheri regimine, frater illius Maadilus cum affine Leifio, filio Leis, potentiam quampiam, & regni faftum per aliquot dies oftentarunt; verum nullo unquam tempore ad ipfum regnum pervenerunt.* Hæc ipfa ceterum videri poffunt in laudato codice manufcripto, qui bibliothecæ nunc Cæfareæ, olim vero, ut ex nova *Lambecii* editione tomo primo, pagina 375. apparet, *Tengnaglianæ* collectionis fuerat, cujusve & *Schikardus* in *Tarich* fuo ad paginam 51. meminit.

In catalogo bibliothecæ Sultan *Osmani*, ad usus publicos nunc admodum *Constantinopoli* patentis, & illius, penes celebre illud fanum *Aja Sofia* dictum, تاريخ ابن جوزي *tārīchĭ ībnĭ ğiūzĭ* nomine invenitur. In altero item catalogo bibliothecæ, quam Sultanus *Abdulhamid*, hodierna die imperio *Ottomanico* potitus, inde ab anno hegiræ millesimo centesimo nonagesimo quarto (id est anno Christi millesimo septingentesimo septuagesimo nono) publici juris *Constantinopoli* fecit, uti jam supra dictum, præfati auctoris his verbis mentio fit: مدهش لابن الفرج الجوزي بخط الرقعة i. e. *relationes singulares Abulfarağii elğiuzi*, *literis*, *quæ apud orientales Rikʿa audiunt*, *exaratæ*.

Pag. 34. lin. 9. & seq. *Anno ducentesimo nonagesimo sexto, Taherum inter, & Segberum — — exortæ lites bello tandem compositæ sunt, in quo Taherus succubuit.*

Ad annum, hic allatum, quod attinet, *Hağī Chalfe* in *tabulis chronologicis* his verbis *Mirchondio* plane assentitur: انهزام طاهر صفاري در جنگ سنكري در فارس, *Taherus*, *Soffarida in prœlio*, *cum Senkeri inito*, *in provincia Fars devincitur*. Non uno tamen modo libertum *Amru* appellant: سكبري *sekberi* enim *Mirchondius*, contra *Hağī Chalfe* سنكري *senkeri* scribit, ut adeo haud equidem liqueat, uter erroris insimulandus sit.

Pag. 34. lin. 14. & seq. *Tempus regni Taberi sex annorum nonnisi spatio definitum fuisse.*

In hoc regiminis tempore multum differunt inter se *Mirchondii*, & *Emir Jahjai* sententiæ. Ita enim posterior: بعد ازيك سال اسمعيل ساماني بر طاهر هجوم كرد و ببستند و ايام دولت صفاريان بتمام شد *Post annum Ismaeles*, *Samanida*, *ipsum bello lacessens*, *captivum fecit*, *atque hoc ipso tempore regnum Soffaridarum ad finem pertigit.* Ast licet epitomator noster suæ hic de familia *Soffaridarum* historiæ finem imponat, nonnullos tamen ejusdem domus principes & posthac imperium tenuisse, ex iis, quæ, ex *Mirchondii* historia excepta, superius allata sunt, satis, superque comprobatur.

Alium

que interficias: ne in extremo judicio supplicio afficiaris. ' *Rex inquit: quænam est illa juris species? respondet ille: mihi permittas primum proregem* (Vezirium) *interficiam, deinde vindictæ illius de me supplicium sumas, ut me jure interfecisse dicaris.* His perterritus Vezirius, veniam rex militi concederet, rursus rogavit. Unde *Saadius* suo more finem historiæ peracuto disticho imponens ait:

چو تیر انداختی بر روی دوشمن ❊ حذر کن اندر آماجش نشستی

„ Dum sagittam in faciem inimici ejaculatus es,
„ Cave; nam pro scopo ejus te exposuisti.

Amru Leisio — — in captivitatem delapso, optimates, nobilioresque Sistaniæ viri Taherum ad thronum evexere. Pag. 33. lin. 23. & seq.

Taherum aliquanto post hoc tempore, optimatum auctoritate, *Sistaniæ* imperium tenuisse, ex iis, quæ hic *ex Emir Jahjai* subjunguntur, plenius patet: طاهر بن محمد بن عمرو چون عمرو اسیر شد خود بگریخت و به سجستان رفت ارکان دولت اورا بپادشاهی نشاندند *Taherus, filius Mohammedis, filii Amru, postquam Amru in captivitatem delapsus esset, se se fuga subripuit, in Sistaniam se recipiens, ubi ipsum regni proceres regem constituere.*

Chronicum, series rerum nuncupatum. Pag. 33. lin. 10.

Mirchondius in prolegominis, ubi auctorum, quorum testimonia affert, seriem texit, chronici hujus conditorem ابو الفرج بن الجوزی *abuül-fereğ benül-ğiūzī* appellat, quem *Herbelotius Abulfarağium*, filium *Ali*, filii *Giuzi*, nominat, qui anno hegiræ quingentesimo nonagesimo septimo vita functus est. Summa hujus doctrina præcipuam laudem habet; atque *Omaddidinus* quidem, neminem facile tot, tantisque momenti rebus coram adfuisse, memorat; hunc utpote & *Saladinum* illum, nostratibus minime ignotum, & alios ejusdem familiæ principes in bellicis ipsorum expeditionibus comitatum fuisse.

Alterum tetraſtichon, quo macilentus item equus deſcribitur, hoc eſt:

لاغراسبي كه كر بجويي ❋ از كوشت درو نشان نيابي
از سر تا سم كر بكاوي ❋ جز پوست بر استخوان نيابي

Ita macilentus equus erat, ut ſi perquiras,
Nullum veſtigium carnis in eo reperias;
A capite ad ungulam ſi illum excoriaveris,
Præter cutem ſupra oſſa nil invenies.

Hanc hiſtoriam ex *Giami* reddidit *Gallicam* cl. *Cardonne*, eamque, ſed magis verecundis adumbratam coloribus, *literaturæ Orientalis collectioni* inſeruit.

De eodem principe *Soffarida*, *Amru Leis*, & aliud, haud minus memoratu dignum, in *Saadi roſario politico* capite 1. legitur, ubi miles transfuga, Vezirii conſilio, morte plectendus, coram *Amru Leiſio* ita fari occepit:

هرچه رود بر سرم چون تو پسندي رواست
بنده چه دعوي حكم خداوندراست

امّا بموجب آنكه پروردهٔ نعمت اين خاندانم نخواهم كه در قيامت به خون من كرفتار آيي اكر بيكناه بندهرا بخواهي كشت باري بتأويل شرعي بكش عمرو كفت تأويل شرعي چكونه است كفت اجازت فرماي تا من وزيررا بكشم انكاه مرا به عوض بكش تا بحقّ كشته باشي

quod *cl. Gentius* ſic interpretatur:

„ Quicquid capiti meo acciderit, ſi tibi libuerit, fas erit:
„ Mancipium enim quomodo contenderit; cum domini ſit judicium?

Cum vero domeſticus ædium harum ſim alumnus: nolim profecto, ut in extremo reſurrectionis die, propter cruorem meum ad ſupplicium rapiaris. Si hunc ſervum tuum trucidare omnino volueris, tum ſaltem aliqua ſacri juris ſpecie, nomine-

que

tempus omne, quo *Chatajæ* præfuere, 42,875. annorum ſpatio, id teſtantibus propriis regni hujus hiſtoriographis, definitur. Sub finem res *Mogulenſium*, itemque origo *Gengiſchani*, hujusque expugnatio *Perſiæ* narrantur, atque omnia demum cum hiſtorica filiorum, & ſucceſſorum hujus notitia, ad vigeſimam quintam menſis *Schewal* diem anni hegiræ ſeptingenteſimi decimi ſeptimi deducta, terminantur.

Juſſerat. Amrus quodam tempore exercitum ſuum ſe coram conſiſtere, arma, & equos luſtraturus. Pag. 32. lin. 8. & ſeq.

Eandem, quam *Mirchondius* alias inter hic refert, hiſtoriam *Perſa* quoque ille eruditus منلا جامي *menlā giāmī* in libro ſuo, بهارستان *behāriſtān* i. e. *tempus vernum* inſcripto, capite ſexto exhibet; verum minus caſte, quam *Derwiſchium*, in viris piis apud ſuos numeratum, deceat. Duo tamen tetraſticha, quin aures offendantur, adjungere hic licebit, queis poetarum more (& poetam enim inſignem fuiſſe, ex *anthologia Perſica* conſtat) maciem equi miris coloribus depingit. Primum itaque tetraſtichon ita habet:

زين لاغر اسبكي كه هانا نيافنت * جراز عظام جوهر تركيب او نظام
همچون خر عزير عظام آمده بهم * ليكن هنور كوشت نرو بيده از عظام

Hoc equello magis macilentus haud invenitur,
Præter oſſa nil illius pretioſam conſtitutionem format.
Quemadmodum oſſa aſini Mohammedis, dum iterum in unum conjungebantur;
Verum caro deſuper nondum creverat.

Ad verſus poſteriores intelligendos noſſe oportebit, Moslemis per manus quodammodo traditam eſſe opinionem, *Mohammedis* aſinum poſt centum annos a Deo ad vitam denuo reſuſcitatum, & in paradiſum translatum fuiſſe.

Alte-

fuse exhibet. Ejus itaque verba, (quoniam id ad ipsa *Mirchondii* verba illustranda plurimum conferre censeam) ex *Anglico* in *Latinum* versa, hic loci subjicere plane e re fuerit. Titulus codicis istius ita a *Frasero* perhibetur: روضت ٱلالباب فى تواريخ ٱلاكابر و ٱلانساب i. e. *Hortus speciosus, exhibens historiam i. ustrium virorum, & eorum stematum.* Eodem *Frasero* indicante chronici hujus auctor, qui Sultani *Abu Zeidi*, ex nepotibus *Gengischani*, ordine sexti, tempore vixerat, ابو سليمان داود بن ابي فضل محمّد بناكتي i. e. *ābū solcīmān daudus, filius abu fasl mohammed binakiti* compellatur; ex quo manifestum fit, *binakiti* hoc in titulo agnomen esse auctoris.

In ipso porro opere historico genealogiæ primo patriarcharum, & prophetarum ab *Adamo* ad *Abrahamum* continentur, tum antiquorum *Persiæ* monarcharum historia, quæ a *Cajamuraso* inchoata, cum *Jezdegirdo*, filio *Schechriar*, ultimo ante inductum in *Persiam* Islamismum monarcha *Persiæ*, desinit; hanc celebrium virorum, & clarorum iis temporibus philosophorum notitia excipit, genealogia itidem, & nativitas, vitaque *Mohammedis* cum historia quatuor priorum Chalifarum, aut *Mohammedis* successorum; cui duodecim *Imam*, seu antistitum, & reliquorum Chalifarum res gestæ ad *Motezemum billah* usque, ultimum ex *Abasidarum* familia Chalifam, subjectæ sunt. Mox variorum principum, qui in *Persia*, & *Tataria* a primo usurpatore, *Jacubo*, filio *Leisii*, ad *Chawerschahium* regnarunt, commemoratio historica sequitur. Neque monumenta *Hebræorum* prophetarum, & regum *Israelis* desideres, siquidem hæc a *Mosis* temporibus ad tempora regis ultimi *Mattina*, nominati *Nabonassar*, *Sedekias* in eodem chronico occurrunt, queis Christianorum, & *Europæ* populorum historia cum genealogia *B. Mariæ Virginis*, a *Davide* deducta, subjungitur. Pari ratione in hoc chronico & eorum regum, imperatorum, & *Romanorum* antistitum annales reperire est, qui a tempore *Messiæ* ad annum hegiræ septingentesimum decimum septimum vixere. His descriptio, & historia *Indiæ*, hujusque regum subnectitur, cum *Peschtiv* rege coepta, cum *Alaiddino* vero terminata. *Chatajæ* porro historia a tempore *Nikupadischahii* ad *Altunchanum* deducta exhibetur, quocum *Gengischano*, ejusque successoribus diuturna bella fuere, & quorum

tempus

absque ullo conflictu captivus redderetur. Id quod accidit sub medio lunæ rebbiūlachir anni ducentesimi octogesimi septimi.*

Petitque, modicum quid ad comedendum sibi pararet. Pag.28.lin. 15.

Ejusdem historiæ cl. *Cardonne* ex نکارستان *nikāristān* i. e. *porticus, tabulis pictis exornata*, dicto, in sua *literaturæ orientalis collectione* parte secunda meminit.

De obitu viri hujus varia narrantur. Pag.29.lin. 17.

Abulfedæ de obitu *Amru* narratio paulo superius pagina 140. allata est; *Emir Jahjai* vero de eodem hæc habet : اسمعیل عمرو لیث را مقیّد بنزد خلیفه فرستاد خلیفه اورا محبوس کرد دو سال در حبس بود و در وقت وفات معتضد خلیفه اورا در حبس فراموش کردند و از کرسنکی بمرد *Ismael Amrum Leisium, catenis oneratum, ad Chalifam miserat, qui eum in carcerem conjecit, in quo per biennium perstitit, quoad nempe Motazidus Chalifa supremum diem obiret; tum demum ex oblivione neglectus, præ fame periit.*

In chronico itidem, fabrica mundi inscripto, refertur. Pag.30.lin. 8. & seq.

Ita chronicon isthoc, a *Mirchondio* تاریخ بناکتي *tārīch binākitī* inscriptum, compellari eo minus dubitandum, quod id & ipsa historiæ hujus verba, & laudati auctoris præfatio, ubi scriptorum, queis in concinnando opere usus est, seriem enumerat, confirmare videantur; siquidem chronici istius auctorem in eadem præfatione hunc in modum indicat : فخرالدّین ابي داود بن سلیمان صاحب البناکتي *fachred-din ābī dāūd ben soleīmān* auctor *elbinākitī*, i. e. *fabricæ mundi.* Sane quam opportune accidit, ut, hisce observationibus occupato, catalogus codicum manuscriptorum orientalium, a *Frasero* quondam *Londini* editus, in manus incideret, qui & auctorem, & inscriptionem libri, quin ipsam etiam totius operis dispositionem

no ducentesimo septuagesimo nono vitam cum morte commutante, summam rerum ejusdem provinciæ in Ismaelem transtulit.

Pag. 28. lin. 9. & seq. *Ismaeli, nullo profuso sanguine, cumulatam obtigisse victoriam, toto Amru Leisii exercitu in deditionem accepto.*

Anno ducentesimo octogesimo sexto ab *Ismaele* devictum fuisse *Leisium*, in *tabulis chronologicis* hisce verbis *Hagi Chalfe* innuit: انهزام عمرو بن لیث از اسمعیل بن احمد سامانی در جنک ماوراءنهر و اسیر شدن او *Amru, filius Leisi, ab Ismaele, filio Ahmedis, Samanida, devincitur in partibus Transoxanis, & in captivitatem se dedere cogitur.* Contra *Abulfeda*, hæc adversus *Amru Leisium* ducentesimo octogesimo septimo anno ab *Ismaele* gesta esse, sequentibus affirmat: *Chorosana potiebatur Ismael, filius Ahmedis, Samanida, dominus Transoxanæ, debellato, & capto ejus, qui ad eum diem fuerat, domino, Amru, filio Leisi, Soffaro, qui a victore Bagdadum missus ad Motazadum, in carcerem fuit abditus, in quo peremptus est anno ducentesimo octogesimo nono.* Eundem hunc ducentesimum octogesimum septimum annum & *Emir Jahjai* affert, qui, qua ratione *Ismaelem* inter, & *Amru* debellatum sit, ita commemorat: عمرو طمع در خوزستان و عراق عرب کرد و با معتضد خلیفه طریق منازعت سپرد اسمعیل سامانیرا که والی ماوراءالنهر بود بجنک عمرو امر فرمود و امیر اسمعیل از آب آمو کذشته با دوازده هزار مرد ببلخ آمد چون فریقین صف بیاراستند و طبل جنک فرو کوفتند اسب عمرو لیث نشاط کرد اورا در ربود ومیان لشکر اسمعیل سامانی آورد و بی جنک کرفتار شد و این صورت در منتصف ربیع الآخر سبع و ثمانین و مایتین واقع بود *Amru possessioni Chuzistaniæ, & Yrakæ Babylonicæ inhiarat, quam ob rem in lites cum Chalifa incidit; is enim Ismaelem Samanidam, provinciæ Transoxanæ præfectum, Amru Leisio bellum inferre jussit, qui, trajecto flumine Oxo, cum duodecim millibus militum Balcham pervenit; dum itaque, explicatis utrinque militum ordinibus, tympana pulsarentur, equus Amru Leisii subsilire primum, tum herum uno impetu secum rapere, & in inimicum Ismaelis Samanidæ exercitum inopinate inferre coepit, adeo, ut*

absque

Caspium mare influit. A septentrione Albaniæ, Iberiæ, atque Egeriæ fines contingit, atque ad eum locum patet, quo Euphrates meridiem versus inflectitur.

Amru — — viam denuo ab Indo fluvio repetiit. Pag. 27. lin. 16. & seq.

Indus fluvius nonnullis orientalibus آب هند *āb hind*, *Persis* vero præcipue پنج آب *penğ ab* i. e. *quinque fluvii* nuncupatur, cujus etiam nominis *Teixeira* in *relationum suarum* libro primo capite 22. mentionem facit, ipsam etiam provinciam eodem nomine præditam esse, affirmans, propterea, quod quinque ibi flumina conjungantur. *Græcis* item antiquis, & *Latinis Indi* nomine notum fuisse hunc fluvium, *Livius* historiarum libro quadragesimo quinto capite 9. manifestum facit, inquiens: *Arabas Hind, Indiamque, qua terrarum ultimus finis rubrum mare amplectitur, peragravit;* nec minus *Curtius* libro octavo, capite 9. *Indum, & Gangem in rubrum mare se exonerare* scribit.

Plura hoc flumen animalium rapacium genera, ut crocodilos, incolere *Hağï Chalfe* literis consignavit. Ex *Keśmiræ* denique montibus effusus *Indus*, in suo cursu viginti, & amplius flumina absorbet.

In nonnullis historicis perhibetur — — Ismael Samanida a Moatesido Chalifa — — inductus fuisse, ut cum decem virorum millibus — — Oxum trajiceret, bellum Amru Leisio illaturus. Pag. 27. lin. 28. & seq.

Samanidarum familiam jam ante *Ismaelem* Chalifarum auctoritate *Transoxanæ* provinciæ præfuisse, *Emir Jahjai* contendit: در سنهٔ احدى و ستين و مايتين معتمد خليفه تمامت ماوراءالنهر بنصر بن احمد بن اسد بن سامان تفويض نمود و چون در سنهٔ تسع و سبعين و مايتين نصر در گذشت تمامت كار بر اسمعيل قرار گرفت *Anno ducentesimo primo Moatemididus Chalifa integram Transoxanæ provinciam Nasaro, filio Ahmedis, filii Esedi, filii Samani, tradidit; Nasaro vero an-*

Hagi Chalfe, a quo præfens defcriptio deprompta eft, eam in feptem تومنات *tumanet* i. e. *nomos* diftribui, ait, quorum finguli, eodem auctore, decem militum millia, ad bellum femper parata, numerat. بخارا *buchārā*, & سمرقند *samarkand* præcipuæ hic urbes funt.

Pag.26.lin. 20. & feq. *Mohammedem, filium Befchiri, — — cum exercitu adverfus Ismaelem, Samanidam, iis regionibus præfectum, mifit.*

Ismaeles Samanida, novæ dynaftiæ conditor, filius erat امير اسمعيل بن احمد بن اسد بن سامان *ēmīr ismāīl ben āhmed ben esed ben sāmān*, omnibus, queis *Soffaridæ* antea imperitabant, regionibus potitus. Verum, cum jam *Mirchondius* hanc rem diligentius pertractet, plura hic verba facere fupervacaneum fuerit.

Pag.27.lin. 1. & feq. *Ismael, trajecto quantocius Oxo, — — exercitum in aciem explicuit.*

Oxus fluvius, *Perfis* آب آمو *ab amu*, & alias جيحون *geīhon* etiam dictus, in ipfis adeo facris paginis jam celebratur, cum quaternis nempe iis fluminibus, in paradifo oriundis, adnumeratus. *Græcis*, & *Latinis Araxes* audit, qui, modo *Armeniæ*, modo *Scythiæ* litora oberrans, undis fubinde cum *Cyro* flumine conjunctis, circa 40. latitudinis, & 85. longitudinis gradum in mare *Cafpium* fe præcipitat, quemque *Arianus* libro 8. de expeditione *Alexandri* in maximorum *Afiæ* fluminum numero ponit.

Araxis nomine in geographia itidem *Mofis Choronenfis* occurrit, quo auctore, *Armeniam* majorem ad auftrum terminat; hujus autem *Armeniæ* limites, quo & verba ipfius adjiciamus, hunc in modum, *Whiftonio* interprete, *Mofes* defcribit: *Armenia major ab orientali Cappadociæ, & Armeniæ minoris parte apud flumen Euphratem, prope Taurum montem jacet, qui ipfam a Mefopotamia dividit; a meridie a Syria continetur, & fe præter Atropatiam, & Mediam flectens, ufque ad eum locum pertinet, quo Araxes in Cafpium*

bem congregantur, & *Medinenses* quidem (eodem *Bobovio* auctore) *collocantur in loco dicto* جغفة *giæhfet; Yrakienses, & ipsis aggregati, in loco, dicto* ذات عراق *zātī ȳrak; Negdienses, & illis aggregati, in loco, dicto* قرن *karn; Jemanenses, & illis aggregati, in loco, dicto* يلملم *jelmelem.* Præter hunc insuper diversum ad diversa loca peregrinantium populorum confluxum id quoque notatu dignum, quod *Bobovius* initio tractatus hujus præmittit, nimirum: *una pars peregrinantium, scilicet Europæi, & Asiatici* (i. e. *Natoliæ* populi) *congregari solet in Damasco: altera pars, scilicet Africani, in Cairo: tertia in Zebid:* (*Arabiæ* oppido prope mare rubrum) *Arabum, & insularum Indiæ populi faciunt quartam: Persarum, & Chaldæorum, & Tatarorum Mogulensium, & ex Uzbek peregrinantes, conveniunt Babyloniæ in Chaldæa.* Et illud hic haud prætereundum, ob peregrinationem hanc, & jus sacrum templum ingrediendi sæpius *Persas* inter, & *Turcas* posterioribus temporibus lites subortas esse, ita, ut *Schah Nadirii* tempore in pace, cum *Turcis* postremum sancita, singulari articulo hac de re peculiaria quædam cauta sint.

Cum imperium — — Transoxanæ — — nomini Amru Leisii inscriptum esset. Pag. 26. lin. 5. & seq.

Transoxana regio, orientalibus ماوراء النهر *ma werain-nehr*, id, *quod transfluvium est*, dicta, a *Persis* توران *tūrān*, a تور *tūr*, filio *Feriduni*, hujus olim regionis principe, nuncupatur, ut pluribus jam pagina 53., & seq. expositum est. Fines hujus provinciæ sunt ad occasum *Chorazmia*, ad ortum confinia *Indiæ*, ad austrum *Oxus* fluvius, qui a limitibus provinciæ *Bedachschan* usque ad limites *Chorazmiæ* eam terminat; *Oxus* enim ut plurimum ab ortu in occasum fertur, licet (teste *Abulfeda* in provinciæ hujus descriptione) hinc inde jam in orientem, jam in septentrionem magis deflectat. Ad aquilonem denique *Turkistaniam* contingit hæc provincia, binis insuper fluminibus جيحون *geīhūn* nimirum i. e. *Oxo*, & سيحون *seīhūn*, i. e. *Jaxarte* conclusa.

Pag. 25. lin. 27. & seq. *Namque in publicis precibus nominis Mohammedis, filii Zeidi, de gente Alidarum, mentionem fieri voluit.*

Hic *Mohammedes* ex *Alidarum* dynastia erat, quæ, ut jam pagina 98. indicatum est, in *Tabaristana* sedem fixerat. Hunc anno ducentesimo septimo, *Amru* imperium abdicare coacto, infelici morte occubuisse, *Abulfeda* in *annalibus Moslemicis* ad eundem annum hisce verbis meminit: *Sic domiti Soffaridæ fama illectus, invadebat Chorosanam, prædæ, quam vacuam autumabat, inhians Mohammedes, filius Zeidi, Alida, Tabaristanæ dominus. Verum acri prælio fusus, fugatusque ab Ismaele Samanida, paucis post diebus, ab acceptis non paucis vulneribus expirabat. Filium ejus, Zeidum, nactus in acie captivum Ismael, honorifice tamen habuit, & rursus in libertatem dimisit. Erat iste Mohammedes, Alida, princeps ingenii, morumque suavitate nobilis, pangebat carmina, & dignam laude vitam exigebat, divina misericordia dignus.*

Pag. 26. lin. 3. & seq. *Turmam, ex Chorosan ad loca sacra peregrinantem.*

Ex institutionibus religionis *Mohammedanicæ*, cujus specimen *Relandus* edidit, constat, in præcipuis quinque religionis capitibus postremum ordine esse ٱلْحَجّ *elhağğ*, seu *peregrinationem* ad sacram scilicet urbem; *est autem hæc peregrinatio* (teste *Bobovio*) فرض *farz*, *seu præceptum divinum, & a Deo instituta; ideoque Moslemi eam semel in vita suscipere, & Meccam invisere debent. His tamen conditionibus, ut sit liber, non servus; prudens, non fatuus; puber, non impuber; sanus non infirmus; & ut habeat commeatum pro itu, & reditu victus, & vecturæ, quantum scilicet ipsi supersit a necessitatibus aliis, & familiæ suæ sustentatione usque ad reditum. Mulieres quoque Meccam adire debent; sed vel cum marito, vel cum parente, vel alio valde propinquo, qui sit prudens, & puber, & non sit Magusæus, seu ignis adorator, neque vir scelestus, & improbus, conductus ex pensis fœminæ.* Omnes porro ex omnibus terræ plagis populi, tempore, ex lege præscripto, circa *Meccam* urbem

coepta, ejusdem hegiræ anno octogesimo sexto ad finem perducta est. *Waset*, *medium* apud *Arabes* significat, quare hæc urbs *medi-urbium* apud nos compellari posset, cujus denominationis caussam ex *Hagi Chalfe* hic subjungere visum: سبب تسميه بودر كه بصره ايله كوفه‌نك وسطيدر و كذلك بغداد و كذلك اهواز ايله كوفه كه هر طرفدن اللي فرسخدر *Caussa denominationis hæc est: quod inter Bassoram, & Kufam media sit, quemadmodum etiam inter Bagdadum, Alwazum, & Kufam, ita, ut omni ex parte quinquaginta parasangis distet.* Alia ratio nominis *Waset*, i. e. *media*, a *Golio* in *notis ad Alfraganium* a pago, hic itidem loci antehac sito, & واسط القصب *wasitül-kæsæb* i. e. *oppidum inter arundines*, dicto, repetitur. Hodiedum enim melioris notæ calami, seu arundines, queis ad scribendum uti solent orientales, his ex partibus petuntur.

Quæ res cum ad aures Mewfikii pervenisset, hic prius, quam Amru in Schiraz considere posset, eo movit. Pag. 25. lin. 20. & seq.

De omnibus, quæ *Mirchondius* hoc loco de Chalifæ, & *Soffaridarum* principis, *Amru*, lite, eorumque præliis refert, historici *Arabes*, aliique adhuc laudati auctores, altum silent. Id unum igitur monendum hic restat, ante hegiræ annum ducentesimum septuagesimum octavum hæc omnia accidisse, id, quod ex eo manifestum fit, quod *Elmacinus* hoc eodem anno *Mewfikium* e vivis excessisse dicat. Verba illius hæc sunt: و في سنة ثمان و سبعين و مايتي كانت وفات الموفق بالله يوم الاربعا احدي و عشرين من شهر الصفر و سيرته كان ميمون النقية صاحب راي و تدبير و سياسة و حزم و شهامة و كان شجاعاً و سمحاً *Anno ducentesimo septuagesimo octavo obiit Mewfikius billah, die mercurii, vigesima prima Saffari. Ad naturam ejus quod attinet, animo fuit forti, prudens, peritus regiminis, ac gubernationis, animosus, audax, fortis, & liberalis.*

Nam-

Pag. 24. lin. 24. & seq. *Quinquaginta minas musci, quinquaginta minas ambræ, ducentas minas ligni aloe.*

Cum frequentissimus ambræ, & aloe in oriente usus sit, præcipuum hæ locum in muneribus semper obtinent. De ambræ origine diversas orientalium traditiones, oppido fabulosas, legere est apud *Gentium* in commentatione ad sequentem versum, ubi *Sadi* ambræ præstantiam extollit:

كلي خوش بوي در حمام روزي ❋ رسيد از دست محبوب بدستم
بدو كفتم كه مشكي يا عنبر ❋ كه از بوي دلآويز مستم

Aliquantum terræ odoriferæ in balneo quodam die
Pertigit ex manu dilectæ in manum meam.
Illi dixi, tu aut muscus, aut ambra es,
Ex tuo enim odore, cor accedente, sum ebrius.

Idem *Gentius* in *notis ad rosarium politicum* aloe *Mendelinum* nobilissimum omnium, & bonitate ceteris longe præstantius esse scribit, cujus, prunis impositi, virtus maxime innotescit; quare *Sadius* in *eodem rosario politico* capite tertio, *Gentio* interprete, ita canit:

فضل و هنر ضعيفست تا ننمايند ❋ عود بر آتش نهند و مشك بسايند

Præstantia, & ars inania sunt vocabula, nisi in forum producantur,
Aloe igni imponunt, muscumque terunt.

Pag. 25. lin. 10. & seq. *Zeid, filius Muchaled, — — ex urbe Waset versus Farsiam contendit.*

Waset واسط *Yrakæ Babylonicæ* urbs, inter *Bassoram*, & *Bagdadum*, a *Nassireddino*, & *Ulughbegio* longitudinis 81, & 30′. latitudinis 32. cum 20′. obtinere dicitur. Mediam urbem *Tigris* fluvius dirimit, ita, ut navali ponte jungatur. Anno hegiræ octogesimo quarto ab حجاج بن يوسف ثقفي *hæğiāğ ben jūsuf ſakifi* extrui coepta,

atque filii nomine compellatam eſſe, a rege *Huſchenkio* dei magnis incrementis auctam, *Gemſchidii* demum opera metam attigiſſe. Urbem præterea cum diſtrictu ad eam pertinente in planitie explicatam, tantæ tunc temporis molis fuiſſe, ac amplitudinis, ut longitudo ejus ad quatuor, latitudo ad decem facile paraſangas patuerit. Hinc, præter quatuor fortiſſima munimenta, ſata, & vicos complures in ditione urbis huius concluſos fuiſſe, nonnulli aſſerunt.

Hodie præter ruinas nil admodum conſpicitur, in quibus rudera illa چهل مناره *gihil minare* i. e. *quadraginta turres* dicta, reginæ هماي *hümāi*, filiæ بهمن *behmen*, palatium fuiſſe, dicuntur, licet altiorem alii, & ſanctiorem ſtructuræ hujus originem quærant, in quibus *Zekerija ben Mahmud* eminet, qui in libro عجايب آلمخلوقات *ägaibül-mahlukat* has ædes Salomonem incoluiſſe, prædicat, ait enim: دار آلملک سليمان است عليه آلسلام و لشکر کاه وي بود و در بارکاه اصطخر سرابردهء وي بود هزار ميخ زرين باهزار طناب ابريشين و صد طبل زرين بنوبت زدندي *Erat regia Salomonis, ſupra quem pax, ubi cum exercitu conſedit, & ante aulam ſuam tentorium expandit, quod mille ſunibus, ex ſerico contortis, in mille palis, auro conflatis, firmatum erat, certisque vigiliarum interſtitiis aurea tympana pulſabantur.* Plures hac de re fabulas contexit auctor, quæ tamen haud majorem fidem merentur, atque illæ, hic loci olim in medium a quodam *Bedik* allatæ, qui hujuscemodi commentis aulam *Perſicam* depingere adlaborabat. Verum quis decantatis hujus generis fabulis aures præbeat?

Ab اصطخر *iſtachar*, quæ apud *Græcos* paſſim *Perſepolis* audiit, uno circiter milliari Africum verſus *Bendamir* fluvius abeſt, *Araxis* nomine a *Curtio* deſcriptus, qui ea parte, ut *Golius* in *notis ad Alfraganium* innuit, ponte jungitur, qua iter eſt in *Choromitrenam*, & *Parthiam*, ſive *Choroſanam*, a cujus nomine & ipſe pons compellatur.

 Quin-

undecimo contendit. *Hagi Chalfe*, *Hemdalahii*, fcriptoris *Perfæ*, patria *Kazwinenfis*, auctoritate nixus, *Schaburum*, filium *Erdefchirii*, atque *Perfidis* monarcham, ubi *Græci* imperatoris vinculis exemtus effet, urbem hic loci extruxiffe afferit.

Urbis hujus torrentes, folutis nivibus potiffimum, & imbribus nati, æftivo tempore rariores funt, fin vero crefcere eos contingat, magna fæpe vicinis domibus pericula minantur. Omnis propemodum generis fructus, fed uvæ inprimis, & pepones gratiffimi hic loci odoris funt, cameli quoque earum partium majorem in modum celebrantur. Poftremis hifce feculis urbs hæc *Perfiæ* regum, præcipue *Schah Tamasbi*, & *Schah Abbafii*, fedes erat; plurium itidem, & doctrina, & fcriptis clarorum, ac nobilium virorum patria fuerat, in quibus apprime memorandi doctus ille antiftes رافعي *rafyi*, & زكريا بن محمود *zekeria ben mahmud*, auctor libri, *de admirandis rerum creatarum* infcripti, laudatus item jam fupra حمد الله بن ابو بكر بن احمد *hemdallah ben ābū beker ben ahmed*, qui annales تاريخ كزيده *tārīchī kuzīde*, i. e. *chronicon felectum* contexuit.

Pag. 24. lin. 21. & feq.

Quo devicto primum Iftacharum.

Iftachar urbs antiquiffima, ad provinciam *Fars* nunc adnumerata, *Naffireddini*, & *Ulughbegii* confenfu longitudinis gradum 88. 30′, latitudinis 30., aft fecundum *Hagi Chalfe* eundem quidem latitudinis, longitudinis vero 88. cum dimidio obtinet. *Abulfeda* brevem hanc urbis iftius exhibet defcriptionem: من اقدم مدن فارس و بها كان سرير الملك في القدم و بها اثار عظيمة من الابنية حتي يقال انها من عمل الجن *Eft ex antiquiffimis Perfidis urbibus, fuitque in ea olim imperii fedes, ac fuperfunt ibidem rudera eximia ftructurarum, adeo, ut feratur vulgo dæmonum effe opus.*

Cum vetuftiffima ibidem ingentium fubftructionum rudera vifantur, mira quæque de urbis conditoribus, ejusque poffefforibus narrantur: cujusmodi illa eft *Hagi Chalfe* in *opere geographico* relatio, ab antiquiffimo *Perfidis* monarcha urbem hanc condi coeptam,

atque

Defuncto Jacubo Leisio, frater ejus, Amru Leis, imperio potitus, legatos ad pedes throni Chalifæ misit. Pag. 24. lin. 9. & seq.

Amrum Leisium in principatu successisse, atque anno quidem ducentesimo sexagesimo quinto a Chalifa confirmatum esse, *Moslemici Abulfedæ annales* sequentibus verbis fidem faciunt: *Rebus humanis tandem exemto* (Jacubo) *succedebat frater, Amru, filius Leisii, qui, quam primum ad imperium accedebat, obsequium per literas Chalifæ deferebat, comitatisque præmium, præfecturas Chorasanæ, Isfahanæ, Segestanæ, Sendiæ, & Kermaniæ ferebat, a Mewfikio, Chalifæ fratre, & per orientem legato, qui mandatæ codicillos auctoritatis, & chlamydes mittebat.* Nec minus *Emir Jahjai*, hunc, mox a fratris morte imperium capessivisse, publicisque precibus *Bagdadi* a Chalifa cohonestatum fuisse, scribit; verba illius hæc sunt: و كار او عروج تام يافت بر خراسان و عراق و فارس و سيستان و قهستان و مازندران و غزنه مستولي شد و در بغداد بنام او خطبه كردند و پيش از آن در خطبه جز نام خليفه در دعا ذكر نكردندي *Attigit felicitas Amru Leisii summum fastigium; Chorosanam quippe, Yrakam, Kermaniam, provinciam Fars, Sistaniam, Kuhestaniam, Mazanderanam, Ghaznam suo imperio subdidit; quin Bagdadi etiam in publicis precibus mentio nominis illius fiebat; id quod antea soli Chalifæ reservatum erat.*

Ipse vero Kazwinum — — contendit. Pag. 24. lin. 17.

Kazwin, ut *Hagi Chalfe* in *opere geographico* memoriæ prodidit, provinciæ *Yraki ægem* metropolis, a *Nassireddino*, aliisque geographis ad *Persiæ* provinciam بلاد الجبل *biladül-gebel* refertur, a *Nassireddino*, & *Ulughbegio* sub longitudinis gradu 85., & latitudinis 37. collocata. Sunt, qui volunt, teste *Golio* in *notis ad Alfraganium*, urbem *Kazwin* veterum esse *Arsaciam*, ab *Arsace*, sive *Scytha*, sive *Bactriano*, regni *Parthici* conditore, *Parthis* ita dictam, nam apud *Græcos*, *Ragejam* compellatam esse, *Strabo* libro

 unde-

Pag. 23. lin. 27. & seq. *Referebatur, Abu Jusuf, Jacub, Ibn Sofian, Chalifam Osmanum, filium Ufan, convitiis petere.*

Ex præsenti *Mirchondii* narratione palam fit, *Abu Jusufum* a Vezirio aperte eam ob rationem apud *Jacubum* principem defensum esse, quod nullis Chalifam diris impetierit, sed sanguinis tantum conjunctionem eum inter, & *Mohammedem*, Musulmanicæ religionis institutorem, in dubium revocarit; quod quidem historiographi, *Mohammedis* genealogiam texentes, neutiquam admittunt; erat enim *Osmanus*, ut *Elmacinus* advertit: بن عفان بن ابي آلعاص بن اميه بن عبدشمس بن عبدمناف *filius Afani, filii Abulasi, filii Omiæ, filii Abduschemsi, filii Abdulmenafi*; porro *Abdulmenaf* iste secundum generis seriem, a *Relando* in *tractatu de religione Mohammedanica* descriptam, quartus *Mohammedis* avus erat. *Herbelotius*, de eadem lite, coram *Jacubo* agitata, narrans, rem, nescio, qua de caussa, paulo aliter exponit; Vezirium enim ea potissimum excusatione usum fuisse, inquit, quod *Abu Jusufus* sententiam istam nonnisi historice protulerit. Scholam hoc aliquantulum sapere, nemo non videt: scilicet, sin minus consilii, fati certe esse videtur, ut viri docti haud raro tanquam ex cathedra pronunciare ausint, atque, si quid minus arrideat, privatas etiam suas opiniones aliis obtrudere nil pensi habeant.

Pag. 24 lin. 6. & seq. *Omnes, quibus imperio potitus est Jacubus, undecim anni fuere.*

Ad numerum annorum, queis regno *Jacubus* præfuit, quod attinet, huic & *Emir Jahjai* plane consentit, ita enim ille: وقت سلطنت يعقوب دوازده سال *Tempus, quo Jacubus imperium tenuit, erat duodecim annorum.*

Defun-

که در آن شریك بسیار باشد آوردن جدّ من در آنست و جهد من برای آن
که خودرا بمرتبهٔ رسانم که کسی از ابنای جنس من بامن شریك نباشد
گفتند این مهمّی بسیار صعب است و کاری بغایت مشکل گفت من
دانسته ام که شربت مرگ چشیدنیست و بار فنا و فوات کشیدن آنکه
در کار بلند تالف شوم به ازآن که در کاری پست بمیرم لاجرم بدین جدّ و
جهد رسید بدآن منصب ارجمند *Jacub Leisus in operum suorum primordio pluribus se exposuit periculis, ea cumprimis deligens, quæ cum magno discrimine conjuncta erant. Omnem animi quietem spernebat, atque nunquam prætermittebat, rebus arduis se corroborare. Hinc, cum illi diceretur: tu, faber ærarius cum sis, quid est, quod tantis te periculis exponas? retulit ille, dolerem sane, pretiosam vitam in exercenda arte æraria consumere, atque ea in re reliquos dies ponere, ubi mihi plures sunt socii; ego ad id potius enitor, idque ago, ut ad eum gradum perveniam, cujus nullus æmulus est. Ad hoc, cum responderetur, difficile hoc esse coeptum, multisque impedimentis involutum; novi equidem, reposuit, hoc idem esse, ac mortem degustare, atque ad regiones alterius mundi iter instituere; verum, melius est in magnis coeptis perire, quam in humili opere vitam finire. Tantis igitur ausis, conatibusque ad tam eximium gradum sibi viam stravit Jacubus.*

Præterea ligneum suggestum confici curavit.

Pag. 23. lin. 4.

Quæ *Mirchondius* de *Jacubi* suggestu, ac prætorianis ejus narrat, eadem *Emir Jahjai* hisce verbis breviter perstringit: و بر تخت بولند
چوبین که بر همه لشکر مشرف بود نشستی و آنچه از اوضاع لشکر در نظر
ناپسند بودی تغییر فرمودی در هزار مرد جلدرا هریکی چماقی زرین داده
بود که هریک ازآن یک هزار مثقال وزن داشت *Insedit nonnunquam Jacubus magno ligneo suggestui, ex quo totum exercitum conspicere poterat, & quidquid illi in militum gestis displicebat, confestim mutari jussit. Mille prætorianos habebat, quorum quisque aureum manu fustem gerebat, ponderis mille miskal.*

deaceum, *furfuribus nondum purgatum*, & *cepas*, *mandabatque hæc ſuo nomine ad herum ejus*, *Chaliſam renuntianda. Si mori quidem ſibi contingat e præſente morbo*, *futurum*, *ut eo ſui otium Chaliſæ fiat*, *metusque eximatur. Quod ſi vero cum bona valetudine in gratiam redeat*, *nullum fore arbitrum*, *qui cauſſas ſibi communes dirimat*, *præter eum*, *quem monſtrabat*, *gladium. Aliter, quam bello*, *decerni non poſſe*; *cujus fortunam ſi tam habeat adverſam*, *ut victus a Chaliſa fortunis omnibus excidat*, *decreviſſe ad priſtinam frugalitatem*, *ad panem illum atrum*, & *cepas*, *redire.*

Pag. 22. lin. 27. *Princeps hic perſpicaciſſimi erat ingenii*, *ſolertiſſimus juſtitiæ*, *ac liberalitatis cultor.*

Principis hujus virtutes ab omnibus propemodum hiſtoriographis eximia laude exornantur; Sic *Emir Jahjai* dicit: يعقوب بغايت زيرك و عاقل بود و سياست و سخاوتي بكمال داشت *Jacubus perquam verſatus*, & *prudens erat*, *ſummus item æquitatis*, & *liberalitatis cultor.* Et paulo poſt: هيچ كس را وقوف در اسرار او نبود و باكس مشورت نكرد *Neminem arcanorum ſuorum participem reddebat*, *neque cum aliquo conſilium inibat.* Illum porro *Abulfeda* ait, fuiſſe *excelſi animi virum*; *urbem enim Segeſtanicam Rokogi cum cepiſſet, cogebat incolas fidem Moslemicam profiteri*, *occiſo ejus principe*, *qui eo proceſſerat arrogantiæ*, *ut in aureo ſolio reſidens Deum ſe jactaret. Prudens etiam* & *ſolers erat Jacub*, *quamvis ignobili uſus naſcendi ſorte.*

Præter ea, quæ ab hiſtoricis iſtis celebrantur, mira quæque de *Jacubi* geſtis in aliis paſſim libris reperiuntur. Utque cetera prætermittantur, in libro, quem de *moribus proborum* inſcripſit *Huſeinus* ille *Waiz*, ſeu *præco*, alias jam nominatus, inter alia capite decimo tertio hæc leguntur: يعقوب ليث در بدايت حال خودرا در مهالك افكندي و خطرهاي كلي را اختيار كردي از آسايش نفس بر طرف و از كشيدن مشقتها يك نفس نياسودي اورا گفتند تو مردي روي گري ترا باعث بر اين همه جفا كشيدن چيست گفت مرا دريغ مي آيد عمر عزيز خودرا در اصطلاع روي و مس صرف كردن و روي توجه به پيشهٔ

كه

tem gravis pugna ſuborta eſt. Jacubus tribus ſagitis partim in gutture, partim in ipſo corpore ſauciabatur; devicto denique Jacubi exercitu, ipſe in Chuzeſtaniam referre pedem cogebatur. Nil quidem de celebri illa anni hujus pugna *Abulfeda* memorat, ſequenti attamen anno, ſexageſimo ſcilicet, & tertio ſupra ducenteſimum *Alwazam* a *Jacubo* occupatam fuiſſe ſignificat.

Jamque magis numeroſo exercitu, Bagdadum denuo ire contendens, in itinere repente in morbum colicum incidit. Pag. 22. lin. 2.

Annum, quo novum bellum adverſus Chalifam concitans, repentina morte ſublatus eſt *Jacubus*, ſilentio equidem *Mirchondius* premit, *Hagi Chalfe* vero annum ducenteſimum ſexageſimum quintum in *tabulis chronologicis* adfert; id quod & *Emir Jahjai* ſequentibus confirmat: يعقوب بمرض قولنج وفات يافت در رابع عشر شوال سنهٔ خمس و ستين و مايتين *Jacubus e morbo colico mortem oppetiit decima quarta lunæ Schewal anno ducenteſimo ſexageſimo quinto.* Utrique & *Abulfeda* in *Moslemicis ſuis annalibus* adſtipulatur, dicens: *Eodem* (anno nempe ducenteſimo ſexageſimo quinto) *obiit Jacubus Soffar, filius Leiſi, decimo nono die menſis decimi, Giundiſaburæ, in Alwaza, e torminibus, ſpreto medicorum conſilio, qui injecta clyſtere portione ſubducendam alvum ſuaſerant.*

Accidit, ut — — Chaliſæ legati adventantes reconciliationis literas — — adferrent. Pag. 22. lin. 7.

Ejusdem rei *Abulfeda* quoque poſt ea, quæ paulo ſupra allata ſunt, his verbis mentionem infert: *Eodem ipſo tempore miſerat Motamid cum legato literas, quibus ipſum* (Jacubum) *delinitum blandis verbis, ſibique conciliatum, & ab Yraka, quam adorturum minabatur, averſum ibat. Sed magnum procul dubio malum manebat Chaliſam, ſi vir ille diutius ſuperfuiſſet. Nam, ut legato teſtatam animi ſui conſtantiam faceret, advocabat eum jam æger, & monſtrabat, quæ coram exponi juſſerat, gladium, & atrum panem hordeaceum*

dum commemoratur, ubi ait: انهزام يعقوب در جنگ موفق در واسط *Devincitur Jacubus in pugna contra Mewfikium ad urbem Wafit.* Idem & *Elmacinus* memoriæ prodidit, verum, cum multis hæc hiſtoria Saracenica, uti alii jam adverterunt, erroribus ſcateat, ita hic quoque *Alliti* loco *Elleis* legendum eſt. *Elmacini* autem narratio ita habet: وفي سنة اثنتين وستين ومايتي خرج المعتمد علي الله لقتال بن الليث وسببه ان ابن الليث كان قد تجبر وعصي وشق الارض حتي اتي واسط فدخلها في جماذي الاخرة فلما صار المعتمد ببغداد ارتحل منها الي شيت وانتهض خلف بن الليث وولي عهده الموفق بالله فالتقيا في شهر رجب فانهزم اصحاب بن الليث واستباح الموفق عسكره وخلص محمد ابن زاهر وكان مثقلاً بالحديد وتوجه الموفق في اثر يعقوب بن الليث الصفار ولم يكن ليعقوب همة الا النجاة بنفسه *Anno ducenteſimo ſexageſimo ſecundo exiit Mutamidus Ala allah oppugnatum filium Leis, hic enim, potens jam factus, & rebellis, terram pervaſerat, donec venerat Waſitum, eamque ingreſſus erat in giumaza poſteriori. Cum autem Mutamidus Bagdadum veniſſet, diſceſſit illinc Schütam; ſed perſecutus eum eſt Mutamidus cum ſocio fœderis ſui Muwafiko billah. Concurrerunt autem menſe Regebo, &, in fugam verſis militibus filii Leiſii, ſpoliavit Muwafikus exercitum ejus, ac ſalutavit Mohammedem, filium Zaherii, qui ferramentis gravatus erat. Hinc Muwafikus perſecutus eſt Jacubum, filium Leiſii, Soffarum, qui ſolum de ſalvando ſolicitus erat.*

Emir Jahjai, epitomator ille, jam toties laudatus, eodem quidem anno, verum non eodem menſe hanc rem eveniſſe contendit, ſicut ex his adjectis ipſius verbis patet: يعقوب هوس ملك عرب كرده بجنگ معتمد خليفه رفت معتمد برادر خود موفق رابجنگ او فرستاد و بين الفرقين در ماه رجب سنه اثني و ستين و مايتين در حدود واسط محاربه واقع شد و سه تير بر خلف و تن يعقوب زدند و لشكر يعقوب منهزم شد وي بخوزستان رفت *Jacubus, quoniam regnum Arabiæ affectabat, Moatemido Chalifæ bellum intulit, cui Chalifa proprium fratrem ſuum Mewfikium obviam miſit; hinc luna regeb anni ducenteſimi ſexageſimi ſecundi ad confinia Waſiti inter utramque partem*

millia piastrorum pendit, qui *Constantinopolim* ad gazam publicam deportantur.

Ahwaz, aut, ut *Golius* in *notis ad Alfraganium* الاهواز *elāhwāz* i. e. *regiones Ahwazæ*, quæ ad *Susianam* pertinent, quæve passim خوزستان *chūzistān* apud orientales audiunt. Nomen regionis hujus quandam habere similitudinem cum binis iis apud *Ptolomæum* nominibus, *Characene* nimirum, & *Cossiana*, aut etiam *Cissia*, quæ extremas *Susianæ* partes efficiunt, & in quibus hæc ipsa provincia *Ahwaz* sita est, idem *Golius* in laudato opere affirmat.

Ahwazi nomine & metropolis provinciæ hujus compellatur, quæ juxta *Nassireddinum* & *Ulughbegium* sub longitudinis gradu 85., & latitudinis 31 sita est. Urbs hæc antiquissima alias etiam سوق اهواز *sūkī ahwāz* i. e. *forum Ahwazi*, vel هرمزد شهر *hürmüzd schr* quasi *Diospolis* vocabatur.

Jemame, provincia *Arabiæ*, cum urbe ejusdem nominis, quæ, uti *Golius* in *notis ad Alfraganium* ostendit, aliquantum septemtrioni, & quatuor gradibus orienti propinquior est, quam *Mecca*. Idem in descriptione urbis hujus addit, eam نجد *negd*, vel *negde* proximam esse, ita, ut a nonnullis ad eam referatur, olim item جو *gew* dictam; in hujus insuper territorio domicilium habuisse inclytas *Arabiæ* tribus بنو عاد *benu ăād*, جديس *gedīs* بنو حنيفة *benū hanīfe*, & بنو طسم *benu tasm*; huic porro *Tasmo* neptem fuisse, *Jemame* nomine, ob singularem oculorum aciem apud *Arabes* celeberrimam; unde proverbium illud ابصر من اليمامة *oculatior Jemama*; a qua جو *gew* urbem *gew Jemame* primum cognominatam, tum vero solo *Jemame* nomine, tanquam proprio inclaruisse.

De *Farsia* nil hic dicere attinet, cum uberior jam supra pagina nempe 121. illius mentio facta sit.

Motamidus Chalifa — — Mewfikium cum instructo exercitu Jacubo obviam misit, qui — — dolis militaribus, machinationibusque — — Jacubum Leisium vicit. Pag. 21. lin. 27. & seq.

Hæc pugna, ex qua *Jacubus* inferior discessit, ab *Hagi Chalfe* in *tabulis chronologicis* ad annum ducentesimum sexagesimum secun-

 dum

familia oriundus, præcipua caussa interitus *Muhtadi billah*, Chalifæ, extitit.

Pag. 21. lin. 1. & seq. *Cui, Chalifæ voluntate, Bassoræ, Ahwazi, Jemame, & Farsiæ gubernium commissum fuerat.*

Bassora, nostratibus etiam *Balsora*, orientalibus vero بصره *basra*, urbs est cum ditione ampla, ad provinciam *Yrakæ Arabicæ* pertinens. Consentientibus *Nassireddino*, & *Ulughbegio* longitudinis gradus 84., latitudinis vero 30. complexa, extremum deserti occupat, quod inde ad Cæciam vergit, ut *Golius* in *notis ad Alfraganium* indicat. Ea de caussa a Chalifa *Omaro* condita perhibetur, ut *Musulmani*, *Arabes* æque, ac *Persæ* eo confluerent. Duobus ad ortum milliaribus *Basram* præfluit *Tigris*, qui prope Euronotum currens, duorum circiter dierum itinere ab urbe in mare se se exonerat, unde *Basra* emporium sinus *Persici* esse dicitur. Porro duabus infra eam parasangis in *Tigrim* نهر الابلة *nehrül-ebulet*, i. e. *amnis Abullæ* illabitur, qui inter *Circium*, & *Corum* medius decurrit, ab oppido, quod secat, ita cognominatus; fluvio isti ad occasum *Basræ* & alius jungitur, duabus itidem, *Omari* jussu, supra urbem parasangis ex *Tigride* ductus, cui ab operis hujus magistro معقل بن بشار *moākal ben besār* nomen نهر معقل *nehrī moākal* i. e. *fluvius Mokali* inditum. Inter occiduam, & australem urbis hujus partem mons visitur, سنام *senām* dictus; ea vero, quæ occasum inter, & septentrionem interjacet, terræ portio plana est; versus orientem torrentes non paucos reperire est, quorum ad octo millia antiquitus his in terris fuisse, narrantur. Celebris denique urbi palæstra literaria fuit, ob differentiam sententiarum in rebus grammaticalibus *Kufiensem* palæstram æmulam nacta, de quibus jam in *commentatione de fatis LL. OO.* pagina 23., & seq. plura allata sunt.

Provincia *Basrensis*, nunc temporis *Ottomanico* imperio subdita, anno hegiræ millesimo septuagesimo nono, teste *Hağī Chalfe*, præfectos primum acceperat, vulgo *Passas* dici solitos. Hæc provincia, ut *Marsilius* in *tabulis suis imperii Ottomanici* exhibet, septingenta crumenas aureas, i. e. tercenta quinquaginta millia

affert, integram *Elmacini* narrationem hoc loco ſubtexere juverit:
وفي سنة احدي وستين ومايتين كانت وقعات بين الحبيب وبين محمد
بن واصل قتل عامل المعتمد علي فارس وغلب عليها فضم المعتمد فارس
والاهواز والبصرة والبحرين الي موسي بن بوغا مع ما كان معه من عمل
المشرق فجهز موسي بن بوغا عبد الرحمان بن مفلح الي الاهواز وولاه
اياها وضم اليه طشم التركي وكان محمد بن واصل مقيما بالاهواز علي
حرب الحبيب فلما اتصل به ذلك زحف الي عبد الرحمان والتقيا برامهرمز
فظفر بن واصل بابن مفلح واسره فبعث المعتمد الي بن واصل في اطلاق
بن مفلح وتوجه الي اصطخر لحرب موسي بن بوغا فلما راي موسي شدة
الامر وكثرة المتغلبين علي المشرق سال الاعفا من اعمال المشرق فاعفي و
عزل نوابه عنها وقدم الي سرمن راي *Anno ducenteſimo ſexageſimo primo acie aliquoties conflixerunt Habibus, & Mohammed, filius Waſili, qui, occiſo præfecto Perſiæ Mutamidi, eam occupaverat. Sed præfecit Mutamidus Perſiæ, Ahwazæ, Basræ, & Bahrainæ Muſam, filium Bugæ, præter ea, quibus jam præerat in oriente, miſitque Muſa, filius Bugæ, in Ahwazam, Abdurrahmanum, filium Muſlihi, eundem ei præficiens, eique adjungens Tiſamum, Turcam. Erat autem in Ahwaza Mohammed, filius Waſilii, bellum gerens cum Habibo, qui, cum id intellexiſſet, proceſſit contra Abdurrahmanum, & concurrerunt in Ramahormuza, vicitque filius Waſilii filium Muſlihi, & eum cepit. At Mutamidus miſit ad filium Waſilii, ut immitteret filium Muſlihi, & profectus eſt filius Waſilii Iſtacharam, bellum illatum Muſæ, filio Bugæ. Cum autem Muſa videret rei difficultatem, & eorum multitudinem, qui captabant orientem, defungi voluit præfecturis orientis, iisque ſolutus, removit ab iis vicarios ſuos, & contendit Samarram.*

Muſa, filius Buga.

Pag. 11. lin. 1.

Muſa iſte, filius *Buga*, quem in *hiſtoria ſua Saracenica*, uti ab *Hottingero*, aliisque jam obſervatum eſt, perperam *Nugam* appellat *Erpenius*, ex hiſtoria Chalifarum notus, atque e *Turcarum*

Pag. 20. lin. 1.

Jamque Saram Perveniens.

Orientalibus ساري *sārī* vel etiam سارية *sārīe*, ut *Golius* refert, in *Tabariſtana* oppidum, quod a *Naſſireddino*, & *Ulughbegio* ſub gradu quidem 88. longitudinis, latitudinis vero 37. ſitum eſſe perhibetur; verum *Hāgī Chalfe* hoc oppidum in provincia *Mazanderan*, atque ſub longitudinis gradu 88., latitudinis dimidio ſupra 37. collocat. A *Tahmurazo*, monarcha *Perſarum*, conditum fertur, eſtque magnitudine mediocri, quatuor utpote orgiarum millia ſuo ambitu complectens. Frugibus ceterum abundat, & ab urbe *Amela* duorum, ab urbe *Aſtrabat* vero quatuor dierum itinere abeſt.

Pag. 20. lin. 5.

Amelam movit Jacubus.

Amela, ſecundum *Golium* interioris *Tabariſtanæ* metropolis, a celebrioribus geographis longitudinis gradus 87, & 26′. latitudinis autem 36, & 15′. habere dicitur. *Naſſireddinus* tamen, & *Ulughbegius* longitudinis gradibus 87, 20. minuta, & 36. gradibus latitudinis 35. minuta addunt. *Hāgī Chalfe* demum in urbis hujus deſcriptione longitudinis gradus 87. cum dimidio, & latitudinis 37. etiam cum dimidio ſtatuit. Hæc urbs mediocris, maris litus occupans, *Tahmurazo*, uti & plures aliæ civitates, condita fertur. Adverſus maris oram aere aliquantum tepidiore utitur; ut ceterum ab altera ejusdem nominis urbe, trans *Oxum* poſita, diſtinquatur, آمل طبرستان *amelī tabariſtan*, i. e. *Amela Tabariſtanæ* vocatur. Huic denique urbi originem ſuam debet ابو جعفر محمد بن جرير طبري *ābū giāfar mehmed ben giöreīr tæbarī.*

Pag. 20. lin. 23. & ſeq.

Dum Mohammedes, filius Waſil Temimi, provinciæ Farſiæ præfectus, ſupremum ejusdem dominium ſibi arrogaret.

Hanc eandem, a *Mohammede*, filio *Wazilii*, in Chalifam concitatam ſeditionem, *Elmacinus* anno ducenteſimo ſexageſimo primo pluribus exponit. Quare ad dilucidanda ea, quæ *Mirchondius* hic affert,

Hemistichium.

„ Laus sit iis, qui fideles sunt in operibus suis

Hunc igitur, præ aliis omnibus ad diversa munera admotum, singulari honore prosecutus est; illos contra, qui patrono suo minus fidos, & refractarios se exhibuere, vario suppliciorum genere e medio sustulit.

Quod in provinciam Farsiæ, nullo pacto sibi concessam, exercitum rursus educeret. Pag. 19. lin. 6. & seq.

Fars provincia *Persiæ*, quæ & toti regno hoc nomen dedit; unde eandem quoque *Golius* provinciam *Persidem*, & *Gravius*, *Parthiam* compellat. Auctore *Hagi Chalfe* sic denominata est a فارس *fārs*, filio ناسور *nāsūr*, filii سام *sām*. Termini hujus provinciæ sunt: ad occasum *Chuzestania*, & quædam maris *Persici* litora; ad meridiem mare *Persicum* cum *Hormuzo*; ad septentriones montana regio بلاد جبل *bilādī ğebel* dicta, & vastum illud desertum, hanc inter provinciam, & *Chorosanam* interjectum, & *Ispahanum* usque diffusum; ad ortum denique vicinis regionibus *Kerman*, & *Segestan* clauditur,

In summa & apud ipsum *Mohammedem* laude est hæc provincia, ait enim: انّ الله اختار خلقه من العرب قريشاً و من العجم فارساً *Quoniam prælegit Deus gentes inter Arabes Koraischitas, & inter Persas illos, qui sunt e provincia Fars.* Hæc demum regio in binas partes, septentrionalem videlicet, & meridionalem secatur, quarum prior perpetuis montibus continetur.

Rebus hunc in modum confectis, Tabaristanam ingreditur, Hasanum, filium Zeidi, Alidam, bello petiturus. Pag. 19. lin. 22. & seq.

Hasanum, filium *Zeidi*, dynastiam sibi, suisque successoribus in *Tabaristana* stabilisse, jam pagina 98. insinuatum est. Hæc autem anno ducentesimo sexagesimo a *Jacubo* gesta esse, *Hagi Chalfe* in *tabulis chronologicis* hunc in modum exponit: رفتن يعقوب بطبرستان و انكسار او از كثرت باران *Subeunte Jacubo Tabaristanam, ipsius exercitus ob continuas pluvias atteritur.*

بيت

من نه آنم كه سر از وفا بر تابم ❊ و رچه سازند جدا چون قلم بند زبند

يعقوب كفت تو لايق آني كه ترا تربيت كنند و مستحق آن كه مرم ترا تشريف دهند

مصرع

آفرين بادبر وفاداران

پس اورا از جمله آن مردم بقبول و اقبال اختصاص داده و آنهارا كه به نفاق جانب ولي نعمت خود فرو كذاشته بودند بانواع عقوبات و تعذيبات تلف ساخت

Illo tempore, quo Jacubus, filius Leiſii, Niſchaburum acceſſerat, Mohammedes, filius Taheri, huic urbi jura dabat; hic quoniam obſiſtebat, urbs obſidione cingebatur. Optimates regni Mohammedis clanculum literas ad Jacubum mittebant, quibus ſe totos illi obſtringebant. Unus autem Ibrahimus Hağib erat, qui neque hujuſce tenoris literas ſcriberet, neque quempiam ad Jacubum mitteret. Capta urbe, cunctoque populo cum optimatibus in deditionem accepto, Jacubus Ibrahim Hağib, ad ſe evocatum, ita allocutus eſt: quo pacto id accidit, ut, cum omnes amici tui literas ad me miſerint, tu ſolus iis non conſenſeris? repoſuit ad hæc Ibrahimus: o Princeps! nulla mihi tecum prius interceſſit conſuetudo, quam renovare officii mei fuiſſet, neque cum Mohammede, filio Taheri, conquerendi mihi cauſſa eſt, ut, illi repugnare, conveniens mihi videretur; neque id etiam licere mihi putabam, ut, quidquid juris, gratiæ, ac favoris mihi tribuiſſet, violata fide, penitus negligerem.

Verſus.

„ Ego non ſum is, qui caput a limitibus fidelitatis retraham;
„ Quamquam eam infringant alii, & catenas a catenis lacerent perinde, ac calamus meus diffinditur.

Ad hæc inquit Jacubus, tu dignus es, quem colant omnes, quin mereris etiam, ut in concreditis tibi negotiis a me confirmeris.

Hemi-

bus, vicisque refertiſſima, in quatuordecim تومن *tūmen*, ſeu nomos diſtribuatur.

Niſchaburum ſe convertens.

Pag. 19. lin. 17. & ſeq.

Præſenti quidem loco facti hujus annum tacitus prᴂterit *Mirchondius*, ſed in ſuperiore dynaſtia, ubi capti in urbe *Niſchabur* mentio *Mohammedis* incidit, annum ducenteſimum quinquageſimum nonum affert, cui ſententiæ & alii hiſtorici ſubſcribunt. Et *Abulfeda* quidem ait: *anno ducenteſimo quinquageſimo nono potiebatur Jacub Soffar urbe Niſchabur*. Quæ vero *Elmacinus*, & *Hagi Chalfe* in *tabulis chronologicis* in eandem rem afferunt, in ſuperiore pariter dynaſtia pagina 104. & ſequenti allata ſunt. *Mirchondius* item ſuperius poſt narratam *Mohammedis* captivitatem addit, regni optimates præſenti jam periculo ad *Jacubum* nonnullos ſubmiſiſſe, qui veniam, & immunitatem ſuo nomine flagitarent.

Rem eandem nonnihil mutatis iis, quæ ad novi principis *Jacubi Leiſii* commendationem faciunt, *Huſeinus* quidam, *Waez*, ſeu *præco* cognomine, in egregio ſuo opere, *de moribus proborum* inſcripto, capite vigeſimo quarto, ubi de promiſſorum fide præſtanda agit, hunc in modum narrat: در آن وقت يعقوب بن ليث بـه نيشابور رسيد طاهر حاكم نيشابور بود باو باغي شد و او شهررا محاصره كرد ارکان دولت محمّد طاهر در پنهاني کتابتها به يعقوب فرستادند و در اظهار خلوص مبالغها نمودند مگر ابراهيم حاجب که او هيچ کتابتي نـكرد و کسي نفرستاد وچون يعقوب به نيشابوررا گرفت و رعايا وحشمرا در ضبط آيالت خود درآورد ابراهيم حاجبرا طلبيد و گفت چگونه بود کـه همه ياران تو کتابتها فرستادند و تو با ايشان موافقت نکردي ابراهيم گفت اي ملك مرا با تو سابقهٔ معرفتي نبود که تجديد آن عهد كردمي و نيز از محمّد طاهر شکايتي ندارم که طريق مخالفت سپردمي و از خود رخصت آن نيافتم که حقّ و انعام و پرورش اورا بشکستن عهد و پيمان بر طرف نهادمـــــي

چون

ganium præclare advertit; omnes enim geographi veteres consentiunt, urbem præterlabi fluvium, quem *Strabo*, *Zariaspem*, *Curtius* vero, *Pliniusque* *Bactrum* compellant, quemque suum ipsi quoque urbi nomen dedisse volunt; *Bactras* autem sub *Parapamiso* monte, *Tauri*, seu *Caucasi* parte, collocant. His omnibus plane similia sunt, quæ paulo ante de urbe *Balch* memoravimus. Hodiernum denique urbis nomen قبة الاسلام *kubetül-islam* i. e. *turris*, *seu fornix Islamismi* in summæ venerationis testimonium illi impositum est.

Pag. 19. lin. 14. & seq.

Kabulum contendit.

Regio hæc, ab orientalibus unica alias voce كابولستان *Kabûlistân* etiam dicta, a nonnullis *Indiæ*, ab aliis regno *Zabelistan*, & *ghur* adnumeratur. *Parapamiso* veteri respondere videtur, in cujus extremis fere finibus apud *Ptolomæum* similia nomina, *Zuastena*, & *Goryca* inveniuntur.

Metropolis, ejusdem cum provincia nominis, breviter ab *Hagi Chalfe* hunc in modum describitur: longitudo illius gradus 105 cum dimidio, latitudo 33. cum dimidio obtinet; pone ripam fluminis exporrecta, frequentibus hortis, vineisque circumsepta est, & ab arce munitissima, ad quam una solum ex parte accessus patet, defenditur; denique a *Moslemis* partim, partim a *Brachmanarum* asseclis, partim etiam ab *Hebræis* incolitur. Hujus urbis tanta olim erat existimatio, ut & sedem ibi figerent reges, &, nisi diademate hic loci insigniti, ceteris regibus haud adnumerarentur. Cum porro montibus, nive tectis, circumfusa, jam frigidiore, jam incalescente iterum aere utatur, nullos quidem dactylos, sed eo majorem gossipii, & croci copiam producit. Nec ferri fodinæ, & aloe in hoc terræ tractu desiderantur; *mirabolana* vero, *Kabulensis* alias nuncupata, non hic quidem procreatur, suum tamen nomen ab hac urbe traxit, quod venditionis caussa huc primum ex *India* comportari soleret. Atque hæc quidem de urbe *Kabulo* memorasse sufficiat; de ipsa jam, ejusdem hujus nominis, provincia nil relatu dignum occurrit, quam, quod urbi-

gi *Chalfe* vero auctore ſub longitudinis gradu 101. latitudinis 36. & 30′. poſita eſt. Idem literis conſignauit; *Balchæ* regionem *Tochariſtanæ*, *Bedachſchanæ*, & *Bammianæ* continentem eſſe. Urbs vero antiqua, admodum ampla, planoque in loco explicata eſt. Fluvius دروها *derūha*, quem *Golius*, *Ibni Haukelium* ſecutus, دهاش *dehāś* compellat, eam prælabitur, tanto impetu decurrens, ut undis ſuis molarum rotas impellat. In aliis, quibus abundat, fructibus melones eminent, qui tantæ hic magnitudinis ſunt, ut haud pluribus, quam quatuor portandis camelus ſufficiat. Auſtrales territorii huius limites *Oxus* alluit.

Lohraſpum, antiquum *Perſiæ* regem, *Hydaſpis* patrem, ea tempeſtate hanc urbem condidiſſe, qua *Hyeroſolimas Nebucadnezar* diripuit, *Golius* ex *Jacuto* in *notis ad Alfraganium* commemorat. Priſcis temporibus pyreum celebre, بهار *behār* dictum, atque a remotiſſimis populis frequentatum, hic loci extitit, cujus ædificii rudera, *Hagi Chalfe* teſte, hodiedum extant. Hoc pyreum tegabat familia *Barmekidarum*, ex quibus oriunda ſoboles inde ab *Ardeſchirii* tempore, nusquam interrupto ordine, apud *Perſiæ* reges primorum conſiliariorum munere fungebatur; in his *Giafarus*, *Fazlius*, & *Jahjaus* numerantur, Chalifarum Vezirii, quorum tanta liberalitas erat, quam vix quiſpiam deinceps adæquare potuerit.

Nominis originem nonnulli hiſtorici ab antiquiſſimo *Perſarum* rege *Kajamuras* repetunt, qui, multo ante amiſſum fratrem, hic loci primum obviam nactus, priſtino urbis nomini vocabulum *Balch* ſuffeciſſe dicitur, quod a بالغيدن *balghīden* i. e. *amplecti* derivatum eſt, propterea, quod fratres diu, multumque in mutuo amplexu hæſerint. Alii, rem candem narrantes, referunt, regem *Kajamuras*, fratre ſuo procul præter opinionem conſpecto, exclamaſſe بل أخو *bel achon* i. e. *imo frater eſt*, indeque contractam vocem *Balch* proficiſci. Verum fabulam hanc *Arabicæ* originis eſſe, indubitatum eſt, cum, *Perſidis* reges minime tunc temporis *Arabica*, quam ignorabant, lingua uti potuiſſe, in propatulo ſit. Cum veterum porro *Bactris* eandem eſſe *Balcham*, & aliquanta nominis ſimilitudo, & ipſius ſitus comparatio ſuadet, uti *Golius* in *notis ad Alfraganium*

Pag. 18. lin. 25. & seq. *Ubi, inito rursus cum præfecto provinciæ Farsiæ prælio, captoque duce, res ipsi ex sententia successit.*

Hæc *a Jacubo Leisio* gesta, *Abulfeda* ad annum ducentesimum quinquagesimum quintum sequentibus verbis confirmat: *Occupavit Jacub, filius Leisii, Kermaniam, & Persidem deinceps, armis, cujus urbem principem, Schirazum, ingressus, jussit per præconem omnes securos, & quietos esse. Et quamvis Chalifæ has terras eriperet, ejus tamen clientem se profitebatur, eique tam literis, quam muneribus, quæ splendidissima mittebat, testabatur obsequium. In quibus muneribus decem candidi falcones erant, & centum globi musci integri.*

Pag. 19. lin. 3. & seq. *Anno ducentesimo quinquagesimo septimo, iterata in provinciam Farsiam incursione Jacubi, offensus Mutamid, Chalifa Bagdadensis, viros miserat, qui ex Jacubo quærerent, quid sit, quod in provinciam Farsiæ — — — exercitum rursus educeret.*

Abulfeda, eodem anno hanc irruptionem, nonnullis tamen mutatis, factam esse, dicit: *Eodem occupabat Jacubus Soffar Balcham, & inde porro Kabulam; & alia inter spolia, obsequii documenta, mittebat Chalifæ simulacra numinum, quæ Indi divinis honoribus prosequi consueverant.* Haud absimile donum ab *Amru*, fratre *Jacubi*, anno hegiræ ducentesimo octogesimo sexto *Bagdadum* Chalifæ submissum esse, mox e *Mirchondio* patebit; cum tamen *Abulfeda* anno hegiræ ducentesimo octagesimo sexto nullam rei hujus mentionem inferat, censendum est, donationem idoli hujus ab utroque historico diversis fratribus, *Leisii* filiis, adscribi.

Pag. 19. lin. 10. & seq. *Balcham — — — ipsi concessam esse.*

Urbs بلخ *balch*, metropolis *Chorosanæ*, testibus *Nassireddino*, & *Ulughbegio* sub gradu longitudinis 101., & latitudinis 36. 41'. *Ha-*

gi

gum anno hegiræ ſeptuageſimo ſexto eam ædificaſſe. Ceterum ſingulæ fere domus ſuos colunt hortos, quorum proprio quisque flumine irrigatur. Urbs, ad quam per novem portas acceſſus patet, in ſeptem vicos dividitur. Aeris temperies, & aqua perquam ſalubris, & grata eſt. Nomen *Schiraz*, quod *leonis ventrem* ſignificat *Perſis*, ea de cauſſa huic urbi inditum eſt, quod, ut *Golius* in *notis ad Alfraganium* exponit, annona ad eam undequaque convehi, nihil vero inde exportari ſoleat.

Prope *Schirazum* in declivitate collis cujusdam, *Allahekber* dicti, vallis eſt, ubi fons ſcaturit, cui ركناباد *ruknābād* nomen, ob aquam limpidiſſimam, & ſingularem loci ipſius amœnitatem, & ſalubritatem a *Perſiæ* poetis, ut *L. B. a Reviczky* in ſua paraphraſi meminit, haud ſecus, ac fons *Blanduſiæ* ab *Horatio*, celebratus. Sic enim præter ceteros *Hafizius* canit:

بده ساقي مي باقي كه در جنّت نخواهي يافت
كنار آب ركناباد و گلگشت مصـــــــلّارا

Porrige o pocillator! quod reſiduum eſt vini; neque enim in paradiſo reperies
Ripam rivi Ruknabadi, aut deambulacra Muſſelæ.

Coronidis denique inſtar ſubjicere hic placet, quæ idem *L. B. a Reviczky* in urbis hujus commendationem affert: *Hanc aliquis*, ait, *non male Perſiæ Athenas vocaverit, tum, quod puriſſima lingua Perſica, eaque peculiaribus idiotiſmis, ac elegantiis, quas grammatici gentis illius modos Schirazios vocant, luxurians, incolis ejus ſit natiua, tum etiam, quod amœniorum, ac politiorum literarum domicilium dici mereatur. Plurimi ſane ſunt, neque facile enumerandi, eruditionis, & eloquentiæ laude in oriente clari ſcriptores, qui ex hac urbe originem traxerunt, ſed inter ceteros notiores, neque noſtratibus nominetenus ignoti poetæ ſunt, Sadi, & Hafiz &c.*

Pag. 18. lin. 22.

Iter in Kermaniam persecutus.

Provincia كرمان *Kermān* secundum perpetuam orientalium relationem a *Japheti* progenie, a كرمان *Kermān* nimirum, filio فلوج *felūğ*, nomen traxit, & antiquis *Carmaniæ* nomine nota fuit; cui nonnulli etiam regiones *Hermuzum*, & *Lar* adnumerant, aliis contra, binas has provincias ab illa neutiquam dependere, asserentibus; jam secundum posteriorum sententiam *Kermania* provinciis *Fars*, & *Lar* ad occasum, ad meridiem regione *Hermuz*, desertis provinciæ *Mekran* ad orientem, ad septentrionem denique desertis *Sistaniæ* terminatur. Latitudo æque, ac longitudo provinciæ hujus octoginta circiter supra centum parasangis definitur. Ceterum in regione, maxima parte perquam frequenti, urbes quidem raræ, sed eo copiosiora in locis planis æstiva deprehenduntur. In terris, urbi بم *bum* vicinioribus, amœna aquæ, & aeris salubritas, magna item fluminum, arborumque, frugiferarum cumprimis, frequentia commendatur, psittacorum etiam præcipua laus est.

Quo tempore *Chozrewi* principes jura *Persiæ* dedere, sexcenta *juk* ab hac provincia exacta sunt, de qua tamen summa aliquantum postea remittebatur. De vicissitudinibus illius meminit *Haği Chalfe*, (cui & superiorem descriptionem debeo) devicta *Omari Chalifæ* tempore *Persia*, hanc quoque provinciam victricibus Chalifæ armis cedere coactam, & a præfectis ad id usque temporis administratam fuisse, dum vicini principes summam potestatem usurparunt; id quod in præsentia, hoc in opere laudata, tempora incidit.

Pag. 18. lin. 24. & seq.

Directo exin Schirazum versus itinere.

Persis شيراز *śīraz* urbs cum amplo territorio, & provinciæ *Fars* caput est, cui *Nassireddinus*, & *Ulughbegius* gradus longitudinis 88., & latitudinis 29. & 36′. *Haği Chalfe* vero in *opere geographico* 88. cum dimidio longitudinis, & 29. item cum dimidio latitudinis gradus tribuit. Vetus opinio est, *Schirazum* ab antiquo *Persidis* monarcha, *Tamurazo*, conditum esse; ad verum tamen propius accedit illa sententia, (cui & *Haği Chalfe* suffragatur) *Hegāgum*

ğum

Chronicon, vulgo absolutissimum chronicorum opus inscriptum. Pag. 18. lin. 17. & seq.

Hoc titulo apud orientales notissimum est universale chronicon, كامل ٱلتاريخ *kāmilet-tarich* inscriptum, quod cum mundi creatione coeptum, ad sexcentesimum vigesimum octavum usque annum hegiræ decurrit. Hujus chronici auctor est, ut *Pocockius* in *specimine historiæ Arabum* affirmat: ابو ٱلحسن علي بن ابي ٱلكرم محمّد بن عبد ٱلكريم ٱلشّيباني ٱلمعروف بابن ٱلاثير ٱلجزري ٱلملقّب عزّ ٱلدّين *ābūül-hasæn ǻlȳ ben abȳl-kerem mohammed ben ǻbdil-kerīmeś-śeibany-el-mǻrūf biebnel-ḡezeryl-müllækæb ȳzzed-dīn*, qui natus anno quingentesimo quinquagesimo quinto, & sexcentesimo trigesimo mortuus est.

Plura libri hujus exempla in publicis bibliothecis extant, ut in illa *Byzantina*, a *Raghib Passa* anno hegiræ millesimo centesimo septuagesimo sexto instructa; nec minus in splendida illa librorum collectione, a regnante Sultano anno hegiræ millesimo centesimo, nonagesimo quarto, Christi vero millesimo septingentesimo septuagesimo nono publici juris facta; cui, præter ingentem voluminum numerum, quo ceteris præstat, id quoque peculiare est, quod novem mensium, & dimidii intervallo tota ipsius bibliothecæ fabrica perfecta sit.

Anno — — ducentesimo quinquagesimo tertio, ut supra innuimus, Chorosanam rursus cum exercitu suo adortus Jacubus. Pag. 18. lin. 19. & seq.

Jacubi Leisii in *Chorosanam* irruptionem ab *Hağı Chalfe* ad hunc annum referri jam supra pagina 102. commemoratum est. Cui sententiæ *Abulfeda* quoque his verbis subscribit: *Eodem* (anno ducentesimo quinquagesimo tertio) *potitus est Herata, & Fusenğia Jacub Soffar, crevitque viribus adeo, ut Emiro Chorosanæ, & aliarum terrarum dominis formidandus esset.*

quio continere neſciret, *Jacubo*, filio *Leiſii*, omnem pedetentim poteſtatem relinquere cogebatur. Ita quidem *Mirchondius* ſentit; cui & *Abulfeda*, ſimul commemorans, eundem militiæ fundamenta ſub *Salihio* poſuiſſe, hiſce verbis aſſentitur: *Militiæ tyrocinium, & fortunæ, quæ poſtmodum ipſi tam luculenta affulſit, fundamenta ponebat ſub aliquo Salihio, filio Nasri, Arabe quidem Kenanita, natalibus autem, ſedeque Segeſtanico homine, qui a voluntaria adverſus Charegitas militia, eoque, quod volentes omnes in laborum, & diſcriminum ſocietatem venire, ad eandem militiam invitabat, inclaruit. Salihio vivis exemto, tranſibat Jacub in ſucceſſoris familiam, Derhemi, filii Huſeini. Quia vero Derhem iſte rebus gerendis ſe parem non monſtrabat, homo, qui adminiſtrare, & tueri parta, & copiis imperare neque noſſet, neque curaret: conveniebant caſtra Jacubum, eique communi conſenſu ſuum imperium deferebant. Neque Derhem Jacubo de ſumma auctoritate decedere ceſſabat, probe ſuæ inertiæ ſibi conſcius.* In eo ceterum a *Mirchondio* differt *Abulfeda*, quod hic *Derhemum*, filium *Huſeini*, ille vero filium *Naſirii* fuiſſe ſtatuat.

Contra vero Epitomator *Emir Jahjai* ad illius patrem hæc referens, ait: ليث صفّار چون درو تحذّق بديد كرد منقاد نشد از سلاح ورزي بره زني افتاد امّا دراين طريق انصاف سپر دي و مال كس بيكباره نبردي و بعد از آن بملازمت درهم بن نصر كه دهاي سيستان بود رفت و پيش او مرتبه و جاه يافت و امير لشكر شد بعداز او پسرش يعقوب بدين جاه رسيد پس درهم بن نصر وفات كرد و بنابرآن پسران ليث خروج كرده بر سيستان مستولي شدند *Leiſius, faber ærarius, quoniam acrius illi ingenium erat, arte ſua minime contentus, arma tentavit, & vias infeſtare coepit. Verum in hoc novo vivendi genere magna moderatione uſus, haud omnia uni eripiebat. Derhemo deinde, filio Naſirii, qui Siſtaniæ imperabat, ſe ſe adjunxit, & eo auctoritatis procedente tempore pervenit, ut exercitus etiam dux deligeretur. Huic poſt mortem Jacubus filius ſuccedebat; atque ipſo quoque Derhemo, filio Naſirii, vita functo, Leiſii filii obedientiam abjicientes, ſummum ipſius provinciæ dominium uſurparunt.*

Chro-

Quare humanitate quadam in hoc vivendi genere, & moderatione usus. Pag. 17. lin. 13. & seq.

Herbelotius in vita *Jacubi* de moderatione, qua adversus eos, quos spoliavit, usus est, singulare quid commemorat, quod & *Derhemi* gratiam ipsi conciliavit, & quadam ratione viam ad principatum aperuit. Evenerat quippe, ut nocte quadam palatium *Derhemi*, principis *Sistaniæ*, subiens, prædam sat amplam colligeret, eamque secum asportaturus in lapidem quempiam pede offenderet, quem magni pretii esse ratus, de terra levat, suæ, quo a dubio isto liberaretur, mox linguæ admovens. Sed enim, ut primum salem esse hunc lapidem senserat, tanta hujus religione tactus est, (sal enim orientalibus hospitalitatis symbolum) ut se se, relicta penitus præda, in domum suam reciperet. Postera subin dies amittendarum opum tantarum periculum in palatio detexerat, neque adeo pronum fuit conjicere, quisnam occasionem tam præclaram opimæ prædæ capiendæ præterlabi passus sit. Post multas investigationes is *Jacubus* fuisse deprehendebatur, siquidem rem principi, ut accidit, candide aperiebat, tantam idcirco sibi huius existimationem pariens, ut haud ex vano dici potuerit, religionem, sali exhibitam, summam ipsi fortunam accersiisse. Hoc loco & illud animadvertisse juverit, *salem una comedere* de iis apud orientales dici, qui familiariter cum aliquo utuntur; quare *Jacubus* commemorato paulo ante facto indicare voluit, beneficia haud quaquam malefactis compensanda esse. Hinc proverbium illud *Persicum*, quod *Livinus Warnerius* in sua *proverbiorum centuria* ordine primum exhibet, eo pariter alludit:

جاي كه نمك خوري نمكدان مشكن

In loco, ubi sal comedis, salinum ne frangito.

Ast vero Salihius. Pag. 18. lin. 1.

Notandus hic error, qui nemini non patet, *Salihio* scilicet *Derhemum* hoc loco substituendum esse, qui quod exercitum in obsequio

xit, atque ad belli ducis fastigium evectus est. Mortuo Leisio, filius Jacubus patris dignitatem adeptus est; anno ducentesimo septimo Derhemus quoque supremum diem obiit. Filio autem illius Salihio, provinciæ huic gubernandæ haud pari, Jacubus summam rerum administrationem auspicatus, solium conscendit, & dominatum occupavit. Chorosana deinde Taheridis erepta, Kermaniam insuper, & Fars; provincias, suo posthac imperio adjecit. Anno ducentesimo sexagesimo quinto communi hominum fato succumbens, fratri Amru imperium reliquit. Hic Chalifæ se se subjiciens, inaugurationem ab eo impetravit. Ubi dein victricibus illius armis provinciæ, Kuh-stan, Ghazan, & Mazanderan cessere, Chalifæ refractarium se exhibens, Bagdadum capere cogitabat. Emir Ismael vero Samanida, a Chalifa evocatus, contra Amrum movit, quem devictum in regione Balch cepit. Duorum annorum captivitate defunctus, anno ducentesimo octogesimo nono vita privatus est; postquam viginti duobus annis imperium tenuisset. Post hunc fratris filius Taherius, Sistaniæ principatum adiit, suæque provinciam Fars potestati subjecit, cujus exercitum Chalifa Moatezidus, obviam misso Emir Bederi, fudit. Tahero successit Leisius, filius Ali, filii Leisii, qui in provinciam Fars exercitum ducebat. Hujus locum occupans frater Maadil, filius Ali, brevi tempore imperio præfuit. Anno tercentesimo Amrus, filius Jacubi, ad regimen accessit, & post hunc Ahmedes, filius Chalefi, Heratæ ætatem agens. Patris locum occupavit Chalefus, vir perquam excellens, & doctus, qui, postquam commentarios in Coranum, in centum volumina digestos, edi curavit, anno nonagesimo nono vitæ finem fecerat; successorem nactus Taherum filium, doctrina itidem, & virtute præstantem, qui, supremus regni moderator, palatio Taher (quod Bagdadi erat) *nomen dedit. Intercidente sub seculi quinti initia Soffaridarum regno, præfecti in provincia Sistan succeffere, a Ghaznevidarum primum, dein a Selgiukidarum familia constituti; postremum Persiæ principes in potestatem eam redegerunt. Nunc a satrapis familiæ, in Persia hodie regnantis, administratur. Imperium vero horum satraparum Kandaharum usque se extendit; ulteriora enim ad Indiæ monarchas pertinent. De ipso Kandaharo utramque inter partem perpetua lis est, jam Indis, jam iterum Persis eam sibi vindicantibus.*

Qua-

كچدي ايكيبوز اوتوز يديده درهم دخي وفات ايدوب اوغلي صالح
حكومته قادر اولمغله يعقوب اموري قبضهء تصرفنه آلوب جلوس
ايندي و مستقل پادشاه اولدي خراساني آل طاهردن آلوب كرمان و
فارسه دخي مستولي اولدي ايكيبوز آلتمش بشده وفات ايدوب برادري
عمرو يرينه كچدي خليفهيه اطاعت ايدوب منشور اولدي قهستان و غزنه
و مازندرانه مستولي اولدي صكره مخالفت ايدوب بغدادي آلمق دلدي
أمير اسمعيل ساماني خليفه طرفندن اوزرينه كلوب بلخ ناحيهسنده بوزدي
كرفتار ايندي ايكي سنه حبسدن صكره ايكيبوز سكسن طقوزده
قتل اولندي يكرمي ايكي ييل پادشاهلق سوردي صكره اوغلنك اوغلي
طاهر بن محمد سيستانده جلوس ايدوب فارسه مستولي اولدي معتضد اكا
أمير بدريبي كوندروب بوزدي ليث بن علي بن ليث طاهردن صكره
پادشاه اولدي فارسه لشكر چكدي صكره برادري معدل بن علي يرينه
كچوب بر زمان سوردي بعده عمرو بن يعقوب اوچيبوزده پادشاه اولدي
بعكره احمد بن خلف يرينه كچدي هرانده عمر كچردي خلف بن احمد
پدري يرينه كچوب غايت فاضل و عاقل قوپدي يوز جلدده بر تفسير
تألف اتدردي طقسان طقوزده وفات ايدوب اوغلي طاهر يرينه كچوب
غايت فاضل و عاقل قوپدي و پادشاهلق سوردي سراي طاهر اكا منسوب در
دورد يوز حدودنده منقرض اولديلر صكره غزنويلر و سلجوقيلر طرفندن
حكام ضبطنه كيروب بالاخره عجم شاهلري مستولي اولدي حالا قزلباش
خانلري ضبطنده در قندهاره وارنجه انلر حكم ايدرلر اوتهسي پادشاه
هند تصرفنده در قندهاره ايكي طرف نزاع اوزره در كاه هنديلر آلور كاه
قزلباش مستولي اولور *De regibus Siſtaniæ. Clima hoc ſub imperio primorum quatuor poſt Mohammedem Chalifarum expugnatum fuit. Omniadarum, atque poſt hanc Abaſidarum familia per præfectos hanc provinciam adminiſtrari curavit; hac deinde adminiſtratione ad Derhemum, filium Huſeini, devoluta, Leiſius ille Soffarida prodiit, qui, ære primum vendito, Derhemi ſe ſe ſervitiis poſtea addi-*

xit,

jai, quam *Hağî Chalfe* ſententiam quod attinet, eorundem verba hoc loco ſubjicere placuit, quorum prior de hac dynaſtia ſequentia perhibet: در ذكر صفّاريان سه كس سلطنت رسيدند مدّت حكومتش سي وچهار سال *De commemoratione Soffaridarum: ſunt autem tres viri, qui ad regnum pervenere*; (Jacub, Amru, & Taher) *tempus illud, quo regno præfuerunt, triginta, & quatuor annorum ſpatio definitur* nimirum ab anno ducenteſimo quinquageſimo nono ad annum ducenteſimum nonageſimum tertium. Computare autem incipit ab illo anno, quo, (ut ſuperius in prima dynaſtia notatum eſt) *Jacubus* primum caſtra adverſus *Niſchaburum* moverat, ipſo *Mohammede* paulo poſt in *Jacubi* poteſtatem delapſo.

Diverſa ſentit *Hağî Chalfe*, qui in *tabulis chronologicis* de eadem dynaſtia, cujus hic mentio fit, ita breviter diſſerit: آل صفّار اوچ نفر دار ملك در خراسان تاريخ ظهور ايكييوز قرق سكز تاريخ انقراض اوچيوز بش سنه مدّت ملك اللي يدي سنه *Familiæ Soffaridarum tres fuere viri, qui in Choroſana regnarunt. Initium imperii ipſorum incidit in annum ducenteſimum quadrageſimum octavum, finis vero in quintum ſupra trecenteſimum, ita, ut integer imperii ipſorum computus annos ſeptem, & quinquaginta efficiat.* Hunc autem ducenteſimum octavum annum ea de cauſſa aſſumit, quod, ſuffragante *Abulfeda* etiam, *Jacubus Leiſius* primum e *Siſtania* hoc anno *Heratam* verſus eruperit. Ita & tempus, quo eadem familia imperium in *Choroſana* tenuerit, ob id maxime *Hağî Chalfe* extrahit, quod *Amrum*, filium *Jacubi*, captivum poſtea *Bucharam* abſtractum, adnumeret.

In *Siſtania* imperium uſque ad quadringenteſimum annum perſeveravit; hinc *Hağî Chalfe* in alio opere, *geographico* ſcilicet illo, ſæpius etiam hic laudato, ubi de *Siſtaniæ* adminiſtratione mentio incidit, brevem, uti mox patebit, principum regni illius hiſtoriam adnectit: ملك سيستان بو اقليم خلفاء راشدين عصرنده فتح اولنوب بني اميّه و آل عبّاس طرفدن وآليلر ضبط ايدرلردي درهم بن حسين ولايتي نوبتنده ليث صفّار ظهور ايدوب توج صنارکن درهمه انتساب ايتدي و سرعسكر اولدي ليث وفاتندن صكره اوغلي يعقوب يرينه كچدي

Leisius
faber ærarius
Auctor dynastiæ *Soffaridarum*

I.
Jacubus
Capto *Mohammede*, filio *Taheri*, a. h. 259. *Chorosana* potitur, m. a. h. 265.

II.
Amrus
Jacubo fratri a. h. 265. succedit; ab *Ismaele Samanida* a. h. 287. captus, tandem circa a. h. 289. *Bagdadi* in carcere interiit.

Ali

IV.
Leisius
Per paucos dies imperium tenuit.

V.
Maadil
Breve pariter hujus, ut fratris *Leisiis*, imperium.

III.
Taherus.
Amru Leisio in captivitatem dejecto, ab optimatibus *Sistaniæ* ad thronum evectus, atque a *Segbero*, liberto *Amri Leisii*, a. h. 296. bello captus, *Bagdadum* ad Chalifam transmittitur.

Jacubus.
Cum fratre *Tahero* captivus a *Segbero* pariter *Bagdadum* transmittitur.

VI.
Amrus.
A *Mohammede*, filio *Hermuzi*, princeps *Sistaniæ* a. h. 300. creatus, subin ab *Huseino*, filio *Ali*, capitur, & *Bucharam* ad *Ahmedem*, filium *Ismaelis*, abducitur.

Ahmedes.

Chalefus.
A *Mansuro*, filio *Nuhi*, in regnum *Sistaniæ* a. h. 353. & seq. restitutus, tum vero a *Mahmudo* Sultano a. h. 393. victus, captusque, a. h. 399. vivere desiit.

Amrus.
A patre occiditur

Taherus.
A patre itidem interimitur.

Abu Hafizius.
Post mortem patris, ejusdem relicta bona, annuente Sultano *Mahmudo*; ex hæreditate adipiscitur.

Genealogicum ordinem, quo sibi dynastiæ hujus principes successere, dubium esse, ac cumprimis, si *Chalefum*, ejusque patrem, *Ahmedem*, & avum spectes, cum *Mirchondio*, & historici alii annotant. Unde haud mirum, præsenti quoque in tabula hiatum hac in re quempiam apparere. Ad utriusque porro tam *Emir Jah-*

 jai,

AD DYNASTIAM SOFFARIDARUM.

Pag. 17. lin. 2. & seq. *De fatis familiæ Leis, quæ apud historicos Soffaridarum nomine celebris est.*

Dynastiæ hujus rara æque, ac prioris apud historicos mentio occurrit, quod nonnulli ambas beneficiariis Chalifarum provinciis adnumerent. Verum minus id recte fieri, vel ex *Mirchondio* manifestum fit, qui, quanta hujus etiam dynastiæ principes auctoritate polluerint, quamve exiguo studio Chalifarum mandatis obsecundaverint, in narratione sua sæpenumero testatum facit.

Nomen dynastiæ hujus *Soffaridarum* est, quod a ليث *leis*, auctore familiæ, mutuata est, صفّار *soffar* i. e. *faber ærarius* dicto; itemque artem ærariam professo; cui & *Jacubus*, ejusdem filius, sub initium operam dabat. Id enim, si antiquiorem quoque historiam consulimus, singulare *Persiæ* fatum fuerat, quod saluti non minus, ac auctoritati suæ per opifices prospicere cogeretur; siquidem ex vetustissimorum *Persiæ* monarcharum historia constat, *Persiæ* regnum a *Zohaki* tyrannide, qua vir hic, sui temporis ferocissimus, illud oppressum ibat, *Kjawi*, fabri ferrarii, opera liberatum, atque legitimo hæredi, *Feriduno*, filio *Ğemsidis*, restitutum fuisse. Unde factum, ut ob rei tam singularis memoriam posteri monarchæ *Persiæ* perizonio viri hujus, ex corio confecto, pro vexillo uterentur.

Pag. 17. lin. 5. & seq. *Leisio, patri Jacubi, — — tres fuere filii.*

Diffusam equidem gestorum, quæ ad *Leisii* sobolem attinent, historiam *Mirchondius* contexuit, quin tamen aut initium, quo familia hæc regnare cœperat, aut finem, quo desierat, annotet. Qua in re cum *Emir Jahjai* quoque, & *Hağî Chalfé* ab invicem dissentiant, utriusque sententiam exponere necesse fuerit, præmissa, quo res clarior fiat, familiæ hujus tabula genealogica:

Leisius

cubus, filius Leiſii, Soffarida, Niſchaburum; cum potitus jam rerum eſſet in illis partibus, & Mohammedem, filium Taheri, filium Huſeini, in carcerem conjecit cum domeſticis ejus, delicias eorum capiens. Ex quibus ipſe pariter annus, quo *Taheridarum* dynaſtia interiit, quemque addere neglexit *Mirchondius*, innoteſcit. Narrationi *Elmacini* etiam *Hağī Chalſe* ad eundem annum ducenteſimum quinquageſimum nonum ſuffragatur: و انقراض آل طاهر درخراسان باستیلاء یعقوب بن لیث صفّار *Dum Jacubus, filius Leiſii, Choroſanam occupat, Taheridarum familia regnandi finem facit.* Quam familiam *Emir Jahjai*, ubi annum, quo hæc regnandi finem fecerat, commemorat, cumprimis a peculiaribus quoque animi dotibus, queis inclareſcebat, hiſce verbis commendat: در سنهٔ تسع و خمسین و مایتین یعقوب لیث محمّد بن طاهررا بصد و شصد نفر از اقارب و عشایر او بگرفت و بسیستان فرستاد و دولت طاهریّان در خراسان بسر آمد و ایشان همه پادشاهان عادل کریم هنر پرور بودند خراسان در ایّام حکومت این طبقه در نهایت معموري و اباداني بود *Anno ducenteſimo quinquageſimo nono Jacub Leiſius, Soffarida, Mohammedem, filium Taheri, una cum centum, & ſexaginta affinibus, & conſanquineis captum, in Siſtaniam transmiſit, qua ratione Taheridarum in Choroſana principatus ad finem pervenit. Et vero ſinguli hi principes a juſtitia, benignitate, & quod plurimum virtutem coluerint, commendantur. Ipſa denique Choroſana, tempore, quo hæc dynaſtia extitit, majorem in modum fuit culta, & incolis aucta.*

Inter alia liberalitatis, & munificentiæ ſpecimina, a Mohammede, filio Taheri, edita, & hoc eſt. Pag. 14. lin. 21. & ſeq.

Similem fere hiſtoriam, mutatis ſolummodo nominibus, in libro, عجایب مآثر *ăğāībi meeſer* i. e. *facinora mirabilia* inſcripto, reperire eſt, quam cl. *Cardonne*, in *Gallicum* idioma verſam, ſuæ literaturæ orientalis collectioni inſeruit. Ceterum frequentes hujus materiæ hiſtoriolas in *Mirchondio* occurrere, annotaſſe hoc loco ſufficiat.

finitimum sit. De hoc oppido in descriptione *Charezmiæ* hunc in modum *Abulfeda* disserit: وكركانج الصّغري في مدينة قريبة من كركانج الكبري و بينهما عشرة اميال و العرب يسمونها الجرجانيه و في غربي جيحون *Kurkānḡ minor; intervallum decem milliarium. Arabibus nominatur Elḡiorḡiania, estque in occidentali latere Oxi fluvii.* Hujus oppidi, aut civitatis longitudinem 84. graduum, & 5′. latitudinem vero 45. graduum esse, idem auctor asserit, quam tamen *Haḡi Chalfe* in *opere suo geographico* sub longitudinis gradu 90., latitudinis 39. sitam esse contendit, subjiciens: eandem hanc urbem, cui pariter *Kurkanḡ* nomen tribuit, septem تومانات *tūmēnāt* i. e. *nomis*, seu *ditionibus Mazanderanæ* adnumerari, itemque sedem esse regiam.

Ḡiorḡiana ceterum ob aerem minus salubrem passim *Chorosanorum* sepulcrum esse, perhibetur; ubi tamen, quod singulare est, tanta celeritate crescunt arbores, ut unius anni curriculo in eam altitudinem exsurgant, ad quam decem omnino annorum spatium alibi locorum requiratur. Ob aeris porro æstum gossipium æque, ac sericum maxima copia in eadem provincia procreatur. Hujus provinciæ incolæ in communi illa *Persidis* devastatione, *Mogulensium* tempore, ad unum omnes periere; qui eam hodiedum incolunt, ut plurimum *Schiitæ* sunt.

Pag. 14. lin. 6. & seq. *Jacubus, quæ sibi mandata essent, significans, exemto e vagina gladio, hunc diploma, ait, mihi esse scito.*

Historia hæc nota adeo, & contestata est, ut eandem ipsis plane his verbis & *Emir Jahjaì* in suam epitomen retulerit. *Nischaburum* anno isto sub suam potestatem redegisse *Jacubum*, filium *Leisii*, testatur *Abulfeda*, itemque *Elmacinus*, cujus verba, utpote planiora, hoc loco adducere, non abs re fuerit: وفي سنة تسع و خمسين و مائتي دخل يعقوب بن الليث الصفّار نيسابور وكان قد تغلب بتلك الناحية و حبس محمّد ابن طاهر بن الحسين و اهل بيته و قبض عليهم *Anno ducentesimo quinquagesimo nono ingressus est Jacubus*

Successu temporis sub nomine Fūšenḡ inclaruit. Nonnulli urbis hujus conditorem fuisse Hušenkium asserunt; notum nempe jam inter antiquos *Persiæ* monarcham. Idem præterea *Haḡi Chalfe*, urbem hanc, si longitudinem spectes, sub 95, si latitudinem, sub 34. gradu esse, scribit; juxta eundem ab urbe *Herat* occidentem inter, & septentrionem quinque parasangis distans, in planum patet, hortisque, & aquis abundat. Flumen item ab urbe *Herat* nomen habet, muro denique, fossaque cingitur, ita, ut ad eam per tres solummodo portas accessus pateat.

Ad ipsam hujus urbis regionem quod attinet, omni frugum, & fructuum genere ea abundat, atque ab uvarum præprimis varietate celebratur adeo, ut ad centena ibidem uvarum genera numerentur. Hic vetustum quoque ædificium ab *Abrahamo*, uti fama fert, extructum conspicitur, quo *Heratensis* populus, Numini supplicaturus, quot annis confluit. De hoc fano rem sane lepidam, & miram afferunt, evenire videlicet, ut, si vir, in publico munere constitutus, peregrinatione hac sacra fungatur, is procul dubio officio suo excidat; fieri inde, ut viri, magistratibus conspicui, nunquam ad locum istum iter suspiciant. Haud procul inde mons denique visitur, in cujus summitate vestigia reperias, quæ ab *Abrahamo* impressa, pariter perhibentur.

Anno ducentesimo quinquagesimo septimo Hasan quoque, filius Zeidi, Alida, Ḡiorḡiani armata sibi manu vendicavit. Pag. 12. lin. 26. & seq.

Id ipsum & *Haḡi Chalfe* commemorat: استيلاء داعي كبير بــر جرجان *Magnus ille prætendens occupat Ḡiorḡianam.* In eandem denique sententiam & *Abulfeda* hisce verbis concedit: *Eodem* (anno nempe ducentesimo quinquagesimo septimo) *suscipiebat Alida, Tabaristanæ dominus, Hasan, filius Zeidi, expeditionem adversus Ḡiorḡianam, eamque subigebat.*

جـرجان *ḡiorḡian* primarium cognominis, & separatæ provinciæ oppidum quod, ad *Tabaristanam* aliqui, alii ad *Charezmiam*, nonnulli denique ad *Chorosanam* referunt, cum singulis finiti-

Pag. 12. lin. 15. & seq. *Hinc superstites sibi dies in otio transigebat Suleimanus ad annum ducentesimum quinquagesimum tertium, quo vita functus est.*

De hoc, si ea, quæ *Mirchondius* narrat, excipias, ex historicis reliquis nil quidquam innotescit; quamquam *Abulfeda*, itemque *Elmacinus* mortem *Mohammedis*, filii *Abdullahi*, fratrisque *Suleimani*, ad ipsum hunc ducentesimum quinquagesimum tertium annum referant, in cujus rei testimonium prioris auctoris verba (posterioris enim jam pagina 91. adducta sunt) hic adjecisse juverit: *Eodem* (anno nempe ducentesimo quinquagesimo tertio) *obiit Mohammed, filius Abdullahi, filii Taheri*, (primi) *filii Huseini.*

Pag. 12. lin. 19. & seq. *Jacub, filius Leisii, — — pluribus subactis Chorosanæ oppidis, exercitum recta urbem Herat versus duxit.*

Primam *Jacubi*, filii *Leisii* in *Chorosanam* irruptionem ducentesimo quinquagesimo tertio anno evenisse *chronologicæ* itidem *Hagi Chalfe tabulæ* hisce comprobant: استیلاء یعقوب صفاری بر خراسان *Jacubus Soffarida Chorosanam expugnat.* Cujus familiæ uberiorem hoc loco mentionem facere, vel ex eo supervacaneum fuerit, quod fusior alioqui de gestis ipsius in proxime sequenti dynastia sermo occurrat.

Pag. 12. lin. 22. & seq.

Urbem ipsam Kuseng.

Hoc nomine is terræ tractus cum urbe non ignobili intelligitur, qui *Heratiensi* alias territorio accenseri solet. Urbis ipsius diversa esse nomina, *Hagi Chalfe* testis est, qui inter alia, & sequentia de hac urbe exaravit: بلاد خراسان در پشنگ بن افراسیاب بنا اتکله شهر پشنگ دیرلردی صکره تعریب ایدوب شهر فشنج دیدیلر کیده رک فوشنج ایله شهرت بولدی بعضلر انک بانیسی هوشنکدر دیدیلر *Urbs Chorosanæ est, quam, quoniam eam filius Afrāsiābi ædificarat, urbem Pušenk dixere; postea mutato paululum nomine urbem Kušenğ nominarunt.*

Succes-

Deilemidas a *Procopio* libro quarto historiæ *Gothicæ* nuncupari *Dolomitas*, hic quoque loci animadvertendum. Asperos demum, & arduos, aquis quoque, ac silvis refertos esse *Deilemi* montes, geographi orientales testantur, id quod ea potissimum parte intelligas, quæ *Tabaristanam* inter, & *Kazwinum* mare respicit. Ceterum omnia fere regionis hujus oppida montibus insident.

Rejam — — se recipere cogebatur. Pag. 11. lin. 12. & seq.

Reja, seu ری reji, urbs, & ditio in provincia *Yrakæ Persicæ*, secundum *Hağî Chalfe* sub gradu longitudinis 87, latitudinis 35. & 53′ sita, amplissimi olim ambitus extitit, a *Huschengio*, monarcha juxta ac legislatore *Persarum* antiquissimo, condita, a *Menuğehro* autem, antiquo item monarcha, amplificata. Urbem istam *Mohammedes Mahadius*, iis in partibus, antequam Chalifa salutaretur, præfecti munere functus, ædificiis plurimis exornarat, adeo, ut ob incolarum, & advenarum frequentiam nulli omnino urbium iis temporibus, demto *Bagdado*, concederet. Sed enim *Ğengischani* tempore triste id fatum subiit, ut omni sui parte diruta, nobilioribus quoque civibus, quos, 700000 numero, *Scheichius Neğmeddinus* interemtos fuisse asserit, spoliaretur. Incolis licet *Ghazan Chani* tempore nonnihil auctis, ad pristinum tamen splendorem neutiquam perveniebat; siquidem, cum, subortis bellis civilibus, se se mutuo incolæ interimerent, diu quietæ esse urbi minime licuit.

Bini, quorum celebriori *Musa* nomen, civitatem istam fluvii dirimunt. Ditioni porro urbis hujus præcipui ex gossipio proventus sunt, quamvis & optimis omnis generis fructibus, in quibus pepones æque, ac melones, mala item punica, & persica cum pyris, pomisque numeres, abundet adeo, ut iis præstantiores haud facile reperias. Ut in geographico *Hağî Chalfe* opere videre licet.

Pag. 12. lin. 10. & ſeq.

Ghilani, & *Deilemi* urbes in poteſtatem redegit.

Ghilani, & *Deilemi* regiones, notante *Naſſireddino* ſub climate quarto ſitas, *Tabariſtanam* proxime contingere, ex iis, quæ pagina 96. allata ſunt, ſatis, ſuperque patet. Referente *Golio*, univerſa illa planities inter montes *Deilem*, & mare *Caſpium* interjacens, *Perſis* كيلان *kīlān*, *Arabibus* vero جيلان *gīlān* dicitur, ob differentes nempe montium *Deilemi* ſitus, flexusque latitudine inæquali. Quare inferiorem hanc, planamque partem *Kileorum*, quos *Ptolomæus Gelos* vocat, continuam mari *Caſpio* regionem eſſe, nemo quisquam dubitaverit. Maximam ditionis hujus latitudinem duarum dierum itinere definiri, *Hağī Chalfe* in *ſuo opere geographico* commemorat. Incolæ juxta eundem auctorem levis ingenii, macie extenuati, & ſordidi ſunt; lingua inſuper propria, neque *Arabicæ*, neque *Perſicæ* cognata, utentes. Urbes ſimiliter, præ ceteris conſpicuæ, non niſi duodecim hic numerantur. Regionis hujus, quam aſperi, & ſilvis conſtrati montes cingunt, prata aquis abundant, quod maxima anni parte pluvia irrigetur. Oryza itidem, & aves plurima parte incolarum nutrimentum ſunt. *Ghīlān* ceterum bifariam dividitur, cujus una pars cum terris, eo pertinentibus, لاهجان *lahiğān*, altera vero cum ſuis pariter tractibus رشت *rest*, & فومن *fūmen* compellatur.

Deilem, quam *Perſæ* ديلم *dīlem* dicunt, ſecundum *Golium* regio ampla, & potiori ſui parte montoſa eſt, quam ab ortu *Tabariſtana*, & pars anterior ditionis *Rejæ*, a meridie ejusdem *Rejæ* pars altera, itemque *Kazwini* tractus cum *Aderbeğiana* terminat, quæ & alia ſui parte eandem ab occaſu cingit, a ſeptentrione denique ejus terminum mare *Hyrcanum* ſtatuunt aliqui, ita, ut hoc pacto utramque regionis *Deilemiticæ* partem comprehendant, montoſam nimirum illam, quæ proprie *Deilem* dicitur, atque planam alteram, peculiari nomine *Ghilān* compellatam, hac eadem pagina paulo ante deſcripta eſt. Ipſum porro *Deilem* vocabulum prioribus temporibus populi cujusdam fuiſſe nomen, unde ſtationes, ab eo inhabitatæ, *Deilem* denominatæ ſint, ſequentibus *Hağī Chalfe* perhibet: اسم سالفدن بر جيلك يعني قبايلك اسميدر كه منزللرينه اول قومك اسمي علم اولمشدر

Deile-

ubi Chalifam ipfum hac fuper electione cum Vezirio fuo *Fazlo*, filio *Söhelii*, ita differentem inducit: در هر شهري يكي از اولاد علي
دعوي خلافت ميكند و مردم متابعت ايشان كرده هرج و مرج بديار
عرب راه يافته است تدبير اين فتنه بايد كرد پيش از آن كه كار از دست
برود بعد از تقديم أمر مشاورت رأيهاي برآن قرار كرفت كه مأمون شخصي را
از جمله سادات كه بعلم و دانش و زهد و ورع سرآمد آفرينش باشد
ولي عهد كرداند تا علويان بقدم تسليم و ادعان پيش آمده ديكر هيج
فتنه ننمايند و بعد از تأمل وتدبير قرعهء اختيار بر نام نامي و اسم سامي
امام عاليمقام امام علي بن موسي الرضي عليه الصلوة و السلم افتاد كه
اقاصي و اداني بفضل و تقدم او اعتراف داشتند *Ferme in unaquaque civitate ex Alidarum familia unus exiftit, Chalifatui inhians, atque fuam fibì propriam factionem procurans; unde omnis propemodum Arabia in partes fciffa eft; igitur confilium ante inire juverit, quam malum invalefcat. Re diverfimode difcuffa, id demum ratum habebatur, ut Mamunus virum de gente Alidarum, qui fcientia, doctrina, continentia, vitaque proba reliquos antecelleret, fibi fœderis focium deligeret, hacque ratione Alidarum turbas compefceret. His demum perpenfis, fors fupra Alium, filium Mufa, cecidit, quem primores æque, ac inferiores præ reliquis dignum cenfuere.* Quamquam hoc pacto *Alidarum* auctoritas aliquanto temporis fpatio invalefceret, pofterioribus tamen temporibus, ut *Hottingerus* in *hift. orient.* libro fecundo capite 7. obfervat, vix ullo loco fuiffe, videtur, dum demum graffante *Timurio*, جنيد *ğiuneid* quidam, aufteræ vitæ monachus magno honoris molimine tantam rurfus familiæ *Ali* dignitatem peperit, ut poftrema regni *Perfici* dynaftia, his noftris temporibus a *Nadir Schahio* everfa, fuam inde originem fe fe repetere, prædicaret. *Alidarum* porro affeclis diverfam ab aliis *Mohammedanis* facrorum rituum adminiftrationem effe, binæ illæ *Schiitarum*, & *Sunitarum* fectæ, inde oriundæ, fatis, fuperque indicant.

successere. Jam vero *Abul Hasein* iste a *Mohammede*, filio *Abdullahi*, *Taherida*, prælio fusus, vitaque exutus est.

Alter *Hasanus*, filius *Zeidi*, in *Tabaristana* caput extulit; huic quidem & alter e *Taheridarum* familia, *Suleimanus*, filius *Abdullahi*, Chalifæ jussu, arma opponebat, ast non eodem cum fratre successu; potitus namque *Tabaristanæ* imperio *Hasanus* novemdecim omnino annis, eoque vita functo, frater illius itidem octodecim annis summam rerum hic administrabat, quin imo alios etiam ejusdem familiæ, novendecim numero, ordine sibi succedentes, dynastiam constituisse, *Hagi Chalfa* asserit, quæ ducentesimo quinquagesimo anno coepta, non nisi post quingentorum annorum decursum, anno scilicet octingentesimo quadragesimo destiterit. Nullam tamen de continuato hujus dynastiæ prospero successu mentionem inferens *Elmacinus*, hæc tantum ad annum hegiræ ducentesimum quinquagesimum primum de *Hasano* refert : وفي هذه السنة غلب طبرستان الحسن بن زيد بن محمد بن اسمعيل من ولد علي بن ابي طالب و جرت بينه بين سليمان بن عبد الله عامل محمد بن عبد الله بن طاهر حروب اخرها ان سليمان غلب علي طبرستان و هرب الحسن الي الديلم *Eodem anno Tabaristanam occupavit Hasenus, filius Zeidi, filii Mohammedis, filii Ismaelis, ex posteris Ali, filii Abutalibis: multisque ab eo, & Suleimano, filio Abdullahi, præfecto Mohammedis, filii Taheri, filii Abdullahi, commissis præliis, tandem Suleiman cepit Tabaristanam, & Hasenus fugit in Deilamam.*

Alida nomen *Hasano* gentile erat: *Alidarum* vero hæc familia a primis jam Chalifatus incunabulis infestissime a Chalifis diffidebat, propterea, quod, e medio sublato *Ali*, hujus filio *Hasano* Moslemorum principatus, qui successionis jure ipsi competebat, a *Moawio* eriperetur, quodque gravissimis insuper convitiis *Alidarum* domus in publicis precibus impeteretur; qui mos usque ad *Omari*, filii *Abdulazizi*, decimi quinti Chalifæ tempora obtinuit. Felicior his *Alidis*, imperium obtinente *Mamuno*, sors obtigit, cum ipse Chalifa *Alium*, filium *Musa*, obsistentibus nequidquam regni optimatibus, fœderis socium, & successorem sibi adoptavit; cujus rei rationem *Mirchondius* tomo tertio in vita *Mamuni* exponit, ubi

-vaniæ nomine complectuntur, ita & *Tabariſtanæ* notio ſæpius *Comiſſenam* quoque, & *Gurgianam* comprehendit.

Tabariſtanam vero *Perſis* dictum eſſe hunc terræ tractum, ait *Abulfeda*, quod is ناحية ٱلفاس *nahjetül-fās* i. e. *regio bipennaria* apud *Arabes* audiret; (طبر *taber* enim illis *bipennis*, qua arbores cæduntur, & استان *iſtān* locus, vel regio eſt) ſive, quod hic iter facientibus ad pandendam viam *bipennibus* opus ſit, ſive quod hoc inſtrumenti genus omnes propemodum incolæ, divites æque, ac pauperes, ut *Jakutus* ſcribit, armorum loco ſecum deferre conſueverint.

A pluribus item hiſtoricis طهمورث *tahmuras*, in antiquiſſimis *Perſiæ* monarchis tertius ordine, novas in hanc provinciam colonias deduxiſſe fertur, id quod præter *Taberium*, & notum epitomatorem *Emir Jahjai* his quoque verbis *Chondemirius* ſignificat: مرو و آمل و طبرستان و اصفهان را او بنا نهاد *urbes Meru, Amul, provinciam Tabariſtanam, & iſpahanum, Perſiæ metropolim, ipſe* (Tahmuras) *ædificavit, & incolis implevit*. Hæc provincia complures viros, doctrina egregie exculros, protulit, in quibus apprime memorandus ابو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن خالد ٱلطبري *abū ģiāfar mohammedes, filius ģiorāīrii, filii jezīdi, filii chāledi, tabarida*, qui primos inter Moslemos rerum geſtarum omnium hiſtoriam, a multis poſthac laudatam, condidit.

Haſanus, filius Zeidi, Alida.

Pag. 12. lin. 8. & ſeq.

Chalifarum imperium, aliquanto jam temporis ſpatio variis motibus quaſſatum, ſub *Moſtæino* infenſiſſimi duo hoſtes, uterque ex familia *Ali*, filii *Abu Taleb*, generi *Mohammedis*, quaſi mutuam ſibi operam condicentes, uno, eodemque tempore aggreſſi ſunt: horum unus *Abul Huſein Jahja*, filius *Omari*, fuit, qui *Kufa* prodiens, Chalifatus dignitatem affectabat; ex ſucceſſoribus enim celebris illius *Tabataba* erat, a quo *Hagi Chalfe* eam dynaſtiam originem trahere dicit, cujus ſedes in urbe *Kufa* erat, & ex qua ſex viri per centum, & quadraginta quinque annos ad uſque tercenteſimum quadrageſimum quartum hegiræ annum in principatu ſibi invicem

nis حجاز *hegāz* urbs, mœnibus cincta, & sub 25. gradu cum uno quadrante longitudinis sita, sesqui altero demum gradu ab illo maris *Erythræi* litore disjuncta, quod portum efficit in oppido آلجار *elgār*, quod vetus illa *Ptolomæi Arga* esse videtur. *Arabici* geographi primos urbis hujus conditores *Amalecitas* fuisse volunt, in quibus tamen nonnulli, *Jasrebum*, filium *Kabjiæ*, filii *Mehlail*, filii *Eram*, filii *Sem*, filii *Noe*, primum eam incoluisse, suoque nomine compellasse afferunt. Urbis territorium planum, parteque potissima salsuginosum est, palmarum tamen, prope montes præcipue, ac frugum quarumdam ferax. *Mecca* profugus *Mohammedes*, amice hac in urbe receptus est, ubi annis aliquot subsistens, novam doctrinam publici juris fecit, legibus suis, sacrisque ritibus constitutis; arma denique hic loci cum comitibus, & asseclis suis cepit, unde انصار *anssār* i. e. *adjutores* urbis hujus incolæ dicebantur.

Pag. 12. lin. 6.

Tabaristanæ.

Tabaristanæ nomen ex *Arabicis* præcipue geographis innotuit; recentiores geographi *Persæ*, planiorem veteris *Tabaristanæ* partem designaturi, voce مازندران *māzanderān* utuntur; alteram vero, montibus refertam, قهستان *kuhistān* appellant. *Tabaristan*, ut *Golius* eam describit, regio montosa est, non nisi silvis fere constrata, & fluminibus, ex editis locis in campos decurrentibus, rigata. Ab urbe قزوين *kazwīn*, in provincia *Fars* sita, in orientem, at declinando ad septentrionem exporrigitur; ab occidente planam كيلان *kīlān* ditionem, & montibus asperum ديلم *deīlem* tractum, & inde ab oriente قومس *kūmis*, sive *kumisenam* attingit. Interior denique pars quædam ad septentrionem deflectens, atque montes inter in planitiem se se explicans, ad mare usque excurrit, unde mare *Arabibus* ab hac provincia *Tabaristanicum* dicitur, perinde, ut *Hyrcanum* olim a *Græcis*, & *Romanis* ab *Hyrcania* compellatum fuit; eandem enim cum *Hyrcania* veterum *Tabaristanam* esse, nemo dubitat. Sicut præterea, *Golio* teste, *Ptolomæus*, & *Strabo* totam a *Media* usque ad *Oxi* fluminis ostia diffusam regionem *Hyrcaniæ*

Sacrarum Arabiæ civitatum.

Pag. 12. lin. 2.

Titulo isto, qui *Arabice* ٱلحرمين *elhæramein* i. e. proprie *duas prohibitas* significat, summæ venerationis ergo *Mecca*, & *Medina a Moslemis* decorantur; hæc ob sepulchrum *Mohammedis* summo in honore hic loci habitum, illa vero ob templum illud antiquissimum, quod ab *Abrahamo*, & *Ismaele* conditum fuisse *Meccæ*, iidem *Mohammedani* contendunt. Unde & *Osmanidarum* monarchæ majori suo titulo & hunc خادم ٱلحرمين ٱلشريفين *hādimǘl-hærameiniś-śerīfeinī* i. e. *servus duarum sacrarum civitatum* adjungere consuevere. Per *prohibitum* autem, vel *vetitum*, & *inviolabile* (idem quippe ٱلحرمة *elhæramet* significat) azylum sacrum intelligitur, omnibus eo confugientibus concessum. In his demum binis urbibus neque sanguinem fundere, neque earum territorium alteri præter *Moslemum* accedere licitum.

Est autem *Mecca*, urbs in valle extructa, longitudinis 21. gradus cum duabus tertiis complexa, totidem scilicet, quot *Macorabæ* urbi, ut *Golius* advertit, *Ptolomæus* tribuit; a *Medina*, qua duplo major est, decem dierum itinere, a litore vero quadraginta milliaribus *Arabicis* dissita, & undequaque montibus circumsepta. Urbs ceterum propter immensum ex omnibus regionibus ad fanum illud antiquum confluentium *Moslemorum* numerum longe celeberrima; haud absimili nomine بكة *beket* i. e. *Becca* quoque urbs compellatur, licet plerique nomen istud loco sacratiori magis peculiare esse velint. Nulla denique, si puteum زمزم *zemzem* excipias, in urbe aqua reperitur, præterquam, quae ex imbribus in cisternis collecta asservatur.

Altera dictarum sacrarum urbium مدينة *medīne* est, per antonomasiam, propterea, quod *Mohammedis* corpus asservat, *urbs Arabibus* dicta, sicut & *Roma* simpliciter *urbs* appellari consuevit. Antiquius nomen يثرب *jasreb* est, quod & *Mohammedes* usurpat, ubi trigesima tertia *Alcorani* sura, versu 13. urbis incolas ita affatur: يا اهل يثرب *jā ehle jasribī* i. e. *o cives Jasrebæ!* quod *Beidavius*, in hunc locum commentatus, idem esse, contendit, ac si dixisset: *o cives Medinæ!* Est autem hæc, ut *Golius* asserit, regionis

Hic (Mostaejuns) *porro eodem anno Chorosanam fiduciariam dabat provinciam Mohammedi, filio Taheri*, (secundi) *filii Abdallæ, filii Taheri*, (primi) *audito, ejus patrem Taherum provinciæ principem, ejus anni septimo mense obiisse.*

Pag. 12. lin. 1.

Iracæ.

Provincia عراق *ŷrāk*, alio itidem nomine, ad distinquendam *ŷr*... aliam, quæ in *Perside* est, عراق عرب *ŷrākĭ ărab* compellari f... eadem cum illa veterum *Assyria* est; terræ nempe tractus juxta *Go*... in *notis ad Alfraganium* longe, lateque patens, qui *Abulfeda* & aliis ... graphis testibus ab ortu خوزستان *chuzestāna*, & بلاد الجبل *bilā*... *ĝebel* i. e. *Susiana*, regione item montosa, quæ *Assyriæ*, & *Me*... atque *Choromithrenæ* etiam parte constat, terminatur; a septentr... ne بلاد الجزيرة *bilādül-ĝezīret*, *regionem insulanam*, i. e. *Mesopotamiam*, ab occasu hanc ipsam quoque, & البادية *elbādīet* i. e. *Desertum Arabiæ*, ab austro denique partem itidem hujus, mare *Persicum*, & *Susianæ* extrema contingit; quibus limitibus *Babyloniam* quoque *Ptolomæus* circumscribit. Ad عراق *ŷrāk* porro quod attinet, eam *Golius* laudato loco proprie ما دنا من البحر *mā denā minel-bæhri* i. e. *quod prope mare*, vel *flumen est*, notare afferit; unde & nomen aliud, nempe: استعرقت الابل *istărakatil-iblu* i. e. *ad campum maritimum*, vel *fluvialem venerunt cameli*, vel *in eo pascuntur*, desumtum sit. Et quoniam urbes binæ *Kufa*, & *Basra* cum adsitis terræ tractibus nobiliores totius *Yrakæ* partes haberentur, de literarum, aliarumque rerum gloria certantes, atque eodem tempore conditæ, ambas العراقان *elŷrākāni* i. e. *duas yrakas* nuncupari consuevisse, illam quidem, quod *Arabibus* vicina sit, magisque ab iis frequentari soleat, عراق العرب *ŷrākül-ărab* i. e. *Yrakam Arabum*, hanc vero, *Persis* nempe proximiorem, عراق العجم *ŷrākül-ăĝem* i. e. *Yrakam Persarum*; atque hinc العراقين *elŷrākeīn* sæpe numero idem omnino designare, quod العراق *elŷrāk*, nempe *Babyloniam*.

In Tigrim fluvium. Pag. 11. lin. 18.

Tigris nobilis, & in ipsis sacris paginis celebratus fluvius, *Arabibus* nunc دجلة *diĝle* dicitur; juxta *Curtium* autem libro quarto capite 9. a celeritate, qua defluit, nomen illi inditum est, quia *Persica* lingua *Tigrim* sagittam appellant. Hinc & *Castelius* in *dictionario suo Persico-Latino* fluvium *Tigrim* etiamnum تیر *tīr* dici testatum facit. Ad ejus originem quod attinet, refert *Golius* in *notis ad Alfraganium*, in septentrionali latere montis *Niphatis*, qui *Tauri* pars est, vastissimi hujus fluvii fontes extare; ex editiori dein loco, qui *Mesopotamiam* ab *Armenia* dividit, prope *Amidam* eum errumpere, perque varios anfractus decurrere, dum, cum *Euphrate* flumine conjunctus, in sinum *Persicum* se se exoneret.

Taherus — — reliquum vitæ tempus in regenda Chorosanæ provincia traduxit, dum sub Mustæini Chalifæ imperio mortem denique oppeteret. Pag. 11. lin. 20.

Cum neque mortis annum, neque quantum temporis regno *Taherus* præfuerit, commemoret *Mirchondius*, pauca, quæ epitomator *Emir Jahjai* de *Tahero* memoriæ prodidit, hic adferre e re fuerit: طاهر بن عبدالله بن طاهر بعد از پدر بحکم واثق حکومت خراسان بدو تعلّق گرفت او نیز هشده سال حکومت کرد و در سنهٔ ثمان و اربعین و مایتین وفات یافت *Taherus, filius Abdullahi, filii Taheri, post patrem jussu Wasekii, principatum Chorosanæ obtinuit, cui ille octodecim etiam annis præfuit, annoque ducentesimo quadragesimo octavo mortuus est.*

Chalifa Mostæinus, Mohammedi, filio Taheri, gubernationem Chorosanæ demandat. Pag. 11. lin. 25. & seq.

Mohammedi Gubernationem *Chorosanæ* anno hegiræ ducentesimo quadragesimo octavo demandatam esse, hisce *Abulfeda* perhibet:

Mohammedem honore profequuntur, inexpiabili odio ii deteftantur, qui *Schiitæ* paffim a *Turcis* compellantur.

Aifcham vero *Abu Bekri* filiam, & *Mohammedis* uxorem ea potiffimum de cauffa a nobili hoc *Bagdadenfi*, *Ayfa*, filio *Mohammedis*, conviciis peritam fufpicari licet, quod hæc mulier, fuperftite etiamnum in vivis *Mohammede*, dubiæ in maritum fidei infimularetur, adeo, ut ad fedandum is hunc rumorem *Corani* fui auctoritate, furata vigefima quarta, verfu 11. mendacii illos arguerit, qui hanc rem in vulgus fpargere non dubitarent. Hujus vero criminationis, & fufpicionis cauffam *Maraccius* in fuis ad laudatum *Corani* textum animadverfionibus, partim *Gangnier* in annotationibus fuper vitam *Mohammedis* capite quadragefimo tertio, ubi de *Aifchæ* accufatione mentio incidit, pluribus exponunt. *Mohammedani* interim tantum huic mulieri adhucdum deferunt, ut collectitia illa dicta *Mohammedis*, & traditiones, quas ab ea proficifci putant, fummi æftiment. *Aifcham* denique mortuo *Mohammedi* quinquaginta circiter annos fuperfuiffe, idem *Gangnier* in ejusdem libri capite decimo nono auctor eft.

Pag. 11. lin. 15.

Samirræ.

Urbs سامرا *sāmirrā* (quæ vox monente id *in notis Golio ad Alfraganium* ex سر من راى *fer men ræa* contracta eft) *Iracam* ad *Babyloniæ* pertinet, in orientali *Tigris* ripa fub gradu longitudinis 79. 30′, & latitudinis 34. a *Naffireddino*, & *Ulugh Begio* collocata. A Chalifa *Motafimo* ea de cauffa condebatur, quod fola *Bagdad* militem, quem numerofum admodum habebat, minus capere videretur, manfitque hæc Chalifarum regia ab anno hegiræ ducentefimo vigefimo feptimo ad annum hegiræ ducentefimum octogefimum, quo *Mutædid billah* eandem fedem *Bagdadum* reftituit. Ceterum amplam olim hanc civitatem vix pagi formam modo præ fe ferre, orientales geographi teftantur. *Haği Chalfe* denique adjungit, eam duodecim horarum itinere ab urbe *Bagdad* diftare.

In

se sedisset, febre correptus est, nemine mortuum sentiente, donec facies ipsius lecticam pulsaret.

Mohammedem, filium Abdullahi — — Mutewekilius exercitui præfectum in omnibus simul terris Moslemicis vicarium sibi substituit. Pag. 11. lin. 9. & seq.

Huic rei & *Elmacinus* sequentibus fidem addit: وفي سنة سبع وثلاثين ومائتين ولي المتوكل على الله محمداً بن عبد الله بن طاهر بن الحسين الشرطة واعمال السواد وخلافته ببغداد *Anno ducentesimo trigesimo septimo præfecit Mutewekilius ala Allah Mohammedem, filium Abdullahi, filii Taheri, filii Huseini, Sartæ, & ditionibus Sawadæ, & vicariatui suo Bagdadi.* Idem, hunc *Mohammedem* anno ducentesimo quinquagesimo tertio mortem obiisse memoriæ prodidit: وفيها توفي محمد بن عبد الله بن طاهر ببغداد في ليلة الرابعة عشر من ذي القعدة وكان القمر قد كسف في تلك الليلة *Eodem quoque anno obiit Mohammedes, filius Abdullahi, filii Taheri, Bagdadi nocte decimæ quartæ lunæ zuïlkaade, qua nocte luna eclipsin passa est.*

Ceterum *Mohammedem* istum, utut ab eo inde tempore, quo honoribus a *Mutewekilio* auctus est, hujus sese obsequiis devoveret adeo, ut teste *Elmacino* præliis præesset omnibus, quæ anno hegiræ ducentesimo quinquagesimo primo adversus *Motazum* gesserat *Mutewekilius*, sub finem tamen ab hoc defecisse, itemque auctorem fuisse, ut imperio abdicaretur, memoriæ proditur.

Abu Bekrum, Omarum, & Aischam convitiis lacessitos esse. Pag. 11. lin. 14.

Tertium a *Mohammede* Chalifam *Osmanum* scribarum vitio hic desiderari existimo; qua eadem ratione & *Amru* in latina versione *Omari* loco irrepsit. Hos porro tres, *Abu Bekrum*, *Omarum*, & *Osmanum*, quos una cum *Ali* factionis *Suniticæ* asseclæ راشدين *rāšidīne* i. e. *ad viam rectam ducentes* vocant, maximoque secundum

rum sectatori Persæ, terras *Mohammedanorum* cum uxore, & liberis inter alia ea quoque lege incolere permissum esse, ut pro se vectigal in annos singulos pendat.

Pag. 9. lin. 26. *In vico Malan.*

Oppidum مالان *mālān*, quod & مالين *mālīn* a *Golio* in *notis ad Alfraganium* scribitur, ditionis *Heratensis* est.

Pag. 10. lin. 23. *Nuntiata mox Abdullahi morte, Wasekius Chalifa filium ejus Taherum omnes provincias, queis parens præerat, regere, ac gubernare voluit.*

Idem *Abulfeda* quoque ad annum ducentesimum trigesimum confirmat, ubi, significata *Abdullahi* morte, subjicit: *filio Tahero provinciam beneficiariam dabat Wasek.*

Pag. 11. lin. 3. *Ita bini post captum a Tahero gubernium elapsi anni, cum & ipse Wasekius naturæ debitum penderet.*

Elmacinus Chalifam *Wasekium* anno ducentesimo trigesimo primo fatis concessisse, asserit; verum *Abulfeda*, *Hağī Chalfe*, & *Abulfaragius* sequenti id anno contigisse, consentiunt; id quod cum nostra etiam hic loci relata computandi ratione magis convenit. Atque *Abulfaragius* quidem & mortis diem & ipsam mortem his verbis exponit: وفي سنة اثنتين وثلاثين ومائتين مات الواثق في ذي الحجة لست بقين منه وكانت علته الاستسقا فعولج بالاقعاد في تنور مسخن فوجد بذلك خفة فأمرهم من الغد بالزيادة في اسخانه ففعل ذلك وقعد فيه اكثر من اليوم الاول فحمي عليه فاخرج منه في محفة فمات فيها ولم يشعر بموته حتى ضرب وجهه المحفة *Anno ducentesimo trigesimo secundo, obiit Wasek mense zu'lhiğe sexto ante eum finito die. Morbus ipsius hydrops fuit, cui curando cum in hypocausto sederet, atque inde se allevatum sentiret, jussit die crastino calidiorem fieri quod cum factum esset, atque ipse diutius in illo quam die præceden-*

te

30'. esse contendit. Idem auctor in urbis hujus descriptione, in planissimo illam loco explicatam, rivulis irriguam, plurimisque vineis, & hortis circumfusam esse, scribit, atque duabus abhinc parasangis calvum se se montem attollere, in quo pyreum, سرسك *serśek* dictum, extructum sit; ex hoc porro monte devolvi fluvios, per ipsam etiam urbem pervadentes, qui, urbi jamjam viciniores, in partes dissecti, totidem urbis vicos pervagentur. Molares denique lapides nigros ex montis hujus visceribus exsecari, commemorat. *Golius* in *notis ad Alfraganium* addit, urbem hanc a quodam بهلوان *behlevān* (nomen antiquis *Persidis* heroibus imponi solitum) نريمان *nerīmān* dicto, conditam, atque ab *Alexandro* restauratam postea, quin denuo exsuscitatam esse. Nullum item dubium esse posse, contendit idem *Golius*, quin hæc urbs veterum *Aria* sit, quam *Bactrianæ*, & succingenti eam monti conterminam *Strabo* libro undecimo optime descripserit. Ipsa enim provinciæ nomina conveniunt, sicut præterea *Ariam* amnis *Arius* dirimit, ita &, urbem هراة *herāt*, sive هري *herī* fluvius هري رود *herī rūd*, ipso quoque nomine conspirante, interfluit; a borea demum hanc perflari, tanquam singulare quid *Marcellinus* libro vigesimo secundo animadvertit. *Ariam* urbem, ne quis fallatur, ab *Alexandria*, in *Ariis* constructa, diversam esse, *Ptolomæus* liquide demonstrat.

Id quoque addidisse hic loci haud nocuerit, *Mirchondii* hanc urbem patriam fuisse, cujus gratia singularem de fatis, & vicissitudinibus urbis hujus tractatum sub finem operis subjunxit, a quo porro natali suo loco هروي *hervī* i. e. *Heratensis*, vel, si mavis, *Ariensis* nuncupatur.

Peracto singulis annis censu.

Pag. 9. lin. 23.

Res nota est, ab ipso jam *Mohammede* sura nona, versu 30 in *Corano* cautum esse, ut ne iis, qui tributa solvunt, molestiæ quidpiam exhibeatur. Hinc *Relandus* etiam in sua *de jure militari Mohammedanorum, contra christianos bellum gerentium, dissertatione* in §. nono, & seq. animadvertit, *Christiano, Judæo,* & *Mago-*

O benefice Deus! qui ex thesauro recondito
Ignicolis, & simulacrorum cultoribus vitæ sustentationem præstas;
Amicos, quinam destituas
Tu, qui hostium curam geris?

Queis, & ridiculum illud *Persarum* de *Pyroclastis* proverbium hic loci subjicere non abs re fuerit:

اگر صد سال گبر آتش فروزد ❋ اگر یکدم اندرو افتد بسوزد

Licet Pyroclasta per centum annos ignem accendat, si vel uno momento in eum incidat, aduritur.

Pag. 9. lin. 22.

Pyreum in urbe Herat.

Persis id آتشکده *āteśkede*, & آتشخانه *āteśchāne* dicitur locus nempe, ubi sacris suis operantur ignicolæ. Jactis a *Giuśtasp* primis fani hujusmodi fundamentis, ut paulo infra notabitur, in omnibus mox *Persidis* regionibus similia pyrea excitari coepta. Hinc etiam ab آذرابادگان *āzurābādegān* (quod illi ignicolarum delubro nomen erat, in quo antiquus ille *Persarum* rex خسرو کیکاوس *chosrew keikāūs* diutius commorari solebat) eam provinciam, quæ nunc passim *Azerbeigiana* nuncupatur, nomen suum traxisse, *Persicum* illud lexicon, in nova *Meninskiani* operis editione adhibitum, in voce اذرابادگان *āzurābedegān* testatur. Destructa jam equidem præpostero *Mohammedanorum* zelo posthæc fuere hæcce ædificia, ut id in *Heratensi* pyreo, quod *Abdullahi* tempore etiamnum extitit, evenisse novimus. Talis interea delubri descriptionem, *Anquetilius* in opere *de lege & cultu pyrodulia exhibet.*

هراة *herāt* ex præcipuis *Chorosanæ* urbibus, secundum *Golium*, *Nassireddinum*, & *Ulughbegium* gradus longitudinis 94. & 20′, latitudinis vero 34. & 30′. numerat; *Hagi Chalfe* contra in suo opere geographico huic urbi 95. gradus cum 30′, atque latitudinis 34. & 30′.

Ipsi nihilominus, qui de mystica pyroduliæ religione propiorem scientiam habent, diversam huic nomini notionem inesse contendunt: in illa namque religione, quæ antiquior, a monarcha *Gemśid* primordia sua repetit, magi & stellas, & solem, & reliqua quoque astra, queis divinum quid inesse credebant, supremo cultu prosequebantur; unde auctor libri معجزات فارسي *mo'gizāti fārsī* de prima *Persarum* religione ita apud *Hyde* differit: فرس در قديم زمان بر دين صابية بودندي كواكب پرستيدندي تا زمان كشتاسب بن لهراسب *Persæ antiquo tempore erant de religione Sabaitarum, stellas colentes usque ad tempus Giuśtasp, filii Lohrasp.* Pyroclastæ contra, qui in perpetua ignis conservatione divinum se spiritum colere opinabantur, *Giuśtaspi* temporibus legem, & rationem cultus a *Zoroastre* edocti sunt. Id quod jam sæpe laudatus *Emir Jahjai*, ut ceteros, fusius hac de re disputantes omittam, his verbis testatur: زردشت پيشواي كبران بعهد او دعوت نبوّت كرد كشتاسب دين كبري پذيرفت و اهل ايران را ابرام نمود تا كبري اختيار نمودند و كشتاسب در اصطخر مقام كرفت و بزند خواندن مشغول شد و آتشكدها ساخت *Zoroaster princeps ignicolarum tempore illius* (Giuśtapis) *prophetiam jactitavit, Giuśtapes hanc novam ignicolarum religionem amplexus, tantum apud Persas institit, usque dum & ipsi hunc pyroduliæ cultum profiderentur. Consedit etiam Giuśtaspes in urbe Istachar, lectionique librorum Zend tempus impendebat, nec non pyrea ædificari curavit.*

Hoc institutum, curiosiori investigatione haud indignum, jam priori seculo *cl. Hyde* singulari libro complexus est; nostris vero temporibus, & felicius fortasse *Anquetilius*. Quam exosa vero *Mohammedanis* ista sit religio, hi *Musladini Sadi* versus, quos sub *Rosarii sui politici* initium exhibet; satis indicant:

اي كريمي كه از خزانهء غيب * كبر و ترسا وظيفه خور داري
دوستان را كجا كني محروم * توكه با دشمنان نظر داري

quorum sensum *cl. Gentius* ita interpretatur:

O bene-

bus munera dabat, & magna dona. Ajunt, cum pater ejus Taherus, filius Husseini, obiisset, ingressum ad eum poetam quendam dixisse:

Si consolationem non admitteret Abdullah, non desinerent oculi a nobis flere sanguinem.
Non moritur is, cujus Abdullah est filius, neque pars aliqua ejus destructione destruetur.

Id quoque hic loci haud prætereundum, per errorem annos *octo* in translatione præsente irrepsisse, cum tamen *Emir Jahjai*, & *Mirchondius* annis *septemdecim* in *Chorosana* regnasse *Abdullahum*, diserte affirment. Ceterum in *Husseini* libro, *mores proborum* inscripto, de singulari comitate, & animi demissione *Abdullahi* erga dicatas Deo personas hoc refertur: Accidit nempe, ut, dum *Chorosanæ* gubernacula capesseret, plebe omni *Nischuburiensi* ad eum salutandum conveniente, ex adstantibus quæreret, num, cujuscunque demum conditionis esset, foret quispiam, qui se salutare neglexisset? asserentibus, binos solummodo id officii prætermisisse monachos, *Ahmedem* videlicet *Farbi*, & *Mahmudum Eslemi*, homines, qui regum palatia devitantes, scientiis insuper divinis se se unice dedidissent; sinite, reposuit, ut eosdem, cum id ipsi facere neglexerant, salutaturus accedam, moxque, conscenso equo, ad eos etiam adibat; quorum curiosiori agendi modo (uti fusius historia exhibet) minime commotus, ea præbuit, cum ipsis conversans, comitatis, & animi demissionis suæ specimina, ut, quanto in honore homines, Deo dicatos, haberet, abunde testatus sit.

Pag. 9. lin. 31.

Coëtus magorum.

Magi a *Persis* آتش پرست *ætes perest*, (quod proprie ignicola significat, vel etiam کبر *Kebr*,) ab *Arabibus* autem مجوس *megiūs* dicuntur; nomina iis, qui *Zoroastris* legem sequuntur, promiscue imponi solita. Quare & nostrum *magorum* nomen a dicta voce *Arabica* originem trahit.

Ipsi

Supremum diem Moatesimus obiit.

Pag. 9. lin. & seq.

De anno, quo *Mirchondius* diem supremum *Moatesimum* obiisse dicit, eadem omnibus aliis, consentiensque opinio est. Præter ceteros *Elmacinus* de hujus morte ita differit: وفي سنة سبع و عشرين ومايتي توفي المعتصم بالله بسر من راي قيل انه احتجم فحمّ فمات و ذلك لاثنتي عشرة ليلة بقيت من شهر ربيع الاول فكانت خلافته ثمان سنين و ثمانية اشهر و ثمانية ايام و كان عمره ثمان و اربعين سنة *Anno ducentesimo vigesimo septimo obiit Moatesimus Billah Samaræ, ajuntque, cum sanguis ei detractus esset, in febrim eum incidisse, & sic obiisse die decima octava Rabii prioris, cum imperasset octo annos, octo menses, & octo dies, & natus esset annos quadraginta octo.*

Anno ducentesimo trigesimo Abdullahus fatis concessit.

Pag. 9. lin. 44

Quod ad annum, quo e vivis hic excessit, attinet, cum *Mirchondio*, *Emir Jahjai*, *Abulfeda*, & *Elmacinus* plane consentiunt, quorum postremus nonnulla, a *Mirchondio* prætermissa, eaque inter etiam hæc adjungit: وفي سنة ثلاثين و مايتي توفي عبدالله بن طاهر بن الحسين وكان اميراً جليلاً فاضلاً عظيم القدر كريماً شجاعاً و ولي خراسان و مصر و الشام و قصدوه العلما الشعراء و اهل الادب فاجازهم و اجزل صلاتهم و يقال انّه اذا توفي والده طاهر بن الحسين دخل عليه بعض الشعرا فانشده

لولا التسلي بعبدالله ما برحت تبكي علي طاهر منا العيون دمًا ❋
ما مات من كان عبدالله ولده ولا تضعضع ركنا منه و انهد مًا ❋

Anno tricenrtesimo trigesimo vita excessit Abdullah, filius Taheri, filii Huseini: qui imperator fuit egregius, excellens, magnæ auctoritatis, honorabilis, & fortis: quique præfectus fuerat Chorosanæ, Ægypti, & Syriæ; & ad quem confluebant viri docti, eruditi, atque poetæ, qui-

bus

zio, præter id, quod præſens hiſtoria refert, nil quidquam conſtat. De *Ægypto*, cum tot, tantaque ab aliis jam memoriæ prodita ſint, pluribus hic differere, ſupervacaneum exiſtimo. Id tamen unum hic addidiſſe juvabit, *Ægyptum* a Chalifa *Omar* anno hegiræ decimo octavo expugnatam, inde ab eo tempore uſque ad Chalifatum *Mamuni*, de quo hic loci in præſente hiſtoria ſermo incidit, nunquam non Chalifis ſubditam fuiſſe.

Pag. 8. lin. 18.

Ubi ad urbem Kum veniſſet.

Eſt قُمّ *kumm* urbs, *vel* oppidum *yrakæ Perſicæ*, quod longitudinis ſecundum *Naſſireddinum*, conſentiente etiam *Ulughbegio*, gradus 85. 40′. latitudinis vero 34. 45′. complectitur. *Golius* in *notis ad Alfraganium* advertit, hoc oppidum in campo, ad decem paraſangas in longum, latumque patente, medio fere loco *Kazwin* inter, & *Ispahan* ſitum eſſe; inde nempe triginta ſeptem, hinc triginta novem leucarum itinere, (uti *Olearius* obſervat) atque a *Raja* una, & viginti paraſangis abeſſe. *Kumm* inter, & *Rajam* deſertum interjacet, in quo ſtupendæ magnitudinis fabricæ, & munitiones caſtelli viſuntur.

Pag. 9. lin. 1.

Mamuni e vivis ſub hæc tempora ſublati.

Mamunus ab hiſtoricis omnibus anno ducenteſimo decimo octavo deceſſiſſe dicitur, de cujus morte ſequentia ex *Elmacino* adferre juverit: و فيها دخل المامون بلاد الروم من طرسوس يوم الاربعا لثلث عشرة ليلة بقيت من جمادي الاخرة فنزل بالبدندون فمات بها يوم الخميس لاثنتي عشر ليلة بقيت من شهر رجب بعد العصر و قيل بعد الظهر *Eodem quoque anno Tarſo egreſſus, regionem Romanorum ingreſſus eſt Almamon die Mercurii, decima ſexta Giumadæ poſterioris, & ſubſtitit Badanduni, ubi & æger factus obiit, die Jovis decima nona menſis Regebi, circa veſperam, aut, ut alii volunt, poſt meridiem.*

Sugre-

Abdullahus, filius Taheri, discesserat, nefandi Babeki res incrementum capiebant. Ceterum *Abdullahum* anno ducentesimo decimo quarto in *Chorosanam* discessisse, *Abulfeda* his verbis innuit: *præficiebat Mamun Abdullahum, filium Taheri, Chorosanæ.*

In urbe Dinavâr.

Pag. 8. lin. 4.

Urbs دينور *dînûr*, vel *deinewar*, aut juxta *kamus*, & *Ibni Chalican*, *dinawar* in præcipuis *Yrakæ Persicæ* urbibus numeratur. Brevem, ac elegantem hujus descriptionem ex *Hagi Chalfe opere geographico* hic attexere haud alienum erit: دينور سكسن ايكي بچق درجه طول اوتوز التي درجه عرضده همداندن اوچ مرحله غرب و شماله بر بلدهء كبيرهدر مياه و ثماري چوق صحرالري بول اوجوزلق ير و خلقي اكراد درسلفده بوندن اوتوز سكز يوك درهم خراج آلنوردي بونكله همدان آراسي طاغلردر جنوبه و شماله ممتد اولور آرادهٔ عقبه وار دراندان كچرلر ابن قتيبه و ابو حنيفه دينوري بو شهردندر *Dinawar sub 82., & medio longitudinis gradu, latitudinis vero 36. versus urbem Hamadan trium dierum itinere inter occidentem, & septentrionem conspicua urbs est. Prata aquis, & frugibus abundant; hinc & levia sunt rerum pretia. Incolarum pars plurima Curdæ sunt. Antiquis temporibus tributum, quod inde accipiebatur, erat triginta octo Juk* (i. e. duarum crumenarum, quarum quælibet quingentos taleros appendit) *drachmarum. Hanc inter urbem, & Hamadan montes surgunt, qui inter occidentem, & septentrionem se extendunt. Est via per juga montium ab incolis frequentata. Celebris ille historiographus Ibni Koteiba, & legis Moslemicæ doctor Abu Hanife ab hac urbe originem suam repetunt.*

Azizius quidam, Abdullahi olim mancipium, ad priora principis hujus servitia ex Ægypto rediens.

Pag. 8. lin. 16. & seq.

Quo, & quanto tempore *Azizii* herus in *Ægypto* commoratus fuerit, superius pag. 78. pluribus expositum est. De ipso autem *Azi-*

كان يفعل الملعون بالنّاس اذا اسرهم مع حرمهم وحمل الافشين بابك الي المعتصم وهو بسر من راي فأمر باحضار سياف بابك فحضر فأمره انّ يقطع يديه و رجليه فقطعها فسقط فأمر بذبحه و شقّ بطنه و انفذ رأسه الي خراسان وصلب بدنه بسامرا *Initium autem rebellionis Babeki fuit anno ducenteſimo primo, qui multos regis exercitus profligavit, multosque e ducibus ipſius interfecit, adeo, ut gravis homines pavor invaderet, ac valde terrerentur, eumque magni facerent; congregatis autem ad ipſum latronibus, & hominibus ſeditioſis, creverunt copiæ ipſius, adeo, ut equitum ipſi eſſent viginti millia præter pedites: coepit etiam homines crudelibus afficere ſuppliciis, nec reliquerunt ſocii ipſius, virum, foeminam, puerum, vel infantem Mohammedanum, & fœdere iis conjunctum, quem non exciderent, ac trucidarent. Computatus eorum manibus interfectorum numerus erant homines ducenties quinquagies quinquies mille, & quingenti. Cum miſſus ad bellum ei inferendum Effchin per annum ipſum oppugnaſſet, plus ſemel ab eo in fugam verſus, iterum eum aggreſſus eſt. Eo tandem res devenit, ut, cum ſe recepiſſet Babek ad urbem ſuam Albez, tandem rebus ipſius afflictis, cum ſuis exiret, regionem Græcorum fuga petens, habitu mercatoris, Sahel, Ebni Sanbat, Armenus patritius, ipſum agnitum cæpit, cumque magna ſe pecuniæ ſumma redimere vellet, eam accipere noluit, ſed ad Effchinum miſit, poſtquam Armeni cum ipſius matre, ſorore, & uxore coram ipſo turpia patraſſent; nam ita maledictus ille homines tractare ſolebat, cum eos cum neceſſariis ſuis captivos caperet; Effchin vero Babekum ad Al Motaſemum, qui tum Sermenrajæ fuit, abduxit. Qui, Babeki carnifice accerſiri juſſo, ubi adeſſet, juſſit ipſi manus, & pedes præcidere, quibus amputatis cum cecidiſſet, ipſum jugulari juſſit, eique ventrem diſcindi, caputque ipſius Choroſanam miſit, corpus Samarræ patibulo affixit.*

Babeki tamen progreſſiones retardaſſe aliquantum, dum huic negotio operam dabat, *Abdullahum*, ex iis apprime manifeſtum ſit, quæ idem *Mirchondius* tomo tertio in vita *Mamuni* refert, ubi ſucceſſibus hæreſiarchæ hujus commemoratis, ita concludit: و بعد از رفتن عبدالله بن طاهر مهم بابک حرمي قوي تر کشت *Sed poſtquam Abdul-*

Hağî Chalfe in antiqua *Persarum* lingua urbs significat, & *sapur* quod alterius scilicet conditoris nomen est, componitur, ut adeo *Nîsâbûr* urbem *Saporis* denotet.

Per subterraneos porro ductus aquæ in urbem derivantur; celebres etiam lapidum, qui *turckini* dicuntur, venæ hic conspiciuntur. Quondam sedes *Chorosanæ* principum fuerat; quam a *Taheridis* in *Balch*, & *Merw* translatam, atque in hanc denuo urbem a *Soffaridis* restitutam esse, idem *Hağî Chalfe* in *opere geographico* memoriæ prodidit.

Ad reprimendos temerarios Babeki Hurremdini ausus.

Pag. 8. lin. 1. & seq.

Fuit بابك خرّم ٱلدّين *bābek hürremüddin* celeberrimus apud *Moslemos* sui temporis hæresiarcha, a quo sectæ hujus asseclæ passim *Hurrimæi* vocabantur; de his *Mohammedes* ben *Isaac*, narrat: *quod secuti fuerint Babekium, qui dixerit obvio cuique se Deum esse, quique in religionem Hurrimæorum induxerit licentiam trucidandi, rapiendi, bello lacessendi &c.* Gesta viri hujus uberius *Abulfaragius* hunc in modum exponit: وكان ابتدا خروج بابك سنة احدي و مايتين و هزم من جيوش ٱلسّلطان عدّة و قتل من قواده جماعة و دخل ٱلنّاس رعب شديد و هول عظيم و استعظموه و احتوي اليه ٱلقطاع و اصحاب ٱلفتن ونكاثفة جموعه حتي بلغ فرسانه عشرين الف سوي ٱلرّجالة و اخذ يمثل بالنّاس وكان اصحابه لا يدعون رجلاً ولا امراة ولا صبيًا ولا طفلاً مسلمًا او ذمّيًا الّا قطعوه و قتلوه واحصي عدد قتلي بابك بيهم وكان مائتي الف وخمسين وخمسين الف وخمسمايه انسان فلما انتدب ٱلافشين لحرب بابك قاومه ٱلافشين سنة و انهزم من بين يديه غير مرّة و عاوده والي ٱلامر الّا انّ التجي بابك الي البذ مدينته فلما ضاق امره خرج هاربًا و معه اهله الي بلاد ٱلرّوم في زيّ ٱلتجّر فعرفه سهل بن سنباط الارمني ٱلبطريق فاسره فافتدي نفسه منه بمال عظيم فلم يقبل منه و بعثه الي ٱلافشين بعدما ركب ٱلارمن من امّه و اخته و امراته الفاحشة بين يديه و كذا

rimani, *Kahrimani*, ejusdemque generis alii antiquæ *Persidis* heroes sedem fixerunt. Post susceptum *Islamismum* Chalifarum nomine a provinciæ gubernatoribus regebatur, fere continuis, quod pars incolarum potissima *Chærigiorum* sectam, Chalifis infestam, profiteretur, motibus turbata, quoad *Amru Leisius*, uti in historia præsente paulo infra occurret, principatum occupans, summum Chalifæ consensu iis in terris imperium obtineret; procedente tamen tempore hac cum aliis provinciis in antiquum *Persiæ* regnum rursus coaluit.

Hujus olim provinciæ metropolim *Ram* fuisse, nunc vero in hujus, ruinis utpote consepultæ, locum urbem *Zereng̃* successisse *Hag̃i Chalfe* auctor est; de fructibus itidem, & proventibus provinciæ hæc subjiciens, eam cumprimis mala punica, tum uvas, atque dactilos optimi generis procreare, sylphium item in pratis colligi, unde assa foetida producatur; incolas denique, quod infecta mula solum, & aer gignerent, felium loco echinos alere.

Pag. 7. lin. 16. & seq. *Anno ducentesimo decimo tertio Taleha, morbo correptus, ad æternitatem transiit.*

Ipsum hunc annum *Emir Jahjai* in *epitome sua historica* indicat, quamquam in *tabulis chronologicis Hag̃i Chalfe* nulla neque de morte *Talehæ*, neque de successoribus hujus *Taheridarum* familiæ mentio occurrat.

Pag. 7. lin. 19.

Commisso in terris Nischaburi prælio.

Persis نيشابور *nīšābūr Arabibus* نيسابور *nīsābūr* illustrioribus *Chorosanæ* urbibus annumerata, a *Nassireddino* consentiente etiam *Ulughbegio*, sub longitudinis gradu 92. 30′, latitudinis vero gradu 36. 21′, sita esse perhibetur. Sunt, qui urbis hujus primodia ab antiquissimo *Persarum* monarcha *Tamuraso*, nomen vero a *Sapore* repetant monarcha item *Persico*, qui ذو الاكتاف *źūl-ektāf* i. e. *humeris præditus* dicebatur; urbis *nišabur* nomen ex نه *neh*, quod teste

Hag̃i

المذكور الى مصر في شهر ربيع الاول فولاها عبد بن ابراهيم و عزل عبد
الله بن السري وفي سنة اثنتي عشرة و مايتي ولا عبد الله بن طاهر الحسين
امره مصر عيسي بن يزيد الجلودي و عزل عنها عياد —— وفي سنة
ثلث عشره و مايتي عزل المامون عبد الله بن طاهر عن امرة مصر و ولاها
اخاه المعتصم و اضاف اليه الشام ايضا و ولا ابنه العباس الجزيرة و
الثغور و العواصم و امر لكل واحد من العباس و المعتصم و عبد الله
بن طاهر خمساية الف دينار و قيل انه لم يفرق من المال مثل ذلك
اليوم *Eodem quoque anno contendit Abdullah, filius Taheri, filii Husfeini in Ægyptum, defcenditque Belbifi, atque ibidem commoratus eft. Anno ducentefimo undecimo ingreffus eft jam memoratus Abdullahus in Ægyptum menfe Rabio priori, eique præfecit Ajadum, filium Ibrahimi, remoto Abdullah, filio Affarii. Anno autem ducentefimo duodecimo præfecit Abdullah, filius Taheri, filii Hufeini, Ægypto Ifam, filium Jezidi, Gjeludæum, remoto Ajado. Anno ducentefimo decimo tertio removit Mamum Abdullahum, filium Taheri, gubernatione Ægypti, præficiens ei fratrem fuum Mutafimum, cui & Syriam commifit: filium autem fuum Abbafam præfecit Mefopotamiæ, Tfogouræ, & Awafimæ, juffitque fingulis, Abbafæ fcilicet, Mutafimo, & Abdullaho, filio Taheri, dari quadraginta aureorum millia, neque unquam dicitur tantum pecuniæ diftribuiffe, atque illo die.*

In provincia Siftan.

Pag. 7. lin. 13.

Provincia سيستان *siftan*, quam vocem *Hağî Chalfe* ex سجستان *segeftan* contractam dicit, alio quoque nomine, quod verfus meridionales *Perfiæ* plagas fita fit, نيمروز *nîmrûz* compellata, a *Geographo Nubienfi* fectione feptima, & octava ad clima tertium refertur, atque *Chorofanæ*, *Kermaniæ*, tum *Mekranæ*, & *Sindiæ* finibus circumfcribitur. Mons porro in hac provincia ad urbem *Ingek* occurrit unicus, trium parafangarum altitudine; parte provinciæ reliqua ex planitie, & arenis, continuo vento agitatis, conftante. Regio ceteroquin culta, ubi, fecundum traditionem veterum, *Nerimani*,

اخرهم ولم يقتل من اصحاب علي سوي سبعة انفس *Occiſi ſunt ad unum omnes, ſeptem tantum e ſociis Ali interfectis.* Idem *Abulfeda* ſectæ hujus auctorem *Zul Chowaiſe*, de quo vaticinium *Mohammedis* habeatur, hiſce verbis in vita *Mohammedis* ſtatuit: و هو اوّل من بويع من ٱلخوارج بالامامة و اوّل فارق من ٱلدّين *Atque is primus fuit ex Chæwarigiis, qui fidem ſuam corrupit circa ſummi antiſtitis auctoritatem, ac proinde primus fuit, qui, ſchismate facto, a religione deſcivit.* Verum minime omnes *Chærigios* in eo, quod cum *Ali* geſſerant, prælio cecidiſſe, quin nonnullos jam tum temporis in *Kermaniam*, & *Segeſtaniam*, atque alia dilapſos fuga fuiſſe loca, ex *Schahriſtanii* narratione palam fit, quæ ſic habet: الاقاتلهم علي بالنهروان مقاتلة شديدة فلا انفلت منهم الا اقل من عشرة فاقتل من المسلمين اقل من عشرة فانهزم اثنان منهم الي عمان و اثنان الي كرمان و اثنان الي سجستان واثنان الي ٱلجزيرة و واحد الي تل مورون باليمن و ظهرت بدع ٱلخوارج في هذه ٱلمواضع منهم و بقيت الي ٱليوم *Acri eos certamine aggreſſus eſt Ali in Nahrawan, adeo, ut non evaderent ex ipſis, niſi pauciores decem, cum ex orthodoxis, qui occiderent, infra decem eſſent. Fugerunt autem ex iis duo in Ommanum, duo in Karmaniam, duo in Segeſtaniam, & duo in Gezire, unus autem ad Tel Maurum in Jemen, atque inde orta eſt Chærigiorum hæreſis, quæ iſtis in locis ad hunc uſque diem permanſit.*

Pag. 7. lin. 7. & ſeq. *Refertur Abdullahus -- omnibus a Mamuno itidem provinciis, & regnis, quibus pater præerat, præfectus.*

Hanc *Abdullahi* proximam poſt patris mortem ſucceſſionem minus probari poſſe, ex iis, quæ pag. 76. ex *Emir Jahjai* allata ſunt, ſatis compertum eſt, queis id etiam adjungere licebit, *Abdullahum* eadem omnino tempeſtate, qua patris defuncti provinciæ a Chalifa curæ ipſius concreditæ fuiſſe perhibentur, *Ægypto* juxta *Elmacinum* præfuiſſe; ita enim ille ad ducenteſimum decimum, & ſequentes hegiræ annos: فيها شخص عبدالله بن طاهر بن ٱلحسين الي مصر فنزل بلبيس و اقام بها وفي سنة احدي عشرة و مايتي دخل عبدالله ٱلموذ

Debellando Nasro, filio Schebibi.

Pag. 7. lin. 6. & seq.

De hæretico isto, ejusque gestis, cum alii chronici vix quidquam commemorent, unus, isque jam sæpius celebratus *Hağī Chalfe* in suis *tabulis chronologicis* ad annum ducentesimum nonum hæc affert: جنك عبدالله بن طاهر و نصر بن شبيب و انكسار عبدالله *Bellum inter Abdullahum, filium Taher, & Nasrum, filium Schebib, in quo Abdullahus inferior discessit.*

Chalifæ infensissimo hæretico.

Pag. 7. lin. 6. & seq.

Fuit is ex illa secta, quæ *Charigiorum* compellatur, desumta nempe denominatione, a خوارج *chawariğ* plurali participii activi خارج *chariğ*, quod *egrediens*, *exiens*, aut *a lege desciscens* denotat. Hanc ex primariis schismaticorum sectis sextam ordine *Pocockius* in *specimine historiæ Arabum* recenset. *Scheristanus* vero hac definitione utitur: كلّ من خرج علي الامام الحق الذي اتفقت الجماعة عليه يسمي خارجيا سوا كان الخروج في ايام الصحابة علي الاية الراشدين او كان بعدهم علي التابعين *Quicunque prodierit contra antistitem legitimum, qui consensu publico receptus est, appellatur Chæriğ, sive egressus fuerit tempore sociorum Mohammedis contra antistites illos orthodoxos* (id est, primos quatuor post *Mohammedem* Chalifas) *sive postea contra successores eorum.* Chalifatus itaque auctoritatem qui respuunt, *Chariğii* nominantur.

Primos, qui hoc nomine insigniti sunt, eos *Pocockius* fuisse refert, qui post حرب صفين *harbī sæfin* i. e. *prælium Sefiense* ab *Ali* anno hegiræ trigesimo septimo defecere, constituto sibi duce *Abdullaho*, filio *Wahabi*. Hos postea periisse omnes, *Elmacinus* his verbis testatur: في سنة ثمان و ثلثين التقي علي و عبدالله بن وهب الراسبي و اصحابي الخوارج فقتلوا الجميع و لم يفلت منهم احد. *Anno trigesimo octavo occurerunt Ali, & Abdallah, filius Wehabi, Arrasabiensis, cum sociis ejus Chæwariğiis, atque omnes occiderunt, ita, ut ne unus quidem evaderet.* Quam tamen stragem anno proxime præcedenti fuisse editam *Abulfeda* contendit; فقتلوا عن اخرهم

mum nonum, quo hic *Chorofanæ* imperium adiit, perperam affumi, quamquam ipfiffimus hic annus in codicibus, quos binos me habere dixi ad manum, aperte affignetur. Sed plura de his, eaque uberius expofita pag. 72. & feq. invenies. Patri proxime *Taleham* in imperio fucceffiffe, *Emir Jahjai*, fatis fuperque teftatur, dum ait: طلحه بن طاهر بعد از پدر بحکم مأمون حاکم خراسان شد *Taleha, filius Taheri, poft patrem, juffu Mamuni, gubernator Chorofanæ factus.*

Pag. 7. lin. 6. & feq. *Refertur Abdullahus Riccæ debellando Nasro, filio Schebibi, infenfiffimo Chalifæ hæretico occupatus fuiffe.*

Racca, aut cum articulo *Arracca*, & apud *Turcas* paffim *Ricca* duplicis eft notionis: primo fiquidem præfecturæ in *Mefopotamia*, اورفه *urfe* etiam dictæ, nomen eft, ut fua in geographia *Hağī Chalfe* teftatur, quæ ea, qua orientem refpicit, parte *Maufulam* verfus protenditur, ad occafum vero *Euphratis* litora, deinde ad meridiem defertum *Senğiar* attingit, contra feptentrionem denique præfectura *Diarbekirenfi* clauditur. Hæc provincia, *Osmanidarum* nunc temporis imperio fubdita, a Paffa primi ordinis regitur, milites feudatarios mille fupra quadringentos ad expeditiones bellicas fubmittere folita.

Ad alteram quod *Riccæ* notionem attinet, hoc vocabulo & metropolis in ديار مضر *dīār moẓar*, ad orientale *Euphratis* litus fita compellatur, infigni quondam arce, quam Chalifa *Harunūrrafchid* extruxerat, decorata, ut *Golius in notis ad Alfraganium* refert, nunc vero priftino fuo fplendore, juxta paulo ante laudati *Hağī Chalfe* fententiam, plane exuta; ita enim ille: رقّه دخي رافقه دينلور ديار مضردندر فرات جانب شمال شرقيسنده در مقدّما ديار مضرك قاعده سيدر حالا خرابدر بساتين و فواكه انواعي چوقدر *Ricca, alias etiam Rafecca, eft in ditione Diari Moẓar ad Euphratem inter orientem, & feptentrionem fita; olim ejusdem ditionis Diari Moẓar metropolis, nunc ignobilis, & defertus locus, qui hortis, & varii generis fructibus abundat.*

Debel-

و يقال انّ آلشّاعر امتداحه و هو راكب في آلحراقة في دجله

عجيب لحراقة بن آلحسين كيف تعوم ولا تغرق ❊
و بحران من تحتها واحد واخر من فوقها مطبق ❊
وا عجب من ذلك عيدانها و قدمها كيف لا تورق ❊

فقال طاهر اعطوه ثلثماية الف درهم و قال لو زدتنا زدناك

Hic imperator fuit bonus, fortis, liberalis, prudens, magnanimus, & boni regiminis. Carmina etiam fecit, quorum unum hoc est:

„ Rexi homines violenter, & potenter, & perdidi gigantes magnos
„ Ac misi Chalifatum Marwam versus ad Mamunum, qui occurrendo occurrit.

Dixit etiam:

„ Occidi Chalifam in domo sua,
„ Et diripui gladio opes ejus.

Ajunt quoque poetam eum celebrasse, cum navicula veheretur in Tigri:

„ Mirum est, quomodo navicula Huseini natet, & non submergatur;
„ Cum duorum fluviorum alter infra eam sit, alter superne eam opereat.
„ Sed magis eo mirandum est, quomodo ligna ejus, & trabes non frondescant.

Jussitque ei Taherus dari trecenta aureorum millia, dicens: si plus dedisses nobis, plus dedissemus tibi.

Relatis ad Mamunum de Taheri morte nuntiis, literas regias is ad Taleham miserat, queis Chorosanæ regimen curæ ipsius concredidit. Pag. 7. lin. 2. & seq.

Nisi inter mortem *Taheri*, & inaugurationem *Talehæ* biennium intercessisse statuatur, minime dubium est, annum hegiræ ducentesi-

 mum

nus recte hos sentire vel ex eo colligitur, quod *Ghasanus* in gubernanda *Chorosana* absque omni dubio *Taherum* præcesserit. *Abulfaragius* denique, qui duos regiminis annos *Tahero* tribuit, rotundo hos numero computasse censendus est; cum contra *Mirchondius*, accuratione majori usus, annum cum sex mensibus, & quod excurrit, expresserit. His itaque collatis, rem ita se habere, putandum est, *Taherum* videlicet, ubi anno, & dimidio *Chorosanam* summo cum imperio obtinuisset, anni hegiræ ducentesimi septimi mense quinto ex febri diem supremum *Mervæ* obiisse, omneque *Taheridarum* regimen quinque supra quinquaginta annos cum aliquot mensibus perdurasse.

Pag. 6, lin. 27.

O! qui possides binas dexteras.

Aliam, cur ambidexter nominatus sit *Taherus*, caussam *Emir Jahjai* adjungit: وارا ذوآليمنين بنا بر آن ميكويند كه چون با حضرت امام علي بن موسي آلرضي بيعت ميكرد كفت دست راست من به بيعت مأمون مشغولست و دست چپ با حضرت امام بيعت نود آلرضي جواب داد يساري كه به بيعت امام مشغول شد آنرا نيز يمين توان كفــــت *Ambidextrum ob id vocaverunt, quoniam, dum reverendo antistiti, Ali, filio Musa, Razio homagium præstitisset, dixerat: dextera mea homagio Mamuni dicata est, nunc sinistram homagio reverendi antistitis devovi; ad quod Razius respondit: etiam sinistra, quæ antistitis homagio dicatur, dextera nominari potest.*

Ceterum ipse hic princeps *Taherus*, quod quidem a *Mirchondio* prætermissum est, a variis, iisque præstantibus animi dotibus commendatur, quas *Elmacinus* hunc in modum recenset:

و كان اميرا جليلا شجاعا سخيا ذا راي و حزم و سياسة و له شعر من جملته

ملكت آلناس قسراً و اقتداراً و اهلكت آلجبابره اكبراً ❊

و وجهت آلخلافة نحو مروا الي آلمأمون تدبر ابتداراً ❊

و قوله ايضاً

قتلت آلخليفة في داره ❊ و انهبت بآلسيف امواله

و يقال

اللي طقوز مدّت ملک آلتمش دورت سنه *Taheridarum familia quinque principes numerat, qui in Herat, Chorosanæ urbe, sedem tenuere; initium principatus ipsorum incidit in annum centesimum nonagesimum quintum, finis vero in annum ducentesimum quinquagesimum nonum. Duravit itaque imperium ipsorum sexaginta quatuor annos.* *Emir Jahjai*, epitomator *Persicus*, anno hegiræ ducentesimo septimo *Taherum* mortuum esse asserit; at enim, cum paulo inferius anno hegiræ ducentesimo quinquagesimo nono cum *Mohammede* regnum *Taheridarum* intercidisse referat, quod tamen, ipso quoque consentiente, per sex, & quinquaginta annos steterat, sane consequens est, *Taherum*, juxta eundem, supremum sibi *Chorosanæ* dominium anno hegiræ ducentesimo tertio arrogasse. *Mirchondius* nullum quidem, quo *Taherus* obierit, annum adjicit, verum ex primis sequentis sectionis verbis, ubi anno hegiræ ducentesimo nono, audita *Taheri* morte, *Taleham*, filium hujus, a *Mamuno* gubernandæ *Chorosanæ* præpositum fuisse, ait, suspicari licet, eundem annum hegiræ ducentesimum nonum simul annum mortis *Taheri* statuere illum voluisse.

Qui ad manus mihi sunt ex mea ipsius collectione duo codices manuscripti, eundem uterque annum affert, sed, cum ceteri omnes septimum assignent annum, non abs re, scribarum negligentia errorem hunc irrepsisse, conjici poterit, id quod vel ex punctorum mutatione accidere potuisse, nemo quisquam dubitabit. Quod autem varii varios statuant annos, queis *Taherus* imperio præfuerit, id inde proficisci, pronum est colligere, quod alii, uti *Haği Chalfe*, initium cœpti a *Tahero* regiminis ab eo anno repetant, quo is exercitus imperator a *Mamuno* adversus *Eminum* renuntiatus est; quod ex iis, quæ ad annum hegiræ centesimum nonagesimum quintum *Haği Chalfe* adducit, manifestum fit, ubi prælium prius, & relatam de *Emini* duce, *Ali*, victoriam exponit, dein demum, regimen auspicatum fuisse *Taherum*, subjungit. Quod quam falsum sit, quotve anni eam inter victoriam, & initum a *Tahero* imperium intercesserint, ipse relatæ hujus historiæ contextus exhibet.

Sunt alii, qui cum *Emir Jahjai* eodem, quo *Mamunus* e *Chorosana* discessit, anno regimen adiisse *Taherum* volunt; at mi-

Mamuni, *celebremque aſtrologum bono cum omine hunc ducem expediviſſe*, *illique prædixiſſe*, *quod cum vexillo ejus tam bonum conjunxerit horoſcopium*, *ut ad ſexaginta circiter annos nullus hoc deſtruere poſſit. Et vero accidit etiam*, *ut ab illo inſtanti*, *(uſque dum dynaſtia Soffaridarum initium caperet,) per quinquaginta & ſex annos Chorofanæ imperium in manibus Taheridarum permaneret.*

Pag. 6. lin. 24. *Chorofanam is anno uno cum dimidio rexerat.*

De tempore regni, ac de anno, quo mortuus eſt *Taherus*, non unus, idemque auctoribus ſenſus eſt: *Abulfeda*, ubi principium regni illius ad annum ducenteſimum quintum commemorat, aſſerens: *Taherum* a *Mamuno* toti orienti ab urbe *Bagdad* ad extimos uſque Moslemicæ ditionis fines præfectum fuiſſe, finem vitæ, & regni ejus ad annum ducenteſimum ſeptimum referens hiſce verbis explicat: *quinto menſe* (quod eveniſſet diebus menſis *Arabibus* جمازي ألاوّل *ğemāzi ül ewwel*) *obiit Taher*, *filius Huſein*, *ex febri*, *tempore peroportuno*, *antequam aut ſibi*, *aut Mamuno faceſſeret negotium; quod contigiſſet procul dubio, absque fati interceſſione. Nam in precibus, quas coetui fidelium die veneris noviſſimas præiverat*, *omiſerat Mamunum nominare*, *& vota pro illius incolumitate facere; quod id eum animo agitaſſe*, *ut principem imperio privaret*, *argumento eſt.* Ad eundem itidem annum *Elmacinus* mortem *Taheri* refert, inquiens: وفي سنة سبع و مايتي توفي طاهر بن حسين بمرو وكان المأمون قدّ ولاه خراسان قبل ذلك بسنتين *Anno ducenteſimo ſeptimo defunctus vita eſt Taherus*, *filius Huſeini*, *Marwæ: cum jam duo anni eſſent, quod Mamun eum præfeciſſet Chorofanæ.* *Hağī Chalfe* vero in *tabulis ſuis chronologicis* in eundem equidem annum *Taheri* mortem incidiſſe commemorat, quin tamen de tempore, quo regno is præfuit, quidquam indicet; quamquam idem ipſe auctor in altera tabula, ubi dynaſtiarum in terris *Moslemicis* ortum, & occaſum exhibet, de *Taheridarum* familia memoriæ prodat: آل طاهر بش نفردار ملك در هراة از خراسان تاريخ ظهور يوز طقسان بش تاريخ انقراض ايكي يوز اللي

bernacula ſemper præfecti tenebant, qui a Chalifa denominati in urbe *Herat* ſedem habebant. Id, quod ad *Mamuni* Chalifæ tempora obtinuit; namque *Raſchidius*, pater *Mamuni*, imperium anno hegiræ centeſimo octogeſimo ſexto inter filios dividens, eos *Perſicæ* tractus *Mamuno* filio in partem addixit; quod hæc *Elmacini* verba indicant: وقسم الارض بين اولاده الثلاثة محمد الامين وعبد الله المأمون والقاسم المؤتمن فبايع لولده الامين بولاية العهد وجعل له العراق والشام وبعده لعبد الله المأمون وضم اليه من همدان الي اقصي المشرق وبعده للقاسم المؤتمن وولاه الجزيرة والثغور والعواصم *Diſtribuit quoque imperium tribus filiis ſuis, Mohammedi ſcilicet Emino, Abdallah Mamuno, & Kaſimo Mutamano. Atque Eminum futurum ſibi ſucceſſorem conſtituit, eique Yrakam, & Syriam. Huic, voluit, ut ſuccederet Abdallah Mamun, cui conceſſit, quidquid ab Hamadana eſt, ad extremum uſque orientem; huic autem Kaſimus Mutamanus, quem præfecit Meſopotamiæ, Tſuguræ, & Awaſimæ.*

Mamunus itaque, uti ex hiſtoria præſente patet, Chalifa factus, atque ob excitatas in *Babylonia* turbas *Bagdadum* tranſire compulſus, primum *Choroſanæ* moderatorem *Ghaſanum* conſtituit, tum *Taherum*, qui inde ab eo tempore, quo, annuente Chalifa, *Choroſanæ* præfecturam adiit, omnem ſimul Chaliſatus poteſtatem hic adeo labefactavit, ut hæc provincia proprios deinceps dominos ſemper haberet. *Tahero*, exercitui *Mamuni* adhucdum præfecto, ſupremum *Choroſanæ* imperium prædictum fuiſſe, *Emir Jahjai* in epitome ſua his verbis contendit: آورده اند كه وقتي كه مأمون طاهر ذو اليمينين را بجنك علي بن عيسي كه از جانب محمد امين مي آيد فرستاد فضل بن سهل كه وزير مأمون و منجم بي نظير بود اورا بطريقي خجسته روان كرد و كفت لواي تو بطالعي بسته ام كه قريب شصت سال هيچكس آنرا نتواند كشود وچنين بود ازين وقت تازمان آل بني ليث صفار پنجاه و شش سال حكومت خراسان در دست طاهريان بود *Narrant eo tempore, quo Mamunus Taherum ambidextrum miſerat, ad debellandum Alium, filium Aiſa, qui ex parte Mohammed Emini cum exercitu appropinquabat, Fazlum, filium Soheil, Vezirium Mamu-*

& *matris meæ loco*, *ſuaviſſimum ſpirans odorem vivus*, & *mortuus. Neque vidit id*, *quod videri poteſt ex homine mortuo.*

Similiter *Chaleſum*, ex *Soffaridarum* proſapia, filiorum ſuorum, licet violenta eos morte e vita expulerit, ablutionem ipſummet curaſſe, ex hac ipſa *Mirchondii* hiſtoria diſcitur. Is denique, qui hic loci de iſtis differendi occaſionem præbuit, *Kelſum*, filius *Sabit*, id officii vivo ſibi ipſe præſtare voluit, quod, de proxima nece minime dubitans, illotum cadaver ſuum permanſurum metueret.

Pag. 6. lin. 3. & ſeq.

Fidei igitur confeſſionis dicta formula eo proceſſi.

Hic adeundus iterum *Relandi* de *religione Mohammedanica* tractatus, ubi de fidei profeſſione in libri primi cap. 1. hæc leguntur: بني ٱلاسلام علي خمسة اركان شهادة انّ لا اله الّا ٱللّه و انّ محمدًا رسول ٱللّه و ايقام ٱلصلاة و ايتا ٱلزكوة و صوم رمضان وحجّ ٱلبيت لمن استطاع اليه سبيلا فشهادة هو ٱلايمان *Nititur Islamismus quinque fundamentis*, *quorum primum eſt confeſſio de Deo*, *nimirum: Non eſſe Deum*, *niſi Deum illum verum*, & *Mohammedem ejus legatum eſſe*; *alterum*, *ſtata obſervatio precum*, *tertium*, *eleemoſynæ largitio*, *quartum*, *jejunium menſis Ramazani*, *quintum*, *peregrinatio Meccana ab unoquoque præſtanda*, *qui iter eo ſuſcipere poterit. Illa autem confeſſio eſt*, *quam nos vocamus fidem.* Et vero confeſſio iſta fidei *Muſulmanis*, recte credentibus, tum in vita ſæpius, tum potiſſimum in mortis articulo conſtitutis, facienda eſt; *Kelſum* igitur, filius *Sabit*, hanc recitando indicare voluit, quam manifeſtum ſibi vitæ periculum adeſſe cenſuerit.

Pag. 6. lin. 20. & ſeq.

Fama eſt Taherum, *qui & ambidexter audit*, *poſtquam Mamuni nomen a publica oratione excluſiſſet.*

Ab eo tempore, quo poſt everſum *Jezdegirdi* imperium, omnis, qua patet, *Perſia* imperio Chalifarum ſubdita erat, *Choroſanæ* gu-

nacula

crearet; eum ergo imperatorem constituens, vectigalibus, & tributis, & curiis per omnes regiones præfecit, jussitque in omnibus suggestis nominis ejus in concionibus mentionem fieri, atque ab eo tempore irritum factum est Vezirii munus. Rajek siquidem, & illius scriba omnium rerum curam gerebant; eodemque modo, quicunque post ipsos imperatores imperatorum fiebant. Omnes pecuniæ in ipsorum gazophylacia importabantur, easque pro lubitu erogabant, & Chalifæ nihil aliud, quam quod ipsis visum, relinquebant.

Hinc facile conjiciendum, halucinari eos, qui *Osmanidarum* Chalifas de hac Chalifatus prærogativa, cujus haud interruptam, & inconcussam successionem sibi arrogant, nil quidquam remittere posse autumant, cujusmodi inter alia & illud est, ne suum in *Crimea* nomen in publicis precibus commemoretur.

Atque peracta, mortuis fieri solita, lotione. Pag. 6. lin. 3. & seq.

Lotio, mortuis fieri solita, ut *cl. Relandus* in tractatu de *religione Mohammedanica* annotat, inter *lotiones necessarias* غسل آلواجب *ghuslül-wāğib* refertur, quarum secundum traditionem *Persarum* sex sunt numero, easque inter postrema, quæ mortui cadaver ante sepulturam lavari præcipit. Apud *Mohammedanos* lotio isthæc honoris caussa ab ipsis etiam viris principibus peragi solet, id, quod sequentia *Abulfedæ* verba in *vita Mohammedis*, ubi hujus sepultura describitur, liquido comprobant: وكان الذي تولي غسله علي بن ابي طالب و آلعبّاس و آلفضل وقثم ابنا آلعبّاس و اسامة بن زيد و شقران مولي رسول آلله فكان آلعبّاس و ابناه يقلبون واسامة بن زيد و شقران يصبان آلماء و علي يغسله وعليه قميصه و هو يقول بابي انت وامي طبت حيا و ميتا ولم ير منه مايري من ميت *Qui curarunt ablutionem ejus, erant Ali, Abi Talebi filius, & Abbas cum duobus filiis suis Fasl, & Kosam: nec non Usama, filius Zeidi, & Schukran, apostoli Dei servus. Abbas, & duo filii ejus versabant illum. Usama, Zeidi filius, & Schukran aquam fundebant. Ali autem abluebat eum, adhuc camisia indutum. Dixit porro Ali: Tu mihi esto patris mei,*

ac regi, vel monarchæ tunc regnanti. Erat hæc ſolennis functio, quam in ſuggeſtu, *Herbelotio* referente, Chaliſæ peragebant, veri utpote, & ſoli religionis *Mohammedanicæ* antiſtites, quæve, eodem *Herbelotio* teſte, ſub principio iis ſolis reſervata, ab omnibus omnino non interrupta ſerie uſque ad tempora الراضي بالله ابو العباس *er-razi billah abu-ïlâbbās* conſervabatur, qui ultimus coram ipſe orationes iſtas fundebat, eo poſtmodum, ut refertur, more invaleſcente, ut كاتب *kātib*, ſeu Chaliſatus ſcriba hoc in munere principis partes ſuſtineret. Id *Elmacinus pag.* 202. hunc in modum teſtatur: و ختم الراضي الخلفا في امور عدّة منها انه اخر خليفة له شعر مدون واخر خليفة انفرد بتدبير الجيوش و الاموال واخر خليفة خطب علي منبر يوم الجمعة *Atque hic Razi multas res ultimus inter Chaliſas præſtitit. Nam ultimus egregios fecit verſus: ultimus ſua ſolius auctoritate de exercitibus, & pecuniis diſpoſuit; ultimus concionatus eſt in ſuggeſtu die veneris &c.*

Solennis hæc in precibus publicis commemoratio in aliis quoque majoribus fanis omnium ditionum *Muſulmanicarum* pro regnante tantummodo Chaliſa fieri conſuevit, quoad in exteris provinciis *Taherus* conſuetudinem iſtam primus infringeret; unde paulo poſt eo deventum eſt, ut in ipſa Chaliſæ ſede, quin, eo etiam annuente, ſolennes iſtæ commemorationes pro aliis quoque haberentur. Cujus rei exemplum illuſtre a ſuperius jam laudato Chaliſa *Razi* petere licet, de quo *Abulfaragius* ad annum hegiræ tercenteſimum vigeſimum quartum hæc narrat: الجت الضرورة للراضي الي انّ قلد ابا بكر محمد بن رايق امارة الجيش وجعله امير الامرا و ولاه الخراج و المعاون و الدّواوين في جميع البلاد و أمر انّ يخطب له علي جميع المنابر و بطلت الوزارة من ذلك الوقت فلم يكن الوزير ينظر في شيء من الامور انما كان رايق وكاتبه ينظران في الامور جميعا. و كذلك كلّ من تولي امرة الامرا بعده صارت الاموال تحمل الي خزاينهم فيتصّرفون بها كما يريدون ويطلقون للخليفة ما يريدون *Impulit neceſſitas Razium, ut Abu Becrum Mohammedem, filium Rajeki, imperatorem exercitus crearet;*

tes illi ſunt partes Segeſtanæ. Denique ab auſtro eam terminat Transoxana regio, & portio Turkeſtanæ.

Hic itaque terræ tractus, ut *Golius* in *notis ad Alfraganum* animadvertit, juxta *Ptolomæi* deſcriptionem, antiquorum *Parthiam, Ariam, Paropamiſum*, tum *Margianam* cum *Bactriana* continet. Si ipſius vocabuli خوراسان *chorāſān* etymon ſpectetur, id ex antiqua voce *Perſica* خور *chor*, quod *ſolem* denotat, & سان *sān* i. e. *terræ tractus*, componitur, ita, ut خوراسان *chorāsān* idem, ac *regio meridionalis* ſignificet. Regio hæc, ut *Hagi Chalfe* in *opere ſuo geographico* oſtendit: وسط اقليمده واقع اولمغله آب و هواسي خوب خلقي معتدل آلمزاج عاقل و دانا و قوي و توانا اولور *in temperato climate ſita, aqua, & aere ſalubri, incolis tum firmæ conſtitutionis, tum optimi ingenii, ſagacibus denique, fortibus, & robuſtis gaudet.* Idem hic auctor præter majoris momenti urbes quingenta circiter oppida *Choroſanam* complecti aſſerit, & paulo infra etiam *Hamdallahii* teſtimonium adfert, qui antiquis temporibus *Kuheſtan, Mazanderan*, & *Kums* adnumerata *Choroſanæ* fuiſſe, eaque tempeſtate, qua *Mogolenſes* rerum ſumma in *Perſia* potiebantur, *Choroſan, Kuheſtan, Kums*, itemque *Mazanderan*, & *Tabariſtan* pro uno, eodemque regno habita fuiſſe, perhibet. Queis tamen paulo ante citatus auctor ſubjicit, *Kums, Mazanderan*, & *Tabariſtan* ſeparatas eſſe regiones, etſi قهستان *kuheſtān*, quam *Geographus Nubienſis* ſub climate quarto notatam, قوهسان *kūhesān* erronee ſcribit, dicens: قوهسان المجاورة للمفازة الكبيرة *kūhesān finitima deſerto magno &c.* a pluribus aliis, ipſoque etiam *Hagi Chalfe* in nominato *opere geographico*, *Choroſanæ* adjungatur.

Quadam die veneris Taberus ſuggeſtum in fano conſcendens, publicas preces recitare coeperat, atque, ubi mentio Chalifæ nominis facienda erat, verba iſthæc ſufficiebat. Pag. 5. lin. 23. & ſeq.

Orientalibus orationes iſtæ خطبه *chutbe* dicuntur, i. e. uti recte cl. *Meninskius* in ſuo *theſauro LL. OO.* innuit, *oratio ſolennis, quæ fieri ſolet a Muſulmanis poſt precationem meridionalem feriæ ſextæ in majoribus fanis, ubi benedicitur Mohammedi, ejusque familiæ,*

Et vero haud vanam *Abu Chalidi*, supra laudati Vezirii de reprimenda *Turcarum* potentia, iisque a confinibus *Chorosanæ* arcendis solicitudinem fuisse, sequentia tempora docuere, queis *Turcæ* in ipsa adeo Chalifatus successione turbas sæpe numero excitarunt. Iidem enim, ut cetera prætercam, *Mutazzo billah*, Chalifa salutato, mox *Mucjedum*, fratrem ipsius, e carcere eductum, renuntiare principem attentabant; iidem etiam anno hegiræ ducentesimo quinquagesimo sexto Chalifæ *Muhtadi billah* se opponebant adeo, ut neque Corani, quem sinu suo Chalifa gestabat, reverentia moti, eundem Chalifatui renuntiare compulerint. Ceterum *Turcorum* hoc genus cum *Osmanidarum* stirpe, *Constantinopolim* hodiedum summo cum imperio obtinente, nullo pacto confundendum esse, jam in *commentatione de fatis LL. OO. §. X. pag. 64. & seq.* pluribus comprobatum est.

Pag. 5. lin. 10. & seq.

Ghasanum, huic provinciæ præfectum, nequaquam eidem strenue defendendæ sufficere.

Ghasan præfectus *Chorosanæ* anno hegiræ ducentesimo secundo renuntiatus est, quo *Mamuno*, ob *Ibrahimum*, in *Babylonia* a militibus Chalifam creatum, e *Chorosana* in *Babyloniam* concedendum fuit.

Pag. 5. lin. 18. & seq.

Taberus igitur in Chorosanam iter agressus.

Chorosanam regionem *Abulfeda* hisce verbis definit: تحيط بها من جهة ٱلغرب ٱلمفازة التي بينها و بلاد ٱلجبل وجرجان و تحيط بها من جهة ٱلجنوب المفازة فاصلة بينها و بين فارس و قومس و تحيط بها من ٱلشرق نواحي سجستان و بلاد ٱلهند و تحيط بها من ٱلشمال بلاد ماورا ٱلنهر و شيء من تركستان *Cingit eam ab occasu desertum, quod interjacet ipsam, & regionem montosam, & Giorgianam.* (metropolim nempe Hyrcaniæ) *Ab austro eam terminat desertum, quod inter provinciam Fars, & Komis exporrigitur. Ab ortu autem limi-*

tes

hili, anno hegiræ ducentesimo secundo e medio, Chalifæ jussu, sublato; fratri item hujus *Hasano*, qui sequenti mox anno, a quo id muneris adiit, rursus amotus est, propterea, quod, teste *Abulfeda*, tam atrociter in illum atra bilis desæviret, ut catenis, mentis impos, constringendus, & custodia continendus esset. Vezirio porro illi lusci nomen fuisse, sequentia *Elmacini* verba manifestum faciunt: وزر له بعد آلفضل بن سهل اخاه ثم احمد بن ابي خالد آلاحول *Consiliarium suum constituit post Fadlum, filium Sahali, fratremque ejus; deinde Ahmedem, filium Abi Chalidis, luscum.* Jam neque huic *Abu Chalido* omni, quo Chalifatu *Mamunus* potiebatur, tempore muneri suo præesse licuit, ut, qui, eodem *Elmacino* auctore, *Ahmedem*, filium *Jusufi*, successorem nactus est.

Eique Tatarorum imminere exercitum. Pag. 5. lin. 10.

Tatari, aut, ut pro varietate in aliis manuscriptis codicibus usurpatum observavi, *Turcæ*, *Tatarorum* propago, *Caucasi*, & maris *Caspii* loca vasta, & inculta inhabitantes, atque nullo non tempore a nimio terras novas occupandi studio in historiis orientalibus noti, jam inde ab antiquissimis temporibus infesti *Persis* extitere: sic افراسب *afrāsabum*, de gente ista fuisse, historici orientales perhibent, qui, cum منوچهر *menućehrum*, regem *Persiæ*, bello peteret, devictus, pedem referre cogebatur, constituto etiam a *Menućehro*, quo pax firma esset, *Turcas* inter, atque *Persas* termino, *Oxo* flumine. Jam post propagatam Moslemorum legem gravius & in ipsum etiam Chalifarum imperium vires suas exerebant; siquidem anno hegiræ octogesimo secundo *Abdürrahmanus*, filius *Mohammedis*, filii *Aśäb*, *Kendæus*, conquestus de *Hæğiağo* fuisse, perhibetur, quasi id unum intenderet, ut a *Turcis* superarentur. *Itaque*, continuat auctor noster فاتفقوا علي خلعه و بايعوا عبد آلرحمن بن محمد فصالح عبد آلرحمن ملك آلترك وعاد الي آلعراق لحرب آلحجاج *unanimiter deponunt (Hæğiağum,) & juramentum fidelitatis præstant Abdürrahmano, filio Mohammedis, qui, pace cum Turcarum rege facta, reversus est in Yrakam, bellum gesturus cum Hæğiağo.*

Pag. 1. lin. 13. & seq.

O princeps credentium!

Titulum istum *Mohammedis* in Chalifatu successoribus communem fuisse, & hodiedum *Constantinopoleos* Sultanos eodem compellari, etsi notum jam plerisque omnibus sit, minime tamen abs re fuerit, compellationis hujus originem huc loci transscribere, quam *Patricides* in *historia sua ecclesiastica pag.* 294. his verbis exhibet : و المغيرة هو اوّل من سما عمر بن الخطاب امير المومنين لأن النّاس كانوا بعد موت محمّد يسموا ابو بكر خليفة رسول الله و اذا كتبوا اليه عماله كتبوا الي خليفة خليفة رسول الله من فلان ولما ولي عمر بن الخطاب كانوا يسمونه خليفة رسول الله و كانوا عماله يكتبوا اليه الي خليفة خليفة رسول الله من فلان ولما ولي عمر بن الخطاب المغيرة ابن شعبة علي البصرة كتب اليه لعبد الله عمر بن الخطاب امير المومنين فسمي عمر بن الخطاب امير المومنين فمن ذلك الوقت يسموا الخلفاء امرا المومنين *Moghaira autem fuit primus, qui Omarum, filium Chitab, nomine princeps credentium compellavit; nam homines post mortem Mohammedis Abu Begrum nominarunt Chalifam, seu successorem legati Dei, & quotiescunque præfecti ejus illi literas exararunt, his inscripsere: Chalifæ seu successori legati Dei a N; succedente autem Omaro, filio Chitabi, eundem successorem successoris legati Dei nuncuparunt; & scripsere præfecti ejus: Ad successorem successoris legati Dei a N. Dum vero præfecisset Omar, filius Chitab, Moghairam, filium Schaabet, Bassoræ, hic ita ad literas inscripsit: Servo Dei, Omaro, filio Chitab, principi credentium; igitur vocatus est Omar, filius Chitab, princeps credentium, & ab illo tempore Chalifæ vocati sunt Umra-ul muminime, seu principes credentium.* Quem titulum *Genebrardus*, & post hunc alii quoque in *Miramolinus* ridicule transmutarunt.

Pag. 2. lin. 26. & seq.

Ad Vezirium Ahmed, Abu Chalid, adibat.

Vezirii, vel si malis, *Consiliarii*, juxta *Erpenii* versionem, munere fungebatur *Ahmed, Abu Chalid*; succedebat *Fazlo*, filio *Sahili*,

Qui princeps mox vini pocula quæpiam ab Huſeino eunucho præberi juſſit. Pag. 1. lin. 10. & ſeq.

Miniſteriis domèſticis eunuchos adhibere, jam antiquiſſimis temporibus ſolenne *Perſis* fuerat; id, quod cumprimis ex *Xenophonte* patet, qui libro ſeptimo *Cyrop:* ἀρξαμενος ait ἀπο των Θυρωρων παντας τους περι το ἑαυτου σωμα θεραπευτηρας ἐποιησε τους ἐυνουχους *ab janitoribus facto initio, omnibus, quibus corporis ſui curam mandabat, eunuchos delegit.* Ea porro inter officia, queis eunuchi iis temporibus fungerentur, hoc quoque referebatur, principi nempe, hujusque convivis pocula miniſtrare, de quo itidem ex *Xenophontis Cyrop. libr. primi cap. tertio* edocemur, ubi *Aſtyages* adhucdum juveni *Cyro* objicit, quod, ubi officiales ſingulos aulæ ſuæ quodam favoris ſigno cohoneſtaſſet, ſolius pincernæ oblitus ſit, qui venuſte adeo pateras circumferre noſſet.

In iſtum *Xenophontis* locum incidenti, & id animadvertiſſe placuit, eundem hunc pincernam a *Xenophonte* Σακας compellari, viderique, ab auctore nomen iſthoc, ut nomen proprium illi tribui, vel, ut aliis placet, nomen eſſe gentile, quoniam, ſicut *Herodotus* libro octavo teſtatur, ita *Scythæ* a *Perſis* compellati fuere; ſed quid? ſi & tum jam officii id nomen fuerit? dubium ſane hoc videtur, eoque magis, quod & hodie vox iſta (quamquam & *Arabicam* illi derivationem tribui non ignorem) a poetis paſſim pro pocillatore uſurpetur, ut in nota illa *Hafyzii* oda palam ſit, quæ incipit:

ساقی بنور باده برافروز جام ما * مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما

quod Lib. Baro *Revizkyus* in ſuo de *Hafyzio* opuſculo ita vertit:

O pocillator! fulgore meri coruſcum fac poculum meum,
O pſaltes! canta, quia res mundi ad mea vota cedunt.

Et in altera itidem, cujus hoc initium:

ساقی بیار باده که آمد زمان گل * تا بشکنیم توبه دگر درمیان گل

Affer pincerna vinum, quoniam venit tempus roſarum,
Ut violemus pœnitentiæ vota iterum inter roſas.

O prin-

Pag. 1. lin. 9. & seq. *Dum die quadam Mamunum adiens, compotationibus indulgentem conspexisset.*

Mirum profecto videtur, quod, cum a Moslemicæ legis auctore omni vini usu tam severe interdictum sit, ut suræ secundæ versu 219: يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما إثم كبير ومنافع للناس وإثمهما أكبر من نفعهما *Interrogabunt te de vino, & alea, responde: in utroque est peccatum grave, & utilitates hominibus: sed peccatum utriusque majus est, quam utilitas utriusque.* Itemque, & multo quidem gravius sura quinta, versu 99: يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون *O qui crediderunt: certe vinum, & alea, & statuæ & sagittæ sunt abominatio ex opere Satanæ: itaque devitate illud, ut vos felices sitis.* Quod inquam, ipse Chalifa, امير المومنين *emirül-mueminin* i. e. credentium princeps omnium consensu habitus, intemperantissimis tamen perpotationibus ita indulserit, ut suæ ipsius gentis historiographi rem pervulgatam taciti haud præterirent. Ast annales Chalifarum penitius perscrutantes, nil turpe ab hisce religionis suæ defensoribus alienum fuisse deprehendemus. *Elmacinus*, ut, missis ceteris, vel unius meminerimus, ad annum ducentesimum septuagesimum nonum de *Mutamido* dicit: وسيرته كان خليعا للهو والطرب مقبلا على اللذات اشتغل بذلك عن تدبير رعاياه والنظر في أمر مملكته *quo ad naturam gluto fuit, amans lusum, & hilaritatem, ita voluptatibus deditus, & studens, ut subditorum suorum gubernationem, & negotiorum regni sui inspectionem negligeret.* De *Mutewekilio* memoriæ prodidit *Abulfeda*, ipsum ducentesimo, & quadragesimo septimo anno, dum solus ageret, eo in stragulo, in quo cum amicis compotationes celebrare consueverat, quorumdam gladiis confossum, interiisse.

Cui

Cur maneam Zawræ (i. e. Bagdadi) *non eſt habitaculum meum*
In ea neque camela mea, neque camelus meus.

Plures porro urbis hujus hiſtoriæ extant, ex quibus ob præſtantiam ſuam ſequentes præprimis commendantur: تاريخ بغداد *tārȳchī bæghdād* i. e. *Annales Bagdadenſes*, opus vaſtum, & decem tomis comprehenſum, tum تاريخ نجار *tārȳchī næggār* i. e. *Hiſtoria ab Ibni Nagiar* conſcripta, ac denique كلشن خلفا *giülšenī chulifa* i. e. *Roſetum Chalifarum*, annales ejusdem urbis complectens auctore نظمي زاده افندي *Nazmī zāde efendī*; quod opus anno hegiræ milleſimo centeſimo quadrageſimo tertio *Conſtantinopoli* typis datum, cl. *Clodius*, ut in ſuo *Chronico peregrinantium* indicat, translaturus fuerat, ni morte præoccupatus fuiſſet.

Taherus — Mamunum ex Chorosanæ provincia Bagdadum concedentem ſecutus, eos inter, qui individui comites principi adhærebant, usque eo familiaritate illius utebatur. Pag. 1. lin. 6. & ſeq.

Ingentem nominis celebritatem conſecutus *Taherus*, prima illa potiſſimum in *Eminum* expeditione, ad annum centeſimum nonageſimum quintum a chronologis referri ſolita, *Mamuni* animum ſibi conciliavit. Plena aleæ, ac cum præſentiſſimo diſcrimine conjuncta res erat. *Emini* ducem, *Alin* cum quinquaginta omnino militum millibus, ad prælium expeditis, obviam nactus, viribus licet ipſe longe inferior, (nam quatuor nonniſi millia numerabat) congredi tamen cum hoſte non dubitabat, editaque ingenti ſtrage, & ipſius adeo belli ducis *Ali* capite potitus, victor redibat. Variis dein provinciis a *Mamuno* præeſſe juſſus, *Yrakam* primum, ſuffectoque ejus in locum anno centeſimo nonageſimo octavo *Haſano*, filio *Saheli*, *Meſopotamiam*, *Tſuguram*, & *Syriam*, teſte *Elmacino* adminiſtrabat; Ceterum, ut ſuperius relatum eſt, Chalifæ ex *Chorosana* in *Babyloniam* tranſitus, ipſo *Tahero* comitante, in annum ducenteſimum, & ſecundum incidit.

rum Chalifam ejusdem conditorem fuiffe, cumprimis ex *Elmacino* paret, qui rem ita narrat: في سنة خمس و اربعين و ماية شرع المنصور في بناء مدينة بغداد و اسسها في وقت اتفق المنجمون على اختياره و قيل انها كانت مرجة خضري فيها صومعة راهب اسمه بغداد و سميت باسم الراهب و سماها المنصور مدينة السلام ولما بناوها صارت مستقر الخلفا العباسيين *Anno centefimo quadragefimo quinto juffit Manfur ædificari civitatem Bagdadum, eamque fundavit eo tempore, quod unanimi confenfu elegerant aftrologi. Dicitur autem, fuiffe pratum viride, in quo tugurium erat eremitæ, cui nomen erat Bagdadi, atque ab eo hoc nominis traxiffe. Manfur autem eam appellavit civitatem pacis. Utque abfoluta fuit ædificatio ejus, facta eft fedes Chalifis Abbafidarum.*

Urbs ifta, fi duos, tresve demas, omnium omnino in Chalifatu fucceſſorum fedes erat usque ad annum hegiræ fexcentefimum quinquagefimum fextum, quo eandem *Holagu* ceperat, Chalifarum regimini finem adferens. Variis exinde jam *Tatarorum*, jam *Perfarum* principibus erat fubdita, quoad anno hegiræ millefimo quadragefimo octavo una cum tractibus adjacentibus a Sultano *Murado* erepta *Perfis*, provinciis *Turcicis* aggregaretur. Hodiedum a Paffa gubernatur, in viginti numero *Beglik* divifa; juxta tabulam redituum imperii *Ottomannici*, a *Marfilio* exhibitam 73020 *piaftros* annuos pendit, & 1770 militibus alimenta præbet. A *Perfis* poftmodum variis modis laceffita, vix quatuor abhinc annis, jam propius admoto *Perfarum* exercitu, in novum difcrimen adducebatur, quo tamen, e vivis repente fublato زند كريم خان *Zend Kerīm chān*, horum principe, denuo liberata eft.

Quod ad alia urbis hujus nomina attinet, ea varia recenfentur; ut مدينة السلام *medīnetus-selam* i. e. *civitas pacis*, feu *incolumitatis*; مدينة المنصور *medīnetül-manfur* i. e. *urbs Manfuri*, a fuo conditore fic dicta; demum etiam, quod exteriores urbis portæ interioribus nequaquam refponderent, زورا *zewrā* i. e. *obliqua* vocabatur. Unde celebris poeta *Tograi* in carmine, *Lamie* dicto, ita canit:

فيم الاقامة بالزوراء لا سكني * بها ولا ناقتي فيها ولا جملي

Cur

tesimum, & secundum memorat, hac tantum de caussa, quod omni *Babylonia* seditionibus, ac bellis intestinis fœde adflicta, fideique sacramento patruo ipsius *Ibrahimo*, filio *Mahdi*, præstito, excitos coram motus componere cogeretur. Moslemici *Abulfedæ* annales id ipsum confirmant; Chronologicæ contra *Hagi Chalfe* tabulæ, hoc admodum seculo prelis *Constantinopoli* subjectæ, anno sequenti, ducentesimo nimirum, & tertio *Chorosana* excessisse *Mamunum*, & in *Babyloniam*, ubi sedem postea fixerat, iter instituisse, his verbis indicant: رفتن مأمون از خراسان و تمكن او در بغداد Quibus & *Abulfaragius* in sua *Dynastiarum historia* adstipulatur; sed enim animadvertendum, evidenti omnino errore annum ثلث و ثمانين i. e. *octogesimum tertium* in narratione *Arabica* irrepsisse; id, quod latina quoque *Pocockii* versio in margine indicat, anno *tertio* supra *ducentesimum* restituto.

Bagdadum concedentem secutus.

Pag. 1. lin. 6. & seq.

Bagdad, metropolis *Yrakæ Babylonicæ* sub gradu longitudinis 80, in quo consentiunt *Nassireddinus*, & *Ulughbegius*, latitudinis vero secundum *Nassireddinum* 21, at secundum *Ulughbegium*, aliosque astronomos, testante id *Golio* in *notis ad Alfraganium*, 25 sita, a fluvio *Tigri* secatur media. *Hagi Chalfe* in descriptione hujus urbis, eam insignis magnitudinis esse, perhibet, quam cum centum, & sexaginta tribus turribus murus cingat, cujusque peripheria 12400 cubitos efficiat: يوز التمش اوچ برج و اون ايكي بيك دورتيوز ذراعدر ampla itidem compita, pluresque in ea visuntur majores areæ, arx denique interior *Bagdadum* mirum quantum exornat, tueturque.

Urbem istam cum veteri *Chaldæorum* metropoli, *Babylone*, male confundi, vel eo in *notis ad Alfraganium* comprobat *Golius*, quod æque *Euphrates Babylonem*, atque *Tigris* hodie *Bagdadum* bifariam dividat. Secundum hanc itaque præposteram traditionem, & *Zohakus*, primæ ex antiquissimis *Persarum* dynastiis princeps, urbis hujus fundamenta jecisse, & *Kaikausius* magorum eandem fanis, atque aliis insuper ædificiis exornasse, dicitur. Verum *Mansu-*

rum exercitu ipſius inſigni clade a *Tahero*, feliciſſimo *Mamuni* duce, affecto, *Eminus* ipſe graviſſima *Bagdadi* obſidione premi cœptus; dum præcipiti inde fuga ſe ſe proripiens, retractus in carcerem, oppreſſisque, *Taheri* juſſu, faucibus, e vivis ſublatus eſt. Hæc cædes ad annum centeſimum octavum ab hiſtoricis paſſim refertur. *Mirchondius* in tomo tertio, quo Chalifarum hiſtoriam complexus eſt, eandem primis diebus lunæ *Muharrem* hujus anni hegiræ evenisſe, narrat; quod tempus noſtra computatione primis diebus ſeptembris anni Chriſti octingenteſimi decimi tertii reſpondet.

Kehrius in ſua *de nummis Cuſicis commentatione* numero XIV. nummum exhibet, cujus hæc inſcriptio: بمدينة اصبهان *i. e. cuſus in urbe Ispahan.* Et dein: سنة و تسعين و مية i. e. *anno hegiræ centeſimo nonageſimo ſexto.* Nummum iſtum *Kehrius* conducendi militis ergo ab *Emino* excuſum eſſe, ex eo conjicit, quod in hiſtoria, per idem tempus in *Chorofanam* quadraginta militum millia adverſus *Taherum*, eventu licet minime proſpero, miſiſſe dicatur. Sed *Abulfaragii* verba pag. 240. legenti, ubi inter alia de *Emino* ita ſcribit: فامر الامين بابطال ما ضرب المامون من الدراهم و الدنانير بخراسان *Quin, Eminus, & nummorum, quos in Chorofana cudi curarat Al-Mamun, ſive argenteos, ſive aureos, uſu interdixit*: dubium ſuboritur, an laudatus nummus non tribuendus ſit vel *Mamuno*, jam tunc univerſam *Perſiam* moderanti, vel ſaltem ab *Emino* eo animo publici juris in *Perſia* factus ſit, quo facilius fratris aboleret monetam, cujus cudendæ jus maximi ſemper momenti apud orientales principes fuiſſe, nemo ignorat.

Pag. 1. lin. 5. & ſeq. *Succeſſorem, fratremque ejus Mamunum, ex Chorofanæ provincia Bagdadum concedentem, ſecutus.*

Mamunus, provinciis omnibus ab *Hamadana* ad ultimum orientem, a patre *Harunirraſchid* ſibi conceſſis, potitus, tanto earum tenebatur amore, ut Chalifa etiam, ſublato fratre, renuntiatus, non niſi quatuor poſt annis, *Bagdadum*, avitam Chalifarum ſedem, *Chorofana* relicta, petierit; idque, ut *Elmacinus* ad annum ducenteſimum,

Sunt quidem, qui *Taheridas* regibus minime accenſeant, resque ipſorum geſtas in *Abbaſidarum* hiſtoria referant; verum hos haud recte iſta aſſerere, vel ex eo patet, quod huic familiæ, cui quinquaginta omnino, & ſex annis ſumma in adminiſtrandis *Chorofanæ* rebus poteſtas erat, a *Tahero* ambidextro, patre ſuo, ac capite nomen trahere licuerit, ut ex his verbis *Emir Jahjai*, qui celebrem hiſtoriæ *Perſicæ* epitomen reliquit, intelligitur: بعضي مؤرخان اين طايفهرا در اعداد سلاطين نياورده اند و اخبار ايشان در ضمن احوال بني عبّاس ذكر كرده اند امّا چون طاهر ذو اليمنين مقدم اين طايفه است كه حكومت خراسان پنجاه و شش سال در دست داشت فرقهرا بدو بخوانند *Nonnulli hiſtoriographi hanc gentem regum familiis non adnumerant, & ipſorum notitiam Abbaſidarum geſtis inſerunt; quoniam autem Taherus ambidexter primus hujus familiæ eſt, quæ in Chorofana per quinquaginta ſex annos regnavit, ab eo omnis gens hæc nomen accepit.* Qui *Taheridas* regum familiis non adnumerant, cumprimis ſunt hiſtoriographi *Arabes*: ut *Abulfeda*, *Abulfaragius*, & *Elmacinus*. Scriptores contra *Perſidis* ab hac familia regum ſeriem ordiuntur, qui poſt ſtabilitum Islamiſmum ſummo cum imperio regebant.

Taherus, filius Huſein.

Pag. 1. lin. 4.

Huſeinum, patrem *Taheri*, anno ſupra centeſimum nonageſimo nono, & in *Chorofana* quidem, vita exceſiſſe, in ſua hiſtoria *Abulfeda* commemorat; unde miſiſſe dicitur *Mamunus*, qui de patris morte lugenti *Tahero* conſolationem ſuo nomine adferrent.

Interfecto Mohammed Emino, ſexto Abbaſidarum Chaliſa.

Pag. 1. lin. 4. & ſeq.

Emini cædes qua de cauſſa, quoque modo facta ſit, paucis hic expediendum. *Eminus* reſciſſa *Raſchidii* pactione, qua *Mamunum* in Chaliſam ſuccedere oportebat, proprioque filio *Muſa*, in fœderis ſocietatem accito, adverſus *Mamunum* exercitum ducebat; verum

AD DYNASTIAM TAHERIDARUM.

Pag. 1. lin. 2. *Taherus Zuüljemineïn sibi, successoribusque suis supremum imperium vendicat.*

Taheri soboles, primam a confirmato in *Perside* Islamismo dynastiam constituens, *Tahero*, celebri, ut historia refert, *Mamuni* Chalifæ duci originem suam debet. Quinque hac ex familia principes summo cum imperio jura dedere *Persiæ*; ceteris quoque ejusdem stirpis hominibus maximo semper in honore apud Chalifas habitis. Hujus generis seriem pro illustranda historia a capite arcessere, atque in adjecta descriptione persequi placuit.

Moasab Hozaï.

Husseinus.
m. a. h. 199.

I.
Taherus.
Chorosanæ gubernandæ præficitur a. h. 205. m. a. h. 207.

II.
Talcha
Adipiscitur *Chorosanæ* principatum a. h. 209. m. a. h. 213.

Ali
Substitutionis jure patris successor, haud multo post vita a seditiosis exuitur.

Mohammedes.
A *Mutewekilio* exercitui præfectus, simul Chalifæ in terris Moslemicis vicarius constituitur, atque a *Mostaino*, *Iracæ*, & duarum sacrarum *Arabiæ* urbium princeps renuntiatur. mor. a. h. 253.

IV
Taherus
Chorosanæ gubernium adit a. h. 230. m. a. h. 248.

V
Mohammedes
Regendæ *Chorosanæ* præficitur a. h. 248. capitur a *Jacubo Leisio* a. h. 259.

Suleimanus
A *Mohammede* nepote *Taberistanæ* præfectus, tum pugna ab *Hasano* victus, a *Mostaino* dux exercitus creatur. m. a. h. 253.

III
Abdullahus.
Chorosanam gubernandam suscipit a. h. 214. m. a. h. 230.

Sunt

etiam پارس *pārs* ſcribitur, animadvertente *cl. Hyde in hiſt. rel. vet. Perſ. p.* 427. minime totum in *Ulughbegii*, & *Naſſireddini* tabulis imperium *Perſicum* nomine iſto complectitur, quin neque dimidiam ejus partem, ſed certam ſolummodo regionis portionem, quæ *Perſepolim* cum *Schiraz*, & *Ispahan* &c. in ſe continet. Aſt *Ibni Fachriddin* totum ایران *Irān*, ſeu *Perſiæ* regnum ab *Oxo* ad *Euphratem*, & a باب آلابواب *bābülēbwāb* ad mare عمّان *Ommān* olim *Pārs*, vel *Pārs* fuiſſe dictum, multasque alias, procedente tempore, *Perſiæ* tandem adjunctas eſſe provincias, commemorat, in quibus & خراسان *Chorāsān* fuerit, antiquo *Perſarum* idiomate *orientem* ſignificans; ideoque ſic dicta, quod urbi اصطخر *istæchær*, ſeu *Perſepoli* contra orientem ſit. Quod ad vocabulum عجم *ăğem* attinet, id, ex lingua *Arabica* ortum, ſignificat: *barbarus*, qui *barbare*, *i. e. non Arabice locutus fuit.* Ut nempe *Romani* exteras nationes barbaras dicere conſuevere, eadem plane ratione, eodemque ſenſu & pro *Perſis* deſignandis hæc vox quam maxime adhibita, ipſos etiam inter *Perſidis* incolas jus civitatis obtinuit; ita, ut ad hodiernam diem orientis geographi binas illas provincias عراق *ŷrāk* dictas, diſtincturi, illam *Perſidis* عراق عجم *ŷrākĭ ăğem*, عراق عراب *ŷrākĭ ărāb* alteram appellent. Sic *Ferduſi* in ſuo libro, شاه نامه *šāh nāme*, *i. e. liber regum*, dicto, inter alia canit:

کجا آن فریدون ضحاک و جم * شاهان عرب و خسروان عجم
همه خاک دارند بالین خشت * خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت

Ubi ſunt ille Feridunus, Zohakus, Gienſchidius?
Reges Arabiæ, & monarchæ Perſiæ!
Omnibus nunc terra eſt durum pulvinar.
Quam bene illi! qui nil niſi bonum ſemen ſparſit.

Sunt & alia ceterum, licet rarius adhiberi ſolita, *Perſiæ* nomina, ut شاهستان *šāhiſtān*, i. e. *ditio Schah*, ſeu regis; illius ſcilicet, cujus *Schah* titulus eſt, dominio ſubjacens. Item تاجیک *tāğīk*, ubi rex coronam gerit, تاج *tāğ* dictam. Sed de his, aliisque pluribus conſule *cl. Hyde in hiſt. rel. vet. Perſ. cap.* 35. De ſingulis vero, in quas *Perſia* dividitur, provinciis commodior paulo inferius erit dicendi locus; ſubjecta itidem huic operi tabula, commodius, qui regni ipſius, & cujusque provinciæ ſint limites, illuſtrabit.

AD

tradidit. Vastum Chinæ regnum, quin & Turkistaniam integram consignavit filiorum alteri, Turan dicto. Iraniam denique, quæ ad Oxum usque protensa, extrema sui parte ab Euphrate fluvio alluitur, regionem sane optime cultam; portionem totius orbis præstantissimam, medium mundi punctum occupantem, Ireğ, filio suo, in patrimonium largitus est. Et vero majori hunc præ duobus reliquis benevolentia prosequebatur; ii enim a filia *Zohak* progeniti, ferocitate, pravisque moribus avo extitere quam simillimi, hic contra, ut verba auctoris edocent, از ایران‌دخت که یکی از مخدرات و عظمای فرس بود در وجود آمد و چون شاهزاده از قید مهد رهای یافت و از منزل طفولیت رحت برتبهٔ صبیت کشید محاسن اهل تمیز از شمایل او ظهور یافت و بآموختن علوم و تیر انداختن و تعلیم آداب فروسیت اشتغال نموده باندک زمانی در آن صنعت استادی حاذق و کامل کشت و از اختلاط با خداوندان عقل و کمال بنصیبی وافر محظی و بهره‌مند آمد *ex Iranducht, primarum, honestissimarumque Persiæ filiarum una, in mundum editus, ubi exemtus cunis, transactisque infantiæ annis maturiorem ætatem attigerat, præstantia perspicacis ingenii specimina edidit; scientiarum studiis, arti jaculandi tela, & disciplinæ morum se se totum applicans, optimumque ex sapientum, proborumque virorum consortio fructum capiens.*

Interea *Iraniæ* nomen, utpote antiquius, minus recte apud Orientales *Persiæ* tribuitur, communioribus hodiedum aut ممالک فرس *memāliki fars i. e. regionum Fars*, aut ممالک عجم *memāliki ăğem i. e. regionum ağem* vocabulis insignitæ; quorum primum vel in subsequente, quam, cum particulis aliis in latinum versam, *cl. Uri* anno 1771. *Oxonii* edidit, narratione *Persica* occurrit: عبد الله بن مقنع کوید که در کتب حکما که در خزانهٔ ملوک فرس بود دیدم که ملوک فرس بجهة ده خصلت که یادکار کیومرث بود بر سلاطین جهان تفضیل داشتند *Ego inquit, Abdallah, ben Mocana, in doctorum libris, qui in bibliotheca regum Persiæ asservantur, legi, reges Persiæ, propter decem virtutes, quæ in Cajumaras eminebant maxime, reliquos orbis terrarum principes antecelluisse.* Fars itaque, quod *Persice* فرس *fers Arabice* فارس *fārs,* atque ob literæ transmutationem

etiam

Hiſtoria priorum regum Perſarum, aut juxta textum orientalem سلاطین ایران *ſelātīnĭ Irān, i. e. regum Iraniæ.*

Regio *Iran*, nobis ſub *Perſidis* nomine notior, eum continet terræ tractum, qui, ab *Oxo* flumine ad ſinum *Perſicum*, & *Euphratem* protenſus, *Indo* flumine ortum verſus clauditur. Hanc ab ایرج *Ireğ*, filio *Feriduni*, mutuatam eſſe nomen, cujus fratri توران *Tūrān* pars ea *Transoxana*, quæ ultra *Oxum* a mari *Caſpio* in orientem patet, patrimonio obtigit, in illa *de Fatis LL. OO. commentatione pag.* 47. innui. Non abs re itaque fuerit, quæ hiſtoriographus *Mohammedes Emir Chond* parte prima hiſtoriæ ſuæ univerſalis de hac partitione nominatim commemorat, paucis hoc loco ſubjicere: tres hic *Feriduno* filios, quos inter ſua regna diviſerat, hiſce verbis adſcribit: ربع مسکونرا بسه قسم منقسم گردانید نواحی روم و دیار مغرب و مملکت فرنگ با عمال و مضافات آن بسلم مسلم داشت و بلاد چین و ماچین بلکه تمامت ترکستان زمین را بتور داد و ایرانرا که عبارت از کنار آب فراتست تا شط جیحون و وسط معموره و خوشترین و بهترین مواضع عرصهٔ گیتی و واسطهٔ عقد دنیاست نامزد ایرج فرمود *quatuor mundi plagas in tres partes diviſit; tractum Romeorum* (regionum, quas ſubin *Græci* poſſedere) *cum Africæ, & Italiæ parte, huicque ſubjectis provinciis, & territoriis, ad eam pertinentibus, filio ſuo Selem tradi-*

NOTAE
GEOGRAPHICO LITERARIAE
AD
HISTORIAM
PRIORUM
REGUM PERSARUM
POST FIRMATUM IN REGNO ISLAMISMUM.

gulari benevolentia occasionem nactus est, commentarios istos pervolvendi, & aliquid inde luminis percipiendi. Ii vero centum constant voluminibus, ita, ut integrum quis vitæ tempus iis describendis insumeret, neque aliquis inde, multorum nisi annorum decursu, usus haberi queat. Sunt autem verba ista interpretis præfati chronici *Jeminii*, quibus de *Chalefo*, filio *Ahmedis*, agit.

NOTA

cedere, e re fore, Sultano *Mahmudo* videbatur, ut in aliquam regni sui arcem ipsum transferret, quo in loco denique permansit, dum finem vivendi faceret. Sultanus post hæc præceperat, ut relictæ possessiones filio ipsius *Abu Hafizio* traderentur.

Ab auctore chronici, quod *versio Jeminii* inscribitur, *Emir Chalefus* ex maximis sui temporis regibus fuisse perhibetur, qui a liberalitate, benignitate, & præstantibus animi dotibus cumprimis celebris, maximas etiam pecuniarum summas in viros doctos, eosque, in quibus vitæ probitas laudabatur, profuderit. Poetæ pluribus eum epicediis, encomiisque celebrabant, omnium ore decantatis. Idem præcipue viros, sui temporis doctissimos, præstantissimosque convocabat, qui edendo *Alcorani* textui operam impenderent; huic editioni variæ simul commentatorum sententiæ, & variantes lectiones jungebantur, additis ubique tam antiquorum, quam posteriorum doctorum explanationibus, anomaliis itidem a grammatices regulis, diversisque phrasium conjunctionibus, quibus, ad consolidandam exactiorem explicationem, exempla, differentes versus, et traditiones subjiciebantur. Opus isthoc ut ad finem perduceretur, viginti aureorum millia constituit, eos remuneraturus, qui in hac editione operam suam locaturi essent.

Vastum hoc opus in gymnasio *Sabunensi*, quod in urbe *Nischabur* extitit, ad annum quingentesimum, & quadragesimum quintum servabatur; nunc temporis integrum, & completum in urbe *Ispahan* locum obtinet, in collectione librorum familiæ *Chagiendianæ*, quam Deus sospitem præstet. Hic pauper hujus operis editor, *Abu Escheref Nasih*, eo, quo a patria absens *Ispahani* morabatur, tempore, sin- H. 545. incep. 29. Apr. A. C. 1150.

tra fluctuum instar se se agitare; ipsumque elephantem, se coram, virum cum equo tantundem proboscide sua in altum egisse, quantum duplex spiculi jactus efficit, in terram deinde relapsum, compressis dentibus, in duas scidisse partes, atque a se denique projecisse. *Chalesus* hoc spectaculo perculsus adeo, ut pene spiritum redderet, ad deditionem, petendamque veniam se convertit. *Mahmudus*, propensissimo ad clementiam animo præditus, *Chaleso* veniam ultro concessit, ab ulteriori etiam vindicta se abstinens. *Chalesus* igitur paratis, quam licuit, pretiosissimis donis, in terram coram *Jemineddewlet* se prosternens, eum Sultanum compellabat, qui titulus *Mahmudo* longe gratissimus accidit; cum igitur, inclinato in terram capite, *Chalesus* se sisteret, tantam gemmarum copiam coram *Jemineddewlet* depromsit, ut ab harum splendore sol ipse multiplicatis radiis majorem a se fulgorem spargere videretur, moveretque principem, ut leviori negotio sibi veniam concederet. Sultanus etiam in exhibendo *Chaleso* honore nil prætermisit; eumque a terra attollens, *omnia se ipsi facile condonasse affirmabat*, quin suis etiam in mandatis dabat, ut opes, & quidquid alimentorum in arce superesset, in eum transferrent locum, quem *Chalesus* ipse indicaturus esset. Optio insuper illi data, ut, ubicunque locorum in Sultani ditionibus vellet, consideat, & pro libitu suo reliquos vitæ dies transigat. Hic itaque ob aeris temperiem locum, *Giuzgianan* dictum, sibi delegerat, hinc *Mahmudus*, honore, & benevolentia affectum *Chalesum*, in eundem abs se locum dimisit. Quatuor annorum spatio tranquille hic loci dies suos egit; verum, quod postea innotesceret, ipsi literarum commercium cum *Ilek Chano* intercedere

cedere

ad odium excitantes, palam *Chalefo* refractarios fe fe oftentare minime dubitarunt. Hinc, licet is interea temporis regimine iterum potiretur, tam in publicis precibus, ubi principis nomen commemorari folet, quam in moneta Sultani *Mahmudi*, e familia *Gaznevidarum*, principis nomine utebantur; fuæ quoque fubmiffionis teftes literas ad Sultanum mifere, quibus, quæ evenere, omnia exponebant, intenfis id precibus flagitantes, fua ipfe figna eo convertere ne gravaretur.

Sultanus *Mahmudus* illorum petitioni benigne annuens, quæ a *Chalefo* patrata erant, indigno animo ferebat.

Interea *Chalefus* in *Tak* arce confidebat, feptem munimentis circumfepta, quorum quodvis altitudine fua ipfum prope cœlum æquabat, ampla infuper foffa, undique circumducta, eandem firmabat. Hic igitur & Sultanus *Mahmudus*, cum fuis confidens, caftra primum admoveri, tum maxima, qua fieri poterat, celeritate, arborum frufta una die congeri, hisque, ac terra fimul foffam repleri jubet, ita, ut equeftribus quidem, ac pedeftribus copiis acceffus facilis effet. Sultani deinde elephantes admoti deftruendæ arci operam impendebant. Neque ii, qui jam antehac a *Chalefo* defecere, ad liberandam arcem, melioribus, qua poterant, viribus adniti deftitere. Elephantum maximus, machinis in altum actus, in ipfam arcem immittebatur, ubi magnam virorum, qui *Chalefo* adftitere, copiam cædebat, in interiorem arcem fe præcipitantibus reliquis, atque, arreptis armis, vi obfiftere conantibus. Hæc inter *Chalefus*, ut novum hoc facinus videret, e fuo loco eo verfus fe movens, non fine ftupore mirabatur fuperficiem terræ ob horrenda hominum, dæmonumque fpec-

tra

hora ad arcem ſiſtit, ex hac progreſſus, filium complexu ſtringit, lacrimaſque profundere incipit; eodem vero tempore conſtituti, e latebris prorumpentes, in *Taberum* irruunt, eundemque, ut juſſi erant, catenis onerant; quo facto ipſe pater enecans filium, ejusdem exanime corpus lavat, & ferali amiculo circumdat.

Paulo alia ratione hic ipſe caſus refertur in translatione hiſtoriæ, a *Jeminio* conſcriptæ. Commemorat nimirum laudatus hiſtoriographus, eo tempore, quo Sultanus *Mahmudus* ex *India* revertebatur, *Chaleſum* principem ſui loco ad avitum regni thronum evexiſſe filium, *Ahmed Taberum*, clavibusque theſauri traditis, omnis imperii ſui gubernacula in eum tranſtuliſſe, ac demum, ut orationi vacare poſſet, in ſolitudinem ſe ſe recepiſſe, eorum veniam a Deo exoratum, quæ regni ſui tempore minus recte egiſſet.

Utebatur aliquantum hac nova vivendi ratione, dum denique abdicati imperii pœnitentia ductus, hanc machinam comparabat: ægrotum nimirum ſe ſimulans, filium, quaſi conſilia ipſi quædam ſuggeſturus, ad ſe clanculum evocarat, quosdam ſimul, ſibi fidos, in latebris recondens, qui, *Tabero* adveniente, cum mulieres lugubrem clamorem penes lectum edunt, ipſeque filius pulvinari patris propius adhæret, ſpecie mulierum erumpentes, eundem, prehenſum, & bene conſtrictum, in foveam demiſere, atque poſt dies aliquot, exanimi corpore extracto, rumorem in publicum ſparſere, ex mœrore ſe ipſum interemiſſe.

Verum *Taberus*, filius *Zeinebi*, aliique tum principes, tum nobiliores viri, qui ſpectaculo huic præſentes aderant, omnem animum a *Chaleſo* avertebant, ſeque invicem

ad

exercitum urbem *Hürfet* versus deduxit, id agens, ut reliquam etiam *Kermaniæ* partem in suam potestatem redigeret. Inde commotus denique *Abu Musa*, non exiguum *Deilemidarum* numerum *Tabero* obviam duxit; at commisso prælio vertenda *Deilemidis* fuere terga, occupata interea a *Tabero*, omni *Kermaniæ* provincia. His acceptis *Behaeddewlet*, quo rem in integrum restitueret, *Ustad Hermuzum* ad id impediendum constituit; eo igitur iter illuc tenente, *Taberus*, (neque enim ad arma deventum erat) provincia decedens, in *Sistaniam* se fuga subtraxit; ad cujus ubi confinia pervenerat, nobiliores e *Deilemidarum* familia, quos secum captivos duxerat, in concione admonet, sibi præsto esse velint, quo patrem *Chalesum* e *Sistania* depellere queat; se postmodum ultro ipsis concessurum, ut in patriam redeant. His dictis obsequentes, quin strenuos adeo *Deilemidas* in prælio expertus est *Taberus*, ut *Chalesus* pugna cedere, atque intra muros munimenti cujusdam se recipere compelleretur. Neque profuerat, quod *Chalesus* clam viros expedierit, qui suos invitarent, ad priorem ut dominum redirent; siquidem *Taberus* populum omni studio colebat, sibique propensum reddebat. Ad technas igitur conversus *Chalesus*, renunciari *Tabero* curat, sibi, præter ipsum, nullum jam superesse filium, omnino se proinde metuere, ne, dum ipse periret, in exterorum manus opes incidant; quare, si clanculum secum convenire vellet, omnia se se ipsi indicaturum. *Taberus*, nil mali parentis dictis subesse suspicans, consensit denique, se se præscripto certo tempore sub arcis moenibus adesse velle; *Chalesus* igitur, viris ad insidias locatis, atque, ubi *Taberus* se condicta

 hora

Chaleſus ſe recipiebat in arcem *Asſehbud*, adeo altam, ut, nubibus tecta, ipſa adeo aſtra attingere videretur; inſtabat tamen *Mahmudus*, tamque arcta obſidione ſeptam tenebat arcem, ut *Chaleſus*, omni ſpe fruſtratus, id unum expedire ſibi exiſtimaret, ſiquidem cum omni animi demiſſione ſe ſe dederet; miſit igitur cum centum aureorum millibus, aliisque donis, qui ſuo nomine veniam a *Mahmudo* peteret.

Quantumvis autem Sultano *Mahmudo* propoſitum fuerit, omnem regionem, *Nimruz* dictam, cum adjacentibus terris a *Chaleſi* jugo penitus liberare, in aliud id tamen tempus differebat, iis tum curis diſtentus, ut in *Indiam* iter inſtitueret.

H. 391. Anno tercenteſimo nonageſimo primo *Taherus*, filius
incep. 30. Nov. A.C. *Chaleſi*, adiit *Kermaniam*, cujus hæc cauſſa fuit; poſt *Mah-*
1000. *mudi* e *Siſtania* diſceſſum *Taherum* inter, patremque ipſius *Chaleſum* diſſenſiones ſubortæ ſunt, ita, ut filius, patri palam refractarius, & rebellis, cum eo armis decertare non dubitaverit; ſed enim devictus in *Kermaniam* ſe recipere cogebatur. *Tahero* in provinciam iſtam adveniente, nonnulli, *Deilemidarum* partibus magis addicti, apud *Abu Muſa*, quem *Behaeddewlet*, filius *Æzadeddewlet*, *Deilemida*, provinciæ rectorem conſtituit, contendebant, *Taherum* omni nunc poteſtate ſpoliatum eſſe, opportuniſſimum proin adeſſe tempus, eundem repellendi, priuſquam viribus denuo invaleſcat. Verum *Abu Muſa*, horum verba nil penſi habens, commodam hanc occaſionem negligebat. Hinc *Taherus*, impune magnam hominum copiam ſub ſua ſigna convocans, comparato novo exercitu, in *Kubeſtaniam* primum deſcendit, ubi, ut votis ſuorum ſatisfaceret, ad bellum omnia comparabat; confecto etiam numeroſo equite,

exerci-

linquente, atque in *Transoxanas* provincias concedente, *Chalesus* filium suum *Taberum* in *Kubestaniam* contendere jussit; unde is, & in *Chorosanam* descendens, urbem *Fuseng* suæ potestati subjecit; qua tempestate cum urbe *Herata* eandem etiam hanc urbem *Fuseng* gubernabat *Beikara Hak*, patruus *Jemineddewlet Mahmudi*. Rege *Jemineddewlet*, ab expeditione *Transoxana* reduce, *Beikara Hak* patruus ejus assensum petiit, quo *Taberum* rursus e terris hisce expellere sibi liceret. Facile itaque in id consentiente patruo, eo proficiscitur. *Taberus* quoque, ex urbe *Fuseng* cum suis egressus, longo ordine dispositum, atque ad pugnam paratum habebat exercitum. Quare utrinque armis quam acerrime concertatum est, dum *Taberus* tandem acie excedere cogebatur, quem ipse etiam *Beikara Hak* insecutus est, qui jam plurimis *Taberi* comitum cæsis, spoliisque opimus, vino indulgere, & ob amplam adeo sibi partam fortunam gloriari cœperat. Verum, cum male cautus, cum equo liberius in campo excurrit, ecce! *Taberus*, adductis habenis, e fuga regressus, tum *Baikara Hakum* a tergo adortus, uno ictu in terram exanimem prosternit; atque de equo desiliens, capiteque a trunco resecto, equum cum novo spolio rursus conscendens, in *Kubestaniam* revertitur.

Alia item caussa, quæ Sultani *Mahmudi* animum a *Chalefo* abalienabat, ea erat, quod ille inaudierat, *Chalesum* eo tempore, quo ipsi de *Nasserebdini* obitu renuntiatum est, nimiam lætitiam præ se tulisse.

Jam omnia Sultano *Mahmudo* ad suscipiendam in *Sistaniam* expeditionem in promptu erant, cum anno denique tercentesimo, & nonagesimo signa victricia eo converteret. H. 390. incep. 12. Dec. A. C. 999.

f 2 *Cha-*

hæc imparabat, dicens: ubi *Abu Jusufus* cum *Ustad Hermuzo* collocutus fuerit, hanc is ut portionem sumat, effice, tum in populo hunc rumorem sparge, ab *Ustad Hermuzo* interemtum fuisse judicem. Et vero perficiebat indigna factu vir abjectissimus, ubi in *Kermaniam* pervenerat; tum dromedario insidens, atque in *Sistaniam* redux, rem eo modo per vicos divulgaverat, ut sibi clanculum suggesta erat. Hæc inter *Chalefus* optimates, atque nobiliores *Sistaniæ* ad se se evocans, hisce verbis eos affatus est: necesse est, a familia *Deilemidarum* sanguinem viri hujus repetere, & vestra igitur interest, ut omnem in id operam impendatis; hi vero, clamorem, luctumque edentes, unanimi voce se promptos fore, reponebant. Exinde filium suum *Taberum* delegit, qui, magno stipatus militum numero, versus *Kermaniæ* confinia moveret. Maxima vero pars copiarum, quæ *Deilemidis* obtemperabant, *Zemamiæ* erat, atque hac versus *Taberus* etiam gressum dirigebat, ubi, inito cum *Deilemidis* certamine, victor discessit, *Deilemidis* ad arcem *Budesir* se se recipientibus. Hos insecutus *Taberus*, arcem milite circumdat, atque per tres menses tam arcta obsidione premit, ut obsessi, in extremas jam adducti angustias, *Ustad Hermuzo* per literas significaverint, si sibi suppetiæ ab eo mitterentur, sane quam opportunum fore, sin minus, arcem se se obsidentibus tradituros. *Ustad Hermuzus*, his commotus, ad servandam arcem contenderat; ut vero his locis proximior factus est, *Sistanienses* in suam denuo patriam reversi sunt.

Jemineddewlet, filius *Subugteghini*, armis *Sistaniam* itidem impetiit, cujus expeditionis hæc caussa erat: *Jemineddewlet Mahmudo* centrum regni *Chorosanæ*, milite vacuum, relinquen-

& ipso cum suis in viam se dante, ambo brevi post tempore exercitus sibi obviam facti, prælium iniere, ubi, magna utrinque edita strage, *Abu Giafarus* campo tandem excedere cogebatur. De adverso rei eventu *Samsamiddewlet* certior redditus, *Abbasum*, filium *Ahmedis*, delegerat, qui magnam fortissimorum militum copiam eo deduceret. Neque sua ex parte *Amrus* cunctabatur, novo huic duci cum suis obviam procedere. Collata itaque in confinibus *Sirgian* fuere arma, verum non eodem rerum successu; *Amrus* enim magna affectus clade, & potissima nobilium exercitus sui parte in captivitatem delapsa, & ipse in *Sistaniam* se se recipere cogebatur. Unde pater ipsius tantam indignationem conceperat, ut eum gravissime reprehenderet; nec satis: catenis vinctum in carcerem conjici, quin post dies aliquot e medio illum tolli jusserat. Verum enecati corpus, & sacra ipse lotione purgarat, & precibus super illum a se fusis, in mandatis denique dedit, sua ut in arce sepeliretur.

Haud longo post tempore *Samsamiddewlet*, a *Kermaniæ* præfectura *Abbasum*, filium *Ahmedis*, amovit, *Ustad Hermuzum* in hujus locum sufficiens. Quare *Chalefus*, filius *Ahmedis*, id unum laborans, ne *Ustad Hermuzus* suis pariter terris inhiaret, literas exaravit, queis eum de suo colendæ mutuæ amicitiæ, ac pacis integre servandæ studio certiorem redderet; legationem itidem constituit, cui *Abu Jusufum*, judicem *Sistaniæ*, præficiebat, virum integerrimæ vitæ, piumque, & a populo summa veneratione cultum, qui, quam religiosus in conservanda pace esse velit *Chalefus*, pluribus exponeret. Isti & alium, sibi fidum, hominem adjunxit, cui, portione toxici clandestine tradita,

 hæc

unius anni tributum ab incolis exigens, atque relictis ex exercitu suo in arce custodibus, iter in *Sistaniam* repetebat. Verum simul atque *Nassereddinus* ex *India* reversus est, relictæ in urbe *Bost* a *Chalefo* custodiæ egrediebantur, ob quod facinus temerarium maxima succensus est ira. Quare *Chalefus*, bene gnarus, eum se non esse, qui armis cum *Nassereddino* concurrere posset, exacti ab urbe *Bost* tributi summam ipsi cum multis muneribus aliis transmisit, facti veniam petens, quam is etiam, deprecationis hujus modo rato habito, ipsi concesserat. Simultates equidem & vice alia ipsum inter, & *Emir Subugteghinum* exortæ sunt, quæ tamen *Abul Fethii*, *Bostiensis*, interventu, & commonitione bona pace discutiebantur.

Chalefus, filius *Ahmedis*, auctus jam viribus, neque minori numorum vi in thesaurum illata, *Kermaniæ* animo inhiarat. Verum, cum ipsum inter, & *Assadeddewlet* firmum amcitiæ vinculum intercederet, ab hoc proposito rursus desistebat. Sed enim, *Assadeddewlet* fatis defuncto, ut *Samsamiddewlet* regni gubernacula *Schirazi* susceperat, filium suum in *Kermaniam* expediit, quo præter spem omnium ibidem comparente, *Timur Taschius*, familiæ *Deilemidarum* nomine provinciæ præfectus, necessitate adactus, ad arcem *Beruhsir* confugit. *Samsamiddewlet* his perceptis, non ignarus, *Timur Taschium* inter, fratremque suum *Behaeddewlet* maximam intercedere amicitiam, *Abu giafarum* cum copiis ablegat, qui *Timur Taschium* catenis oneraret. *Abu Giafarus* itaque, ubi arcem *Beruhsir* attigerat, *Timur Taschium*, dolo captum, *Schirazum* misit, quo facto, ipse ad *Omarum*, filium *Chalefi*, debellandum se accinxit. *Omaro*

&

simum, se receperat, quam septem omnino annos obsessam *Huseinus* tenuit, quin efficere quidquam potuerit. Huic igitur *Mansurus*, qui negotium isthoc ad finem perduceret, *Abu Alium*, *Semgiurium*, substituit, *Chorosanæ* jam ante *Huseinum* præfectum, quem inter, & *Chalesum* antea amicitia intercessit; *Abu Alius* itaque, ubi prope ad arcem venerat, clam fidos ad *Chalesum* nuntios ablegat, qui renuntiarent, necesse fore, ex hac arce in aliam ut se recipiat, hac enim ratione & sibi redeundi in patriam copiam fieri, &, ubi discesserit, se quam optime nosse, quid denuo faciendum supersit. *Chalesus* petitioni *Abu Alii* annuens, ex arce *Direk* in aliam, *Tarik* nomine, transiit; *Abu Alius* igitur, arcem *Direk* ingressus, eam se occupasse, ostentabat.

Eo porro tempore in ipsa *Samanidarum* familia jam perturbationes subortæ sunt: unde factum, ut hinc minus religiose ea, quæ cujusque officii fuerunt, perficerent, illinc vero finitimi principes, regionibus alioqui *Samanidarum* imperio subditis, inhiarent.

Quæ inter Chalesum, filium Ahmedis, & Subugteghini sobolem, Nassereddinum videlicet, filiumque hujus, Seifeddin Mahmudum gesta fuere.

Nassereddin Subugteghino quondam ad bellum sacrum in *Indiæ* partes converso, urbs *Bost* ob augustam principis absentiam incustodita manebat; hinc *Chalesus*, filius *Ahmedis*, opportunam hanc sibi occasionem ratus, *Bostam* ingressus est, unius

Aſt *Taberus*, accepto nuntio, exercitum *Bucharenſem* in patriam rediiſſe, *Siſtaniam* armis iterum invadit, *Chaleſo* & ſecunda vice ad *Manſurum* ſe recipiente. *Manſurus*, qui, quidquid magni, generoſique animi eſt, hic loci exhibere, non dubitavit, hac altera quoque vice *Chaleſum*, rebus omnibus, quæ principi competunt, inſtructum, ad propriam ſuam ſedem deduci juſſit. Sed enim antequam *Chaleſus* attingeret *Siſtaniam*, vita functus eſt *Taberus*, ſibi filium *Huſeinum* ſubſtituens.

Chaleſus igitur voti compos redditus, acri *Huſeinum* in urbe, in quam ſe recepit, obſidione preſſerat, magna utrinque per aſſiduos conflictus, quoad obſidio durabat, hominum copia intereunte. Tum *Huſeinus*, ad extremas anguſtias adactus, viros *Bucharam* ablegat, omni meliore ratione ſuo nomine vitæ veniam a *Manſuro* precaturos. Is igitur literas exaravit, queis ipſi gratiam impertiebatur, ſubjiciens: tuto civitate excederet, quin nemo ipſi, aut ſuis incommodum adferat, omnes demum *Bucharam* adducerentur. Literis hiſce ad manus *Huſeini* conſignatis, ipſe, nulla interpoſita mora, cum ſuis *Bucharam* contendit, in principis etiam tutelam ibi receptus.

Elapſo nonnullo jam temporis ſpatio, ex quo *Chaleſus* imperium recuperabat, ob ſummam perſolvendam, quam *Bagdadum* annis ſingulis miſſurum ſe ſe obſtrinxerat, cauſſas prætexere cœpit; id quod *Manſuri* animum ad indignationem commovit, adeo, ut extemplo *Huſeinum*, filium *Taberi*, ad debellandum *Chaleſum* cum inſtructo exercitu dimiſerit. Verum *Huſeino* cum milite *Siſtaniam* ingreſſo, *Chaleſus* in arcem *Direk*, munimentorum omnium validiſ-

ſimum,

opinionem necessario *Jacubi* filius extitisset, nullo contra historicorum admittente, *Jacubum* habuisse filios. In libro, *Mirabilia Hamadanensia* inscripto, narratur, in *historia gentium* eundem hunc *Chalesum* duobus simul regibus, *Jacubo* nimirum, & *Amru* consanguinitatis necessitudine conjunctum fuisse.

Quidquid sit, *Chalesus*, filius *Ahmedis*, celebratur ob singulares animi dotes, excellentem scientiam, benignitatem, suumque erga doctos amorem, singularem denique adversus viros probos reverentiam. Poetæ varia in laudem ipsius edidere poemata. *Abulfethius*, ex urbe *Bost* oriundus, memorat, se in laudem *Chalesi* tria concinnasse disticha, neque id in animo habuisse, ut in notitiam principis devenirent; sed hæc omnis fere populi ore recitata fuisse adeo, ut ad augustas principis aures penetraverint. Hunc itaque in benigni animi contestationem sibi tercentos denarios submisisse.

Anno tercentesimo quinquagesimo tertio *Chalesus*, H. 353.
filius *Ahmedis*, peregrinationem sacram peragens, *Tuberum*, incep. 18. Jan. A.
filium *Huseini*, sibi sanguine junctum, vicario sui nomine C. 964.
gubernatorem *Sistaniæ* constituit, qui vero, degustatum imperium sibi perquam gratum accidere, sentiens, *Chalefo*, redeunti *Mecca*, ingressum in provinciam suam negavit. Hic itaque *Bucharam* se convertens, *Mansuri*, filii *Nuhi*, opem implorabat, qui præcepit etiam, ut *Chalesum* validus exercitus in *Sistaniam* comitaretur. *Tuberus*, exercitui *Bucharensi* resistendo impar, in *Esferain* interea temporis se se recepit; *Chalesus* autem, ubi rursus regno *Nimruz* se restitutum cernebat, *Mansuri* exercitum dimisit.

 Ast

que *Ebni Chafar*, cœpto insistendo impares, data securitate, se se dedidere, unde & *Mansurus*, filius *Isbaki*, carcere liberatus est.

Huseinus, filius *Ali*, præ reliquis *Ebni Chafaro* veniam fecerat, se se comitandi, dato etiam cubiculariis mandato, ut, quocunque tempore *Ebni Chafarus* ad se accedere cuperet, ne impedirent; verum, quoniam *Ebni Chafar* de medio *Huseinum* tollere satagebat, idque huic innotuerat, *Ebni Chafarum* in custodiam dari jussit.

De expugnata denuo *Sistania* certior redditus *Ahmedes*, filius *Ismaelis*, gubernatore ejus *Simchordewao*, denominato, *Huseinum* ad se evocat, qui cum *Amru*, filio *Jacubi*, *Ebni Chafarum* secum *Bucharam* duxerat. Hac ratione regnum *Nimruz* in numerum provinciarum, quæ a *Diwano Samanidarum* pendebant, iterum adsertum, illo in statu usque eo permansit, dum *Chalefus*, filius *Ahmedis*, principatum sibi arrogans, suo demum nomine preces publicas in *Sistania* fieri curaret.

Chalefus, filius Ahmedis, in Sistania rursus ad principatum pervenit.

Historiographi nonnulli asserunt, *Chalefum*, *Jacubi Leisi* filii nepotem fuisse; *Ebni Esir* celebris alias historicus contendit, matrem *Chalefi* augustam principis *Omari*, filii *Leisi*, fuisse filiam; *Ahmedes* itaque pater *Chalefi*, secundum hanc opi-

Mohammedes, filius *Hermuzi*, e *Sistania* oriundus, atque e secta schismaticorum, qui *Charigi* compellantur, multos sibi asseclas comparans, refractarium se se gerere cœperat; die quapiam ad *Abu Huseinum Ali*, filium *Mohammedis*, filii *Arizii* accessit, negotium speciale sibi deferri postulans. Verum *Huseinus*: jam lassa, reponebat, te obruit senectus, magisque tibi, angulum quempiam ingresso, competit, ut reliquos vitæ dies in oratione transigas. His verbis commotus *Mohammedes*, filius *Hermuzi*, mox iter in *Sistaniam* ingreditur, hac super re cum reliquis sectæ hujus asseclis consulturus; atque id agebat potissimum, ut, *Mansuro*, filio *Ishaki*, *Samanida*, ex urbe ejecto, rursus, e familia *Soffaridarum* unum, sibi principem deligerent, quibus alioqui *Sistaniæ* imperium ex æquo competeret.

Consentientibus uno animo sectæ hujus asseclis, in *Amru*, filii *Jacubi*, clientelam primus omnium se confert *Mohammedes*, filius *Hermuzi*; simulque *Mohammedem*, filium *Abbasii*, quem *Ebni Chafar* dixerunt, sectæ suæ principem, novo principi assiduum comitem addidere.

Amru itaque, ad regnum evectus, *Mansurum*, filium *Ishaki*, *Samanidam*, catenis vinctum arce concludi jussit; jamque per totam *Nimruz* regionem, filii *Jacubi* in precibus publicis mentio facta est.

Ahmedes, filius *Ismaelis*, allato hac de re nuntio, *Huseinum*, filium *Ali*, designavit, qui ad hos motus compescendos illuc se cum exercitu conferret; is, ad hæc comparatus, in *Sistaniam* etiam perveniebat, urbem per novem menses arcta obsidione premens. Fatis hæc inter concedente *Mohammede*, filio *Hermuzi*, *Amrus*, filius *Jacubi*, at-

interea temporis *Schirazum* pervenientes, varias cum *Kabuso* contentiones habuere, ita, ut hic, offensus animo, ad aulam Chalifæ transierit, omni una cum suis honorum genere a Chalifa affectus. *Taberus* contra per literas Chalifæ significabat, *Abu Kabusum* ex reditibus annuis subripuisse quidquam, sibi igitur aut virum, aut ablatas pecunias restitueret. Sed enim istis neque quidquam respondit, neque fidem adhibuit Chalifa.

H. 296. incep. 29. Sept. A. C. 908. Anno ducentesimo nonagesimo sexto *Taberum* inter, & *Segberum*, libertum *Amri*, exortæ lites bello tandem compositæ sunt, in quo *Taberus* succubuit, captivus cum fratre *Jacubo* a *Segbero* ad Chalifam *Bagdadum* transmissus, qua ratione ipsius imperium desiit.

In chronico, *Fabrica mundi* dicto, memoratur, tempus regni *Taberi* sex annorum nonnisi spatio definitum fuisse, captoque *Tabero*, filio *Mohammedis*, filii *Amru Leisii*, *Soffaridæ*, alium quempiam, nomine *Leisum* filium *Ali*, filii *Leisii*, simul cum fratre *Maadil* per dies aliquot potentiam quampiam, & regni fastum ostentasse; ast captos pariter, cum *Saffaridarum* imperium ad præfixum pervenisset terminum, *Bagdadum* transmissos fuisse.

Amru, filius Jacubi, filii Mohammedis, filii Amru, filii Leis, ad imperium evehitur, atque cum Ahmede, filio Ismaelis, in Sistania arma confert.

H. 300. incep. 17. Aug. A. C. 912. Anno tercentesimo *Sistaniæ* provinciæ incolæ ab imperio *Ahmedis*, filii *Ismaelis*, defecere, cujus hæc erat caussa: *Moham-*

ciam *Farsiæ* ingressus, expulsoque inde eo, qui ad exigendas publicas pecunias a Chalifa constitutus erat, *Ahwasium* se convertit. Chalifa vero, misso cum muneribus *Abdullaho*, filio *Fetehii*, apud *Ismalem* institit, ut exercitum *Taberi* ab his novis motibus prohiberet. Is itaque in hanc sententiam *Tabero* scribit: *Sistaniam* tibi, ea tamen conditione, tradit Chalifa, nulla ut interposita mora eo revertaris. Et *Taberus*, lecta *Ismaelis* epistola, illico etiam *Sistaniam* repetere constituit.

Chronicum, *Series rerum* nuncupatum, rem ita narrat: *Taberum*, nempe muneribus demulsisse *Ismaelis* animum, ab eoque petiisse, ut sibi emphiteusis titulo quarundam, quas progenitores ipsius antea possedissent, provinciarum usum a Chalifa obtineret. *Ismael*, muneribus grato animo acceptis, oratorem ad Chalifam concedere jubet, qui, quæ *Tabero* in votis essent, quæque sibi largitus fuisset munera, exponeret. Motus *Ismaelis*, *Samanidæ*, precibus Chalifa, si præfectorum singuli, reposuit, qui in subjectis potestati nostræ præfecturis centum, & unus existunt numero, tantundem, ac *Taberus*, darent, se omni certe ex parte contentum fore. Diploma itaque concessionis cum inaugurationis insignibus Chalifa *Tabero* submiserat, qui e *Sistania* post hæc *Schirazum* condendebat.

Luna, *Rebbiulewel* dicta, anni ducentesimi nonagesimi tertii *Abu Kabusius*, qui ex *Taberi* optimatibus unus, cum pluribus aliis *Bagdadum* advenerat, cujus hæc ratio erat: *Taberus* compotationi, musicæ, & venationi unice deditus, in *Sistaniam* concedebat; *Leisius* vero, filius *Ali*, filii *Leisi*, *Soffaridæ*, & *Segberi*, libertus *Amru Leisi*, e

H. 293. incep. 1. Nov. A. C. 905.

inte-

ſidium! ajebat, nil auri mihi præter quinquaginta *Bedre* in loculis eſt, quam etiam ſummam theſauro tuo traditurus ſum; non opus eſt, ut ob crimina, non commiſſa, me reprehendas. Ad hæc *Amrus*; negari certe nequit, perſpicaci te ingenio eſſe præditum. Prædicta igitur ſumma a *Mohammede* gazæ principis tradita *Amrus* eo contentus fuit.

Juſſerat *Amrus* quodam tempore exercitum ſuum ſe coram conſiſtere, arma, & equos luſtraturus. Singulos itaque in campo vaſto equites tranſeuntes conſpiciens, quænam arma meliora, qui equi melius nutriti eſſent, perquirebat. Tum ecce in virum incidens, equo, macie deformato, inſidentem, an non, inquiebat, jure merito mirantur homines, ab equitibus, dum ſuas uxores ſaginant, equos negligi. Vir, hiſce verbis auditis principis, confeſtim de equo deſiliens, atque ad pedes principis provolutus, o princeps! ait, mea uxor decies etiam hoc equo macilentior eſt, & ſi hoc credis, etiam illud te ſcire, neceſſe duxi. Hoc ſermone delectatus princeps, rem hujus domeſticam largis muneribus auxit.

Taherus, filius Mohammedis, filius Amru Leiſii regnum capeſſit.

Amru Leiſio irrevocabili fato in captivitatem delapſo, optimates, nobilioresque *Siſtaniæ* viri *Taherum* ad thronum evexere; hic, collecta magna militum copia, provin-

ciam

rogantem, vadimonium pro se sisteret, quo ipse libere interea carcere excedens, data opera, petitam a se summam cogere posset. *Abu Zeidus* sponsionem equidem in se suscepit, verum *Abu Huseinus*, carcere interim liberatus, quantumcunque etiam adlaboraret, præscriptam summam nequaquam conficere poterat. Post triduum igitur, ad *Abu Zeidum*, redux tristem conditionis suæ statum exposuit, subjiciens: veni, ut me rursus custodibus tradas, tuque sponsione tua libereris. Unde is *Abu Huseinum* iterum carceri mancipavit. Rarum dein eventum edoctus princeps, in hæc verba erupit: incertus hæreo, num spondentem *Abu Zeidum* scribam, an reducem *Abu Huseinum* admirer magis. Data itaque culpæ venia hunc princeps liberum dimisit.

Narratur item, *Amrus* præcepisse, ut vacui ex corio sacci, camelis impositi, per tempus aliquod secum una deferrentur, conscio nemine, quid huic rei mysterii inesset. Dum ecce inopinate a præfixa via ad extirpandas quasdam rebellium turmas deflecteret, in via fluvius obstitit, qui trajici nequierat; hos itaque vacuos ex corio saccos lapidibus repleri, & in fluvium ea copia demitti princeps jusserat, ut aquam æquarent; reliquis deinde, congesta undique terra repletis, viam sibi per fluvium stravit ipse, ut ita cum exercitu libere transierit.

Illud quoque referunt, ex omnibus optimatibus, & familiaribus neminem tantum apud *Amrum* valuisse gratia, quantum *Mohammedem*, filium *Beschiri*. Huic die quapiam, quæ perpetrasset, plurima crimina exprobans, eadem ordine recensere cœperat; tum *Mohammedes* interpellans principem, gravissimo jurejurando interposito, per Deum

fidium

reddere constituit. *Kasimus* autem, Chalifæ Vezirius, videns, *Muktesium* favoribus cumulare *Amrum* velle, pro sua, qua jam antea in hunc ferebatur, inimicitia homines ad carcerem dimittit, qui illum interficerent, atque hæc *Muktesio* renuntiarent: opinabamur equidem, adhucdum *Amrum* in vivis esse, verum, rem propius perquirentes, contrarium reperimus. Demum annis tribus, & viginti regnasse dicitur.

In chronico itidem, *Fabrica mundi* inscripto, refertur, in monumentis, ab *Amru* relictis, & vetustum illud, quod *Schirazi* extat, fanum numerandum esse. Dicitur porro, præter alia id moris habuisse *Amru*, impuberes ut servos coemeret, eosque, ubi, data opportuna educatione, maturiores extiterant, regni sui optimatibus dono offeret. Hæc vero mancipia singulari favore prosequebatur, id quod efficit, ut sibi clanculum referrent omnia, quæ ab heris fieri contingeret. Optimates hujus technæ inscii, in eam opinionem devenere, principi turbam geniorum familiarem esse, quidquid occulto fieret, ipsi renuntiantem. Eaque de caussa sibi in suo vivendi genere cavebant.

Amrus uno tantum oculo præditus, admodum violentus, & sanguinis appetens erat. Pecuniæ exactorem in provincia *Farsiæ* habuerat, *Abul Husein* nomine; hunc aliquando, indignatione commotus, omnia sua divendere, sibique collectam inde pecuniam tradere jussit. Hæc quidem jussa cum feliciter executus fuisset, *Amrus* rursum illi in mandatis dedit, centum drachmarum millia intra triduum adferret, adserens: si hæc præstiterit, bene ipsi fore, sin minus, morte pœnam ipsi luendam esse. *Abul Huseinus* itaque hominem fidum ad *Abu Zeidum*, scribam principis, ablegat, rogan-

ciem fixisse, cum hoc dicto: tu mihi summe venerabilis frater es, vesteque pretiosa eum induisse, atque jurejurando affirmasse, nullo pacto se malum illi infligere velle. Eum denique, cum *Oxum* versus iter relegeret, secum duxisse.

Capto *Amru Leisio* oratorem *Ismael* ad Chalifam ablegarat, quæ accidissent, nuntiaturus. Hæc inaudiens Chalifa *Moatesidus*, bene *Ismaeli* precatus, maledicta in *Amrum* conjecit. Haud longo post tempore legatos & ipse ad *Ismaelem* misit, qui *Amrum* sibi tradi deposcerent. *Ismael* contra ex suis deligebat quosdam, qui *Amrum* Chalifæ adducerent. Dum in vicinas *Babyloniæ* partes venissent, camelum conscendere jussum, *Amrum* in urbem introducunt. Chalifa captivum conspiciens, in has erupit voces: Deo sint laudes, quod te in manus meas adduxerit, tuisque meritis mercedem dignam tribuerit. Quo dicto custodiri eundem jusserat.

De obitu viri hujus varia narrantur. Referunt nonnulli, Chalifam jam morti proximum, carcerum præfecto, ut occideretur, in mandatis dedisse. Dicunt alii, *Amrum*, cum morbo infestaretur Chalifa, e memoria omnium elapsum fuisse, adeo, ut fame perierit. Sunt, qui narrent, luctantem cum morte, Chalifam ad se evocasse præfectum carcerum, signumque illi dedisse, ut *Amrum* de medio tolleret; hunc vero, ubi & ipsum Chalifam brevi vita functurum viderat, sanguine ejus sibi manus polluere renuisse. Succedenti in Chalifatu *Muktefio*, interrogantique, quid *Amrus* ageret, responsum, eum adhucdum in vivis esse. Hoc mirum quantum lætatus propterea, quod multis antehac *Amri* beneficiis, & favoribus auctus fuisset, misericordiam illi adhibere, & beneficia

 red-

Leiſii rebus ſavente, inductus fuiſſe, ut cum decem virorum millibus, de quorum equis ut plurimum ſtapedes lignei pendebant, *Oxum* trajiceret, bellum *Amru Leiſio* illaturus. Hunc quoque cum octoginta paratiſſimorum equitum millibus illi obviam proceſſiſſe, atque, dum uterque ſua extenderet cornua, accidiſſe, ut equus, cui *Amrus* inſidebat, agilis nimium, minusque frœni patiens, in gyrum ſe ſe agitare inciperet, herumque, id minime ſuſpicantem, in medium hoſtium inferret. Hinc *Ismaeli*, nullo profuſo ſanguine, cumulatam obtigiſſe victoriam, toto *Amru Leiſii* exercitu in deditionem accepto. Ipſe vero *Amru* captus, in tentorium quoddam illatus eſt.

Hic, neſcio, quo fato, tranſibat quidam ex iis *Amru* ſervis, qui tentoriis figendis præſunt, hunc ad ſe evocat, petitque, modicum quid ad comedendum ſibi pararet. Servus aliquantum carnis reperiens, eam lebeti æneo, quo potus alias præberi equis aſſolet, imponit, eoque ſuſpenſo, & ſuppoſito igne, ad alia ligna colligenda diſcedit. At enim fortuito accurrens canis, & lebeti caput imponens, os ſibi vehementer aduſſit adeo, ut, retracto confeſtim capite, collo ejus lebes adhæſerit, eoque gravatus auffugerit. Viſo hoc, in magnum *Amru* ſolutus riſum, ab excubitorum aliquo, quæ riſus cauſſa ſit? interrogatur. Reſpondens *Amru*, hoc mane, ajebat, meus dapiferorum magiſter conqueſtus eſt, tercentos camelos rei culinariæ ferendæ non ſufficere, & nunc veſperi ipſis hiſce oculis conſpicio, canem unicum hæc omnia facile aſportare poſſe.

Referunt aliqui, *Ismaelem*, ubi *Amru Leiſius* captivus in conſpectum ipſius adductus erat, oſculum huic in faciem

ctum, misit. Contra *Ismael*, trajecto quantocius *Oxo*, ad prælium paratus, exercitum in aciem explicuit. Utrinque acerrime dimicatum est, quoad *Mohammedes Beschirius* morte occumberet, ejusque copiæ, in fugam actæ, ad principem suum *Amru Leisium* se se reciperent. *Amrus* itaque præsens ad novum ineundum cum *Ismaele* bellum comparabat omnia, invitis licet satrapis, id minime in præsens conducere adserentibus, satius esse, si sufficientes militum copias submitteret. Sed enim in irritum cadebat consilium. *Balcham* interim petente *Amru*, ab *Ismaele* pervenit nuntium, cujus hoc erat argumentum. Deus ter optimus maximus amplum tibi concessit imperium, neque illud ego tibi invideo; hisque circumscriptus limitibus contentus vivo. Quare & a te id mihi sperare liceat, hoc in terrarum angulo, qui certe exiguus est, ne mihi infestus sis.

Amru his minime annuens, viam denuo ab *Indo* fluvio repetiit; *Ismael* pariter, exercitum suum movens, simul cum *Amru*, trajecto flumine, in *Chorosana* consederat, ita, ut ob immensum militum numerum *Amru Leisio* neque progredi, neque regredi licuerit. Haud longo post temporis intervallo, se se oppressas esse, ejus sensere copiæ, atque in hoc ancipiti rerum statu *Amru Leisio* principi persuasum est, silvam versus ut recederet. Quare, jusso ad dextram iter instituere exercitu, ipse in silvam se recepit, ubi equus ipsius, roseto implicitus adhæserat, quo in loco ab iis quoque paucis, qui eum comitabantur, desertus, ab insequente *Ismaelis* equitatu captus est.

In nonnullis historicis perhibetur etiam, *Ismael Samanida* a *Moatesido* Chalifa, nullatenus secundis *Amru*

 Leisii

Qua re rursum Chalifæ gratiam iniit, adeo, ut princeps nomen illius omnibus vexillis inseri jusserit.

H. 284. incep. 7. Feb. A. C. 897. Anno ducentesimo octogesimo quarto Chalifa turmam, ex *Chorosan* ad loca sacra peregrinantem ad se se evocavit, præcepitque, ut, cum imperium *Chorosanæ*, *Transoxanæ*, itemque *Farsiæ*, & *Kermaniæ* nomini *Amru Leisii* inscriptum esset, eum iis in terris principem agnoscant.

H. 286. incep. 17. Jan. A. C. 899. Anno demum sexto, & octogesimo supra ducentesimum ab *Amru* ex provincia *Chorosan* submissa, nova munera ad Chalifam pervenere. Hæc inter & idolum aureum erat, cujus quatuor numerabantur manus, & a cujus auribus duæ, gemmis distinctæ, pendebant inaures; id tergo bovis imposuerunt, qui camelum magnitudine æquabat. Hoc itaque simulacrum primum ad palatium *Moatesidi* adportatum, postea versus orientalem *Bagdadi* partem, qua vicarii provinciæ residere consueverant, delatum, post triduum vero thesauro urbis adjunctum est.

Amru Leisius infelix cum Ismaele, filio Ahmedis, Samanida, prælium init, in quo captus, regnandi finem fecit.

Divulgato rumore, provinciæ itidem *Transoxanæ* gubernationem a Chalifa *Amru Leisii* curis concreditam esse, mox hic vicario nomine *Mohammedem*, filium *Beschiri*, e familiaribus unum, quin intimorum suorum unicum, cum exertu adversus *Ismaelem*, *Samanidam*, iis regionibus præfectum,

minas ligni aloe, trecenta volumina panni ſericei, acu phrygia intertexti, vaſcula ex auro tracto tercenta, & totidem denique jumenta *Mewſikio*, Chaliſæ fratri, a cujus nutu pendebant omnia, muneri dedit.

Anno ducenteſimo ſeptuageſimo primo variæ, gravesque querimoniæ contra *Amrum* a *Choroſanæ* incolis apud Chaliſam jactabantur. Quare hic, advocato *Choroſanæ* ſatrapum concilio, ego, ajebat, *Choroſanæ* imperio *Amrum* exuo, vos itaque illi imprecemini, neceſſe eſt. His declaratis, *Zeid*, filius *Muchaled*, comparato magno exercitu, principis juſſu, ad debellandum *Amrum*, ex urbe *Waſet* verſus *Farſiam* contendit. Obviam effuſa utraque acie, atrox prælium commiſſum eſt, in quo flamma mutui conflictus ab ortu diei ad occaſum uſque arſit, & poſtremo denique zephirus victoriæ vexilla Chaliſæ perflavit. Centum viri nobiliores in *Amru* exercitu deſiderati ſunt, duce quoque *Derhemo* gravi vulnere ſauciato; ipſeque *Amrus* cum iis, qui a clade ſuperſtites fuere, fuga ſe ſe periculo ſubduxit. *Babylonicus* contra exercitus magna præda potitus eſt. *Amru* interea in provinciam *Farſiam* ſe contulit. Quæ res cum ad aures *Mewſikii* perveniſſet, hic prius, quam *Amru* in *Schiraz* conſidere poſſet, eo movit Quare videns *Amru*, nullam ſibi reſiſtendi facultatem ſupereſſe, in *Kermaniam* diſceſſit, inde in *Siſtaniam*, ex *Siſtania* vero in *Choroſanam*, ubi iterum ipſi cum *Raſi*, filio *Herzeme*, depugnandum erat, qui ea tempeſtate in religionis negotio novas res molitus eſt; namque in publicis precibus nominis *Mohammedis*, filii *Zeidi*, de gente *Alidarum*, mentionem fieri voluit. Hunc *Amrus* felici pugna ſuperavit, ejus capite *Bagdadum* miſſo.

H. 271. incep. 28. Jun. A.C. 884.

lo summere constituens. Ejus vero Vezirius: O princeps principum! ajebat, hic vir minime *Osmanum* convitiis insectatur, sed ejus verba solum negant, *Osmanum* prophetæ familiarem fuisse; quibus auditis liberum illum arbire jussit, subjiciens: mihi nil negotii est cum familiaribus prophetæ.

Omnes, quibus imperio potitus est *Jacubus*, undecim anni fuerunt.

Amru Leis in imperio succedit.

Defuncto *Jacubo Leisio*, frater ejus *Amru Leis* imperio potitus, legatos ad pedes throni Chalifæ misit, qui suæ illi obedientiæ, fideique testimonia exhiberent. Hac ratione obtinuit, ut inaugurationis diploma, quo ipsi imperium in *Chorosan*, *Iraki ægem*, & *Farsia* una cum vicaria *Bagdadi* administratione concedebatur, sibi mitteretur.

Amru hoc sibi collatum beneficium grato accipiens animo, *Abdullahum*, filium *Taheri*, in *Babylonia* vicarium sibi substituit; ipse vero *Kaswinum*, indeque *Rajam* contendit, eo, quod iis in terris *Mohammedes*, filius *Leisii*, pecuniis publicis præfectus, ab *Amru* eo missus, rebellem se, ac refractarium exhibuerit. Quare ipse *Amru* eas in plagas conversus, cum *Mohammede* armis congressus est. Quo devicto primum *Istacharum*, & mox *Schirazum* petiit, atque eo, quo *Shirazi* commoratus est, tempore tercenta aureorum millia, quinquaginta minas ambræ, ducentas mi-

prius ipsi tradita essent, repeti jusserat. Exercitus equi, paucis exceptis, proprii ipsius omnes fuere. Pabulum pariter quadrupedum suis ipse sumptibus suppeditabat.

Præterea ligneum suggestum confici curavit, cui insidens, omnem late exercitum oculis perlustrare potuit, &, si quid eorum, quæ ad exercitum pertinent, minus ipsi probabatur, confestim mutari jussit. Mille porro delecti ipsi erant prætoriani, quorum cuique fustem, auro conflatum, & mille *miskal* appendentem tribuit; hoc eodem modo alios mille fustes, liquato ex argento confectos, mille itidem prætorianæ cohortis viris divisit, quos hi in itinere humeris imponebant. Arcanorum autem consiliorum, neminem compotem fecit, nec cum ullo de regni negotiis tractare solitus. Hoste devicto, nulli militum licebat injussu suo prædam capere. Pone suum tentorium semper alterum extrui curavit, in quo famuli, & mancipia commorabantur, quorum, urgente aliquo negotio, unum, pluresve evocaret, qui jussa facerent. Quotidie in ejus culina oves viginti in quinque ollis coquebantur; primam portionem famuli aulici sibi vendicabant, reliquæ principis familiaribus distribuebantur. Cum legatorum aliquis ipsi quondam dixisset: tu tibi principatum arrogas, & in tentorio tuo præter stratum, cui insides, armaque, quibus accingeris, nihil invenitur! reposuit ille: quidquid princeps sibi peculiare habet, id servi quoque illius assumere consueverunt.

Inter alia, quæ mira de *Jacubo* narrantur, & illud est: referebatur, *Abu Jusuf*, *Jacub*, *Ibn Sofian*, Chalifam *Osmanum*, filium *Usan*, convitiis petere; præcepit illico princeps, præsentem sibi sisterent *Abu Jusufum*, pœnam de il-

lo

machinationibusque, quarum mentio in annalibus passim occurrit, *Jacubum Leisium* vicit. Ast hic, collecto novo, jamque magis numeroso exercitu, *Bagdadum* denuo ire contendens, in itinere repente in morbum colicum incidit, atque urgentibus medicis nullo pacto consensit, ut clysterio corpori subveniret, mortem eidem præferens.

Ejusdem hujus infirmitatis tempore accidit, ut cum Chalifæ legati adventantes, reconciliationis literas, & diploma, quo hic in *Farsiæ* regimine confirmabatur, adferrent, *Jacubus* ense, buccella sicci panis, & cepa ante se positis, legatos, accedere jussos, sic compellarit: Chalifæ ex me salutem, dicite, hæcque *Jacubi* esse verba nuntiate: ægrotus ego nunc decumbo: quod si e vivis excedam, te, manibus meis ereptum, scito; sin longior concessa mihi fuerit vita, me inter, & te hic ensis esto, quo feriam, dum vincam, meoque desiderio satisfaciam. Si tu superior discesseris, ego hoc pane, & cepa vitam transigam, omni imperio abdicato. Discessere legati, neque dum regiam Chalifæ sedem ingressi, cum *Jacubus* mortem oppeteret.

Princeps hic perspicacissimi erat ingenii, solertissimus justitiæ, ac liberalitatis cultor. Quod si officii alicujus obtinendi gratia eum quis accederet, isque ipsi probaretur, ex eo primum, cujus conditionis esset, quærebat, num equum conscendere, sagittam jaculari, gladiove uti sciret, tum cui inserviisset antehac, aut quo in certamine fortitudinis suæ dedisset specimen? postremo demum imperabat, ut, quæcunque seu ad victum, seu vestitum, vel reliqua per annum integrum necessaria essent, homini traderentur. Sin ante anni decursum vir iste denuo quid peteret, illico & ea, quæ

pri-

Musa, filius *Buga*, cui Chalifæ voluntate *Bassoræ*, *Ahwazi*, *Jemame*, & *Farsiæ*, gubernium commissum fuerat, *Abdürrahmanum*, filium *Meslahi*, ad debellandum *Wasili* filium ablegavit. Utprimum vero *Mohammedes*, commoratus *Ehwazi*, exercitum *Bagdadensem* adventare intellexerat, obviam confestim prodiit; atque, concurrente in itinere utroque exercitu, accerrima exorta est pugna, ex qua *Mohammedes*, filius *Wasili*, victor rediit, *Abdürrahmano*, filio *Meslahi* sinistra sorte capto, & mancipato. Hæc audiens Chalifa, *Mohammedi*, filio *Wasili*, renuntiat, *Abdürrahmanum*, filium *Meslahi*, liberum remittat; sed is principis voluntati neutiquam morem gessit.

Hoc ubi nuntium ad aures *Jacubi*, filii *Leisii*, pervenit, ille desiderio provinciæ *Farsiæ* subjugandæ incensus, eas in plagas movit; jamque, acceleratis ubique itineribus, provinciæ territoria subiit, cum ipsum inter, & *Mohammedem*, filium *Wasili*, ingens prælium initum est, in quo victoria penes *Jacubum* erat, vitam cum morte commutante *Mohammede*. Hinc supremus provinciæ *Farsiæ* effectus dominus, signum majestatis suæ ad supremum felicitatis apicem evexit. Ubi summam itaque in hoc regno potestatem adeptus, *Bagdadum* iter *Jacubus* instituit; Chalifa, reditum persuasurus, diploma obviam misit, quo ipsi *Chorosanæ*, *Tabaristanæ*, & *Farsiæ* provinciarum gubernacula deferebantur. At enim, Chalifæ legato adveniente, *Jacubus* neutiquam his literis se contentum, quin *Bagdadum* iter sibi instituendum esse, affirmavit. *Motamidus* Chalifa hoc nuntio accepto, *Mewfikium* cum instructo exercitu *Jacubo* obviam misit, qui post inutilem conflictum dolis militaribus,

 machina-

accepta repulsa offensus, totum secum exercitum adduxit. Jamque, *Saram* perveniens, ad prælium expeditum hostilem offendit exercitum; quo nihilo minus fuso, ægre *Hasanus* in provinciam *Dilem* fuga elapsus est. *Sara* interea temporis, *Amelam* movit *Jacubus*, ubi anni integri tributum ab incolis exegit. *Dilemum* inde concessurus erat, quo denuo vindictam de *Hasano* sumeret; sed enim continuis in itinere quadraginta dierum, noctiumque imbribus infestatus, quadraginta militum suorum millia amisit. Rebus ita infestis, oratorem misit, qui Chalifæ ista nuntiaret: expugnata *Tabaristana*, devictoque *Hasano*, filio *Zeidi*, in spem inducor, fore, ut benigno me animo princeps credentium excipiat. Ast Chalifa in *Chorosanam*, *Rajam*, & *Tabaristanam* ad optimates mandata miserat, significans: *Jacubo*, cum ipsi antehac *Sistaniæ* provinciam concesserit, is vero refractarium, atque rebellem se publice exhibeat, in precibus omnimode imprecandum esse. Ansam autem huic edicto illud præbuit, quod nimirum ægre tulerit Chalifa, familiam *Taberidarum* captivam a *Jacubo* in *Sistaniam* abstractam esse.

Jacubus, filius Leisii, expugnat Farsiæ provinciam, atque acre cum Mensikio, Chalifæ fratre, prælium init.

Dum *Mohammedes*, filius *Wasil Temimi*, provinciæ *Farsiæ* præfectus, supremum ejusdem dominium sibi arrogaret, *Musa*,

ſuam Chaliſæ declaravit obedientiam, ductoque ſecum *Choroſanæ* provinciæ gubernatore, *Siſtaniam* repetiit.

Anno ducenteſimo quinquageſimo ſeptimo iterata in provinciam *Farſiam* incurſione *Jacubi*, offenſus *Mutamid*, Chaliſa *Bagdadenſis*, viros miſerat, qui ex *Jacubo* quærerent, quid ſit, quod in provinciam *Farſiæ*, nullo pacto ſibi conceſſam, exercitum rurſus educeret? quare *Muwafik billah*, frater Chaliſæ, ſummique conſilii vir, penes quem omnis rei gerendæ poteſtas erat, legatum miſit, qui voluntatem principis hiſce verbis exponeret: *Balcham* præter, *Tabariſtanam*, & *Siſtaniam* ipſi conceſſam eſſe; e re itaque quam maxime fore, in eas ut provincias concedat. Pedem hinc *Jacubus* e provincia quantocius referens, maturato itinere, *Balcham* repetiit, inde, coactis magnis copiis, *Kabulum* contendit, quam vi expugnavit, ipſo regni principe capto. Exinde *Heratam*, accelerato itinere, petens, & hanc ſuæ poteſtati ſubjecit. Atque ab hac denique urbe *Niſchaburum* ſe convertens, *Mohammedem*, filium *Taheri*, data tamen vitæ venia, cum binis, & centum aliis, huic ſanguine junctis, captivos in *Siſtaniam* miſit, relicto in *Choroſana* homine, qui vicario eandem nomine gubernaret. H. 257. incep. 28. Nov. A. C. 870.

Rebus hunc in modum confectis, *Tabariſtanam* ingreditur, *Haſanum*, filium *Zeidi*, *Alidam*, bello petiturus; cujus expeditionis hæc cauſſa fuit. *Abdullahus Sengeri* a *Jacubo* ſuga ſe ſe ſubducens, ad *Mohammedem* primo, *Taheri* filium, *Niſchaburum* confugiebat, tum, de adventu *Jacubi* certior redditus, inde rurſus diſcedens, *Haſani*, filii *Zeidi*, partes ſequebatur, ut ſupra jam meminimus. Hunc igitur tradi ſibi per legatos ab *Haſano* petiit *Jacubus*. Sed

 accep-

provincia pedem denuo referre cogeret. Ast vero *Salihius*, certis legum vinculis restringendo militi impar, *Leisium* imperatorem exercitus designavit, quo factum est, ut milites, perspecta animi imbecillitate, & impotentia sui principis, omnes novo sese duci devoverent, ipso adeo *Dirhemo* omnis rei gerendæ provinciam eidem delegante.

Chronicon, vulgo *absolutum chronicorum opus* inscriptum, a *Chorosanæ* principe *Derhemum* fraude circumventum, victumque fuisse, refert; quem, captum, *Bagdadum* miserit; ubi carcere primum detentus, dein vero libertate donatus, totum se Chalifæ obsequiis devoverit. *Jacubus* interea, dum *Derhemus* abesset, ad altiores illinc dignitatis gradus a suis evectus, suppressis ibidem hæreticorum motibus, tantam suorum fiduciam promeritus est, nihil ut huic addi posse videretur. Subjecta imperio suo *Sistaniæ* provincia, *Chorosanam* versus militem duxerat, sed spe eo anno frustratus, patrias oras relegebat, commodius impetendæ denuo *Chorosanæ* tempus operiens.

H. 253. incep. 10. Jan. A. C. 867. Anno itaque ducentesimo quinquagesimo tertio, ut supra innuimus, *Chorosanam* rursus cum exercitu suo *Jacubus*, adortus *Heratam*, & *Fusengiam* urbes suam in potestatem redegit, iter in *Kermaniam* persecutus, unde præfectum principis *Schirazanæ* provinciæ, earum nempe partium gubernatorem, captivum secum abduxerat; directo exin *Schirazum* versus itinere, ubi, inito rursus cum præfecto provinciæ *Farsiæ* proelio, captoque duce, res ipsi ex sententia successit. His peractis, falcones, decem numero, albos, & totidem variegati coloris, centumque musci minas cum selectissimis aliis diversi generis muneribus *Bagdadum* mittens, suam

DYNASTIA SOFFARIDARUM.

De fatis familiæ Leis, quæ apud historicos Soffaridarum nomine celebris est; & primum quidem de gestis Jacubi, usque dum regno potiretur.

Leisso, patri *Jacubi*, fabro ærario in provincia *Sistan*, tres fuere filii, *Jacubus*, *Amru*, & *Ali*, imperio potiti omnes; quod tamen cum *Ali* filio rursus desiit.

Jacubus, natu major, ærariam similiter artem primum exercuit, omnibus, quæ in lucro erant, puerorum victui impensis; idem mox, pubertate transacta, ætatem maturiorem adsecutus, *lecto, qui a nutu suo penderet, milite, vias infestare* cœpit, id agens potissimum, ut necessaria ad belli ducis partes sustendandas compararet; quare humanitate quadam in hoc vivendi genere, & moderatione usus, non nisi partem transeuntium mercium sibi vendicabat. H. 237. incep. 4. Jul. A C. 851.

Anno ducentesimo trigesimo septimo, cum *Chorosanæ*, subjectisque huic provinciis jura daret *Taberus*, filius *Abdullabi*, vir, claro genere prognatus, *Salibius*, omnem, qua patet, *Sistaniam* sibi armis subjecerat; cujus expeditionis *Jacubus Leisius* particeps extitit. Verum is a *Taberi* exercitu, eas in partes transmisso, ejectus, *Derbemum*, filium *Nasrii* successorem nactus est, coeptas motiones tam impigro, & continenti labore urgentem, ut eundem *Taberi* exercitum ex

 pro-

enim, fixumque eſt mihi, cum tam tenero nos complectamur amore, iis, quæ ad victum neceſſaria ſunt, curandis omnem vitam impendere. Si ita eſt, ſubjicit *Mahmudus*, liberam te a ſervitute pronuntio, utque uxor mea ſis, drachmas novemdecim cum dimidia tibi dotis nomine aſſigno. Princeps auditis, quæ *Mahmudum* inter, & puellam interceſſerant, eundem ad ſe accerſitum, iis quadraginta drachmarum millibus, quæ puellæ pretium conſtituebant antea, quam liberaliſſime impertivit, ut commodam & deinceps ambo vitam agere poſſent. Ipſo vero ſuæ cupiditati imperans, præclaram nominis ſui famam apud poſteros reliquit.

ri, mirum quantum ad amorem ejus excitabatur. Ut igitur amplexu ejus, quem maxime expetebat, quantocius frueretur, viros iterum iterumque ad *Mahmudum* mittit, qui puellam maximo quoque pretio ſibi adſererent; verum, cum *Mahmudus* ipſe puellæ amore captus eſſet, negabat, tam dilectam a ſe citharædam vendi poſſe. Non multo abhinc tempore, cum, re familiari omni pro puellæ amore profuſa, miſerrima utrique vita agenda eſſet, miſit denique ipſe *Mahmudus* aliquem, puellam qui offerret principi. *Mohammedes* hoc nuntio admodum recreatus, mox, drachmarum argenti millia quadraginta *Mahmudo* pro puella numeraturus acceſſit hominem. *Mahmudus* de ſede ſe ſe proripiens, ſimulque puellæ gynecæum adiens, ſurge, inquit, teque, compoſitis veſtibus, itineri accinge, palatium principis ſubitura, cui te mancipium vendidi. Perculſa nuntio iſto puella, in clamorem, & amarum adeo erupit fletum, ut is ad ipſas etiam principis aures perveniret. *Mahmudus* vero, quæ, ajebat, tanta tibi modo mœroris cauſſa eſſe poteſt? quin hilarem potius te eſſe convenit; ſimul enim, ac principis palatium ſubitura es, curarum libera, dies quam jucundiſſimos ages; mea contra ſors eſt, ut reliquam vitam, a te avulſus, inſuavem, ac mœrore plenam exigam. Hæc audiens puella; o here! inquit, a te divelli jam omnium mihi malorum maximum eſt. Cui rurſus *Mahmudus*: o dilecta! nil opum mihi præter te hoc in orbe jam eſt reliqui, ita, ut te miſeram deinceps, & inopem eſſe, neceſſe ſit; hæc animo volutans, id egi denique, ut vitam, quæ ſuperſtes fuerit, placidam, curarumque expertem conficere tibi liceat. Deſine me vendere, excipiebat puella, certum enim

Nullo de *Jacubi Leisii* adventu relicto jam dubio, legatum *Mohammedes* miserat, sciscitatum, quonam *Jacubus* injussu principis credentium contenderet? utque, si quæ a principe credentium præsto essent, literas exhiberet, quibus ille obtemperaret.

Jacubus, quæ sibi mandata essent, significans, exemto e vagina gladio, hunc diploma, ait, mihi esse scito. His visis *Nischaburum* ocius legatus repetiit, familiaresque principis, & regni optimates, nonnullis suorum missis, *Jacubo* jurejurando fidem firmavere; ipso denique *Mohammede* in *Jacubi* potestatem delapso, omnis *Taheridarum* dominatus in *Chorosana* finem accepit.

Omnium, hujus familiæ, principum præcipua a probitate, & clementia laus est, eorumque sub imperio culta semper, ac florens *Chorosana* perstitit. Horum nomina poeta quidam sequenti carmine complexus est.

Chorosanæ soboles Mosabi sic regnabat:
Taher, dein Talehah, postea Abdullah.
Iterum Taher alius, demum ille Mohammed,
Qui Jacub Leisio reliquit cum throno thiaram.

Inter alia liberalitatis, & munificentiæ specimina, a *Mohammede*, filio *Taheri*, edita, & hoc est. *Nischaburi* viro, cui *Mahmud Warak* nomen, puella mancipium erat, venusta admodum, & gracilis, & mira totius corporis conformatione insignis, suavibus itidem recitandis carminibus, & barbito quam dexterrime ludendo mirifica: De egregiis hujus puellæ dotibus ubi audiret *Mohammedes*, filius *Taheri*,

Hasanum exercitum movere jussit. Ast *Hasanus* fuso *Chorosanensi* exercitu, magnaque edita strage, divitem inde prædam referebat.

Quo pacto cum auctoritate *Mohammedis* vires etiam ita in dies singulos imminutum ibant, ut hinc non paucis *Chorosanæ* urbibus *Jacub Leisius*, illinc *Hasanus* integra *Giorgiæ* provincia potiretur. Ipsis illis diebus nobiliorum aliqui, eosque inter *Ahmed*, filius *Fazl*, ejusque frater præcipui, e *Sistania* profugi, in *Mohammedis* fidem, ac clientelam se contulerunt. Quos licet *Jacub Leisius* submissis legatis repeteret, *Mohammedes* tamen petitioni neutiquam annuebat. Unde novæ, & gravissimæ inter utrumque simultates exortæ sunt.

Anno ducentesimo quinquagesimo nono, castra adversus *Nischaburum* jamjam movere, *Jacubum*, filium *Leis*, audiens *Ahmed*, filius *Fazl*, principem de his edocturus, ad *Mohammedis* palatium cum fratre properat: negabat aditum palatii custos, principem somno indulgere dictitans; at jam instare quempiam, ajebat *Ahmed*, qui principem de somno excitaturus sit, moxque ad *Abdullahum*, filium *Salihii*, se cum fratre proripit, qui imminente *Jacubo* fuga se itidem subtraxerat, sua *Mohammedi* principi obsequia delaturus. Huic ubi narrasset *Ahmedes*, quæ sibi, fratrique suo paulo ante evenissent, animadvertit ille, *Mohammedem*, filium *Taheri*, nulla omnino tangi cura, suoque ejus principatum jam fini esse proximum. Quare *Mohammedi*, se se ut *Rejam* reciperet, auctor extitit, ipse *Hasani*, filii *Zeidi*, *Alidæ* partes amplexus.

H. 259. incep. 6. Nov. An. C. 872.

 Nullo

dat, patruo illius *Mohammede*, filio *Abdullahi*, *Iracæ*, duarumque sacrarum *Arabiæ* civitatum, principe renuntiato.

Mohammedes gubernator *Chorosanæ* vir erat, & studio humanitatis, & reliquis dotibus, principe dignis, præcellens; ast simul vino, musicæque plus, quam deceret, deditus; præfecit regni sui tempore *Tabaristanæ Suleimanum*, filium *Abdullahi*, patruum alterum.

H. 251. incep. 1. Febr. A. C. 865. Anno ducentesimo quinquagesimo primo *Hasanus*, filius *Zeidi*, *Alida*, vir inter suos in *Tabaristana* præcipuus, captis armis, plurimas *Ghilani*, & *Deilemi* urbes in potestatem redegit, atque *Suleimanus*, filius *Abdullahi*, pugna ab eodem devictus, *Rejam* primum, tum *Bagdadum* se recipere cogebatur; ubi a Chalifa *Mostaino* dux exercitus creatus, ab hujus etiam successore *Moatazo* singulari honore affectus est; hinc superstites sibi dies in otio transigebat *Suleimanus* ad annum ducentesimum quinquagesimum tertium, quo vita functus est. (H. 253. incep. 10. Jan. A. C. 867.)

Circa eadem tempora, quibus *Mohammedes* filius *Taheri*, *Chorosanam* regebat, *Jacub*, filius *Leisy*, expugnata, qua late patet, *Sistaniæ* provincia, atque pluribus subactis *Chorosanæ* oppidis, exercitum recta urbem *Herat* versus duxit, deturbatoque inde *Mohammedis*, filii *Taheri* prætore, urbem ipsam *Kuseng*, præcipuam gubernatoris sedem, petens, suæ eandem ditionis fecit; quo facto, *Mohammedem*, filium *Taheri*, *Nischaburum* concessisse, nonnulli asserunt.

H. 257. incep. 28. Nov. A. C. 870. Anno ducentesimo quinquagesimo septimo *Hasan* quoque, filius *Zeidi*, *Alida*, *Giorgiam* armata sibi manu vendicavit; *Mohammedes* igitur, filius *Taheri*, dum hæc sibi referrentur, distributa in suos magna pecunia, adversus

Hasa-

gere, ac gubernare voluit, fratrumque singulos, amplissimis muneribus præfectos, singulari etiam benevolentia prosecutus est. Ita bini post captum a *Tabero* gubernium elapsi anni, cum & ipse *Wasekius* naturæ debitum penderet.

Mütewekilius, ubi primum Chalifatus insignia consecutus est, sine mora *Tabero*, literis consignatam, pariter inaugurationem cum vexillo submisit.

Anno ducentesimo trigesimo septimo *Taberus* fratrem *Mohammedem*, filium *Abdullahi Bagdadum* concedere jussit, quem *Mutewekilius* exercitui præfectum, in omnibus simul terris Moslemicis Vicarium sibi substituit. H. 237. incep. 4. Jul. A. C. 851.

Eodem tempore *Mutewekilio* nuntiabatur, ab *Aysa*, filio *Mohammedis*, filii *Giafar*, filii *Mohammed*, filii *Asem*, (qui ex *Babyloniæ* principibus) *Abu Bekrum*, *Amrum*, *Aischam* convitiis lacessitum esse. Hinc Chalifa *Samirra*, ubi degebat, in mandatis dederat *Mohammedi*, *Aysam* ut catenis vinciret, quin, dum animam efflaret, verberibus castigaret, corpusque exanime in *Tigrim* fluvium projiceret. Queis mandatis *Mohammedes* sedulo obtemperabat.

Taberus quoque, filius *Abdullahi* reliquum vitæ tempus in regenda *Chorosanæ* provincia traduxit, dum sub *Mustæini* Chalifæ imperio mortem denique oppeteret.

Mohammedes, filius Taberi, ultimus de Taberiorum famlia, Chorosanæ imperium adit.

De morte *Taberi* certior redditus Chalifa *Mostæinus*, *Mohammedi*, filio *Taberi*, *Chorosanæ* gubetnationem demandat,

verbis excitato, maxima hominum turba confluens, ingruentibus tenebris, una cum fano suo pyreum quoque solo æquavit, nullo omnino ædificii utriusque vestigio relicto, atque eadem nocte fanum sibi aliud eo prorsus in loco, quem pyreum prius cum fano simul occuparat, extruxit. Magi incuriæ somno excusso, ubi ne ullum quidem vel fani, vel proprii etiam pyrei vestigium deprehenderent, vehementer attoniti, investigata, & comperta denique certa caussa ex urbe *Herat* celeres contendunt *Nischaburum*, ubi ea, quæ accidissent, his *Abdullabo* verbis conquerentes exponebant: Te principe hujusmodi petimur injuriis; his itaque ad tuam notitiam perlatis, spe alimur, fore, ut justitiam tuam experiamur. *Abdullabo* de re tota uberius edoceri cupiente, cum vectigalibus præfecti, quibus id commissum erat, ad locum, ubi solicita quæstio habenda erat, pervenissent, quatuor millibus plures viri, confectæ plane ætatis, tum ex urbe *Herat*, tum vicis, urbi adjacentibus, in unum coacti, uno ore testabantur, se, dum viverent, fanum isthoc nunquam in alio, atque modo sit, vidisse statu, neque in isto loco fanum, aut pyreum stetisse antehac. Quo testimonio, boni se quidpiam præstitisse, opinabantur.

Succedit Taherus filius Abdullabi.

Nuntiata mox *Abdullabi* morte, *Wasekius* Chalifa filium ejus *Taherum* omnes provincias, queis parens præerat, regere,

Mamuni, e vivis ſub hæc tempora ſublati, ſucceſſor *Moateſimus*, ſuæ in *Choroſanæ* principatu confirmationis teſtes literas cum vexillo *Abdullaho* miſit, filiumque ipſius *Mohammedem*, *Bagdadi* inſtituendum, ſuſcepit, eo in loco ſemper habitum, ut illum ceteris nobilibus anteſerret omnibus, vita autem functo, juſta ipſe perſolveret.

Anno ducenteſimo vigeſimo ſeptimo ſupremum diem *Moateſimus* obiit, filio *Waſekio* in parentis locum Chalifa ſalutato, qui in eodem impendendo, quin amplificando etiam *Abdullaho* honore nihil omnino prætermittebat. H. 227. incep. 20. Oct. A.C. 41.

Anno ducenteſimo trigeſimo *Abdullahus* fatis conceſſit, poſtquam annis octo *Choroſanæ* imperans, quinque ſupra quadraginta, ut nonnulli volunt, vitæ annos exegiſſet. Vir juſtitiæ, & liberalitati majorem in modum deditus, literisque excultus adeo, ut arabica quoque conderet poemata. Quare poetæ illius temporis mortem ejus variis næniis, & epicidiis concelebrabant. H. 230. incep. 17. Sept. A.C. 844.

Hiſtoria noſtra ad hunc locum deducta, non alienum erit, eventum, qui modo admodum nobis in mentem venit, hic enarrare. *Choroſanam* obtinente ſummo cum imperio *Abdullaho*, filio *Taheri*, fertur, cœtus magorum quidam pyreum in urbe *Herat* fano Moslemico vicinum habuiſſe, cui, peracto ſingulis annis cenſu, uti ſacra *Mohammedis* lege cautum, ab omnibus moleſtiis, ac oneribus libero eſſe licuit. Accidit autem, ut die quadam Moslemicus præco, in vico *Malan* ad populum verba faciens, reſrigeſcere Moslemiſmi ardorem adſereret, id eo comprobari dictitans, quod pyreum in urbe *Herat* proxime fano Moslemico adjacere impune ferrent. Moslemorum fervore mirum quantum his

Abdullahius, filius Taheri ambidextri imperium capeſſit.

Abdullahius, filius *Taheri*, *Mamuni* juſſu ad reprimendos temerarios *Babeki Huremdini* auſus exercitui conſcribendo in urbe *Dinavar* operam dabat, cum *Bagdadi* de novis hæreticorum motibus, & de cæde *Talehæ* renunciaretur; *Mamunus* itaque *Abdullahio* nuntiari curat, ut *Chorosanam* ocius adiret, atque ſeditioſa earum partium conſilia infringere niteretur. *Abdullahius* Chaliſæ morem gerens, in *Chorosanam* iter ingreſſus eſt. Maxima tum rerum penuria ea provincia laborabat, cœlum item ſalutarem negabat pluviam, ita, ut colonus omnem jam futuræ meſſis ſpem abjiceret. Sed ecce! adveniente in urbem *Niſchabur Abdullahio*, portæ miſericordiæ diſruptæ, largum imbrem impertiebantur.

Sub felici deinceps *Abdullahii* gubernio *Chorosana* mire excolebatur.

H. 215. incep. 27. Febr. A. C. 830. Anno ducenteſimo, & decimoquinto *Azizius* quidam, *Abdullahii* olim mancipium, ad priora principis hujus ſervitia ex *Aegypto* rediens, ubi ad urbem *Kum* veniſſet, cum exercitu ſibi obviam habuit *Giafarum*, filium *Davidis*, Chaliſæ imperium ea tempeſtate detrectantem, quem acie fudit, fugavitque.

H. 216. incep. 17. Feb. A. C. 831. Anno ducenteſimo decimo ſexto *Abdullahius* ipſe refractarios illos *Chorosanæ* hæreticos funditus delevit, & extirpavit.

Mamu-

Taleba, filius Taheri, Chorosanæ provinciæ præficitur.

Anno ducentesimo nono, relatis ad *Mamunum* de *Taheri* morte nuntiis, literas regias is ad *Talebam* miserat, queis *Chorosanæ* regimen curæ ipsius concredidit. H. 209. incep. 3. Maji An. C. 824.

Refertur *Abdullahius* eo tempore, quo pater mortem oppetiit, *Raccæ* debellando *Nasro* filio *Schebibi*, infensissimo Chalisæ hæretico, occupatus fuisse; a *Mamuno* igitur omnibus itidem provinciis, & regnis, quibus pater præerat, præfectus, *Chorosanam* fratri suo *Talebæ* vicario nomine gubernandam concredidit, quin ulla animi inquietudine Chalisa commoveretur.

Eodem, quo *Taleba Chorosanæ* præerat, tempore *Hameza* motus in provincia *Sistan* excitaverat; quem cum, deducto illuc exercitu, post acrem pugnam devicisset, redacta in obsequium provincia, *Chorosanam* reversus est.

Anno ducentesimo decimo tertio *Taleba*, morbo correptus, ad æternitatem transiit. *Ali*, filius ejus, qui substitutionis jure patri succedebat, a tumultuario seditiosorum manipulo bello petitus, commisso in terris *Nischaburi* prælio, haud paulo post vita exutus est. H. 213. incep. 21. Mart. An. C. 828.

Abdul-

His auditis, illud mente volutabam, qui in hoc dubio rerum ſtatu cadet victima, ego primus ero; hoc utique principem meum celare nequeo. Domum itaque repetii, atque peracta, mortuis fieri ſolita, lotione, paratoque ferali amiculo, quæ evenere, literis conſignavi, neque addens, neque imminuens quidquam, easque *Bagdadum* illico transmiſi. Altera die quidam ante ſolis ortum ex gubernatoris palatio me quæſitum advenerat; fidei igitur confeſſionis dicta formula eo proceſſi, tum ecce *Taleha* filius *Taheri*, e cubiculo procedens, ex me quæſivit, num, quæ heri evenisſent, *Bagdadum* ſcripſerim? me id aſſirmante, ſubjecit, mortem quoque *Taheri* hodie adderem; quam, domum regreſſus, Chaliſæ pariter ſignificavi.

Fertur *Mamunus*, primo nuntio accepto, in mandatis dediſſe Vezirio, ut quam celerrime iter in *Choroſanam* inſtitueret ob interpoſitam ſuam pro *Tahero* fidem. Verum vix juſſa principis in exercitu adornando exequi parantem, ſubitus, ſequenti die de *Taheri* morte allatus alter nuntius, a maximo capitis diſcrimine liberavit.

Fama eſt, *Taherum*, qui & ambidexter audit, poſtquam *Mamuni* nomen a publica oratione excluſiſſet, finita conſueta die veneris oratione, hac eadem nocte febri correptum, altera mox die mortuum in lecto repertum eſſe.

Choroſanam is anno uno cum dimidio rexerat, agnomen *Abuet Tybii* præſeferens, unoque privatus oculo; unde non inſepide poeta quispiam cecinit:

O! qui poſſides binas dexteras, & unum tantummodo oculum,
Privaris uno oculo, & altera tibi dextera ſupereſt.

Tale-

lit perducere, in quæpiam ut confiniorum loca fibi fecedere liceret; hac demum ratione a *Mamuni* indignatione, & concitatiore fortaffis animi commotione tutum fe, liberumque futurum.

Taheri precibus annuens Vezirius, cum forte pro muneris fui ratione ad principem properaret, mox de regni ftatu a Chalifa interrogatus, jam plures fe, & infomnes, & curarum plenas, egiffe noctes affirmabat; reique cauffam fcifcitanti *Mamuno* referebat, *Chorofanæ* regnum male profecto cuftoditum effe, eique *Tatarorum* imminere exercitum; *Ghafanum*, huic provinciæ præfectum, nequaquam eidem ftrenue defendendæ fufficere. Rogitanti rurfus *Mamuno*, quid faciendum effet? fuggerit *Ahmed Chaledus*, ad tuenda regni hujus confinia mittendum effe *Taherum*; haud ipfi ifta concredo, reddit Chalifa, quin metuo, ne ipfe fubin mihi moleftus accidat. Sed enim Vezirius, fe vadem fore omnium profitebatur, quæ per *Taherum* minus recte agerentur; quo dicto, princeps denique confenfit. *Taherus* igitur in *Chorofanam* iter agreffus, nonmulto poft tempore fumma poteftate, quam fibi arrogaverat, huic regno præeffe cœpit.

Rei geftæ feriem *Kelfum*, filius *Sabit*, his verbis exponit: Quo tempore fub Chalifatu *Mamuni* tabellariis regiis præfectus in *Chorofana* eram, quadam die veneris *Taherus*, fuggeftum in fano confcendens, publicas preces recitare cœperat, atque, ubi mentio Chalifæ nominis facienda erat, verba ifthæc fufficiebat: *O Deus! conferva probum populum tuum Moslemicum, uti probus a fanctis tuis effectus eft. Retribue malum viro, qui adverfus hunc rebellis, turbas excitat, ejusque fanguini inhiat. Fiat expiatio inter utrumque.*

 His

summo mœrore mens mea angatur; & vix quispiam curis vacat; his dictis in amarum adeo erupit fletum, ut *Tabero* nullus porro superesset sciscitandi locus.

Subducens itaque se se a conspectu principis, neque boni quid ominans, familiarium quemdam *Huseini* eunuchi illico quæsierat, cui magnam pecuniam tradidit, quam ad manus *Huseini* consignaret, illudque efficeret, caussam hic ut fletus a principe expiscaretur.

Familiaris hic, traditis *Huseino* duobus supra viginti aureorum millibus, *Taberi* vota eidem exposuit.

Qui altera mox die, simul ac pedis honoraretur osculo, vinum Chalifæ petenti negans, per Deum! inquit, vinum fidelium principi non ministrabo, dum is, hesterni fletus, quæ caussa sit, servo huic suo aperiat; quærenti *Mammuno*, quid ipsius hæc scire intersit? reponebat, se ad hanc temeritatem eo inductum esse, quod mœstitia principis ingenuum animum suum oppido excruciet.

Tum *Mammunus*: si arcanum hoc revelaveris cuipiam, morte te multabo; nunquam reposuit *Huseinus* vitio meo arcanum ullum in publicum prodiit. Igitur princeps: ut primum *Taberum* conspicio, simul e vestigio memoria fratris mei *Mohammed Emini*, hujusque violenta mors tanto cum pudore, eaque mentis confusione mihi se oggerit, ut lacrimas cohibere nequeam.

Huseinus mox ista ad *Taberum* referri curat; qui rebus suis consulturus, ad Vezirium *Ahmed*, *Abu Chalid* adibat, talibus cum verbis compellans: qui mihi, rebusque meis commodat, non ingrato beneficium locat. Queis dictis animi sui sensa exponens, multis precibus instabat, rem eo ve-

lit

DYNASTIA TAHERIDARUM.

Taherus Zuül-jeminein sibi, successoribusque suis supremum imperium vendicat, qui reges Tahiridæ compellantur.

Taherus, filius *Husein*, filii *Moasab Hozai*, interfecto *Mohammed Emino*, sexto *Abassidarum* Chalifa, successorem, fratremque ejus *Mamunum*, ex *Chorosanæ* provincia *Bagdadum* concedentem secutus, eos inter, qui individui comites principi adhærebant, usque eo familiaritate illius utebatur, dum die quadam *Mamunum* adiens, compotationibus indulgentem conspexisset; cui princeps mox vini pocula quæpiam ab *Huseino* eunucho præberi jussit; post quæ tamen lacrimæ ipsi oboriebantur.

Quare *Taherus* principem allocutus, o princeps credentium! inquit, ab ortu ad occasum usque omnis orbis tuo paret imperio, haud igitur tui mente assequor mœroris caussam; cui princeps, fletus mei ea est ratio, ut, si originem, caussamve pandam, contemtu, & ignominia afficiar, si celem,

HISTORIA
PRIORUM
REGUM PERSARUM,
POST FIRMATUM IN REGNO ISLAMISMUM.

historiam complectitur, verum, nescio, quo invido fato accidit, ut ipsa illa folia, queis præsens historiæ particula continetur, plane desiderentur.

Versionem, quoad fieri poterat, fidelem quidem, ast *ponderatis* potius, quam *numeratis* juxta *Tullii* mentem *verbis*, *latinæ* simul linguæ genio accomodatam in lucem dare constitui.

Annotationum cum delectum institui, non ut opus mole vastum redderem, sed commentatione illustrarem. Plurima itaque, quæ huc facerent, vel ex manuscriptis codicibus aliis, vel libris certe, inventu rarioribus, depromere visum est.

In præsens denique binæ duntaxat *Persidis* dynastiæ, eæque ordine primæ, *Taheridarum* videlicet, & *Soffaridarum* in lucem prodeunt, quas facile, si reipublicæ literariæ hujus editionis ratio probabitur, & reliquæ subsecuturæ sunt, suam in iis elaborandis operam locante *Plur. Rev. D. Francisco Höck*, cujus, quoniam mihi, gravioribus curis distento, quin morbo etiam per hoc tempus impedito, subsecivis duntaxat horis vacare his laboribus licuit, fida promtissimaque opera usus sum. Quod si minus hæc coepta eruditorum votis respondeant, id summo, & importuno fortassis, orientalem literaturam promovendi studio, quo plurimis jam retro annis in eandem feror, concedendum. Dabam Idibus Decembris A. C. CIↃIↃCCXIXC.

HISTO-

Aſt haud integrum opus edere, eſt animus, id enim conſilii & conatu operoſum, & ob ſcriptionis multitudinem difficile, & ſumtuoſum, nec omni denique ex parte communi uſui eſſet opportunum.

Quare inde ab eo tempore ordiri placuit, quo confirmata jam Islamitica religione, proprios denuo principes *Perſia* nacta eſt; quæ epocha eo profecto clariori luce digna videtur, quo magis incerta uſque adhuc rerum, illic geſtarum, ſeries permanſit.

Arabes enim, ne, profanam quoque ſuorum principum, quos *Chalifas* dixere, poteſtatem ex primis *Perſidis* dynaſtiis detrimenti quidpiam accepiſſe, palam fieret, easdem cum inopi hominum multitudine, cujus principibus fiduciario duntaxat jure provincias regere licuerit, in annalibus ſuis exæquabant.

Contra ipſos rerum *Perſicarum* ſcriptores ſi conſulimus, manifeſtum fit, vaſtum illud *Perſiæ* imperium, quod poſt everſum *Jezdedſchirdi* ſolium in tertium uſque ſeculum Chalifis erat obnoxium, excuſſo pedetentim horum imperio, in minores primum diſtractum principatus, mox, propria inducta regni forma, propriis etiam monarchis paruiſſe, quorum auctoritas, viresque ea brevi tempore incrementa ceperant, ut ipſis adeo Chalifis uſque eo jura darent, dum effuſus in *Perſiam*, & omnem *Aſiam* citeriorem *Mogulenſium* exercitus ſub *Dſchengizchano*, proximisque hujus ſucceſſoribus parem *Perſis* æque, ac *Arabibus* calamitatem inferret.

Sed jam, ne præfixos excedam limites, de ipſa, quam in hac editione collocare neceſſum videbatur, cura, pauca præfari lubet.

Auctoris *Perſici* ut ſenſa, & animum, quantum licuit, exprimerem, duos, quos ipſe poſſideo, manuſcriptos codices omni ſolicitudine contuli, binos quoque illos in bibliotheca Palatina hic repoſitos collaturus, idque eo lubentius, quod ob ſcripturarum nitorem præ aliis commendari mereantur. Sed enim horum unus, isque olim *Tenaglianus*, ab eo jam tempore, quo *Neſelius* catalogum vulgaverat, poſteriori volumine caret, etſi quondam integrum hic loci extitiſſe, ex iis ſuſpicari liceat, quæ de ipſo hoc *Tenagliani* codicis exemplo in proemio ad *Tarich* ſuum *Schikardius* retulit; alter demum, ex *Schwachheimiana* librorum collectione aſſertus, integram quidem duobus voluminibus

Hiſto-

Pretium igitur operæ futurum, haud vane mihi pollicebar, siquidem eam historiæ partem, e *Mirchondii* opere depromtam, quæ primorum regum post stabilitum in *Perside* Islamismum res gestas complectitur, una cum translatione *latina* typis subjicerem.

Coeptum cum novitate quidem, sed non minus cum publica etiam utilitate, nisi plane me spes fallat, conjunctum.

Mirchondius enim vero, vel, ut cum *Persis* loquar, *Mohammedes*, filius *Chawend Schah*, filii *Mahmudi*, tum ob universam, quam opere suo complexus est, regni historiam, tum ob simplicem rerum in ea occurrentium veritatem (illa enim cumprimis, quæ post firmatum Islamismum gesta sunt, optimorum codicum auctoritate nituntur) tum ob stili denique puritatem, & nitorem id consecutus est, ut suos inter omnium facile historicorum princeps, neque nostratibus ob nominis celebritatem ignotus, quin a multo jam tempore esset etiam expetitus.

Nam quæ Lusitanus ille peregrinator *Petrus Texeira*, & orientalis polyhistor *Herbelotius*, ex hoc historiographo excerpta olim edidere, accendunt potius, quam explent literatorum desideria.

Superiori equidem seculo novam meliorum artium studiis orituram lucem *Schikardius* prænuntiabat, ubi alterius illius *Plutarchi* (ita enim *Persam* hunc nominat) scripta doctis *Europæ* viris palam innotuerint; fore enim vir bonus sibi pollicebatur, ut doctissimus bibliothecæ Cæsareæ custos, *Sebastianus Tengnagelius*, itemque operis *Mirchondiani*, nunc temporis codices inter manuscriptos bibliothecæ Cæsareæ asservati, possessor, hujus edendi in se curam susciperet; verum inania hæc fuisse vota, eventus docuit.

Felicius certe istud *Meninskium* præstiturum fuisse, mihi persuasum habeo, si vita ipsi longior suppetiisset; & ipse enim *Mirchondianum* opus cum translatione *latina* in lucem emittere moliebatur.

Quod itaque variis præpeditum fatis intentatum in hodiernam diem relictum est, id, eruditissimi viri, *Henrici Schultensii*, qua *de propagandis finibus linguarum orientalium* usus est, admonitione incitatus, novis sane ausibus præstare aggressus sum, *Mirchondium* nempe *ab oblivione vindicare*.

Ast

L. S.

SUNT, ſi quæ alia in rebus literariis uſque adhuc minus elaborata dici queunt, in hiſtoricis certe plurima, eaque imprimis quæ ad *Aſiaticarum*, & exterarum gentium geſta pertinent. Cujus haud quemquam ratio fugerit, ubi fontes, ex quibus haurire noſtratibus adhucdum licuit, diligentius apud animum ſuum reputarit.

Et ſane rara admodum illa ſunt hiſtoriæ adminicula, ex *Turcarum*, *Arabumque* monumentis petita; novem licet, & quod excedit ſeculis, perpetua fere *Europæis* nunc pace, nunc bello cum barbaris hiſce nationibus negotia tractanda occurrerint.

Rariora, quin rariſſima ea ſunt, quæ ad res *Perſarum* eruendas adjumento eſſe poſſent (premo ſilentio *Indos*, *Tataros*, & gentes reliquas) quamquam *Perſis* & cum *Græcis* olim, *Scythisque*, & poſterioribus temporibus cum *Ruſſis* frequens interceſſerit commercium, variis nempe jam bellorum, jam legationum cauſſis oblatis. Neque eſt, qui ad hanc hiſtoriæ partem (ut quid in iis fuiſſe præſtitum dici queat) illa accenſeat, quæ clariſſimi viri *la Croix*, pater, filiusque una cum *Joneſio*, de *Dſchengizchano*, *Timurbeghio*, & *Schah Nadirio* juris publici fecere; præterea enim, quod hæ haud connexæ ſingularium tantum epocharum particulæ ſint, in omnibus inſuper auctoris *Aſiatici* verba, ad rem illuſtrandam apprime neceſſaria, deſunt, atque in binis quidem prioribus ipſa etiam in translatione adcuratio deſideratur; ut id ipſum in *Commentatione de fatis* LL. OO. innui.

Neque omni auctoritate deſtituitur hic in medium prolata de rariſſimis *Perſicæ* inprimis hiſtoriæ fontibus ſententia, publico utpote, dum hujus mentio haud ita pridem in *Anthologiæ Perſicæ* præfatione incideret, judicio corroborata.

 Pretium

WENCESLAO

A

KAUNITZ RIETBERG

ROM. IMP. PRINCIPI

ORIENTALES UT LITERÆ

AUSTRIACIS IN TERRIS

VIGERENT,

OLIM

AUSPICI ET PRAESTITI.

NVNC

ENATI UT INDE FRUCTUS

COMMUNEM IN USUM

CEDANT,

FAUTORI ET PROTECTORI.

BERNARDUS DE IENISCH

D. D.

HISTORIA
PRIORUM
REGUM PERSARUM
POST FIRMATUM IN REGNO ISLAMISMUM.

EX

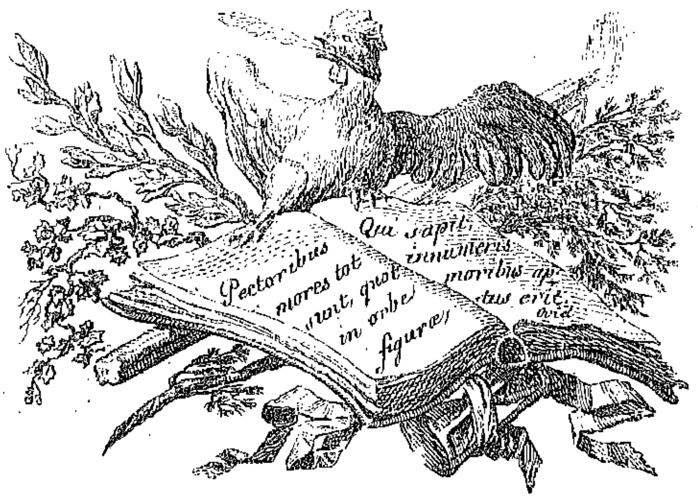
MOHAMMEDE MIRCHOND

PERSICE ET LATINE

CUM

NOTIS

GEOGRAPHICO LITERARIIS.



VIENNÆ,

TYPIS JOSEPHI NOBILIS DE KURZBECK, SACR. CÆS. REG. AULÆ ILLYRICO-ORIENTALIS, NEC NON INCL. INF. AUSTRIÆ ORD. TYP., ET BIBLIOP.

MDCCLXXXII.

CORRIGENDA.

Pag.	Lin.	
5.	35.	lege pro pilchrimes: pilgrimes.
15.	29.	— — l'inftutut: l'inftitut.
19.	10.	— — Aleandor: Alexander.
*20.	27.	— — exequerentur: exfequerentur.
28.	4.	— — momumentum: monumentum.
33.	2.	— — ignoscas: ignoras.
43.	19.	— — Saffanidatum: Saffanidarum.
45.	19.	— — perfuafiffimum: perfuafiffimum.
47.	16.	comma poft Saffanidae delendum.
—	27.	lege pro 340: 240.
67.	4.	— — mortes: montes.
86.	9.	— — exhibitur: exhibetur.
88.	34.	— — Sbholiafta: Scholiafta.
89.	9.	— — Valeoriano: Valeariano.
90.	11.	— — monumenti: momenti.
93.	18.	— — Sufu: Sufa.
122.	10.	— — affigies: effigies.
128.	35.	dele: colligendum puto.
142.	13.	lege pro ex ea aëre: ex aere.
151.	33.	— — ed. Hupf. ed. Hudf.

CORRI-

Tituli

MARA-

Index rerum.

D.

*) Nomina literis capitalibus, quas vocant, impressa capitum titulos indicant.

post Chr. n.

III. Monumenta incertae aetatis.

Index

3. E Saſſanidarum aevo:	poſt Chr. n.
Nackschi-Rustam, anaglyphum Artaxerxem ſiſtens, p. 37.	226-239
Firuzabad, urbis reliquiae, p. 78.	226-239
Nackschi-Rustam, anaglyphum Saporem I. exhibens, p. 47.	240-270
Nackschi-Radjab, anaglyphum, p. 52.	240-270
Schapur, urbis rudera, anaglypha, p. 85.	240-270
Schuster, urbis reliquiae, p. 98.	240-270
Nackschi-Rustam, effigies Hormisdae (?), p. 38.	271-272
Ahwaz, urbis rudera, p. 99.	302-308
Tak-Bostan, effigies Saporis II.	309-380
et Saporis III., p. 126.	385-389
Tak-Kesra, palatium Cosrois, p. 105.	532-579
Murus Caucasius, p. 169.	532-579
Kheser-Schirin, p. 106.	590-628

Nackschi-Rustam, anaglypha, p. 45. 46. 48.

Meschid-Mader-Suleiman, aedicula ſingularis ſtructurae, ſepulcrum e Saſſanidarum tempore (?), p. 62.

Kademgah, anaglypha, p. 74.

Tak-Bostan, ſtatua equeſtris, p. 132. aliaque anaglypha, p. 135. 136.

Bissutun, columnae apex, inſcriptio, p. 141.

ante Chr. n.

II. Monumenta Perfarum.

1. Ex Achaemenidarum aevo:

Pafargadae et Cyri fepulcrum, 62. 69. . . . 560

MESCHID - MADER - SULEIMAN (ad vicum Murghâb), rudera cum infcriptione cuneiformi, quae Cyri nomen exhibet, p. 61. 560

PERSEPOLIS, TSCHIL - MINAR, p. 29. . . . 522–586

NACKSCHI - RUSTAM, regia maufolea (βασιλικαὶ ϑῆκαι), p. 29. 465–334

MONUMENTA RUDERIBUS TSCHIL - MINAR FINITIMA, p. 22.

VETUS PYREUM, e regione monumentorum Nackfchi-Ruftam, p. 29.

MESCHID - MADER - SULEIMAN (ad urbem Schiras), p. 73.

FASA, urbis rudera et literae cuneiformes, p. 76.

DARABGERD, urbis (Darii?) rudera, p. 77.

BISSUTUN, anaglyphum et fepulcri facies, p. 140. 142.

GAZA, p. 157.

poft Chr. n.

2. Ex Arfacidarum aevo:

BISSUTUN, anaglyphum et infcriptio, p. 141. . 47

Index monumentorum chronologicus *).

I. Monumenta ſummae antiquitatis, ante Cyrum, 560.

ante Chr. n.

Semiramidis ſtatua et columna, p. 115.

Semiramidis opera in Armenia, p. 160.

Monumenta urbis Bamian, p. 176.

Ecbatana, Deiocis opus, p. 145. 710–657

Zarinae ſepulcrum, p. 174. 600

Susa, p. 91.

II.

*) Nomina, quae a margine paulo removi, monumenta indicant, quorum aetatem in univerſum modo efficere potui. Reliqua artis opera, exceptis iis, quae, ultimo loco allata, dubiae omnino ſunt aetatis, ita conſtitui, ut plerumque regis, ad quem pertinebant, notarem imperii annos. Vocabula literis curſivis, quas vocant, impreſſa, monumenta deſignant, quae vel plane interiere, vel nondum inventa ſunt.

mala conditione et tempestate pluvia impeditus est auctor, quominus accuratius eos examinaret. — Pottingeri viator originem horum monumentorum ad Gabrorum *d*) tempora referebat. Neque Indorum neque Muhamedanorum architecturae indolem in iis observasse sibi visus est Pottingerus. Omnia summam antiquitatem prodebant; quamquam ex durissimo lapide constructa, nihilo secius tamen temporis iniuriam quam maxime experta erant. Notatu dignissimum est, quod *Murad Chan* Pottingero narravit, nullum esse totius provinciae lapidem parem iis, quibus constructa essent illa aedificia, quorum similia iam temporis nulla exstruere possent incolae. De eorum consilio dubitat Pottingerus, utrum sepulcra fuerint an religioso usui destinata. Editus enim locus qui in parte interiori est, tam sepulcri speciem, quam formam arae in pyreis obviae quodammodo habet. Ex eorum numero permagno apparere videtur, sepulcra ea fuisse *e*). Eo magis notatu digna sunt haec monumenta, quo minus talia in his regionibus inventum iri exspectaveris. Ad Indos originem eorum referrem, ni claris verbis dixisset Pottingerus, nihil architecturae Indicae in iis contineri. Quum in extremis Gedrosiae versus septentrionem finibus sita sint, Gedrosia ipsa vero nunquam cultura eminuerit, Zarangaeorum terra fortasse hucusque pertingit quondam; a Zarangaeorum enim, qua conspicui fuisse videntur, cultura, non abhorret talium monumentorum exstructio. De eorum usu et consilio, priusquam accuratiorem descriptionem et, si fieri potest, delineationem nobis dederint peregrinatores, plura hallucinari, res foret vana et inutilis. Quum enim omni istarum regionum historia destituti simus, monumentum ibi inventum per semet ipsum explicari debet.

d) *Gabri* h. e. *Infideles* appellantur Zoroastris sectatores.

e) POTTINGER's *travels*. p. 127.

Index

CAPUT I.

Monumenta ad urbem Nusky.

Tria milliaria Anglica ab agro urbis *Nusky* (ſub 65° 45′ longit. 29° 54′ lat.) praeterivit Pottingerus monumentum ſingularis ſtructurae, quod appellat *Gumbuz a*). Situm obtinere perhibebatur urbis ditiſſimae et antiquiſſimae, cuius quidem, praeter illam aediculam, nullum aliud indicium iam reſtat. Saxis, ut videtur, ſtructa eſt, quamquam a montibus, qui ea ſuppeditare poſſent, procul diſtat. Longius ab ea affuit Pottingerus, quam ut architecturae indolem, et materiae, qua ſtructa erat, naturam accurate examinare potuiſſet. Admiratione dignum praedicabatur cementi genus, quod duritie par eſſe contendebatur marmori *b*).

Pottingero paululum progreſſo attentionem moverunt lapides nonnulli permagni, viginti vel triginta ulnarum ſpatio a ſe invicem disſiti. Ex Perſarum opinione Ruſtamus eos diſpoſuit, ut viam deſignaret, qua equo citato vectus fuerit. Ridiculam hanc explicationem iure reiecit Pottingerus; quo vero conſilio hi lapides a vicinis montibus delati ſint, ſe non efficere potuiſſe contendit: magno labore et multis inpenſis hoc fieri tantum licuiſſe, auctor eſt idem. Lapides enim forma erant quadrata, eorumque ſingula latera ſex ſeptemve ulnas efficiebant *c*).

Trium dierum iter ab hoc loco meridiem verſus praeterivit Pottingerus rudera tumulorum inſolentis figurae, quadringentarum ulnarum ſpatio a flumine *Bale* occidentem verſus diſſitorum. Quadrata erant forma, eorumque ſingulum circumdatum erat muro, ex caeſis lapidibus ſtructo. Interior tumuli pars quatuor vel quinque ulnarum quadratarum ſpatium explebat. Tumuli frons et introitus orientem verſus ſpectabat. — Colles praeterea nonnulli terracei et lapidei per magnam planitiei partem ſparſi erant, ſed valetudinis mala

a) POTTINGER's *travels* p. 123. "Three miles from the Toomun (of *Noosky* &c.) we paſſed a *Goombuz* or *cupola*." Intelligo aedificium rotunda forma.

b) POTTINGER, l. c.

c) POTTINGER, l. c.

infelicitatem soli, ab hominibus plane barbaris et diversarum nationum, qui *Ariani dicuntur*." Paulo meliori conditione fuit Carmania, iis saltem partibus, quibus attingebat Persidem, plerumque vero Gedrosiae non dissimilis. De Gedrosia parum tantum innotuisse videtur cum Persis ipsis, tum Graecis Romanisque. Quae saltem de eius natura viguerit opinio, satis demonstrat expeditio Semiramidis, *quae ex India fugiens, cum viginti tantum hominibus e toto exercitu evasisse tradebatur b)*. Quae expeditio utrum vera sit, an ad modum verae composita, eatenus saltem historica est habenda, quatenus inde regionum istarum discimus naturam, absurdum quippe foret huic contraria fingere. Accedit quod ista narratio insigniter firmatur per aliud testimonium, secundum quod Cyrus, ex India per has terras redux, cum septem tantum hominibus interitum effugit *c)*. Inprimis vero haec omnia suam vim recipiunt per iter illud Alexandri, qui, cum pedestri exercitu ex India per mediterraneas terras Pasargadas versus tendens, omnem fere viam per deserta arenosa, aqua parce tantum provisa, ingenti suorum clade confecit. — Haec ipsa soli conditio causa est, quod nihil nisi generalem interioris terrae imaginem tenemus. Orae maris rubri inprimis per Alexandri iter e tenebris suis protractae sunt; parum lucramur illa expeditione ad terras mediterraneas percognoscendas: hoc enim iter, propter aquae et frumenti, qua urgebatur, inopiam, quam maxime accelerare cogebatur. Post Alexandrum nemo vel Graecorum vel Romanorum has terras adiit. Aeque ac geographia, *historia quoque istarum regionum nos latet*. Cuiusvis alius terrae Satraps saltem innotuit, Gedrosiae satrapis ne nomen quidem tenemus. Hoc saltem tam ex terrae conditione, quam ex Strabone *d)* patere videtur, incolas nunquam paulo elatiori culturae gradu conspicuos fuisse. Ex recentiori harum regionum descriptione, quam Pottingero *e)* debemus, discimus, incolas Balutschorum nomine et nunc quoque pristinam vitae rationem servare. Vix sperabis, multa in his regionibus inventum iri monumenta attentione digna.

CAPUT

b) ARRHIANUS. VI. 24.

c) ARRHIANUS l. c.

d) p. 192. 1050.

e) POTTINGER's *travels in Beloochistan and Sinde*.

integro. De urbis situ et conditione nihil certi comperit Christie; nec urbem ipse vidit, viatoris enim culpa a via aberravit *g*).

3) Pulky *h*),

(sub 61° 36′ et 30° 55′ latit.) spectandas praebet reliquias urbis quondam maximae et florentissimae. Adsita est fluvio *Helmind*, cuius ripae hac parte uberrimae sunt.

4) Iulallabat vel Duschak.

(sita sub 61° 14′ longit. 31° 26′ latitud.) Reliquiae veteris urbis hoc loco sitae spatium obtinent aeque magnum ac urbs Isfahan. Recentior urbs est sub principe quodam *Bahram Chan Kyany* ex antiqua gente oriundo.

Quamquam ex his omnibus vix quid certi colligi potest, hoc saltem ex Pottingeri notitia clarum est, restare in his regionibus, quae antiquitatem prae se ferunt satis remotam, quaeque accuratiori examine haud indigna sunt *i*).

SECTIO II.

Regiones meridionales seu Gedrosia et Carmania.

Praemonenda.

Quae fuerit veterum Gedrosia et qualis eius natura, optime nos edocet Strabo *a*). "Post Indiam versus occasum flectentibus, montibus ad dextram servatis, regio occurrit perampla, male culta ob infeli-

g) Pottinger, l. c.

h) Poolkee e scriptura Christii.

i) De Sarangaeorum terra cf. quoque Kinneir, p. 191.

a) p. 192.

Fluvius ſatis magnus *Elymander*, nunc *Hindmend* dictus, inundationibus ſuis terram fecundabat. Antiqua fuit heroum carminibus Perſarum celebratorum ſedes: Schemſchides, ex ea oriundus, magnam ibi vitae partem tranſegit, dum, inde progreſſus, urbem *Iſtakar* conderet. Ruſtamus in ſumtum aſſignatam hanc terram a Perſarum regibus accepit, eamque tum demum reliquit, quum contra Afraſiabum et Turcos moveret *a*). Ruſtami monumentum in Segeſtana inveniſſe et everiſſe narratur Tamerlanus *b*). Quae quidem omnia, licet fide hiſtorica deſtituta ſint, confirmant ſaltem, quod ex aliis teſtimoniis colligitur: terram iſtam antiquitus inclaruiſſe et cultura eminuiſſe. Nam teſte Herodoto *c*), Sarangae in Xerxis exercitu decori erant veſtibus verſicoloribus, armis vero utebantur Medicis. Artes igitur Sarangae exercuerint, neceſſe eſt. — Huius terrae, cuius vix unus alterve ſcriptorum recentiorum mentionem inciicit, paulo meliorém cognitionem debemus Britanno illi Chriſtie, quem diro fato in Perſia occubuiſſe, valde lugemus. Ex eius diarii epitome, quae habetur apud Pottingerum, conſtat, regiones fluvio Helmind proximas ſolas iam eſſe cultas. Terra vero prioris culturae et ſplendoris haud pauca prae ſe fert indicia. Multa enim in illa via, quam inde ab urbe *Rodbar* usque ad *Duschak* confecit Chriſtie, urbium et caſtellorum ſatis ſplendida invenit rudera *d*).

1) Kykobad.

Quinque milliaria Anglica ab urbe *Rodbar* occidentem verſus, rudera arcis et murorum urbis *Kykobad* (61° 53′ longit. 30° 39′ lat. ſecundum Pottingeri mappam) admirationem movent *e*). Praeter caſtellum quadrata forma et muros terraceos nihil fere reſtat.

2) Kuliput *f*),

(ſita ſub 61° 36′ long. et 30° 46′ latit.) palatio ſuperbit ſtatu ſatis integro.

a) D'HERBELOT, *biblioth. orient.* ſ. v. Segeſtan.

b) *Hiſtoire de Timur-Bec* I. p. 379. "Lorsqu'on fut arrivé ſur le bord de la riviere de Hirmen, (idem fluvius qui Helmind) on détruiſit l'édifice nommé la *Digue de Ruſtem*; et il ne reſtat aucun veſtige de cet ancien monument."

c) VII. 67.

d) POTTINGER'S *travels* p. 407.

e) Ibid. p. 408.

f) Nomen ſcriptum exhibet Chriſtie: Kulcaput.

scilicet et Chinam adeo. Praeter alias terras, et hodiernum *Kaschmir* adierunt, ubi, teste Abu-Fazelo *t*), multi ad Buddae religionem transierunt. Quae quum ita sint, Bactrianam quoque adiisse Buddae sectatores, idcirco perquam verosimile est, quod antiquissimo tempore cultura eminuit, quae vix aliunde quam ex India ad eam pervenire potuit. Accedit, quod multa in Bactriana inveniuntur monumenta, haud dubie Indicae originis *u*). Num fortasse hi ipsi Buddae sectatores India expulsi effecerunt, ut Bactria luce culturae Indicae collustraretur? De tempore, quo Buddae sectatores ex India emigraverint, nihil certi iam constat; ex omni tamen huius rei silentio (Indi enim ipsi de ea nihil in sacris suis libris constare affirmant) *v*) hoc saltem concludi posse videtur, expulsionem istam ad remotissima tempora recurrere, et nostrum historicum, quod vocamus, aevum longe excedere *w*). Quum vero inde, ut mihi videtur, constitui debeat monumentorum nostrorum aetas, clarum est, nec hanc certe et distincte nostris subsidiis attingi posse. Non sola tamen verosimilitate nititur, si quid video, monumenta nostra vere esse Indica, h. e. a populo perfecta, qui ex India quondam huc immigravit, deinde, antiquitate ea omnia, quorum iam notitiam habemus, Persiae monumenta longe post se relinquere.

CAPUT III.

Monumenta in Sarangaeorum terra obvia.

Ariae et Bactrianae versus meridiem, Carmaniae et Gedrosiae versus septentrionem sita erat *Sarangaeorum* vel *Zarangaeorum terra*, hodierno nomine *Seistan* dicta. Quamquam amplitudine plurimis Persiae terris cedebat, florens tamen et dives erat, si quae alia. Fluvius

t) *Ayeen Akbery.* T. II. p. 459.

u) Abu'l Fazel, *Ayeen Akb.* II. p. 159. 173.

v) Heeren's *Ideen* I. 2. p. 437.

w) De Buddae religione cf. quae dedit vir in rebus Indicis totus, *Hallesche allgemeine Literatur Zeitung.* 1816. Nr. 234. p. 268.

mian, h. e. *pura et ſancta urbs n*). Maximae eſt antiquitatis, et Buddae ſectatorum ab antiquiſſimo tempore metropolis habetur; hinc cognomen traxit *Budda-Bamian o*). Quae quum ita ſint, quumque peregrinatores adeo, et Indicarum rerum inſtructiſſimi ſimilitudinem inter haec et Indica Buddae religionis monumenta obſervaſſe ſibi videantur *p*), non ſine omni veroſimilitatis ſpecie colligas, credo, Bamiani urbis incolas primis temporibus Buddae ſectatores fuiſſe, antrum vero illud inmane templum effeciſſe Buddicae religioni addictum.

IV. Ad quam aetatem referenda ſint illa monumenta?

Vulgo praedicatur urbs Bamian ſedes parentum humani generis, atque ante diluvium Moſaicum exſtitiſſe putatur. Quae fama, cum Perſarum, tum Indorum ſacris libris firmata, aeque omni argumento caret, quam quod Wilſordus habet, ante Ninum eam exſtitiſſe *q*). Buddae religionis hiſtoriam ſi percognitam haberemus, aetas monumentorum certo fortaſſe effici poſſet; de ea vero quum tam pauca modo et parum certa nobis conſtent, praetereaque omni huius terrae antiqua hiſtoria deſtituti ſimus, in eo erit quieſcendum, ut veroſimilitatem aſſequi ſtudeamus. — Annus, quo exſtitit Budda, ab aliis alius aſſertur: modo 1366, modo 1036, modo 959 habetur *r*). Quod ita ſibi expedit Ioneſius, ut plures accipiat, qui huius religionis praeceptores exſtiterint. Fide digna eſſe videtur haec ſententia, quum *Budda* nomen ſit appellativum, et, ſecundum Ioneſii praeceptoris Indici teſtimonium, *virum ſapientem, philoſophum* ſignificet *s*). Annum, quo Buddae religio diverſa a ceteris ſecta exſtitit, circa annum circiter milleſimum ante Chr. n. conſtituit Ioneſius. Per magnam ea propagata eſt Indiae partem; quum vero repugnaret ceteris ſectis, inprimis vero religioni Brahmanicae, expulſi ſunt Buddae ſectatores ex interiori India. Quo facto, cum ad Indiae terras remotiſſimas, tum ad alias terras extra Indiam ſitas, ſe contulerunt. Ceylon et Salſetta inſulae ab iis occupatae ſunt. Inprimis vero ſeptentrionales regiones petierunt, Thibetum feli-

n) *Aſiat. Reſ.* p. 494.

o) *Aſiat. Reſ.* p. 462.

p) ELPHINSTONE'S *account* p. 487.

q) *Aſiat. Reſ.* p. 470.

r) IONES'S *works*, I. p. 29.

s) IONES'S *works*, I. p. 293.

figuris, quae in monumentis Nackschi-Rustam ad genua usque terra obrutae inveniuntur. — Utriusque figurae vestitus opere Phrygionio, quod vocant, variis coloribus distincto, ornatus est. — Capitis tegumentum statuae virilis simile est ei, quo ornata spectatur feminea illa figura in monumentis Rustamicis *g*)." —

Simili forma ingenti, erecta statura, duae statuae inveniuntur ad introitum templi, religioni Buddicae quondam addicti, quo superbit Salsetta insula *h*). Rubro colore oblitae sunt, caput habent coopertum. Pari modo Buddae effigies in templo quodam, Ceylonis insulae, eidem religioni addicto invenitur, quae, flavo colore picta, capitis tegumento instructa est *i*). Perpetua, si quid video, Buddae figurarum ornamenta fuerunt color quidam, quo illinebantur, lucidus, et capitis tegumentum. Cuius generis capitis tegmen fuerit in statuis Bamianis, discimus ex Wilfordo, quo teste *k*) respondet illi, quo ornata est figura illa feminea *l*) in monumentis Rustamicis. Quod si comparaveris cum capitis tegumento, quod habet Buddae figura, cuius effigiem, secundum picturam Indicam templi lagrenat, ex Museo Borgiano desumtam dedit Paulinus *m*), insignem observas utriusque ornatus similitudinem. Hinc, si quid video, prodit similitudo figurae Bamianae cum effigie Buddae Paulini. Figura Bamiana praeterea unam manum versus os porrigit, alteram vero e transverso pectori praetendit. Et in hac re similis est ex parte aliis Buddae figuris apud Paulinum. Quae cum ita conveniant, Bamianas statuas pro Buddae imaginibus habeo. Quum vero inter ipsas statuas et templum, ad cuius introitum sitae sunt, nexus haud dubie intercedat arctissimus, templum ipsum Buddae religioni sacrum fuisse, nullus dubito. Quae quidem sententia per se, ingenue confiteor, satis lubrica, aliis argumentis insigniter firmatur. Non solum fama Bamiani incolarum, sed etiam sacri libri Buddae sectatorum urbem illam omnis puri et sancti fontem habent, eamque nomine appellant *Para-Bamian* vel *Scharma-Bamian*,

g) *Asiat. Res.* p. 465. 66.

h) VALENTIA's *travels* II, p. 196.

i) MSS. GRAHAM, *Journal of a residence in India.* p. 89.

k) *Asiat Res* p. 465.

l) DE BRUYN IV. p. 363 Tab. 169. ed Amstelodam.

m) PAULINO A ST. BARTHOLOMAEO, *Syst. Brahm.* Tab. XX.

modi lapides, qui obſtant quominus putreſiant cadavera in iis repoſita) cauſa fuit, ut integrum ſervatum ſit illud cadaver? — Mons ille undique excavatus in memoriam nobis revocat inmania illa Ellorae urbis monumenta. Quibus quidem quamquam amplitudine et magnificentia longe cedunt noſtra, artis ſaltem ratione et conſilio ſimilia ſunt. Cui uſui illa deſtinata fuerunt, eidem et noſtra reſpondiſſe videntur. Urbs enim, ſimul cum templis et ſacris, ad Indorum morem tota e rupe exciſa, in monumentis illis Bamianis ſe ſpectandam praebet. Antrum illud permagnum, licet obiter tantum nobis innotuerit, de ipſius uſu nos haerere non ſinit. Domicilium certe non fuit, quum adeo ambitu maximum ſit et luce careat. Quicunque Indorum monumenta noverit, ne tantillum quidem dubitabit templum ſubterraneum hic agnoscere. De anaglyphis intus obviis nihil compertum habemus. Haud dubie vero connexum habuerunt cum ea religione, cui templum ipſum addictum erat. Item res ſe habere videtur cum ſtatuis illis duabus, ad templi introitum obviis. Quae quum paulo accuratius nobis deſcriptae ſint, ordiamur ab iis noſtram disquiſitionem, ſperantes fore, ut, earum ſignificatione rite expedita, luce colluſtrentur cetera monumenta.

Statuas illas ad cavi introitum perantiquas eſſe, primum fidem facit regionis incolarum fama, quae, quamquam veritate deſtituta *f*), antiquitatem earum *quodammodo* ſaltem probat; deinde ipſarum ſtatuarum conditio: licet enim ipſa rupe, e qua exciſae ſunt, a tempeſtatis iniuria ſatis defenſae, ita tamen exeſae ſunt, ut, multorum ſaeculorum decurſum expertae fuerint, neceſſe ſit. Haud parum difficultatis in enucleanda illa quaeſtione poſitum eſt, quae ſit ſtatuarum ſignificatio. Ex ſola earum comparatione cum aliis figuris, de quarum ſignificatione conſtat, veroſimilitatem ſaltem aſſequi ſtudebimus, cum ad certa pervenire, noſtris ſubſidiis, vix liceat. Notemus ea, quae alicuius momenti in ſtatuis iſtis occurrunt: "Ad introitum inveniuntur templi, — erecta ſtatura, forma ingenti. — Virilis ſtatua rubro colore picta, — veſtitu ſimilis eſt figuris,

f) De ſtatuarum ſignificatione non inter ſe conveniunt incolae; alii Adamum Evamque ſub iis exhibitos putant: alii alios, cf. *Aſiat. Reſ.* p. 465., et auctor libri *Phachangh Gihanghiri* apud HYDIUM. p. 132.

fuerit rex. Quod vero ad monumenta Bamiana attinet, longe aliter sese habet res. Tota Afganorum terra cryptis illis abundat; in solo agro Bamiano eorum duodecim millia inveniuntur, quas ex maxima parte domiciliis inserviisse, earum numerus aeque ac ratio satis docet. Qua de causa originem traxerint, necesse est, a populo qui antra subterranea inhabitabat. Vel ad Aegyptios vel ad Indos, si quid video, origo eorum recurrit. Originem Aegyptiacam prodere videtur mumia illa, quae teste Abu Fazelo in uno illorum conclavium invenitur. Accedit quod, ut cl. Heerenius *a*) ex Herodoto *b*), Diodoro Siculo *c*) et Strabone *d*) demonstravit, nonnulli veteres Aegypti reges Bactriam Indiamque expeditionibus petierunt. Quamquam per illa testimonia probatur, Aegyptios antiquissimis temporibus terras illas adiisse et nonnunquam fortasse occupavisse, diuturna tamen earum possessio, quae requirebatur ad talia monumenta perficienda, Aegyptiis fuisse non videtur. Nec monumenta ipsa prae se ferunt Aegyptiorum antrorum indolem: moles illa omnia opprimens, quam in monumentis Aegyptiacis ubique observas, non obvia est in antris Bamianis. E monte enim solitario, conicae formae, excisa, persublimia sunt, ita ut in aëre adeo pendere videantur. Alia prorsus est Aegyptiacorum antrorum indoles. — Quod ad mumiam illam attinet, vereor, ne argumentum, quod ex illa petere quis velit, nullum sit. Ex Abu Fazeli quidem opinione cadaver illud mumia fuit; quum vero nec corpus illud, nec antiquitates Bamianas, quod ex descriptione parum accurata apparet, proprio examini subiecerit, nemo non videt, quam lubricum sit argumentum, ex re illa petitum, cuius ne mentionem quidem iniiciunt reliqui scriptores. Sed fac, fuerit ibi cadaver, multorum saeculorum decursu haud consumtum, ne tunc quidem necessario monumentis illis Aegyptiaca origo tribuenda est. Testis est Chardinus *e*), in hodierno *Chorasan* cadavera inveniri, arena obruta, incolarum, qui ante haec decem vel undecim saecula terram illam obtinuerint. Causam vero, quod non consumta fuerint, affert Chardinus soli conditionem siccam et arenosam. Quid igitur, num pari modo vel terrae conditio vel lapidis natura (sunt enim eiusmodi

a) HEEREN'S *Ideen* II. p. 815.
b) II. 102.
c) I. p 64.
d) XVII. p. 1171. XVI. p. 1114.
e) CHARDIN. VIII. p. 396.

detur quam auctores praecedentes. Wilfordus usus est narrationibus peregrinatorum, cum Orientalium, tum Europaeorum, ut videtur; eorum unius, quamquam Orientalis, permagni facit testimonium. Nomen ei est Meyan Asod Schah; superiori loco natus, satis eruditus, apud omnes maximo honore cultus. Duodecies ille monumenta haec visitavit; eius narrationes uti diligentem ita et veritatis studiosissimum peregrinatorem produnt. Quod vero attinet ad Wilfordum ipsum, nullus dubito, quin maxima fide peregrinatorum narrationes nobis retulerit. Ex aliorum informatione et Elphinstonius sua hausit z), quae quidem, licet parum novi contineant, ceterorum saltem scriptorum testimonia, ex alia parte confirmant, ex alia refutant, quum adeo veritatis studiosum et accuratum toto libro se gesserit Elphinstonius. Quae quum ita sint, quamquam horum scriptorum nullus monumenta illa vidit, revera tamen ea exstare, dubitari nequit. An vero ea omnino talia sint, qualia nobis describuntur, quaestio est a nobis ad liquidum haud perducenda. In numeris saltem et mensuris, inprimis apud scriptores, quos laudat Hydius, exaggerationem obtinere, clarum mihi esse videtur.

III. Monumentorum usus et significatio.

Permagnus ille conclavium numerus, antrum illud vastissimum, statuae illae ingentis magnitudinis eo magis admirationem movent, quo certius est, omnia illa, quamquam in Persia reperiuntur, neutiquam tamen Persis originem debere. In aliis quoque Persiae regionibus antra subterranea inveniuntur, (sepulcra regum e monte Rachmed excisa, eiusdemque generis cryptae monumentorum Nakschi Rustam). Quae vero ut ratione, qua sunt excisa, ita et usu, cui inserviebant, plane discrepant ab antris Bamianis. Cryptae illae Persicae, quod vix dubitari poterit, domicilia vivorum non erant; monumenta Bamiana contra sepulcrorum usui non erant dicata. Domicilia subterranea, sensu stricto, Persae, quantum scimus, nulla habebant. Non obstant huic sententiae cavernae illae ad urbem Kirmanschah: ea enim ut omnibus vitae commodis et necessitatibus parum respondissent, ita domicilia perpetua non erant; licet in iis, ut supra vidimus, refrigerii causa interdum commoratus fuerit

z) Elphinstonius monumentorum mentionem iniicit, *account* p. 153. 318. 487.

fima eorum inveniuntur inter *Bamian* et *Bahlac*, loco quodam, cui nomen *Mohi*. Quae enim quum praeruptiffima montium iuga occupent, Muhamedani inhabitanda fibi non fumferunt; ideoque factum, ut picturae, quibus ornati funt parietes, colores referant ita vividos, ac fi nuper admodum effent inducti *u*). Sculpturae vero et infcriptiones num antris infint, non certe comperit Elphinftonius *v*). Statuarum quoque, quamquam praeter illas tres incolumes nullae inveniuntur, fragmenta multa hic illicve fparfa aperte docent, maximum earum numerum ibi quondam fuiffe *w*). Duo milliaria Anglica ab agro Bamiano meridiem verfus inveniuntur rudera urbis *Ghulghuleh*, quae antiquiffimo tempore a Muhamedanis diruta perhibetur. Reliquiae aedificiorum lapidibus ftructorum parvum occupant montem conicae formae, in cuius fummo apice veftigia adhuc reperiuntur palatii veterum regum *x*). An haec rudera eadem fint, quae Abu Fazel appellat *monumentum Zorhack*, quodque conditione fatis integra adhuc confpici, teftis eft, ex verbis eius effici nequit *y*). Et omnino concifius omnia, quae modo indicavimus, a peregrinatoribus prolata funt, quam ut ex iis quid certi quoad monumentorum aetatem et auctorem confequi poffimus. Difcas tamen ex illa recenfione, quot quantaque monumenta, accuratiori examine digniffima, ibi adhuc inveniantur. Aegre idcirco ferimus, Elphinftonium tam parum operae antiquitatibus defcribendis impendiffe.

II. Scriptorum de monumentis Bamianis fides et auctoritas.

Maxime dolendum eft, nos, quoad monumenta Bamiana, deftitutos effe tefte oculari. Hydius enim, quae profert, haufit ex libro *Pharhangh Gihanghiri* Indice confcripto, cui auctor eft Ebn Phacreddin Angjou, et ex libro Perfico *Mafâlik Mamâlik*, in quibus revera Orientales agnofcis, alia enim habent fabulofa, alia in inmenfum exaggerata. Abu Fazel continet quidem nonnulla, quae ab aliis non confirmantur, fide tamen dignior effe videtur

u) *Afiat. Ref.* p. 464. *v*) *Account.* p. 487.
w) *Afiat. Ref.* p. 467-69. ELPHINSTONE's *account.* p. 318.
x) *Afiat. Ref.* p. 463. 464. *y*) *Ayeen Akbery.* p. 183.

inicit tot faeculorum decurfus. Utriusque figurae, addit ille, vestitum opere Phrygionio, quod vocant, vario colore quondam distincto instructum esse; cuius quidem rei et nunc supereffe indicia. Statuarum alteram rubro, alteram grifeo colore pictam fuisse *o*), ni fcilicet lapidis color genuinus grifeus fit *p*). Ex aliorum peregrinatorum *testimoniis affert Wilfordus q*), *vestitum fimilem esse ei*, *quo* indutae fint figurae femiobrutae in monumentis Nakfchi-Rustam, hoc tamen discrimine, ut statua feminea capitis ornamento careat, virilis vero tiara fit ornata, cui fimilem habeat feminea figura in monumentis Rustamicis. Inter crura virilis statuae introitus est templi, quod quidem eo ambitu esse contenditur, ut omnes bellici apparatus, omniaque impedimenta totius exercitus *Zeman Schahi fatis in eo habeant fpatii.* Totum antrum tenebrofum est, parietes eius recessibus et anaglyphis ornati funt *r*). De hoc templo nihil quidem habet Abu Fazel, narrat vero aliam rem, notatu dignissimam, de qua vero filent ceteri fcriptores. "In conclavium illorum uno (ut habet ille) fepulcrum est, quod continet loculum, cui inest corpus exanime, de quo ne incolarum quidem aetate maximus aliquam habet notitiam. Summa colitur reverentia." Quibus adiicit idem: "veteres, quod certum est, nonnulla noverant medicamenta, quibus fi perungebant cadavera, eaque loco ficco reponebant, temporis iniuria illaefa manferunt. Et hoc corpus ea ratione unctum et curatum fuisse, nullum dubium est, quamquam fupernaturali vi confervatum vulgo putatur."

2 Monumenta alia in agro Bamiano passim obvia.

Tota Afganorum terra, tam recessibus e rupe excifis, quam reliquiis aedificiorum, lapidibus structorum, abundat *s*). In folo *agro Bamiano t*) *ad viginti millia conclavium illorum* inveniuntur, quorum alia diligentiori, alia rudiori manu excifa funt. Perfectiffima

o) *Afiat. Ref.* p. 466.

p) Ad hanc colorum diverfitatem referenda videntur statuarum nomina. Perfice enim dicuntur *Surch-But* i. e. idolum rubrum, et *C'hingh-But* i. e. idolum grifeum feu cinereum. Cf. HYDE. p. 132.

q) *Afiat Ref* p. 465.

r) *Afiat. Ref.* p. 467.

s) *Afiat. Ref.* p. 464.

t) The *tuman* or *tagavi* of Bamiyan. Cf. *Ayeen Akbery* p. 183.

rum altitudo ab aliis alia affertur. Abu Fazel *h*) auctor eſt, alteram octoginta, alteram quinquaginta ulnas aequare. Ab auctore libri *Pharhangh Gihanghiri*, a Hydio *i*) laudati, discimus, ambarum altitudinem quinquaginta cubitorum eſſe. Quae quidem altitudo, licet vera videatur Wilfordo, accuratiſſimi Elphinſtonii teſtimonio *k*) repugnat, ex quo maioris formae ſtatua viginti ulnas alta eſt, minori vero duodecim vel quatuordecim tantum ulnae conveniunt. Hydii fontibus parum fidei eſſe tribuendum, docent quae idem *l*) ex alio libro, Perſice conſcripto, *Maſâlik Mamâlik* affert, ſtatuas ſcilicet intus cavas eſſe, ita ut quis, per plantam pedis ſubintrans, totam earum interiorem partem usque ad extremos manuum et pedum digitos permeare poſſit. Peregrinatores nihil de hac re tradunt; iure hinc Wilfordus narrationem illam per ſe parum credibilem ut fabulam reiicit. Haud procul a duabus illis tertia invenitur ſtatua, multo minoris magnitudinis. De ea nihil refert Elphinſtonius, plures tamen ſtatuae, exceptis illis duabus, ſupereſſe dicebantur. Sexus figurarum, longi temporis iniuriam et Muhamedanorum furorem expertarum, haud effici poteſt, teſte Wilfordo *m*). Alii vero peregrinatorum narrant, alteram iuvenem inberbem repraeſentare; alii, qui mammarum protuberantiam animadvertiſſe ſibi viſi ſunt, exhibitam eſſe contendunt feminam. Cui ſententiae conſentanea refert Elphinſtonius, qui alteram virilem, alteram femineam habet figuram. Utraque ſtatua, eodem teſte, ad orientem ſpectat; virilis imago unam manum verſus os tollit, alteram vero e transverſo pectori praetendit *n*). Firmantur haec per Wilfordum, ex teſtimonio clariſſimi cuiusdam Muhamedani Meyan Afod Schah, qui praeterea refert, duas illas maiores ſtatuas a ſe invicem diſſitas eſſe quadraginta paſſus, tertiam vero et quidem ſtatura minimam, viginti pedum, dimidium milliarii Anglici ab illis diſtare; ſtatuarum alteram feminam repraeſentare, e mammarum protuberantia et mollibus tenerisque oris lineamentis neceſſario colligi. Quae tamen an revera invenerit, dubitationem mihi incicit

h) *Ayeen Akbery* II. p. 183.
i) *Religio vett. Perſ.* p. 132.
k) *Account of Caubul* p. 487.
l) l. c.
m) *Aſiat. Reſ.* l. c.
n) ELPHINSTONE'S *account* p. 487.

CAPUT II.

Monumenta urbis Bamian.

Prima notitia monumentorum urbis *Bamian* debetur Hydio *a*); plura habet Abu Fazel, auctor libri Persice scripti Ayeen Akbery *b*); copiosiorem descriptionem dedit Wilfordus *c*).

A. Descriptio.

1. Monumenta urbis ipsius.

Urbs *Bamian*, lingua Sanscridamica dicta *Vami-Nagari*, *Vanigram* i. e. urbs pulchra et praeclara *d*), sita est in terra *Cabul*, octo dierum iter ab eiusdem nominis urbe versus occidentem *e*). Tota urbs ex permagna conclavium et recessuum e monte solitario excisorum copia constat, ita ut cum Thebis Aegyptiacis eam comparare haud dubitet Wilfordus. Conclavia illa appellantur apud incolas *Schamachch'h f*); eorum alia tantae sunt magnitudinis, ut templorum habeant speciem, alia domiciliorum usui respondent, eique ut nunc inserviunt, ita et olim respondisse videntur. In eorum nullis pilae vel columnae inveniuntur; parietes pro ornamentis habent anaglypha et sinus minoris formae. Figurae exsculptae quoque in iis inveniuntur, Muhamedanorum vi misere vero mutilatae. Picturarum adeo indicia in nonnullorum saltem recessuum parietibus hic ibique obvia sunt, fumo vero ea ita obducta, ut vix quid certi cognoscere possis. — Inprimis vero attentione dignae sunt duae statuae magnitudine inmensa. Rupi, e qua excisae sunt, a tergo ita adhaerent, ut saxi recessus statuarum crassitiem aequet; hinc factum, ut a tempestatis iniuria aliquatenus saltem defensae sint *g*). Statuarum

a) *Religio veterum Pers.* p. 132.

b) *Ayeen Akbery; or, the institutes of the emperor Akber, translated from the original Persian by Francis Gladwin.* 1800. T. II. p. 183.

c) *Asiatick Researches*, ed. Lond. in 8vo. Vol. VI. p. 462 sqq.

d) *Asiat. Res.* p. 462.

e) Ibid. p. 463.

f) Ibid. p. 464.

g) *Asiat. Res.* p. 465.

poterit. Zarinae *f*) aetatem discimus ex Diodoro, quo teste, regnante Astibare Medorum rege, inter Sacas Medosque bellum exortum est. Sacarum tunc imperium tenebat Zarina. Astibarem eundem esse, quem Cyaxarem appellat Herodotus, luculenter et certe demonstravit Boivinius *g*), qui copiosam Zarinae historiam ex veterum testimoniis contexuit. Eandem sententiam amplexus est Des Vignoles *h*). Cyaxares vero cum inde ab anno sexcentesimo tricesimo quarto, usque ad a. 595, auctore Volney, regnasset, monumenti supra descripti origo incidit in annum circiter sexcentesimum a. Chr. n. Summae antiquitatis et artis adhuc rudis monumenti descriptio prae se fert indicia. Simile est aliquatenus huic operi aliud Sacarum monumentum, a Strabone *i*) descriptum, quod aeque ac Zarinae tumulus artem illam antiquam, in immani et stupendo positam, indicat. "In campo enim petram quondam aggere complentes, ita ut rotundi collis figuram referret, muro cinxerunt; ibique Anaitidis et eodem altari gaudentium deorum Amani et Anandrati, Persicorum geniorum, templum posuerunt."

CAPUT

f) De Zarina plura qui scire cupit, quam quae ex Ctesia Diodorus memoriae prodidit, adeat Nicolaum Damascenum, cuius historiae habentur in *excerptis Porphyrogennetae a Valesio editis*, (p. 436), separatim proditae sub titulo: *Nicolai Damasceni historiarum excerpta et fragmenta ed. Orellius*, (p. 32.). Quae vero mutilata tantum ad nos pervenerunt. singulari enim fato codici Valesiano duae paginae exciderant, quae Zarinae historiae exitum continebant. Fragmentum, quod Zarinae fata priora continet, invenitur in *tractatu anonymi de mulieribus quae bello claruerunt*, ab *Heerenio* edito, in libro Germanico: *Bibliothek der alten Litteratur und Kunst* VI. p. 11.

g) *Histoire de l'academie des inscript.* T. II. p. 67.

h) *Chronologie de l'histoire sainte* II. p. 241.

i) Ἐν δὲ τῷ πεδίῳ πέτραν τινὰ προσχώματι πληρώσαντες εἰς βουνοειδὲς σχῆμα ἀπέθηκαν τεῖχος, καὶ τὸ τῆς Ἀναΐτιδος, καὶ τὸ τῶν συμβώμων θεῶν ἱερὸν ἱδρύσαντο, Ἀμανοῦ καὶ Ἀνανδράτου Περσικῶν δαιμόνων. Strabo. p. 779. Cf. et p. 1066.

CAPUT I.

Sepulcrum Zarinae.

Zarina Sacarum quondam regina, uti pulchritudine ita et consiliorum ſolertia et actionum ſtrenuitate admirabilis fuit. Reges enim ſinitimos, qui ſervitutis iugo Sacas premebant, bello ſubegit et magnam regionis partem ad mitiorem traduxit cultum urbesque non paucas exſtruxit, gentis denique ſuae vitam multo beatiorem effecit. Ideoque cives poſt obitum eius, ut gratiam pro beneficiis referrent virtutumque memoriam conſervarent, ſepulcrum ei caetera longe ſupereminens conſtruxere:

"Pyramidem enim triquetram ex fundamento eduxerunt, cuius latera ad ternorum ſtadiorum longitudinem protendebantur, vertex in acutum mucronem deſinens ad ſtadii ſublimitatem aſſurgebat. Coloſſea quoque effigie ſuper buſtum erecta, heroicos illi honores conſecrarunt, reliquaque omnia magnificentius quam maioribus eius impenderunt *a*)."

Sacae, celeberrima Scytharum gens *b*), Dahis et Maſſagetis vicini fuiſſe videntur. Teſte enim Strabone *c*), Scythae, qui a Caspio mari incipiunt, Dahae appellantur, qui vero his orienti viciniores ſunt, Maſſagetae et Sacae vocantur. Ptolemaeus *d*) ait, *Σακῶν θέσιν* ab occaſu terminari Sogdiana, a ſeptentrione et oriente Scythia, a meridie Imao monte. Quum vero alii alias locent Sacas *e*), locus, quo ſitum fuerit hoc monumentum, accurate vix effici poterit.

a) DIODORUS SIC. II. 34. *ὑποστησαμένους γὰρ πυραμίδα τρίγωνον, τριῶν μὲν σταδίων ἑκάστην πλευρὰν αὐτῆς κατασκευάσαι τὸ μῆκος, τὸ δ' ὕψος σταδιαῖον, εἰς ὀξὺ συνηγμένης τῆς κορυφῆς. ἐπιστῆσαι δὲ τῷ τάφῳ καὶ χρυσῆν εἰκόνα κολοσσικὴν, καὶ τιμὰς ἡρωικὰς ἀπονεῖμαι καὶ τἄλλα πάντα μεγαλοπρεπέστερα ποιεῖν τῶν τοῖς προγεγονόσιν αὐτῆς συγχωρηθέντων.*

b) PLINIUS. VI. 19. DIOD. SIC. l. c.

c) p. 778.

d) VI. 13.

e) Scriptorum veterum de Sacis ſententias collectas habes in: RENNELL's *geographical ſyſtem of Herod.* p. 214–222.

amplissima urbs *Nischapur*, Sassanidarum tempore inprimis conspicua; Tamurae originem debet, secundum Orientales, Alexander eam diruit, Sapor eam restituit et nomine suo, ut videtur, appellavit. Saporis statua in hac urbe olim spectabatur *p*). Adhuc tempore filii Haucali florentissima fuit et amplissima *q*). Rudera eius decem parasangarum circuitu sparsa sunt *r*). — Inter antiquissimas urbes censetur quoque *Meru*, quae aedificiorum amplitudine et copia quondam superbiebat. Memorabilis inprimis, quod ultimum refugium Iezdegerdis erat *s*).

Ariam, orientem versus, excipiebat Bactriana, Indiae proxima, iam *Balch* dicta; terra ampla et dives *t*). Per Bactrianam in Indiam via magna mercatoria ex Asia media se protendebat. Ut mercaturae faciendae aptissime sita erat, ita exercuit eam assidue *u*). Commercium illud cum Indis effecisse videtur, ut cultura longe superemineret ceteris Arianae terris. Primaria erat sedes Zoroastris, qui toti Persiae inde praeceptor exstitit. Bactriana fuit unde Persae, cum artium, tum literarum petiverunt initia et fundamenta. Iam antiquissimis temporibus, longe ante Persarum imperium, sub propriis regibus erat, secundum Orientalium testimonia. Urbs capitalis fuit *Bactra*, iam *Balch* dicta, ex Orientis fama a Tamurā condita. Artaxerxes Babegan ibi coronatus et Magorum institutione usus est. Cosrois Anuscervanis tempore ditissima et opulentissima fuit; arcem habebat et castellum e marmore structum *v*). Alexander octo urbes in Sogdiana et Bactriana condidisse fertur *w*). — Reliquas minoris momenti terras consulto, brevitatis causa, praetereo: nam earum aliis eadem contigit sors, quae provinciis illis modo nominatis, aliarum vero, ut Arachosiae et Drangianae, minorem tenemus notitiam, quam ut in iis describendis diutius morari possimus. Ad Zarangaeorum terram infra, ubi de singulis agam monumentis, recurram.

CAPUT

p) KINNEIR. p. 185.
q) EBN HAUCAL. p. 172. 214.
r) KINNEIR. p. 186.
s) EBN HAUCAL. 115. 116.
t) STRABO. 785.
u) HEEREN's *Ideen* I. p. 341.
v) KINNEIR. p. 187.
w) STRABO. p. 787.

dici attinet. E peregrinatoribus Europaeis Forsterus *h*), qui has terras peragravit, quum solus esset, nec ullis instrumentis geometricis, nec aliis subsidiis literariis adiutus, maximis vero semper omnis generis difficultatibus obstrictus, pauca tantum praestitit. Kinneirus ipse has regiones non adiit: cum ex incolarum *i*), quibuscum convenit, narrationibus, tum ex iis, quae sibi communicavit Christie *k*), sua hausit. Epitomen itineris, quod in hisce terris fecit Christie, habes quoque apud Pottingerum *l*), cuius ipsius nonnulla ad has regiones pertinent. Omnium vero iam longe gravissimus auctor, ad unam saltem Arianae partem percognoscendam, est accuratissimus et diligentissimus Elphinstone *m*).

Inter Arianae terras, quoad artis opera, partes septentrionales multo maioris momenti sunt iis, quae spectant versus meridiem; a populis enim eae obtinebantur culturae loco conspicuis. Mediae proxime sita erat Parthia, parva quidem et montana parumque frugifera terra, qua oriundus erat Arsaces auctor imperii maximi clarissimique. Urbs capitalis fuit *Hecatompylos*, sic dicta a Graecis propter diverticula viarum, quae ibidem coibant *n*). Prorsus evanuit, ita ut ne locum quidem, qui ea quondam superbiebat, agnoscas.

Parthiae versus orientem sita erat Aria, ex Arianae terris fortasse fertilissima, ideoque plurimi habita pretii. Maximam partem hodiernae *Chorasan* continuit. Quum vero saepius rapacium gentium incursionibus esset obnoxia, prioris felicis conditionis vix iam vestigia reperias. Hic sita erat *Aria* urbs, quam sibi in hodierno *Herat* reperisse videntur. Alexandri tempore palatium ibi spectabatur regum Ariae *o*). — Ibi incolarum copia et divitiis florebat amplis-

h) George Forster, *a journey from Bengal to England.* London. 1798. Iter fecit 1782–84.

i) p. 169. *k*) p. 183.

l) *Abstract of Captain Christie's Journal*, in: *Travels in Beloochistan and Sinde* by Pottinger. London 1816.

m) *Account of the kingdom of Caubul.* London 1815.

n) Polybius X. c. 25.

o) Kinneir. p. 181. Arrhianus. III. 25.

pore prorſus cum illis coaluit. Videntur ſane omnes illae, ab Indo usque ad Tigridem, terrae latiores fuiſſe, quam quae uno imperio complecti potuiſſent. Regiones Indiae proximae ſub Indorum poteſtate plerumque fuere *b*), quippe quas Perſae, propter longinquitatem, ab Indorum incurſionibus tutas praeſtare non potuerunt. Accedit quod minoris faciebant Arianae terras, quum, paucis regionibus exceptis, ſoli ubertate et coeli temperie longe cederent Perſiae occidentali; habet enim Plinius *c*): "Infra haec omnia, ora ab Indo, Ariana regio ambuſta fervoribus, deſertisque circumdata, multa tamen interfuſa opacitate: cultores congregat circa duos maxime fluvios, *Tonderon* et *Aroſapen*." Noſtra de Ariana notitia, imo poſt recentiſſimam a Britannis navatam operam, quam maxime imperfecta eſt et manca. Quum pauca tantum hucusque ibi inventa ſint monumenta, neceſſe non eſt, ut de ſingulis terris ſeorſim agamus; dispescimus Arianam in duas, quas natura ipſa conſtituit, partes, ſcilicet ſeptentrionalem, et meridionalem, alteram ab altera deſerto magno Carmaniae ſeiunctam.

Arianae pars ſeptentrionalis quamquam paulo magis e tenebris prodiit, quam eiusdem regiones meridionales, multum tamen deeſt ad perfectam terrae cognitionem. Plura veteribus debentur, quam noſtrae aetatis ſcriptoribus. Herodotus nonnullas regiones, inprimis quae prope adiacent mari Caspio, mirifice novit. Alexander ſatis diu ibi moratus, plures urbes condidit. Poſt eius tempora a Syris regibus petita eſt terra. Per eas regiones viae mercatoriae a portis Caspiis in Indiam ſe protendebant; mercatorum nunciis uſi ſunt ſeriores Geographi, inprimis Ptolemaeus. Recentioris vero Arianae cognitio haurienda inprimis eſt ex Geographis Orientalibus, filio Haucali ſcilicet et Aledriſio. Cum quorum deſcriptionibus coniungenda ſunt, quae ὡς ἐν παρόδῳ attulerunt auctor hiſtoriae Schengiscani *d*), Scherifeddin *e*), Abulgaſi *f*) et Abdulkerrim *g*). Sed quoties ii omnes te deſtitutum relinquant, vix dici

b) STRABO. p. 1054.
c) *Hiſt. nat.* VI. c. 25.
d) *Hiſtoire de Chengiscan trad. et comp. par Petis de la Croix.*
e) *Hiſtoire de Timurbec.*
f) *Hiſtoire des Tartars.*
g) *Memoirs of Khojeh Abdulk.*

PARS B.

Persiae terrae orientales seu Ariana.

SECTIO I.

Regiones septentrionales.

Praemonenda.

Arianae nomine omnes continentur terrae, quae, secundum Eratosthenem auctore Strabone *a*), ab *oriente* Indo terminantur, ab *austro* mari magno, ab *aquilone* Paropamiso et montibus usque in *Caspias portas*, ab *occidente* iisdem finibus, quibus Parthia a Media, Carmania a Paraetacena et Perside distinguitur. Complectebatur itaque Ariana Parthiam, Ariam, Paropamisum, Carmaniam, Gedrosiam, Drangianam et Arachosiam; uno verbo omnes terras, quae iam efficiunt *Persiam orientalem*. Inde a primis Persarum temporibus accensebantur quidem istae terrae magno illi imperio Persico, sed magis nomine quam revera ad illud pertinuerunt. Incolae enim Arianae propria utebantur lingua, a Persica prorsus diversa, praetereaque ut moribus ac institutis, ita et artis operibus a Persis longe discrepabant. Sub nonnullis tantum regibus arctiori vinculo cum terris Persiae septentrionalibus cohaesit Ariana; nullo tamen tempore

a) p. 1053.

adiunxiſſe et in mare produxiſſe mille paſſus, portisque ferreis clauſiſſe, ut a centum hominibus ea regio obſideretur, quam vix centies mille defendiſſent antea ab excurſionibus. Ad Coſroem Anuscervanem igitur, qui imperium tenebat inde ab anno 532 usque 579 poſt Chr. n., cum muri Caucaſii, tum ipſius Derbenti antiquitatum originem refero. — Videamus, num aetatem monumenti accuratius aſſequi poſſimus. Ante Coſrois Antiochiae expugnationem murus ille exſtitiſſe non videtur. Nam ita ſemper actum eſt inter Romanos et Perſas, ut Romani, aut parem militum numerum mitterent ad Caucaſum ab excurſionibus defendendum, aut tributum penderent Perſis ad Caucaſi clauſtra excubantibus. Capta Antiochia, quum de pace ageretur inter Perſas et Romanos, hanc ignominioſam legem tulit Romanis Coſroes, ut in praeſentia quinque millia auri pondo, ac ſingulis annis quingenta a Romanis acciperet: hoc pacto ſe Caucaſias portas eſſe cuſtoditurum *e*). De militibus mittendis ne verbum quidem. Niſi igitur hoc inde colligi queat, Coſroem iam exſtruendi muri, vel conſilium cepiſſe, vel initium feciſſe, illud ſaltem extra dubitationem poſitum videtur, ante expugnatam Antiochiam murum non exſtructum fuiſſe, alias enim ratione foret deſtitutum, quod illo tempore efflagitabatur a Romanis, ut parem militum numerum ad praeſidium Caucaſi mitterent, qui, muro condito, a pauciſſimis adeo, ut habet Abulpharagius *f*), defendebatur. Anno poſt Chr. n. 540, ut refert Agathias, Coſroes primam contra Romanos ſuscepit expeditionem, qua Antiochia expugnata eſt. Per quatuor ſequentes annos cum Romanis pugnavit. Anno 545 inducias fecit cum Iuſtiniano *g*). Quae vero induciae in idem incidunt tempus, quo pax illa Coſrois inita, de qua habet Procopius *h*). Antiochena enim clades cauſa fuit, ut, ignominioſa illa tributi quotannis pendendi conditione, pacem inirent Romani. Annus igitur poſt Chr. n. 545 ille eſſe videtur, ante quem Antiochia expugnata eſt, circa quem vero monumenti noſtri cadit origo.

e) PROCOP. p. 112. *f*) ABULPHAR. l. c.

g) *Chronicon Edeſſenum*, in: ASSEMANI *Biblioth. orient.* T. III. P. I. p. 405.

h) p. 112.

ſidio clauſtra illa tutarentur, vel undecies centena millia auri pondo Perſis penderent. Sed Cosroes haud multo poſt Syriam invaſit et Antiochiam cepit. Quo facto, Romanis eam legem tulit, ut in praeſentia quinque millia auri pondo, ac ſingulis annis quingenta penderent Perſis, ad praeſidium Caucaſi excubantibus *x*) Quum igitur Cosroes hac ratione ſibi ſoli iam ſumſiſſet Caucaſi defenſionem, ideoque permagnum militum numerum ex ſuis ſolis militibus alere deberet, veroſimile mihi videtur, eum nunc alii rationi proſpexiſſe, qua terram tutam praeſtaret. Nulla re muro melius hoc effici potuit. Cosroem igitur Anuscervanem, cum Bayero *y*), muri illius auctorem habeo. Quae ſententia non ſolum per famam illam incolarum firmatur, ex qua murum Derbenti meridionalem condidiſſe fertur Nuſchirvan *z*), ſed certiora nobis adſunt argumenta. Apud Geographum Nubienſem *a*) inter alia de Anuscervane et haec habentur: "aedificavit urbem *Sabran* in parte, quae reſpicit mare *Chozar* (mare Caspium), urbem *Carcara*, et urbem *Bab*, et *Alabuab*; item erexit turres permultas ad oſtia montis, qui vocatur *Alcabac*, ſuperant enim eae turres numerum trecentarum." Vox *Alabuab* eandem ſignificat urbem, quam modo *b*) dixerat *Bab-alabuab* (portam portarum), et de urbe *Derbent*, prope portas Caucaſias, intelligenda eſt. Validius argumentum, ad ſententiam noſtram probandam, occurrit apud filium Haucali, qui diſtinctis verbis non modo urbis, ſed etiam muri originem ad Anuscervanem refert *c*). Omnium vero maxime nobis favet Gregorius Malatienſis, a Bayero *d*) laudatus, qui inter alia, quae fabuloſa reiicimus, veritati congrua haec refert: Anuscervanem ſummis montium faſtigiis murum adiun-

x) PROCOPIUS. p. 112.

y) *Opuscula* p. 125.

z) OLEARIUS. p. 719.

a) p. 242.

b) p. 240.

c) EBN HAUCAL. p. 158. "Derbent is a city built on the ſhore of the ſea, on two banks of a bay, with two walls conſtructed ſo as to render the navigation of ſhips more convenient and ſafe; and these two walls are formed of ſtone and lead. A wall of ſtone extends from the city to the montain; and *another* of clay, to hinder the Cafres (Infidels) from coming into the town. Part of this wall proiects a little way into the ſea, ſo that ſhips may not come too near the ramparts. This wall is a ſtrong building, and was the work of Nouſhirvan Aadel (the Juſt)."

d) GREGORIUS ABULPHARAGIUS, ed. Pocock. p. 63. BAYER, *Opuscula* p. 125.

ſtructus, de quo multa fabulantur Orientales o), plane a noſtro diverſus eſt. Salamus enim quidam, cum muri cognoſcendi cauſa miſſus eſſet a Chalifa, e gente Abaſſidarum nono, cui nomen Vathek, Chaldaea profectus pervenit ad *dominum aurei throni* in urbe *Bab al abuab* p). Quo nomine Derbentum ſignificari, diſcimus ex Aledriſio q) et Kinneiro r). De hinc vero poſt dierum ſexaginta trium iter, ſeptentrionem verſus, pervenit demum ad murum illum Magogi. Situm huius aggeris accuratius efficere ſtuduerunt Danvillius s) et Rennellius t).

3. Vindicatur Cosroi Anuscervani monumenti origo.

Teſte Procopio u), portae Caucaſiae multorum fuerunt in poteſtate, donec eas tenuit Ambazuces Hunnus. Morbo obiit paulo poſt Ambazuces, eiusque filiis per vim caſtello exactis, Cabades portas occupavit v). Ad eum, Iuſtiniano imperante, miſſus eſt legatus de pace. Cabades autem multa queſtus eſt apud Rufinum de Romanis: ſe clauſtra Caucaſi occupaſſe, communi Romanorum ſuoque commodo, ne Barbari in Romanas ſuasque ditiones irrumperent. Diu ſe poſtulaſſe, ut Romani aut finibus Perſicis excederent, aut ſaltem ad tuenda Caucaſi clauſtra parem militum numerum mitterent, ſumtusque praeſidii alendi partirentur. Pacem coituram non eſſe, niſi alterutrum Romani facerent w). Inſecutum eſt bellum, Romanis neutram conditionem accipientibus. Cabades interim vita defunctus eſt. Cosroes, rerum potitus, inter ceteras pacis conditiones a Romanis poposcit, ut communi cum Perſis praeſidio

o) Geographus Nubiensis. p. 267. Herbelot, *Biblioth. orient.* ſ. v. Iagiough.

p) Herbelot. l. c.

q) p. 240. 244.

r) p. 356. "The Perſians, in the time of Chosroes Nuſhirvan, had poſſeſſion of this city; and it is reported that this able prince, in conſideration of the importance of the poſition, granted the governor the privilege of ſitting on a *golden throne* when he adminiſtered juſtice. This town was taken by the Arabs, by whom it was called *Babe-ul-islam* (the Gate of Faith)." Cf. quoque Iones's *works* V. p. 572.

s) *Hiſtoire de l'academ. des inſcr.* T. XXXI. p. 210.

t) *Geograph. Syſt.* p. 113.

u) p. 28.

v) Procopius. p. 29.

w) Procopius. p. 46.

rum montium gentes nomine tantum ad magnum illud Medorum imperium pertinuerunt. Quum enim raptu viverent et venatione, praetereaque terram incolerent, paucis regionibus exceptis, asperam et ſterilem, tam ipſi incolae, quam illa terra, parum curae erant Medis. Quas vero terras ne percognitas quidem cordique habebant, eas muro defendiſſe, vix credibile eſt. Ipſius porro monumenti conditio Medos non prodit auctores. Medi quidem, ut recte aſſert Bayerus, nulli populo ceſſerunt in operibus magnificis exſtruendis, ſed materies, qua utebantur, erat coctilium, in iis ipſis regionibus, quae lapidibus abundebant. Qua vero materie non conſtat murus Caucaſius.

2. Refutantur qui Alexandrum habent auctorem.

Alia de muro Caucaſio ſententia eorum eſt, qui ab Alexandro eum exſtructum putant *i*). Quae vero ſententia aeque falſa eſt ac praecedens. Alexander ſi ad portas Caucaſias, quousque nunquam progreſſus eſt, perveniſſet, certe non cogitaſſet de tali muro hac regione exſtruendo, imperii defendendi cauſa; aliunde ei graviora erant timenda. Originem traxiſſe videtur illa opinio ex commentis nonnullorum e ſerioribus Graecorum ſcriptoribus. Ioſephus *k*) enim memoriae prodidit, Alexandrum anguſtum Caucaſi tranſitum portis ferreis clauſiſſe. Procopius Caeſarienſis *l*) reliquit, Alexandrum aditum illum foribus et caſtello muniviſſe. Haec errorum plena *m*) novis vitiis cumularunt recentiores, dum Ioſephum e. c. cogitaſſe autumant de muro hoc Caucaſio, qui quinque demum ſaecula poſt eius mortem conditus eſt. Recte Bayerus *n*): "nemo ex omni vetuſtate, ſeu Graecus ſeu Latinus ſcriptor, muri, qui ductus eſt in Caucaſo, mentionem iniicit." Falſe vero ſubiicit idem: "Arabes hunc murum celebrant nomine aggeris obiecti Gogo et Magogo." Murus ille Bicornis (Alexandri), contra Gogum Magogumque exſtructus,

i) BIZARI *rerum Perſic. ſcriptores.* p. 326. 476. MALCOLM, *hiſtory of Perſia.* T. I. p. 80.

k) *Bellum Iud.* VII. 29.

l) ed. Pariſ. I. p. 28.

m) Praeterquam quod Alexandrum Caucaſum adiiſſe putant, *Caſpias* dicunt portas, quae *Caucaſiae* nominandae ſunt. — Error ille Ioſephi *et* Procopii ortus eſſe videtur ex Arrhiani loco perperam intellecto: cf. ſupra p. 163.

n) *Opuſcula.* p. 104.

ferro nec caemento compacti, solo struendi artificio ita cohaereant, ut vix rima ulla appareat y). Iusto spatio turres muro adsitae sunt pyramidali forma; castellorum adeo hic ibique inveniuntur rudera, et cryptarum subterranearum castellis coniunctarum indicia z). Arces istae, figura quadrata, altitudine satis magna, ex industria iis locis conditae fuisse videntur, unde bene perlustrare possent earum custodes Caucasiorum montium permagnam partem a). Murus, quem diximus, ad altitudinem assurgit triginta pedum, aliis partibus plane fere dirutus, aliis vero ita incolumis invenitur, ac si nuper admodum esset conditus b). Prope urbem pauca tantum eius rudera reperiuntur c). Muri tractum, eiusque formam et lapidum proportionem, ex Demetrii Cantemiri delineatione parum satisfaciente, exhibuit Bayerus d). Ex opinione incolarum Derbenti murus se protendit a mari Caspio usque ad mare nigrum e). Eidem sententiae et Gmelinus f) accedere videtur. Est vero haec opinio uti testimonio hucusque destituta, ita ab omni verosimilitate prorsus abhorrens. Inde enim ab Alasano fluvio nulla eius apparent indicia g). Superfluum vero fuisset, *totum* Caucasum muro defendere, quippe qui plurimis locis ipsius natura difficilior est transitu, quam firmissimo muro effici potest. Accedit quod nullus unquam populus totum Caucasum obtinuit.

II. *Muri Caucasii auctor.*

1. *Refutantur qui Medos habent auctores.*

Vel obiter tantum perlustranti peregrinatorum de muro Caucasio narrationes, facile apparet, monumentum esse vere antiquum. Hoc cum sibi persuasum haberent, alii muri originem ad Medos usque assurgere opinabantur. Cui opinioni Bayerus adeo, quod miror, vix ausus est se opponere h). Secus mihi res videtur. Caucasio-rum

y) Bayer, *Opuscula* p. 98.
z) Gmelin. III. p. 13.
a) Olearius. p. 720.
b) Gmelin. III. p. 12.
c) Gmelin. l. c.
d) *Opuscula.* Tab. aen. VII.
e) Reineggs. I. p. 120.
f) Gmelin. III. p. 13.
g) Guldenstädt. I. p. 489. Reineggs l. c.
h) *Opuscula* p. 120.

pars, quae arcem continet, ut antiquitate ceteram urbem ſuperat, ita plurima ſpectatu digna oculis offert *p*). Inter alia admirationem movet turris, in ſeptentrionali urbis parte ſita, diverſo a ceteris et ſqualidiori lapide conſtructa, quae remotiſſimam antiquitatem refert *q*). Item canales et aquaeductus, quibus urbi a ſummis montibus aqua ſuppeditatur, ad vetuſta tempora recurrunt *r*). Inprimis vero admiratione digni ſunt muri, qui, ex lapidibus caeſis incredibili opera ea craſſitie conſtructi, ut ſuper eos currus vehi poſſit *s*), inde a Derbenti arce ad ſeptentrionem et meridiem ſe protendunt *t*). Quae quum referant peregrinatores, et obſtupefacti quaerant, undenam confluxerit, ad haec monumenta exſtruenda, tam hominum multitudo, quam pecuniae, quae requirebatur, inmenſa copia? iure colligimus, originem haec opera debere populo, eo qui nunc Caucaſum obtinet, multo potentiori. Incolae Derbenti, qui magna cum oſtentatione Alexandrum urbis auctorem *u*) praedicant, eundem et monumenta modo deſcripta condidiſſe autumant *v*). Quum vero Alexander nunquam hucusque progreſſus ſit, neceſſario falſa haec eſt opinio. Fide digniorem aliam habeo, eandemque incolarum ſententiam, ex qua Cosroes Anuscervanes murum urbis ſeptentrionalem *w*) ſtruxit. Quum hoc artis opus antiquitate longe ſuperet hodiernam urbem Derbent, Cosroi vero aliud e vicinio urbis monumentum, de quo iam disquiremus, tribuendum videatur; veroſimilitatis ſaltem maximam ea ſententia prae ſe fert ſpeciem.

α. Murus Caucaſius.

A ſuperiori Derbenti urbis parte ſeptentrionem verſus, per montes convalleſque murus excurrit, qui lapidibus, quos montes proximi ſuppeditabant, caeſis, paulo durioribus iis *x*), quam quibus conſtant urbis munimenta, ea arte conſtructus eſt, ut lapides, nec ferro

p) Müller. IV. p. 90.

q) Bayeri *Opusc.* p. 96.

r) Müller. IV. p. 93.

s) Olearius. p. 720.

t) Gmelin. III. p. 11.

u) Gmelin. III. p. 10. — Hiſtoriam Derbenti multis mythis involutam dedit Reineggs I. p. 115.

v) Müller. IV. p. 91.

w) Olearius. p. 719. — *meridionalem* dicit Müller IV. p. 92.

x) III. p. 12.

bentum urbem solus e septentrione in Persiam aditus patet, tum quod revera multa spectatu digna ibi habentur, factum est, ut vix alia Persiae regio, tam multos nacta sit descriptores. Inde enim a Beniamino Tudelensi *d*) et Rubruquisio *e*), usque ad novissima tempora, unusquisque fere peregrinatorum maiorem minoremve ei describendae operam impendit. Primarii sunt Olearius *f*), Hanway *g*), Gmelinus *h*), Klaprothius *i*), Müllerus *k*), Reineggsius *l*), et Demetrius Cantemirus, cuius descriptionem in lucem protraxit et doctissime commentatus est Bayerus *m*).

I. Descriptio.

1. *Urbis antiquitates.*

Derbentum urbs *n*) declive Caucasi septentrionale iugum occupat, ita ut frontem praebeat mari Caspio *o*). Superior urbis pars,

Eodem vitio labitur Tacitus (*Ann.* VI. 33.). *Caspiae portae*, a Caucasiis plane diversae, sitae erant prope Parthiam, mari Caspio versus meridiem, cf. Dionysius Perieg. v. 1039. et Eustathius ad hunc locum; Strabo p. 796. Quae quidem illae fuerunt portae, ad quas, quum persequeretur Darium, duodecimo die ab Ecbatanis pervenit Alexander, teste Arrhiano III. 20. Hic Arrhiani locus, falso de portis Caucasiis intellectus, multorum errorum causa fuit. Peregrinatorum enim multi, quum ad hanc usque Caucasi partem Alexandrum progressum opinarentur, eundem quoque tam Derbenti urbis, quam muri Caucasii auctorem habebant. Rennellium quoque (*Geograph. Syst.* p. 112.) muri originem ad Alexandrum referre, est quod iure mireris. De portis Caucasiis, earumque cum Caspiis confusione, copiose egit Kirchius, in: *Miscellan. Berolinens.* T. VI. p. 84.

d) *Voyage de Rabbi* Beniamin, *par Baratier*, *p.* 150.

e) *Voyages par Bergeron. p.* 138.

f) p. 545. 719.

g) I. p. 254.

h) III. 10.

i) *Russland's Vergrösserungen unter Alexander I. durch den mit Persien geschlossenen Friedenstractat* 1814. p. 152. et Massudi's *Beschreibung des Kaucasus* Ibid. p. 185.

k) *Sammlung Russischer Geschichten*, IV. p. 90.

l) *Beschreibung des Kaukasus* I. p. 113

m) *Commentatt. Petropol.* I. p. 425. et in: Bayeri *opuscula*, ed. Klotzii p. 94.

n) Effigiem urbis dedit Gmelin. III. Tab. 7.

o) Reineggs. I. p. 113.

Quod vero ad monumenta ista adtinet, cum Semiramide, prout eam aut fabulosam aut historicam habes personam, nec prorsus convelli, nec ex omni parte fulciri videtur Mosis narratio. Licet enim in eo falsus fuerit auctor, quod Semiramidi tribuit monumenta, quae ei originem non debent; nec tamen idcirco tota illa de iis narratio pro fabulosa et reiectanea necessario est habenda. — Si vero monumenta ista revera exstiterunt, et eo tempore, quo vixit Moses, ut contendit c), integra fuere, nec nunc prorsus interiisse, verosimile est. Locum, quem occupant, ipse Moses nobis indicat; *lacus salsus* enim est Strabonis d) Μαντιανὴ λίμνη, Ptolemaei *Arsissa*, quippe quae sola e paludibus Armeniae salsam aquam habet. Iam dicitur *Van*. Peregrinatorum perpauci, iique obiter tantum regionem circa lacum istum examinarunt e).

CAPUT IV.

Urbs Derbent et murus Caucasius.

Caucasii montes proxime appropinquant mari Caspio inter fluvios *Terebagh* et *Tabassaran* a), ea parte, qua urbs hodierna *Derbent* b) (sub 41° 52′ sec. Kinn.)sita est. *Angustus hic est celebratus ille Caucasi transitus, per quem ex Sarmatia tendunt in Iberiam, Caucasiarum portarum* nomine insignitus. Cum ideo quod per Derben-

c) p. 45.

d) STRABO p. 801.

e) TAVERNIER. I. p. 250. MORIER. p. 296. KINNEIR. p. 330.

a) REINEGG'S, *Beschreibung des Kaukasus* I. p. 113.

b) Vocabulum *Derbent* significat suo idiomate: *portam clausam*, *portam ferream*, cf. REINEGG'S l. c., et BIZARI *rerum Persicarum scriptores* p. 326. 476. 502.

c) "Portae Caucasiae, magno errore multis Caspiae dictae, ingens naturae opus, montibus interruptis repente: ubi fores obditae ferratis trabibus, subter medias amne diri odoris fluente, citraque in rupe castello (quod vocatur Cumania) communito ad arcendas transitu gentes innumeras: ibi loci, terrarum orbe portis discluso, ex adverso maxime Harmastis oppidi Iberum," Plinius VI. 12. Eundem, quem notat Plinius, errorem committit Lucanus (VIII. 22.), dum nomine Caspiorum claustrorum appellat, quae Caucasia erant nominanda. Eodem

reliquas tres aëris frigidi varietates nosmet Ninivae foveamus." Varia deinde quum loca peragrasset, ab Orientis partibus ad ripam *lacus salsi* pervenit, ibique collis quidam oblongus et vallis ita ei placuere, ut hoc loco subsisteret. "Iam ex Assyria reliquisque imperii sui partibus rudes opifices ad quadraginta duo millia; et delectos artifices, lapidis, ligni, aeris et ferri fabros, qui, suae quisque artis, essent peritissimi, numero ad sexcentos, continuo ad expetitum locum adduci iubet. Statim convenere operarii rudes plurimi, et architecti multarum artium solertes, quibus primum praecepit, ut aggerem latissimum atque altissimum ex asperis et grandibus saxis, calce atque arena coagmentatis, ad flumen exstruant, qui ad haec usque tempora, (ut addit Moses), permanet firmus. In hunc modum per multa stadia aggerem tandem ad locum urbi condendae destinatum perducit. Tunc multitudinem in varias classes distribui iubet, et unicuique classi electos architectos praeficit, atque urbem, opus mirabile, paucis annis perfecit, et firmis moenibus ac portis aeneis communivit. Domicilia etiam in urbe aedificat, lapidibus discoloribus eximie ornata, binûm et ternûm tabulatorum." Interiorem vero urbis partem, et quicquid ibi mire fabricatum sit, quod pauci cognitum haberent, enarrare se non posse contendit Moses. "Namque (pergit auctor) cum editissimum eius locum munitionibus firmasset, regalia quaedam aedificia ibi struxit, quae arduos aditus, nec minus difficiles exitus, haberent, horribilesque quasdam latebras; quae quum, quemadmodum fuerint constructa, nulla certa fama ad aures nostras pervenit, neque in his historiis exponere possumus; id unum indicabimus, omnium operum regiorum primum id atque summum haberi. Singulis praeterea lapidibus multas literarum notas inscripsit, quae solae spectantes ad magnam admirationem traducunt. Neque hoc tantum loco, sed in multis Armeniae locis regionibus columnas statui imperavit, iisdem notis ad sui memoriam signatis, variosque limites ac metas, cum eiusmodi inscriptionibus posuit."

Non huius loci est disquirere, quaenam fides debeatur omnibus istis, quae mira et stupenda de Semiramide circumferuntur *b*). Quod

b) Mosi Chorenensi fidem addere videntur Strabo. XI. p. 802. XII. p. 838 XVI. p. 1046. et Diodorus Siculus. l. II. ed. Wessel. I. p. 128.

antiquitatum iſtarum uſu et conſilio ſciunt, omnem eas hominum memoriam longe excedere contendunt. — Quamquam de monumentorum illorum perquam memorabilium aetate et auctore certo quid conſtituere non audeo, quum nec inſcriptione ulla, nec ſculpturae opere alio inſignita ſint, de eorum uſu tamen, ut putem, nos non haerere ſinunt arae in cryptis illis obviae. Religioſo conſilio haud dubie deſtinata fuere; locum mihi inveniſſe videor veterum Magorum religioni ſacrum. Fidem huic ſententiae facit *Bakoui e*). Urbis mentionem inicit filius Haucali *f*), qui ſitum eius conſtituit ad lacum Urmia, de quo haec, inprimis peregrinatoribus futuris notanda verba, addit: "*All round this lake are villages and buildings.*" — Deprehendiſſe ſibi putat Kinneirus *Maragae* nomen in voce Γαμάργα apud Diodorum Siculum *g*). Sed Gamarga non urbis eſt ſed regionis appellatio; nec de urbe huius nominis innotuit, nec de regione iſta, praeter nomen, quidquam memoriae proditum eſt *h*).

CAPUT III.

Semiramidis opera.

Inſignis eſt locus apud Moſen Chorenenſem *a*), quo exponitur, Semiramidem ad breve tempus in campo Araratenſi commoratam, in loca regionis montuoſa aſcendiſſe, ibique, quum terrae amoenitatem et caeli tenuitatem contemplaretur, haec verba feciſſe: "hic in tali temperatione caeli, et terrarum atque aquarum ubertate, urbes et domicilia regia exſtrui oportet, ut quartam vertentis anni partem, aeſtiva tempora, iucundiſſime in Armenia traducamus, ac per reli-

e) "Ville célèbre et très-peuplée, dans un terroir arroſé et plein de fruits. *Il y a d'anciens monumens des Mages, des colléges et des bâtimens*; un jardin nommé *Kiamatchar*, qui a une paraſange de largueur ſur autant de longueur; auprès eſt une ſource d'eau chaude où l'on prend les bains. *On voit dans cette ville* l'obſervatoire que Houlakou khan a fait conſtruire, et où obſervoit *Naſir eddin al Thouſi.*" *Notices et Extr. des mſſ.* II. p. 498.

f) EBN HAUCAL p. 157. 162.

g) XIX. c. 32.

h) Cf. Weſſelingius ad l. c.

a) ed. Whiſton. p. 43 ſqq.

nit urbis cuiusdam peramplae, quam Abbasius Magnus diruisse dicebatur. Aedificia nonnulla invenit forma rotunda, lapidibus caesis structa, tantae molis, ut ne ab octo quidem hominibus possent commoveri. Heroës veteres, ex vulgari Persarum opinione, quondam hic convenerunt ad consilia habenda. Haec igitur veteris Gazae habeo rudera, digniora saltem hoc honore quibusvis aliis hac regione hucusque inventis. Dubitationem quandam iniicere posset, quod *Schach Abbas* eam diruisse dicitur, quum multo prius Gazam in ruinas esse conversam, ex omni seriorum scriptorum silentio verosimillimum sit. Sed Abbasius fortasse Gazae devastatorum ultimus fuit, qui quae alii diruenda reliquerant, quaeve ab aliis restituta erant, prorsus ad exitum vocavit.

CAPUT II.

Antiquitates urbis Maraga.

Maraga urbs sita est secundum tabulas geographicas Nassereddini sub 46° 25′ longit. 37° 20′ latit. *a*). Distat a lacu Urmia veterum Spautone milliaria duo cum dimidio orientem versus. Clara est ob celeberrimum illum astronomum Nassereddin *b*), qui ibi tabulas suas geographicas composuit, quique in montis prope iacentis fastigio, ad astra observanda, speculam suam habuit astronomicam, cuius et nunc in aequato montis apice indicia supersunt *c*). In eiusdem montis parte occidentali conclave invenitur e rupe excisum, quadraginta pedum longitudine, sedecim latitudine, haud plane dissimile cryptis Indicis. Duae speluncam obtinent arae, quae, Kinneiro teste, similitudinem quandam habent cum Priapo templorum Indicorum. Sculpturae iis nullae adsunt, neque magnitudine neque pulchritudine cum istis Indorum antris comparandae *d*). Nonnulli praeterea cuniculi varia directione excurrentes coniuncti esse videntur cum aliis antris subterraneis. Urbis incolae nihil de antiqui-

a) Kinneir. p. 157.

b) Herbelot. s. h. v. Nassereddin floruit saeculo post Chr. n. decimo tertio.

c) Kinneir. p. 156

d) Kinneir. l. c.

pore regia ſedes facta, ante Parthos tamen extitit, ideoque et nomine quodam inſignita fuit. *Gaza* vero vocabulum quum Perſis antiquiſſimo tempore vel notiſſimum fuerit, a quibus aliis quam a Perſis ipſis *Gaza* urbs nomen traxerit credibile eſt? Parthi enim Graecorum amici et aemuli (φιλέλληνες) ſi urbem condidiſſent, Graeco nomine, ut alias, haud dubie eam appellaſſent. Hinc colligo, Gazam florentibus Perſarum rebus conditam, quamquam eorum tempore non prorſus quidem ignobilem, inclaruiſſe praecipue ſub Parthorum demum imperio. Licet igitur nullo modo inter recentiora oppida debeat cenſeri, nec antiquitate nec amplitudine aequavit unquam Suſa et Ecbatana; dum enim horum magnificentia praedicanda invicem certant auctores, Gazae vix mentio inicitur apud hunc illumve ſcriptorem, eumque ne antiquiſſimum quidem.

Ex Plinii loco ſupra laudato, adhibito Ptolemaei teſtimonio, prodit, Gazam lacui olim *Spauto*, iam vero *Urmia* dicto verſus orientem ſitam fuiſſe. Quapropter hodiernam urbem Tabris vel Tauris locum veteris Gazae obtinere vulgo contendunt; ſed male, nam nec aeque diſtat Tauris ab Artaxatis atque Ecbatanis, nec talia a peregrinatoribus ibi inveniuntur rudera, qualia antiquam illam urbem referre videntur. Peregrinatores quidem in eo conſentiunt, multa ibi conſpici rudera, neque tamen ea remotam illam aetatem prae ſe ferre *h*). Chardinus *i*) miratur, nulla ibi inveniri *antiqua* monumenta, Kinneirus *k*) teſtatur, muros ibi conſpici veteris alicuius urbis, qui ex luto conſtarent. Materies haec non fuiſſe videtur murorum, quibus urbs illa capitalis, tantarum divitiarum cuſtodia, defendebatur. Haec firmior et muris lapideis munita fuerit, veroſimillimum eſt. Accedit quod a Perſis ea condita eſt, qui ad extruenda aedificia non coctilibus, ut Medi, ſed lapidibus caeſis utebantur, inprimis ſi ob loci naturam faciles erant comparatu. Gaza itaque ſaxis haud dubie erat ſtructa, quae montes haud procul inde diſſiti abunde praebebant. Qua de cauſa relinquamus Taurin eiusque aggeres et procedamus aliquot milliaria verſus Mianam urbem. Chardinus *l*) media fere via inter Taurin et Mianam reliquias invenit

h) TAVERNIER I. p. 51. DES LANDES p. 10. BELL I. p. 76.

i) II. 330. *k*) p. 150.

l) II. p. 363. *An haec rudera eadem ſint, de quibus egere* Morier *(p. 271.) et* Gardanne *(p. 40.), ſex deſcriptionibus perfunctoriis elicere non potui.*

peregrinatores. Parum igitur, praeter iſtas regiones, quae adiectae ſunt viis publicis, quarum una a portis Caspiis, altera ex Armenia *Tauris* ducit, de tota terra cognovimus. Quod attinet ad noſtra monumenta, ex iis, quae modo diximus, quodammodo apparet, non tot quidem tamque praeclara artis opera ac in altera illa Mediae parte, in Atropatena inveniri credibile eſſe. Adſunt tamen nonnulla omni attentione digna: e Medorum quidem tempore, quod ſcimus nulla, quae reperiuntur, quorumque mentio occurrit apud veteres, ſi exceperis quae ad fabuloſa tempora deſcendere faciunt ſcriptores, ad Perſas pertinent omnia: alia Achaemenidarum, alia Saſſanidarum monumenta ſunt.

CAPUT I.

G a z a.

Regia Mediae Atropatenae erat *Gaza a*), apud Plinium *b*) Gazae, quod nomen inponebatur huic oppido, in quo belli opes et pecuniam vellent aſſervari; nam *gaza*, teſte Curtio *pecunia regia* eſt lingua Perſarum *c*). De urbis ſitu certiores ſimus per Strabonem *d*). Accuratius nos edocet Plinius *e*), qui oppidum ab Artaxatis CCCCL mill. paſs., totidemque ab Ecbatanis Mediae abeſſe dicit; Ptolemaei *Gazaca* eadem fuiſſe videtur urbs, quamquam quod Ptolemaeus habet ſpatium, non quadrat cum Pliniano *f*). Ammiano Marcellino *g*) quoque, et Stephano Byzantino, apud quem audit πόλις μεγίςη, ſub hoc nomine innotuit. De Gazae conditore nihil memoriae prodiderunt veteres. Harduinus, qui a Parthis demum appellatam eam putat, haud dubie falſus eſt. Quamquam Parthorum denique tempore

a) STRABO p. 794.

b) VI. 13.

c) III. 13. Cf. HARDUINUS *ad Plinium* I. p. 312. De *gaza* (theſauro) qui congeſta legere cupit veterum loca, adeat Briſſonium *de reg. Perſ. pr.* p. 252.

d) l. c. *βασίλειον αὐτῶν; (ſc. Παρθυαίων) θερινὸν μὲν ἐν πεδίῳ ἱδρυμένον Γάζα, καὶ ἐν Φρουρίῳ ἐρυμνῷ Οὐέρα.*

e) l. c.

f) MANNERT. V. p. 145.

g) XXIII. 6.

SECTIO IV.

Media Atropatena.

Praemonenda.

Media Atropatena feu *Atropatia* nomen traxit ab Atropate duce, qui propter infignem virtutem, qua fortiter Macedonibus obftitit, eius rex factus eft *a*). Limites ei conftituunt ab *oriente* mare Caspium, *meridiem* verfus Media Magna et Mardus fluvius, ab *occidente* Armenia et Matiana, ad *feptentrionem* Albania et Cyrus fluvius *b*). Refpondet fere iftis finibus hodiernum *Aderbidfchan c*), quod nomen originem duxit ab ignis cultu, qui, quum Zoroaftris patria effet haec terra, inprimis ibi vigebat. Regiones huius provinciae, quae vergunt ad feptentrionem, asperae funt et frigidae, reliquae vero bona gaudent foli aerisque conditione *d*). Atropatenam per veteres fcriptores parum percognitam habemus: nam non modo Graecorum Romanorumve nemo eam penitius adiit, fed Medis adeo Perfisque parum de ea innotuiffe videtur. Magnam eius partem, inprimis regiones feptentrionales, gentes occupabant rapinae deditae, et nomine magis quam revera Perfarum imperio fubiectae, folius fortaffe, praeter Cyrum, Cosrois dicto quodammodo audientes. Recentiorum peregrinatorum fatis multi quidem hanc terram peragrarunt, inprimis quum, qui ante hos quinquaginta annos in Perfiam proficiscebantur, per portas Caucafias eam adire folerent; ipfae vero itineris difficultates, viarumque a praedonum turba infeftatarum pericula effecerunt, ut raro a viis publicis deflecterent pere-

a) STRABO p. 795. *b*) STRABO l. c.

c) KINNEIR. p. 148. — Vocabulum *Aderbidfchan* ex recentiori lingua Perfica interpretatur Kleukerus per *locum ignis*; eodem fenfu ex fermone Zendico explicat nomen *Atropatia*. ZEND-AVESTA. II. p. 49.

d) STRABO l. c.

gari opinione, thesaurum in eius vicinio conditum esse. Inscriptionis characteres sunt cuneiformes seu Persepolitani *u*). Rudera insuper deprehendit Olivierus *v*) viarum stratarum, montem Elwind traiectarum, quae tanta arte constructae videbantur, ut earum origo neutiquam Persis hodiernis tribui possit. Aquarum denique copia a monte decurrens, quae facili opera, ut olim irrigavit urbem, ita et nunc, teste Oliviero *w*), in urbem posset deduci, ultro in memoriam revocat Semiramidem, quae, ut habet Diodorus Siculus *x*), quum aquarum inopia urbs premeretur, aquis eo largissimis et optimis multa cum molestia et impensa deductis, totam irriguam effecit. In altera enim Orontis parte quum ingens esset lacus in fluvium sese exonerans, ad radices montem perfodit. Fossae latitudo erat pedum quindecim, altitudo quadraginta. Per hanc derivato lacus amni, largas urbi aquas suppeditavit. Quamquam haud contenderim, Semiramidis operum indicia reperisse Olivierum, invenit tamen quae alium e remota antiquitate habent auctorem, quaeque ex inscitia Semiramidi tribuit Diodorus. — Cum notitia nostra de universa circa Hamadanum regione, et post Olivieri et Kinneiri labores, imperfecta sit et manca, levioris autem momenti haberi debeant, quae Tavernierus *y*) et Otterus *z*) protulerunt, non omnis, puto, spes deest, ut regionem maiori cura perscrutantes alia eaque graviora veterum Ecbatanorum indicia sint inventuri.

u) "This inscription is in the same character as those at *Tukti Jumsheed* (Tacht-Schemschid, Persepolis), *Mandir i Solimane*, and on the *Babylonian bricks*." Kinneir. l. c.

v) III. p. 30.

w) III. p. 30.

x) II. 13.

y) I. p. 169.

z) I. p. 182.

periem, ſoli ubertatem et regionis cuiusvis rei amoenitatem *n*), quae locum urbis Hamadan aptiſſimum reddunt regiae ſedi, quaeque reſpondent plane veterum laudi, qua tollunt Ecbatana. Haec et alia, quae habes apud Rennellum, uti conveniunt cum urbe Hamadan, ita repugnant plane iis, qui ad urbem Tabris Ecbatana collocant.

2. *Antiqua Hamadani urbis fama.*

Inter urbis maxime memorabilia oſtendere ſolent incolae peregrinatoribus ſepulcrum Mardechai et Estherae *o*). Otterio teſte *p*) ſubverſa praedicatur urbs a Nebuchodonozoro, reſtaurata vero a rege Dara. Ex Hamdullae auctoritate Hamadanum condidit et muro firmiſſimo cinxit rex Schemſchid; in media vero urbe arcem ſtruxit Dara *q*). Alia incolarum fama, quam narrat Kinneirus, Hamadanum praedicat regum ſedem aeſtivam, inde a Darii temporibus usque ad Schengiscanum. Perinde Hamdulla urbem vocat *locum regum* همدان جاي شاهان, eoque refrigerii cauſa aeſtivo tempore concedere reges contendit *r*). Haec et alia, quae de urbe praedicantur, licet ex maxima parte fabuloſa ſint, ſummam urbis antiquitatem indicant. Recentioris enim aevi urbs, cuius veram originem Perſarum annales indicabant, vix anſam praebere potuit tot fabulis. Nonniſi urbs clariſſima, cuiusque origo ad remotiſſima tempora deſcendit, tot mythis ortum dare ſolet.

3. *Antiquitates ſuperſtites.*

Indicia adhuc ſuperſunt ſatis certa, quae fidem faciunt, hodiernum Hamadan ſitum occupare urbis antiquiſſimae et ampliſſimae. Non modo ex aggere et ruderibus, quibus urbs ſuperſtructa eſt *s*), certo hoc colligitur, ſed teſtimonia clariora etiam ſuperſunt. Inſcriptionem reperit Kinneirus *t*), rupi montis *Elwind* inciſam, quam Perſae nominant *Gunj-Nauma* hiſtoria gazae, nomine ducto ex vulgari

n) KINNEIR. l. c. OLIVIER. III. p. 30. GOLIUS *ad Alfrag.* p. 220.

o) KINNEIR. p. 125. Sepulcri effigiem habes in: MALCOLM'S *hiſtory*. II. p. 524.

p) I. p. 182.

q) GOLIUS *ad Alfrag.* l. c.

r) GOLIUS l. c.

s) OLIVIER. III. p. 30.

t) KINNEIR. p. 126.

Iosephus *c*), moris esse, ut reges Medorum Persarum et Parthorum in ista turri sepelirentur. Persarum regum sepulcra, quoad eorum formam, quam maxime recedere a turri ista, docent quae supra de sepulcris adtulimus. Parthorum vero reges sepultos fuisse Arbelis, discimus ex Dione Cassio *d*).

III. Ecbatanorum situs et reliquiae.

Ad quaestionem illam, quae regio quaeve urbs respondeat Medorum Ecbatanis, vario modo responderunt viri docti. Alii, inter quos *Gibbon* et *Iones*, hodiernam urbem *Tabris* convenire putant cum situ Ecbatanorum. Rennellius vero *e*), Mannertus *f*), Olivierus *g*), Kinneirus *h*) et alii hodiernum *Hamadan* (sub 34° 53′ lat. et 48° longit. sec. Kinn.) veteri illi urbi capitali respondere contendunt. Quam quidem rationem et equidem solam veram habeo. Pro argumentis mihi sunt:

1. Veterum de Ecbatanorum situ testimonia.

Secundum Polybium *i*) sita fuerunt Ecbatana in montana regione, quae radicibus Orontis subiacet. Cum Polybio convenit Diodorus Siculus *k*), qui stadia duodecim ab Ecbatanis abesse dicit Orontem *l*). Eundem situm urbi tribuit Ptolemaeus. Secundum Isidorum Characenensem sita fuere Ecbatana ea via, quae a Seleucia in Parthiam ducebat *m*). Auctore Plinio Susa aeque distabant ab Ecbatanis atque Seleucia. Adiungas denique coeli bonam temperiem,

c) l. c. *θάπτουσι δ' ἐν τῇ βάρει τοὺς δὲ Μήδων βασιλεῖς, καὶ Περσῶν καὶ Πάρθων, ἄχρι τοῦ δεῦρο· καὶ ὁ ταύτην πεπιστευμένος Ἰουδαῖός ἐστιν ἱερεύς· καὶ τοῦτο γίγνεται μέχρι τῆς σήμερον ἡμέρας.*

d) p. 1308 et 1334. ed. Reimari.

e) *Geograph. Syst. of Herodotus* p. 272.

f) V. p. 160.

g) III. p. 30.

h) p. 125.

i) X. 24. *ὑπὸ τὴν παρωρείαν τὴν παρὰ τὸν Ὀρόντην.*

k) II. 13.

l) Mons *Orontes* iam dicitur *Elwind*, cf. KINNEIR. p. 126.

m) *Geographi Minores* ed. Hudson. II.

mina, Anaitidem modo per Artemin vel Dianam, modo per Venerem interpretati sunt *t*). Hinc apparet, ad idem fanum esse referenda, quae habet Plutarchus *u*), Ἄρτεμις ἡ ἐν Ἐκβατάνοις ἣν Ἀνεῖτιν καλοῦσιν, et Clemens Alexandrinus in προτρεπτικῷ, de Artaxerxe loquens, ὃς πρῶτος τῆς Ἀφροδίτης Ταναΐδος τὸ ἄγαλμα ἀναστήσας ἐν Βαβυλῶνι καὶ Σούσοις, καὶ Ἐκβατάνοις, Πέρσαις καὶ Βάκτροις, καὶ Δαμασκῷ καὶ Σάρδεσιν, ὑπέδειξε σέβειν *v*).

5. *Turris Danielis.*

Cum Danieles insignis adeo esset clarusque, praecipue quod Deo charus existimaretur, turrim *w*) aedificavit Ecbatanis Mediae, opus elegantissimum et arte mirabili constructum, quae adhuc Iosephi aetate exstabat et novitatis speciem ac formae vigorem integrum prae se ferebat *x*). Haec quae habet Iosephus, eadem refert Hieronymus *y*), iisdem fere verbis, hac una re diversus, quod quae Ecbatanis Iosephus, Susis ipse locat *z*). Totam Iosephi narrationem ut fabulam reiicit Scaliger *a*). Aliter videtur Bocharto *b*), qui Darium huius monumenti auctorem habet, eundem vero in operis oeconomia et architectura adiutum putat Danielis opera et consilio. Parum fidei toti narrationi esse habendum inde colligo, quod addit Iose-

t) ZEND-AVESTA, von *Kleuker*, *Anhang* II. 3. p. 67.

u) *Vita Artaxerxis* c. 27.

v) Pro Ταναΐδος iure legendum censet *Sylburgius* Ἀναΐτιδος, *ad Brissonium* p. 362.

w) Sic enim vertendum putaverim vocabulum βᾶρις quod hac ratione interpretatur *Hesychius*: βᾶρις, πλοῖον, ἢ τεῖχος, ἢ στοά, ἢ πύργος.

x) IOSEPHUS, *antiquitates Iudaicae* X. 11. §. 7. Δανιῆλος ᾠκοδόμησεν ἐν Ἐκβατάνοις τοῖς Μηδικοῖς βᾶριν, εὐπρεπέστατόν τι κατασκεύασμα καὶ θαυμασίως πεποιημένον, ἣ μέχρι δεῦρο μέν ἐστι καὶ σώζεται· τοῖς δ' ὁρῶσι δοκεῖ προσφάτως κατεσκευάσθαι, καὶ ἐπ' αὐτῆς ἐκείνης ἧς ἕκαστος αὐτὴν ἡμέρας ἱστορεῖ, γεγονέναι· οὕτως νεαρὸν αὐτῆς καὶ ἀκμαῖον τὸ κάλλος, καὶ μηδαμοῦ γεγηρακὸς ὑπὸ τοσούτου χρόνου.

y) *In Danielem* c. VIII.

z) HUETIUS, *demonstratio evang.* p. 406.

a) *De emendatione temporum* (Genev. 1629.) *prolegom.* p. 27.

b) *Opp.* p. 197.

Ariſtoteles vel potius Nicolaus Damascenus de mundo *n*), qui locus Apuleio interprete ſic ſe habet: "Quum apud Suſam et Ecbatanas, ut in fano quodam ſacratus, nulli temere notitiam oris ſui panderet, (rex ſc. Perſarum), ſed circumſeptus admirabili regia, cuius tecta fulgerent eboris nive, argenti luce, flammis ex auri vel electri claritate. Limina vero alia prae aliis erant. Interiores fores, exteriores ianuae imminebant, portaeque ferratae et muri adamantina firmitate."

4. *Templum Anaïtidis.*

Ex Polybii regiae et huius templi coniuncta deſcriptione iure colligitur, fanum Anaïtidis regiae fuiſſe contiguum. Ἡ Ἀναῖτις (quam ſcripturam pro vero Deae nomine habet Sylburgius) *o*) diverſo nomine Ἀνάϊς, Ἄινη, Ἀναία, Ναναία appellabatur. Fani mentionem iniicit Iſidorus Characenenſis *p*) "Ἀποβάτανα μητρόπολις Μηδίας καὶ θησαυροφυλάκιον καὶ ἱερὸν ὅπερ Ἀναϊτίδος ἀεὶ θύουσι." Apobatana eandem esse urbem ac noſtra Ecbatana, docent ea ipſa quae adiecta ſunt. In eodem templo, teſtibus libris Maccabaeorum *q*), Antiochus interfectus eſt. Repugnant vero alii ſcriptores. Templi magnificentiam discimus ex Polybio: adhuc enim, quo tempore eo venit Antiochus, auri et argenti ibi fuit magna copia *r*). De Anaïtide eiusque fanis videndus Strabo *s*). Graeci ex vulgari ſuo more, ſecundum quem diis exteris ipſorum numinum addere ſolebant nomina,

Οὔσης γὰρ τῆς ξυλίας ἁπάσης κεδρίνης καὶ κυπαριττίνης, οὐδεμίαν αὐτῶν γεγυμνῶσθαι συνέβαινεν, ἀλλὰ καὶ τὰς δοκοὺς, καὶ τὰ φατνώματα, καὶ τοὺς κίονας τοὺς ἐν ταῖς στοαῖς καὶ περιστύλοις, τοὺς μὲν ἀργυραῖς, τοὺς δὲ χρυσαῖς λεπίσι περιειλῆφθαι, τὰς δὲ κεραμίδας ἀργυρᾶς εἶναι πάσας.

n) Pseudo Aristoteles, *de mundo*. c. 6. Αὐτὸς μὲν γὰρ, ὥς λόγος, ἵδρυτο ἐν Σούσοις ἢ Ἐκβατάνοις, παντὶ ἀόρατος, θαυμαστὸν ἔχων βασίλειον οἶκον, καὶ περίβολον χρυσῷ καὶ ἠλέκτρῳ καὶ ἐλέφαντι ἀστράπτοντα· πυλῶνες δὲ πολλοὶ καὶ συνεχεῖς, πρόθυρά τε συχνοῖς εἰργόμενα σταδίοις ἀπ' ἀλλήλων, θύραισι χαλκαῖς καὶ τείχεσι μεγάλοις ὠχύρωτο.

o) *Ad Briſſonium* p. 302.

p) *Geogr. Min.* ed. Hupſ. p. 6.

q) II. Maccab. I. 13.

r) Κατὰ τὴν Ἀντιόχου παρουσίαν ὅ τε ναὸς αὐτὸς, ὁ τῆς Αἴνης προσαγορευόμενος, ἔτι τοὺς κίονας εἶχε τοὺς πέριξ κεχρυσωμένους, κεραμίδες ἀργυραῖ, καὶ πλείους ἐν αὐτῷ συνετέθειντο, πλίνθοι δὲ χρυσαῖ τινὲς ὀλίγαι μὲν ἦσαν, ἀργυραῖ δὲ καὶ πλείους ὑπέμενον. Polyb. l. c.

s) p. 779. 805. 838.

rum ſecundum Dupuiſium, mixtum numisma autore Origine, metalla fuerunt Marti attributa; quorum neutrum, quoad colorem, quadrat; alterum ad belli armorumque Deum referendum videtur, alterum *Marti tributum dicit Origines, propter mixturam inaequalem* et variam. Quarti ambitus pinnae *caeruleae* fuerunt (πϱ. κυάνεοι). Idem quodammodo fuit color Mercurii, eiusque nominis metalli. Quintus ambitus pinnarum colorem retulit *ſandaracinum* (πϱ. σανδαϱακινοί), quem rubri genus eſſe volunt; idem et color aeris cyprii Veneri addicti. Ambitus ſextus *argentatas* (καταϱγυϱωμένους), ſeptimus *auratas* (κατακεχϱυσωμένους) pinnas habuit; eadem metalla, metallorumque colores, tribuebantur Lunae et Soli. Quae quum ita ſint, vix mihi perſuadere poſſum, caſu tantum eveniſſe, ut haec omnia plerumque quadrent cum Perſarum ſyſtemate planetarum. Neque tamen auctor murorum planetas ſymbolice ſiſtere voluiſſe videtur, quippe qui tunc in ſingulis accuratior eſſe debuiſſet; ante omnia vero in muris illis exornandis, coloribusque diſtinguendis, ordinem tenere debuiſſet, quo in coelo feruntur planetae. Conſilium igitur modo agnosco conditoris, qui imbutus illo planetarum ſyſtemate, ad eius rationem muros compoſuit et exornavit, quos alius, ſyſtemate illo non imbutus, in alium modum adornaſſet.

2. *Arx ſeu caſtellum.*

Arx Ecbatanorum in ſummo murorum ambitu ſita, firmiſſime fuit munita, autore Polybio *l*). Divitiarum maximam copiam continuit. Iſidori Θησαυϱοφυλάκιον vel ipſa fuit arx, vel eiusdem pars.

3. *Regia.*

Arci ſubiacebant τὰ βασίλεια ſeptem ſtadiorum circuitu, quae ſummam in omnibus rebus magnificentiam prae ſe ferebant. Tota regia conſtructa erat e cedro aut cupreſſo; trabes vero, lacunaria et columnae laminis partim argenteis partim aureis circumamictae. Perinde et tegulae argenteae fuerunt *m*). His ſimilia refert Ariſto-

l) l. c, ἄκϱαν χειϱοποίητον ἔχει θαυμασίως πϱὸς ὀχυϱότητα κατασκευασμένην.

m) Polybius X. 24. Ἔςι γε τὰ βασίλεια τῷ μὲν μεγέθει σχεδὸν ἑπτὰ ςαδίων ἔχοντα τὴν πεϱιγϱαφὴν, τῇ δὲ τῶν κατὰ μέϱος κατασκευασμάτων πολυτελείᾳ μεγάλην ἐμφαίνοντα τὴν τῶν ἐξ ἀϱχῆς καταβαλλομένων εὐκαιϱίαν. Οὔσης

tarum numerus; feptem fuere numina quibus nomen *Amfchaspand e)*, feptenarius hinc numerus apud Perfas erat fanctus *f)*. Saepius planetae non modo fymbolice repraefentabantur, fed ad eorum numerum res quaedam componebantur. Exempla planetarum in Perfia fifit ndorum multa attulit Dupuifius *g)*. Et in Graecia eundem morem obtinuiffe, ex Paufania probat Creuzerus *h)*. Convenit denique planetarum, qui habebatur color et natura cum eo, quo infigniti erant muri. Ad quam rem probandam maxime facit locus apud Originem *i)*, quo exponitur, fuiffe fymbolum apud Perfas, per quod explicare confueverint Mithrae myfteriis initiatis animi per planetas tranfitum; quod quidem fignum fuiffe fcalam aliis fuper alias portis in altum furrectam; diverfas portas diverfo metallorum genere conftitiffe, prout planetarum, quorum alii alia porta fuiffet, natura et color popofciffet. Qua in re graviffimum eft, quod unicuique planetae, vel ex ftellae ipfius natura, vel ex metallorum genere unicuique ftellae attributo, proprius fuit color *k)*. Comparanti vero planetarum colorem cum eo, quo infignitae fuerunt Ecbatanorum murorum pinnae, fingularis occurrit utriusque confenfus. Primi ambitus pinnae fuerunt *colore albicante* (*προμαχεῶνες λευκοί*), qui color fuit Iovis et ftanni eidem attributi. Pinnae fecundi ambitus *nigro colore* fuerunt (*πρ. μέλανες*); eadem fpecies fuit Saturni eiusque metalli, plumbi. Pinnae tertiae fuerunt *purpureae* (*πρ. φοινίκεοι*), perinde color ignis, Martis fuit. Ferrum

e) ZEND-AVESTA, von *Kleuker*, *Anhang* I. 1. p. 129. 239 et I. 2. p. 293 fqq.

f) ZEND-AVESTA, von *Kleuker*, *Anhang* II. 3. p. 110.

g) *Origine de tous les cultes* III. 1. p. 211-213. III. 2. p. 304.

h) PAUSANIAS, *Laconic.* c. 20. CREUZER l. c.

i) ORIGINES, *contra Celfum* VI. p. 290. ed. Cantabrig. 1677. *κλίμαξ ὑψίπυλος, ἐπὶ δ' αὐτῇ πύλη ὀγδόη· ἡ πρώτη τῶν πυλῶν μολίβδου, ἡ δευτέρα κασσιτέρου, ἡ τρίτη χαλκοῦ, ἡ τετάρτη σιδήρου· ἡ πέμπτη κεραστοῦ νομίσματος. ἡ ἕκτη ἀργύρου, χρυσοῦ δ' ἡ ἑβδόμη. Τὴν πρώτην τίθενται Κρόνου, τῷ μολίβδῳ τεκμηριούμενοι τὴν βραδυτῆτα τοῦ ἀστέρος· τὴν δευτέραν Ἀφροδίτης, παραβάλλοντες τὸ αὐτῇ φαιδρόν τε καὶ μαλακὸν τοῦ κασσιτέρου· τὴν τρίτην τοῦ Διός. τὴν χαλκοβάτην καὶ στερράν· τὴν τετάρτην Ἑρμοῦ, τλήμονα γὰρ ἔργων ἁπάντων, καὶ χρηματιστὴν, καὶ πολύκμητον εἶναι, τόν τε σίδηρον καὶ τὸν Ἑρμῆν· τὴν πέμπτην Ἄρεος, τὴν ἐκ τοῦ κράματος ἀνώμαλόν τε καὶ ποικίλην· ἕκτην Σελήνης, τὴν ἀργυρᾶν· ἑβδόμην Ἡλίου, τὴν χρυσῆν, μιμούμενοι τὰς χρόας αὐτῶν.*

k) DUPUIS, *origine etc.* III. 2. 308.

fines. Est enim mos nomadum, quos dicunt, ad fixas sedes nuper admodum redactorum, ut modo accedant ad urbem inhabitandam, modo eandem relinquant. Qua in re caussam invenio, cur plurimae Orientis antiquae urbes muris circumseptae non fuerint, e. c. Pasargadae, Susa, aliaeque. Quum enim incolarum multi perinde sedes mutarent, superfluum fuisset spatium aliquod muris claudere, quod iam non explevisset incolarum multitudo, iam longe superasset. Adde, quod parum circumspecte egisset Deioces, si populum adhuc barbarum, venationi et pecuariae deditum, muris subito coërcere studuisset, nihil hoc aegrius toleraturum. Sed, reponis mihi, immensus murorum ambitus, quatuor milliariorum Germanicorum, maior est, quam qui conveniat arci soli? Respondeo, spatium, quod includebatur illo munimento, multo minori fuerit ambitu necesse est, quum septem essent muri, intervallo fortasse haud parvo invicem constituti; adde quod in eorum extimi amplitudine definienda veritatem fortasse paulo excurrit Herodotus, qui ipse Ecbatana non vidit. Arcem vero non parvum spatium sibi poposcisse, inde prodit, quod plura simul aedificia continuit, quorum regia sola septem stadiorum ambitu fuit. Ecbatanorum arcem solam si muris illis cinctam intelligimus, facile et alia tollitur dissensio, inter Herodotum dicentem, muros collem occupasse, et Diodorum Siculum *b*), in planitie Ecbatana sita testantem. Arx scilicet collem occupabat, dum urbis reliqua pars in planitiem excurrebat.

Quod ad totam Herodoti de Ecbatanorum muris narrationem attinet, non defuerunt, qui rem ut figmentum reiicere voluerint *c*); sagacissime vero cl. Creuzerus *d*) contendit, Deiocem per septem Ecbatanorum muros planetas repraesentare voluisse. Eandem quodammodo sententiam mihi informavi: murorum scilicet numerus, colorumque diversitas caussam mihi habere videtur in Persarum systemate planetarum, quamquam non contenderim, symbolice planetas sistere voluisse Deiocem. Persuasit hoc mihi primum murorum numerus: septem fuere Ecbatanorum ambitus, septem fuit planetarum

b) II, c. 13.

c) Inter eos est Mannertus (V. 162.).

d) *Symbolik u. Mythol.* II. p. 216.

tum x), secundum Diodorum Sic. y) ducenta et quinquaginta stadia efficiebat. Repugnantem habuere nonnulli viri docti Herodotum aliis scriptoribus. e. c. Polybio z), claris verbis contendenti, Ecbatana muris caruisse. Quae quidem testimonia sibi contraria concilianda videbantur iis, qui interiisse contendebant Deiocis muros tempore Polybii; sed hoc, licet fidem nullam habeas auctori libri Iudith a), testanti, ex lapidibus caesis Ecbatanorum muros constitisse, parum credibile est. Dissensionem ego Herodoti cum aliis scriptoribus nullam agnosco, modo recte interpreteris locum supra laudatum. Nimirum Deioces, ex illo testimonio, aedificia *sibimet ipsi* (ἑωυτῷ) erigi iussit imperio digna; item murorum descriptioni addita sunt verba: "ταῦτα (septem scilicet illos murorum ambitus) ἑωυτῷ τε ἐτείχεε, καὶ περὶ τὰ ἑωυτοῦ οἰκία·" ceterum vero populum habitare iussit *circa munimentum* (πέριξ τὸ τεῖχος). Pro *septem muris* coniunctim, ideoque pro *toto munimento* dictum accipio vocabulum τεῖχος. Nisi enim hanc ineas rationem, intelligi nequit, ad quemnam murorum ambitum referendum sit vocabulum τεῖχος, quum statim septem murorum descriptionem apud Herodotum excipiat. Quae quum ita sint, arcem solam, una cum aedibus ad eam pertinentibus, septem illis muris cinctam fuisse puto. Sententiae huic insigniter favet ratio, qua antiquissimae Orientis urbes oriebantur. Urbibus condendis ansam dabant castra stativa, quorum aliquam partem, qua scilicet rex cum suis commorabatur, muris cingebant, et contra ingruentium hostium vim muniebant. Primam haec et primariam novae urbis partem efficiebat, quae arcem, regiam et sacra complectebatur. Reliqua vero, quae advenientibus incolis accrescebat, urbs, nullos certos habuisse videtur fines.

x) Athenarum ambitum Thucydides definit stadiis CLXXVIII.

y) XVII. 110.

z) X. 24.

a) I. 1. 'Αρφαξὰδ ᾠκοδόμησεν ἐπ' Ἐκβατάνων κύκλῳ τείχη ἐκ λίθων λελαξευμένων, εἰς πλάτος πηχῶν τριῶν, καὶ εἰς μῆκος πηχῶν ἕξ, καὶ ἐποίησε τὸ ὕψος τȣ τείχȣς πηχῶν ἑβδομήκοντα, καὶ τὸ πλάτος αὐτȣ πηχῶν πεντήκοντα, καὶ τȣς πύργȣς αὐτȣ ἔστησεν ἐπὶ ταῖς πύλαις αὐτῆς πηχῶν ἑκατόν, καὶ τὸ πλάτος αὐτῆς ἐθεμελίωσεν εἰς πήχεις ἑξήκοντα, καὶ ἐποίησε τὰς πύλας αὐτῆς πύλας διεγειρομένας εἰς ὕψος πηχῶν ἑβδομήκοντα, καὶ τὸ πλάτος αὐτῶν πήχεις τεσσαράκοντα εἰς ἐξόδȣς δυνάμεων δυνατῶν αὐτȣ, καὶ διατάξεις τῶν πεζῶν αὐτȣ.

ριμον σχῆμα καὶ ἄτιμον ἀναλαμβάνουσαι. Pari modo Antigonus et Seleucus Nicanor, quum rerum potirentur, quae adhuc essent diripienda, abstulerunt. Tanta vero fuit divitiarum copia, ut ne per illos quidem exhauriri posset; adhuc enim quo tempore Antiochus Magnus *t*) eo venit, fanum Aenae columnas circa habuit deauratas et tegulas plures argenteas, lateres quin etiam restabant aurei nonnulli, argentei vero multi. Ex omnibus illis pecunia conflata est, regia imagine signata, ad summam quatuor talentorum millium *u*). Neque tunc iam prorsus eversa est urbs, nam Parthorum quoque regia sedes fuit *v*). *Post horum vero imperium silet de Ecbatanis historia.*

II. Singulae de quibus innotuit Ecbatanorum partes.

1. Muri.

Teste Herodoto *w*), Deioces rex creatus aedificia sibi erigi iussit regno digna, itemque oppidum condi. Obsequentibus Medis, moenia constituit ampla et valida, numero septem (ea ipsa quae postea Ecbatana appellabantur), quorum orbis alter altero pinnis vario colore distinctis erat excelsior. Ambitus isti simul omnes numero erant septem, in quorum postremo regia et thesauri. Eorum maximus, teste Herodoto, magnitudine aequabat Athenarum ambitum

t) Anno 223 ante Chr. n., expeditione per Mediam in Parthiam suscepta contra Arsacem. Cf. VAILLANT, *Seleucidarum imperium* p. 99.

u) POLYBIUS. l. c.

v) STRABO. XI. p. 795 et XVI. p. 1079.

w) HERODOT. I. 98. *πειθομένων ταῦτα τῶν Μήδων, οἰκοδομέει τείχεα μεγάλα τε καὶ καρτερὰ ταῦτα, τὰ νῦν Ἀγβάτανα κέκληται, ἕτερον ἑτέρῳ κύκλῳ ἐνεστεῶτα. μεμηχάνηται δὲ οὕτω τοῦτο τὸ τεῖχος ὥστε ὁ ἕτερος τοῦ ἑτέρου κύκλος τοῖσι προμαχεῶσι μούνοισί ἐστι ὑψηλότερος. τὸ μέν κού τι καὶ τὸ χωρίον συμμαχέει, κολωνὸς ἐὸν, ὥστε τοιοῦτο εἶναι· τὸ δὲ καὶ μᾶλλόν τι ἐπετηδεύθη, κύκλων ἐόντων τῶν συναπάντων ἑπτὰ, ἐν δὲ τῷ τελευταίῳ τα βασιλήια ἔνεστι καὶ οἱ θησαυροί. τὸ δὲ αὐτῶν μέγιστόν ἐστι τεῖχος κατὰ τὸν Ἀθηναίων κύκλον μάλιστά κῃ τὸ μέγαθος. τοῦ μὲν δὴ πρώτου κύκλου οἱ προμαχεῶνές εἰσι λευκοί· τοῦ δὲ δευτέρου, μέλανες· τρίτου δὲ κύκλου, φοινίκεοι· τετάρτου δὲ, κυάνεοι· πέμπτου δὲ, σανδαράκινοι. οὕτω πάντων τῶν κύκλων οἱ προμαχεῶνες ἠνθισμένοι εἰσὶ φαρμάκοισι· δύο δὲ οἱ τελευταῖοί εἰσι. ὁ μὲν καταργυρωμένους, ὁ δὲ κατακεχρυσωμένους ἔχων τοὺς προμαχεῶνας. Ταῦτα μὲν δὴ ὁ Δηιόκης ἑωυτῷ τε ἐτείχεε καὶ περὶ τὰ ἑωυτοῦ οἰκία, τὸν δὲ ἄλλον δῆμον πέριξ ἐκέλευε τὸ τεῖχος οἰκέειν.*

quiora ea facit temporibus Semiramidis. In libro Iudith *g*) Arphaxad Medorum rex, Nebuchodonozori aequalis, Ecbatana condidiſſe narratur. Maiori fide dignus eſſe videtur Herodotus *h*), qui urbis originem ad Deiocem, primum Medorum regem (710–657 ante Chr. n.) refert. Plinius *i*) contendens, Seleucum Nicatorem urbis eſſe auctorem, non audiendus, niſi eo usque modereris illud teſtimonium, ut reſtaurata intelligas a Seleuco Ecbatana; urbium enim reſtauratores ſaepe earum apud veteres audire conditores, res nota. Maxima fuit, ditiſſima et clariſſima Orientis urbs; utrum Medorum tempore an Perſarum imperio florente celebrior, vix dicas: nam Medorum regia ſedes fuit et metropolis, atque Perſarum reges duos ibi menſes aeſtivos morabantur *k*). Euſebius *l*) urbem appellat *μεγάλην καὶ περιβόητον*. Polybio *m*) videtur haec urbs *πλούτῳ δὲ καὶ τῇ τῆς κατασκευῆς πολυτελείᾳ μέγα τι παρὰ τὰς ἄλλας διενηνοχέναι πόλεις*. Diodorus Siculus *n*) auctor eſt, *θησαυροὺς πολλῶν χρημάτων* Ecbatanis fuiſſe. Secundum Iſidorum Characenenſem *o*) *θησαυροφυλάκιον* ibi fuit. Claram ſuperin reddiderunt hanc urbem, teſte Ioſepho *p*), ſepulcra regum. Quo tempore ſplendida Ecbatanorum arx interierit, discimus ex Polybio *q*), qui teſtis eſt, laminarum argentearum et aurearum plerasque ablatas fuiſſe adventu Alexandri. Eadem firmat Aelianus *r*), dicens, Alexandrum ob moerorem, quem ex morte Hephaeſtionis ceperit, urbem Ecbatanorum circumabraſiſſe et murum eius ſuſtuliſſe, ut, quemadmodum habet Plutarchus *s*), *δοκοῖεν αἱ πόλεις πενθεῖν ἀντὶ τῆς πρόσθεν μορφῆς κείριμον*

g) I. 1.

h) I. 98.

i) VI. 13.

k) Xenophon, *Cyrop.* VIII. 6. 22. *τὴν ἀκμὴν τοῦ θέρους.* Aelianus (*Var. hiſt.* X. 6.) qui *per hiemem* reges ibi morari conſueſſe, auctor eſt, errat; refragatur enim coeli temperies. Cf. Kinneir. p. 126.

l) *Chronic.* I. p. 37.

m) X. 24.

n) XVII. c. 110.

o) *Geographi Min.* ed. Hudſ. T. II.

p) *Antiquitates Iud.* X. 11. §. 7. Attentione digniſſima ſunt, quae ſupra (p. 142.) ex peregrinatorum nuntiis adtulimus, quippe quae aliquam fidem addunt Ioſephi teſtimonio, in quo omnibus erraſſe videbatur auctor.

q) X. 24.

r) *Var. Hiſt.* VII. 8.

s) *Vita Pelopidae.*

eā antiquitus innotuit. Apud ſolum Iſidorum Characenenſem *c*) inter ſcriptores occidentales, eius veſtigium inveniſſe memini; ille haec habet. Ἐντεῦθεν ἡ Μηδία ἡ ἄνω, σχοῖνοι λη΄, καὶ ἄρχεται εὐθὺς πόλις Κογκαβάρ, ἔνθα Ἀρτέμιδος ἱερὸν, σχοῖνοι γ΄. Ex nominis ſimilitudine, exque ruderum ſitu apparere mihi videtur, eſſe urbis Koncabar quae rudera ſupra deſcripſimus. De eorum aetate et autore nihil proferre audeo, nam, praeter Iſidorum, apud ſolum Abulfedam *d*) urbis mentionem inveni.

CAPUT V.

E c b a t a n a.

I. De Ecbatanis in univerſum.

Veteris Mediae urbs capitalis fuere *Ecbatana* (τὰ Ἐκβάτανα). Vera nominis ſcriptura fuiſſe videtur Ἀγβάτανα, ita enim ſcriptum exhibent vocabulum Herodoti codd. mſs. optimi *a*), eademque ratione veterum multi, inter quos Cteſias *b*), urbem appellant. Quod quidem nomen ex murorum coloris varietate ortum putat Bochartus *c*), quia Arabice الاغبة *vario colore diſtinctus fuit* ſignificat, Ecbatana vero dicebantur ipſa moenia tot coloribus interſtincta *d*). Aliunde Relandus, ut ſupra vidimus *e*), vocabulum derivandum putat. Ut in omnibus perantiquis veterum ſcriptorum ingenium luxuriavit, ita Ecbatanorum quoque origo ab iis ad fabuloſa tempora refertur. Diodorus Siculus *f*) ex auctoritate Cteſiae, antiquiora

c) *Geographi Minores* ed. Hudſon II. p. 6.

d) BÜSCHING'S *Magazin* V. p. 323. *ait Moſchtarek, Kenkewar aut et Kenkowar appellatur, et eſt urbecula inter Kermiſin et Hamadzan.*

a) Cf. I. 93. III. 92. ibique Weſſelingius.

b) Teſte Stephano Byzantino ſ. h. v.

c) Opp. *omnia* (Lugd. Batav. 1692.) p. 196.

d) HERODOTUS I. 98.

e) p. 66.

f) II. 13. παραγενομένη (ſc. Σεμίραμις) εἰς Ἐκβάτανα πόλιν ἐν πεδίῳ κειμένην, κατεσκεύασεν ἐν αὐτῇ πολυτελῆ βασίλεια.

rum usui quam maxime respondebat; quum enim rupes ad amussim fere esset perpendicularis, minori egebat hominum opera. Quid igitur, num et hic mons fuit sepeliundis regibus destinatus? Eiusmodi conclavia, similia ea cryptis Nakschi-Rustam, ad vicum Sahaneh, quatuor milliaria inde a monte Bissutun orientem versus, invenit Kinneirus *g*), quae solummodo scalarum opera, quippe ita sublimia erant, examinare potuit. Utraque regio haud procul distabat a veteribus Ecbatanis. Mons Bissutun situs erat ad viam, quae a Babylone Ecbatana ducebat, omnium itaque praetereuntium oculis obiecta erant praeclara illa artis opera; ostentationis igitur consilio vix alia regio melius respondebat. Sed abstinendum est a coniecturis, donec peregrinatores certiora renunciaverint.

CAPUT IV.

Rudera urbis Kengaver.

Undecim milliaria ab urbe Hamadan, tredecim a Kirmanschah, sita est, sub 47° 15′ longit. et 34° 32′ latit., parva nunc urbs *Kengaver*, memorabilis ob templi aut palatii rudera, quorum descriptionem debemus Oliviero *a*) et Kinneiro *b*). In parvo colle, praeter aggeris cumulos et murorum collapsorum ruinas, fundamenta reperiuntur aedificii quadrangularis, cuius longitudo ducentos et quinquaginta passus, latitudo octodecim ulnas aequat. Muri, ut pars eorum superstes fidem facit, constructi sunt lapidibus caesis sine caemento iunctis. Muris superstructae fuere pilae, quarum nonnullae ex inferiori parte integrae restiterunt; longe plurimae vero earum iam collapsae et quaquaversum sparsae aedificii pristinum splendorem satis indicant. Columnarum maiorum aliae amplexu sunt sedecim pedum; capitula in transversum efficiunt octo circiter pedes. Numerus earum ex incolarum testimonio fuit olim quadringentarum. — Nomen Kengaver antiquitatem redolet; parum vero de ea

g) p. 131.

a) III. p. 27.

b) p. 129.

rem habuisse cum Meherdate vel Mithradate, deque eo victoriam reportasse. Huius Mithradatis nomen ex parte deprehendisse sibi videtur de Sacyus in vocabulo μιθραζ, ultima litera paululum mutata. Quae quum sic se habeant, putat vir cl., satrapem quendam, in huius victoriae de Meherdate reportatae memoriam, Gotarzi regi monumentum condidisse *d*). — Arsacidarum tempori tribuendae quoque videntur istae effigies, loco 2 descriptae, quarum una manu tenet minoris formae figuram, tubam inflantem, quae quidem Victoriolam fortasse refert, ad victoriam Gotarzis alludentem. Similis figura in Parthorum numis saepius obvia est.

3. *Achaemenidarum* aevo tribuendum est anaglyphum, loco 3 descriptum, quod ex aere Olivieri sistit Tab. nostra VIII. Fig. b. Figurarum habitus, et vestitus, quo simillimae sunt Persepolitanis, et inscriptio cuneiformis, quae super iis spectatur, de earum aetate omnem dubitationem eximunt. Ridiculum est quod de harum figurarum significatione profert *Gardanne e*): "*plus loin sur un rocher élevé, on voit une croix et les douze Apôtres sculptés.*" Aeque tamen ridiculus est error, quem in Gardannio vituperando committit *Inglisius f*), vix ignoscendum esse, dicens, Gardannio, quod nostris praecipue temporibus, in monumentis, quae Sassanidarum temporibus esse tribuenda, luculenter demonstraverit de Sacy, crucem agnoverit et duodecim apostolos. De Sacyus hoc monumentum, in priori sua de antiquitatibus urbis Kirmanschah disquisitione, nec explicavit, nec explicare potuit, quum primam paulo accuratiorem eius notitiam debeamus Oliviero; neque, si explicare potuisset, ad Sassanidarum tempora retulisset, quae ab hac aetate aeque ac omnia Persepolitana abhorrent. Similitudo aliqua huic anaglypho intercedit cum Tab. Chardini LXIII., quare simile argumentum utrique effigiei subesse coniicerem. Rex enim hic sella sedet, Feruerus ei inpendet, plures homines ad regem adducuntur; legatorum admissio, ni fallor, repraesentatur.

Attentione dignissimum est, quod sepulcrum simile Persepolitanis hoc ipso loco invenisse contendit Olivierus. Mons ipse sepulcrorum

d) *Memoires de litterature* II. p. 192.

e) *Journal d'un voyage* p. 83.

f) Mr. Robert Harry Inglis, in: *Morier* p. 396.

nem, tam incolarum frequentia, quam regum praesentia inclaruisse *a*). Quam ob rem maximo usui foret rei literariae, harum antiquitatum accurata descriptio et delineatio; qua vero utraque quum iam temporis egeamus, pauca modo de iis proferri possunt; subsistendum fere erit in eo, ut unicuique earum parti, quoad aetatem, locum suum tribuamus.

1. *Sassanidis* tribuendus est columnae apex. Quamquam figurarum in eo exhibitarum vestitus et cultus, capitis ornamentum, aliaeque partes vel inscitia artis, vel quod valde temporis iniuriam expertae erant, tales in pictura exhibitae sunt, quales fuisse vix credibile est, supersunt tamen in eo vestigia, ex quibus vera colligas; globi formam haud plane ignoras; annulus a quo fasciae dependent, quem manu tenet figura, in averso apicis latere obvia, torques, zona, ex Olivieri testimonio gemmis ornata, aliaque Sassanidarum ornamenta sunt. Ad eandem aetatem pertinet quoque inscriptio, cuius supra, loco 2., mentionem fecimus.

2. Ad *Arsacidarum* tempora pertinent inscriptionis Graecae reliquiae, quas ex Bembonis effigie ita exhibet de Sacyus *b*).

ΣΑΤ . . . .
. . . . . . ΓΩΤΑΡΖ . . . . Ε . .
. . . . ΜΙ . . . .
. . . ΜΕΤΑ ΜΙΘΡΑΖ . . . . ΗΣ . .

Quae verba quamquam non sufficiant ad sententiam integram certo restituendam, de sensu tamen in universum acute, ut semper, coniecturam preposuit de Sacyus. Ex eius opinione literae σατ . . . . reliquiae sunt vocabuli σατϱαπης. Vocabulum γωταϱζ ignorari nequit; sed Gotarzes non fuit Satraps sed Arsacidarum XXI, qui inde ab anno 47 p. Chr. regnavit, deinde alterum vocabulum ab altero spatio satis magno distat, ita ut non modo Satrapis nomen sed alia quoque verba adfuisse videantur. Ex Tacito *c*) scimus, Gotarzem rem

a) Et Arabes sui memoriam hic reliquerunt, teste enim *Kinneiro* p. 131. characteres Arabici hic obvii sunt.

b) *Memoires de litterature* II. p. 191. Olivierus quoque haec inscriptionis rudera exhibet Tab. XL., Fig. 2., parum vero accurate singula verba disponit.

c) *Ann.* XII. c. 14.

ſuperior pars ſpeciem ſenis habet, inferior vero in pennas deſinit *l*). Sub his figuris inſcriptiones invenit Bembo, quas eiusdem generis habet, ac inſcriptiones Perſepolitanas proprie ſic dictas *m*). Quum optime eſſent ſervatae, Bembo eas delineari iuſſit. Bembonis deſcriptione aspecta, revera inſcriptiones cuneiformes invenit de Sacy *n*). Totius anaglyphi effigiem, exceptis inſcriptionibus, dedit Olivierus *o*), ex cuius aere Tab. noſtra VIII. Fig. 2. deſumta eſt.

Infra hoc anaglyphum ianua eſt magno lapide clauſa. Pro ſepulcro hanc rupis partem habet Olivierus. Kinneirus quoque huius loci ſculpturam ſimillimam indicat ſepulcris Perſepolitanis *p*).

Ab hoc loco ſi trecentos paſſus orientem verſus diſceſſeris, ita ut ad laevam habeas montes, pervenis ad muri percraſſi reliquias; lapides praeterea magnos in quadrati formam caeſos hic ibique ſparſos invenis. Item fonti ad orientem, murorum rudera et viae ſtratae in longinquum protenſae veſtigia deprehenduntur. Totus mons ad altitudinem centum pedum caeſo ſcalptus eſſe videtur; teſte Ottero *q*) via e rupe exciſa hic invenitur. Dubitat vero Olivierus, an non lautumiae quondam hoc loco fuerint *q*).

B. Explicatio.

Illud quod ſupra de monumentis montis Tak-Boſtan innuimus, multa in iis accuratius perſcrutanda futuris peregrinatoribus reſtare, multo magis de antiquitatibus montis *Biſſutun* (arctiori ſc. ſenſu) valet. Quam maxime hoc dolemus, quandoquidem digniora etiam illis eſſe nobis videntur, quae diligentiori examini ſubiiciantur. Hoc unico tantum loco *Arſacidarum veſtigia* monumentis deprehendimus. Nec tamen eorum ſunt omnia, alia enim ad Achaemenidas, alia ad Saſſanidas pertinent. Trium igitur illarum veteris imperii Perſici periodorum monumenta hoc uno loco inveniuntur, nobisque teſtes ſunt ſatis certi, inde a prima aetate usque ad noviſſima tempora hanc regionem

l) OLIVIER. III. 25. KINNEIR. p. 131.

m) BEMBO, *diſſert.* p. 65.

n) *Memoires de l'acad.* T. II. p. 191.

o) Pl. 40. F. 3.

p) p. 131.

q) OLIVIER. III. p. 26.

2. Olivierus quum paululum inde procederet usque ad rivi ortum, anaglyphum invenit, super ipsis fontibus e rupis superficie excisum c). Figurae humanae, quas exhibet, forma et vestitu simillimae sunt Persepolitanis d), sed temporis et Muhamedanorum vi maxime laesae. Homines nonnulli una serie stant; unus eorum manu tenet parvam humanam effigiem, quae magnis alis praedita tubam inflat. Alia eiusdem generis figura super capita ceterarum maioris formae effigierum involare videtur e). His figuris intermedia magna tabula e rupe excisa est, quae inscriptionem exhibet Sassanidarum temporibus tribuendam f); inscriptionis huius characteres tam bene conservati sunt, ut sine molestia legi possint. Ad utramque tabulae partem vestigia inscriptionis Graecae obvia sunt, quae quamquam ex maxima parte alii cessit inscriptioni, recentiori lingua Arabica compositae g), vocabula tamen haec Graeca ΓΩΤΑΡΞΗΣ — ΣΑΤΡΑΠΗΣ bene distinguuntur h). Totius anaglyphi effigiem, parum satisfacientem dederunt Bembo i) et Olivierus k).

3. Haud procul ab hoc loco occidentem versus, ea rupis parte, quae praeceps viae inpendet, oculis obiicitur in rupis superficie similis tabula rasa, in qua exhibita sunt quae sequuntur. Octo homines, manibus post tergum revinctis, una serie positi, ita ut alter alterum magnitudine superet, a nono ad regem adducuntur. *Rex enim esse videtur, qui ad eos conversus sella sedet,* manu tenens baculum praelongum, quod male pro arcu habet Bembo. *Regiae figurae a tergo stant duo pedissequi, quorum regi* proximus arcum, alter baculum praelongum tenet. In mediae fere tabulae parte capitibus impendet figura illa, in monumentis Persepolitanis, cum aliis locis, tum in sepulcris praecipue, obvia, cuius supe-

c) Olivier. III. p. 24.

d) Bembo, *dissertaz.* p. 64. Fidem Bembonis testimonio addit effigierum inspectio.

e) Bembo, *dissertaz.* p. 65.

f) Olivier. III. p. 24.

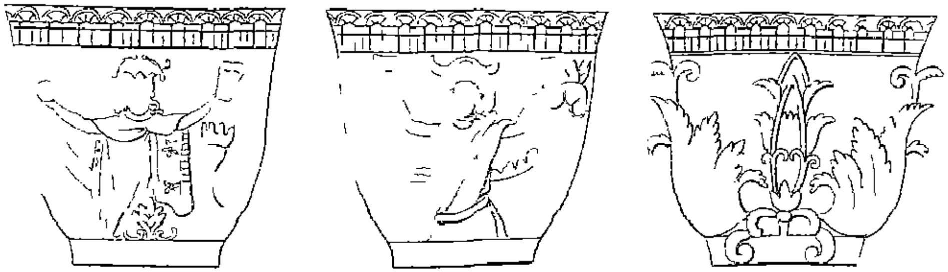
g) Kinneir. p. 131.

h) Bembo, *dissertaz.* p. 66. Olivier l. c.

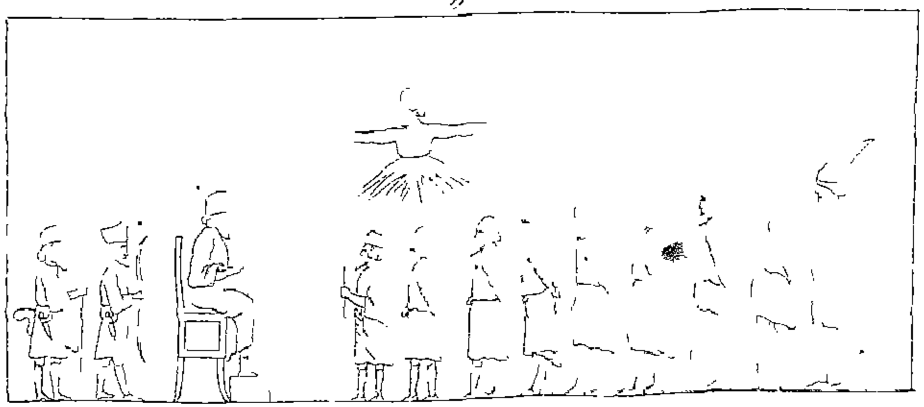
i) *Bembonis* effigiem aeri incidi curavit *de Sacy*: *Memoires de l'instit.* T. II. p. 173. Tab. I. Fig. 2.

k) Olivier. T. 40. Fg. 2.

a



b



ignores, rationem vero si consideres, qua hae figurae sint perfectae, Graecos Graecorumque artem bene agnoscas. Persas vero in multis artis operibus Graecis artificibus usos fuisse, fidem faciunt, non modo monumenta ipsa, sed aperta historicorum testimonia *b*).

II. Monumenta montis Bissutun.

A. Descriptio.

Quatuor fere milliaria Germanica orientem versus mons Bissutun subito magna rupe intercluditur. Spectanda sese praebent hoc loco monumenta omni attentione digna.

1. Primum obviam habuit Olivierus *a*), quum ad visenda haec monumenta ex diversorio deletae urbis Schehernu deflecteret, columnae apicem, ad ripam ipsius fluvii, qui praeterfluit illud diversorium, situm. Solus Olivierus eum descripsit et deliniavit *b*). Constat ex roseo marmore; superior pars tres pedes, inferior, qua attingit columnam, duo tantum aequat. E quatuor lateribus duo opposita insignita sunt figura humana: altera, quae regis speciem prae se fert, tiara illa globosa, ea vero valde exesa, ornata fuisse videtur. Dextra manu tenet globum, ut habet Olivierus, a quo dependet figura oblonga, singularis rationis et explicatu difficilis (puta coronam sub annuli symbolo, a quo dependent fasciae); laeva manu tenet libellum; sub hac manu spectatur flos. Veste induta est, ut videtur, tenui et preciosa. — Figuram descriptae adversam pro femina habet Olivierus, pro viro ego; nam tiarae illius globosae aperte obvia sunt indicia. Zona gemmis ornata est, ut contendit Olivierus. Utraque manu sublata tenet figuras triangulares oblongas, quae quid significent, non video. Ad laevam figurae manum flos conspicitur Aegyptiorum loto haud dissimilis. Duo reliqua latera floris alicuius calicem pro ornamento habent. Omnia perpolite facta sunt, ut apparet ex apicis effigie, Tab. nostra. VIII. Fig. a. ex aere Olivieri idcirco expressa, quod architecturae indoli percognoscendae alicuius momenti esse videbatur.

2.

b) Mirkhond, in: De Sacy, *memoires sur* p. 324. Theophilactus Simoc. V. 6.

a) Olivier. III. p. 23.

b) Pl. 40. Fig. 1.

6. *De artis horum monumentorum indole et natura.*

Perſae, quum anatomes regulas parum curarent, nullo tempore in ſculpendi arte eminuerunt. Nihilo ſecius tamen teſtes ſunt peregrinatores, figurarum hic repraeſentatarum multas tanta ſingularum partium concinnitate exſculptas inveniri, ut ne optimos quidem Graecorum Romanorumve artifices dedecerent. Quod praedicant peregrinatores, cum in aliis horum monumentorum partibus, tum in figuris illis minoris formae, quae antri maioris parietibus a latere obiectis inciſae ſunt, neminem fugit. Praecipue quoque haec artis perfectio in illis figuris ex antri maioris ſuperiori fronte exciſis, inprimis ſecundum tabulam Olivieri, obvia eſt. Numen his figuris ſubeſſe Perſicum, in antecedentibus demonſtraſſe opinor; rationem vero, qua illud ſit prolatum, Graecorum artem innuere, primo tabularum aenearum aspectu facile tibi perſuadebis. Gracilis figurarum habitus, fluitantes veſtes, mammarum protuberantia, ſingularum totius corporis partium concinnitas a Perſarum arte prorſus aliena, uno verbo, tota ars in iis conſpicua ſententiae meae fidem facit. Quum praeterea inſignem obſerves harum figurarum cum Graecorum Geniis ſimilitudinem, perſuaſiſſimum mihi habeo, Perſas, ut in multis aliis monumentis, ita et in his potiſſimum perficiendis, Graecis uſos fuiſſe artificibus. Iam facillime explicatur ille Perſici numinis cum Graeco conſenſus. Artifices Graeci ſcilicet bene tenebant Geniorum ſiſtendorum rationem; iam vero iis demandabatur numinis alicuius repraeſentatio, cuius naturam et indolem quum haud perſpectam haberent, ſimilem vero eam multis in rebus deprehenderent Graecorum Geniis, ad horum ſimilitudinem multa exſecuti ſunt, dum aliud plane numen ex Perſarum inſtitutione effingebant. Quum vero multa occurrant, tam in his ipſis figuris, quam in reliquis monumentorum partibus, quae aeque ab arte atque a mythologia Graecorum prorſus abhorrent, quaeque aperte Perſas produnt, ut e. c. attributa figurarum, annulus, lunae falx, aliaque; quumque pari modo permagna illa ferarum, parietibus antri maioris inciſarum copia Orientales innuat, naturam et veroſimilitatem in artis operibus procul habentes: commiſtionem ego in his ipſis monumentis video Graecorum artis et ingenii cum Perſarum indole. Graeci ſcilicet artifices, ut puto, ad Perſarum praecepta et formulas haec monumenta exſecuti ſunt; quare fit ut, ſignificationem ſi ſpectes effigierum illarum feminearum, Orientales haud

S ignores,

trus, ut calcaret polum et in Solis figura resideret, sed ut universae terrae dominum, solis fratrem se indicaret? Lubenter ita statuerem, inprimis quum tituli superbissimi hisce nominibus appellent Sassanidas reges *x*), si modo figura, quae ita ornata conspicitur in tabula Malcolmii, totius anaglyphi princeps esset. Sed ni fallor insigniter, pedissequum refert; hoc enim mihi persuasit cum huius effigiei cum aliis comparatio, tum muscarium, quod quidem licet ex superiori parte exeserit tempestas, ab inferiori tamen agnoscis, quamquam in gladii formam imperite illud effinxit pingentis manus. Quid multa? aut erravit pictor, aut seriori tempore accesserunt illa ornamenta.

De antro secundo una res memoranda restat. Rudis Bembonis effigies licet multa habeat falsa, alia tamen exhibet, quae aliunde fidem accipiunt. Figurae scilicet ornatae conspiciuntur Sassanidarum tiara, cum imminente globo, additis alis; alterius vero figurae tiara praefixam habet lunae falcis symbolum, quod facile explicatur per Ammiani Marcellini locum supra allatum, in quo ipse ille Sapor titulum habet *lunae fratris*. Alae tiarae additae occurrunt quoque in numis *y*).

Quod attinet ad feminam illam nudam, lavantem, in quam oculos figit caput, in superiori parte tertii antri obvium, quo quidem anaglypho alludi putat Ivesius ad historiam Davidis et Bathsebae, De Sacy vero indicari opinatur amores Cosrois et Schirinae *z*); totam narrationem ut fabulam reiicio; nam excepto Emanuele, peregrinatorum nullus huius anaglyphi mentionem fecit; Rousseau vero *a*) distinctis verbis dicit, nullibi eius indicium adesse.

6.

x) Cf. Ammianus Marc. XVII. c. 5. *Rex regum Sapor, particeps siderum, frater solis et lunae.* — Sidonius Apollinaris VIII. 9.:

„Qui (Arsaces sc.) cognata licet sibi astra fingens,
„Phoebea tumeat propinquitate,
„Mortalem hic tamen implet obsecrando.

y) Cf. numi Voranis II. a Tychsenio exhibiti (*Commentatt. Soc. Gott. rec.* Vol. II. p. 12. Tab. I.)

z) *Memoires sur div.* p. 240.

a) *Magas. encycl.* T. 104. p. 395.

hibitam esse hoc loco effigiem, illam symbolicam, saepius obviam, duorum annulum tenentium, quorum alteri a tergo stat pedissequus, figurae principi muscarium vel umbrellam supertendens. De symboli huius significatione in universum alias *u*) disquisivimus; unam rem hoc loco inprimis memorabilem silentio praeterire nequeo: nimirum aliis locis, quibus ambo armati et certantes anaglypho exhibiti sunt, illud momentum primarium indicari videtur, quo rex alter alteri imperium eripit; nulla vero hoc loco arma, nullum certamen: num innuitur fortasse hac effigie ratio illa, qua filius a patre (Varanes IV. a Sapore II.) provinciae *Kerman* imperium accepit, nulla alterius in alterum invidia mota?

Idem anaglyphum exhibitum habes in rupis superficie, decem passus a secundo antro remotum, in aliis partibus priori verius, in aliis tamen pravius a Malcolmio expressum. Quinam sint hoc loco repraesentati difficile foret expeditu, quod inscriptionibus, quae priori effigiei additae sunt, huic anaglypho desunt *v*). Duo annulum tenentes luculentius obvii sunt; capitis ornatus non aeque ac illuc tempestatis iniuria exesus est: bene agnoscis in utroque capite Sassanidarum tiaram, alteram globosam ex inferiori parte trifidam, alteram in galeae modum rotundam; bulla superstructa utrique. De tertia figura vix audeo coniecturam proferre, quid enim sibi vult stella, cui insistit, gloria, qua caput circumdatum habet? Exstat locus perquam memorabilis apud *Petrum Chrysologum w*), autorem post Chr. n. saeculi quinti, qui piis verbis suos ita admonet: "*Ne simus ut Persarum reges, qui subiecta nunc pedibus suis sphaera, ut polum se calcare credantur, Dei vices mentiuntur: nunc radiato capite ne sint homines, Solis resident in figura: nunc impositis sibi cornibus, quasi viros se esse doleant, effoeminantur in lunam: nunc varias velut siderum sumunt formas, ut hominis perdant figuram et nihil supernae claritatis acquirant.*" Quid igitur, num putemus, figuram istam, ornamentis illis instructam esse, non, ac putavit pius Petrus,

u) Cf. supra p. 40.

v) DE SACY (*memoires* p. 263.) inscriptiones adesse contendentem, in errorem duxisse videtur falsa descriptio negligentia Emanuelis, qui de antro secundo loquens, tres ibi adesse figuras contendit. Huius anaglyphi Emanueles mentionem non fecit.

w) *Sermones*, 120. *Opp*. ed. Venet. 1742. p. 145.

ctura Olivieri *o*), ex qua tota equitis facies, exceptis oculis, tegumento illo cooperta eſt. Malcolmii effigies refert potius cidarin rotundam, bucculis inſtructam deſluis. Notatur porro ab autore *lancea praelonga*, qua et Herodianus *p*) cataphractos armatos fuiſſe teſtatur, quaeque bene conſpicua eſt in noſtra effigie. Quod ad *loricam* attinet, non tantum pectus, ſed etiam *totum hominis corpus ea* erat indutum, ita ut revera equites illos armaturâ iſtâ invulnerabiles reddidiſſe Perſae dici poſſunt *q*). Loricae ratio et textura diverſa fuiſſe videtur: ex Heliodori deſcriptione conſtitit ex laminis aereis et ferreis forma quadrangulari; ſed ex laminis rotundis quoque compactam fuiſſe loricam, docet tam locus Ammiani Marcellini ſupra laudatus, quam pictura noſtra, ex qua eques thoracem geſtat laminibus compoſitum rotundis, quarum forma cauſa fuit, ut pro annulis falſe eas acciperet Hamdulla. *Nec vero eques ſolus, ſed equus quoque iſta armatura defendebatur.* Convenit cum hoc teſtimonio noſtra effigies, quae equitis caput et pectus loricatum ſiſtit. Picturae fidei teſtes ſunt peregrinatores *r*). Solas *ocreas*, quas meminit Heliodorus, non obviae ſunt in noſtro equite; qui vero, praeter modo indicata, ſcutum habet, forma rhomboidis, quod quidem, licet non notetur in cataphractorum deſcriptione, novit Strabo *s*).

In tribus illis figuris, quae eiusdem parietis ſuperiorem partem occupant, feminam ego nullam agnosco vas aquae effundentem. Quum maxime exeſum eſſet hoc anaglyphum temporis iniuria, diverſo modo a peregrinatoribus acceptum eſt; aliter Olivierus figuras deſcribit, aliter eas depingit Malcolmius *t*). Ex comparatione huius iconis cum aliis eiusdem generis apparere mihi videtur, ex hibi-

o) Planche XXXIX. fig. 1.

p) IV. 28. Cf. MONGEZ, *Memoires de l' inſtit.* Cl. III. T. IV. p. 172.

q) LIBANIUS *in Baſilico*: Opp. II. p. 120. ed. Pariſ. 1627. Ἐπενόησεν (rex Perſarum) *ἱππικὸν ἄτρωτον, ὡς εἰπεῖν, κατασκευάσασθαι· οὐ γὰρ ὅσον εἰς κράνος καὶ θώρακα, καὶ κνημῖδας, τῷ παλαιῷ τρόπῳ τὴν ὅπλισιν ὥρισεν, οὐδ' ὅσον μετώπου καὶ στέρνων ἱππικῶν προβαλλέσθαι χαλκόν· ἀλλ' ὥστε τὸν μὲν ἐκ κεφαλῆς εἰς ἄκρους πόδας· τὸν δὲ ἐκ κορυφῆς εἰς ἄκρας ὁπλὰς κεκαλύφθαι τοῖς φυλακτηρίοις, ὀφθαλμοῖς δὲ μόνοις ἀνεῷχθαι χώραν εἰς ὄψιν τῶν πραττομένων· καὶ ταῖς ἀναπνοαῖς τὸ μὴ ἀποπνίγεσθαι.*

r) ROUSSEAU, *Fundgruben des Orients* III. p. 95. KINNEIR. p. 133.

s) l. XV. p. 1067.

t) I. p. 258.

qui et ipsi muniti ferro erant et equos similiter munitos habebant. Accuratissime eos adumbrat Heliodorus *n*), cuius descriptio, tam arcte cum effigie illa, tabula nostra VII. expressa congruit, ac si ab ipsa ea imaginem petiisset autor. Primum memorat *galeam* cohaerentem et compactam, totum hominis caput usque ad collum operientem. Ex hac parte cum Heliodori descriptione magis convenit pictura.

muniti tegminibus, et limbis ferreis cincti, ut Praxitelis manu polita crederes simulacra, non viros: quos laminarum circuli tenues apti corporis flexibus ambiebant, per omnia membra deducti: ut quocumque artus necessitas commovisset, vestitus congrueret iunctura cohaerenter aptata. Ammianus Marcell. XVI. c. 10. — De Cataphractis plura qui legere cupit, adeat Brissonium (p. 672.) et Mongesium (*Memoires de l'instit.* Cl. III. T. IV. p. 57 et 167.).

n) Locus gravissimus nec ullo pacto hic praetereundus sic se habet: Ἀνὴρ ἔκκριτος, καὶ σώματος ἰσχὺν ἐπίλεκτος, κράνος μὲν ὑπέρχεται, συμφυές τε καὶ μονήλατον, καὶ ὄψιν ἀνδρὸς, εἰς ἀκρίβειαν, ὥσπερ τὰ προσωπεῖα σοφιζόμενον· τούτῳ δὲ ἐκ κορυφῆς εἰς αὐχένα, πάντα, πλὴν τῶν ὀφθαλμῶν εἰς τὸ διοπτεύειν, σκεπόμενος, τὴν μὲν δεξιὰν, κοντῷ μείζονι λόγχης ὁπλίζει· τὴν λαιὰν δὲ εἰς τὸν χαλινὸν ἀσχολεῖ. Κοπίδα δὲ ὑπὸ τὴν πλευρὰν παρηρτημένος, οὐ τὰ στέρνα μόνον, ἀλλὰ καὶ σῶμα τὸ ἄλλο ἅπαν τεθωράκισται· ἐργασία δὲ τοῦ θώρακος τοιάδε. Σκυτάλας χαλκᾶς τε καὶ σιδηρᾶς, ὅσον σπιθαμιαίας, πάντοθεν εἰς σχῆμα τετράγωνον ἐλάσαντες, καὶ ἄλλην ἐπ' ἄλλην κατ' ἄκρα τῶν πλευρῶν ἐφαρμόσαντες, ὡς τῇ κατωτέρᾳ τὴν ὑποκειμένην ἀεὶ, καὶ τῇ πλαγίᾳ τὴν παρακειμένην ἀεὶ κατὰ τὸ συνεχὲς ἐπιβαίνειν· καὶ ῥαφαῖς ὑπὸ τὰς ἐπιπτυχὰς τὴν συμπλοκὴν ἀγκιστρώσαντες, χιτῶνα τινὰ φολιδωτὸν ἀπεργάζονται· προσπίπτοντα μὲν ἀλύπως τῷ σώματι καὶ πάντῃ περιφυόμενον, περιγράφοντα δὲ μέλος ἕκαστον, καὶ πρὸς τὸ ἀκώλυτον τῆς κινήσεως συστελλόμενόν τε καὶ συνεκτεινόμενον· ἔστι γὰρ χειριδωτὸς, ἀπ' αὐχένος εἰς γόνυ καθειμένος, μόνοις τοῖς μηροῖς, καθὸ τῶν ἱππείων νώτων ἐπιβαίνειν ἀνάγκη, διεσταλμένος· ὁ μὲν δὲ θώραξ, τοιοῦτος, ἀντίτυπόν τι βελῶν χρῆμα, καὶ πρὸς πᾶσαν τρῶσιν ἀπομαχόμενον· ἡ κνημὶς δὲ ἀπ' ἄκρων ταρσῶν εἰς γόνυ διήκει συνάπτουσα πρὸς τὸν θώρακα. Παραπλησίᾳ δὲ σκευῇ καὶ τὸν ἵππον περιφράττουσι, τοὺς δὲ πόδας κνημῖσι περιδέοντες, καὶ προμετωπιδίοις τὴν κεφαλὴν δι' ὅλου σφηνοῦντες· ἐκ νώτου τε ἐπὶ γαστέρα, καθ' ἑκατέραν πλευρὰν, σκέπασμα σιδηρόπλοκον ἀπαιωροῦντες, ὡς ὁπλίζειν τε ἅμα, καὶ τῇ λαγαρότητι μὴ ἐμποδίζειν τοὺς δρόμους. Οὕτως ἐσκευασμένος καὶ οἷον ἐμβεβλημένος περιβαίνει τὸν ἵππον, οὐκ αὐτὸς ἐφαλλόμενος, ἀλλ' ἑτέρων διὰ τὸ ἄχθος ἀνατιθεμένων· κἀπειδὰν ὁ καιρὸς ἥκει τῆς μάχης, ἐφεὶς τῷ χαλινῷ τὸν ἵππον, καὶ μυωπίσας, παντὶ τῷ ῥοθίῳ κατὰ τῶν ἐναντίων ἵεται· σιδηροῦς τις ἀνὴρ φαινόμενος, ἢ καὶ σφυρήλατος ἀνδριὰς κινούμενος. Heliodori *Aethiop.* l. IX. p. 431. Paris. 1619.

tes, pulcra forma conſpicuae, fluitante veſte indutae, exhibitae inveniuntur. Quid veroſimilius, quam ea ipſa numina eſſe, quae effecerunt, ut locus amoeniſſimus omniumque frugum ditiſſimus exiſteret? Aqua quum ſola fere cauſa eſſet, ut tota regio tam laeta et dives exiſteret, quumque eius numen et venationis fautor eſſet et praeſes *h*), *Ized Arduiſur*, *credo*, optime huic loco convenit. Multa occurrunt in loco illo ex Zend-Aveſta allato, quae inſigniter cum noſtris figuris conſpirare videntur. Sub femina repraeſentabatur illud aquae numen; feminae et noſtrae figurae ſunt. Ulnas protendunt (aeque ac in Zend-Aveſta audit) deae hae benevolae, ut tutum praeſtent ſomni locum, arcem illam regiam, qua quieti ſe dabat rex, omnis curae omnium laborum expers, voluptate tantum perfruens. *Dextra annulum tenent aeternitatis ſignum i*), laeva patellam vel potius cornu copiae *k*), ſymbola haud dubie, ut omnia bona laetaque regi abunde affluant, omninoque rex felix fortunatusque ſit. — Lunae falx, quae ambabus figuris media ſupereminet, ſaepius in monumentis Perſicis obvia eſt. Luna frugum procreatrix et abundantiae fons habebatur *l*); eique inprimis creſcenti precabantur.

Quamquam vix efficias, quem referat ſtatua illa equeſtris, in *eiusdem antri interiori parte prae ceteris figuris conſpicua*; per ſe tamen ea ſatis gravis eſt, ut nonnullae partes accuratius examinentur Tiara eius in galeae modum rotunda, diademate ornata, ſuperſtructa bulla (cuius tamen parva tantum pars adhuc conſpicitur), fasciae a tergo fluitantes, vento agitatae, quum regem indicent, effigiem attentione noſtra digniſſimam reddunt. Rex ſcilicet e ſtirpe Saſſanidarum exhibitus eſt, omni armaturae genere decorus, *ac ſi expeditionem aliquam ſusciperet*. Armatus eſt ad modum eorum militum, qui *cataphractorum m*) nomine appellantur, qui

h) ZEND-AVESTA II. p. 178.

i) *In tota Oriente temporis ſymbolum annulus eſt*, cf. HERDER'S *Werke* I. p. 64.

k) Fortaſſe calix *Hâvan*, cf. ZEND-AVESTA. I. p. 250.

l) ZEND AVESTA. II. p. 110 et 111.

m) *Cataphracti equites, quos Clibanarios dictitant Perſae, thoracum muniti*

falus interna; curabant fcilicet, ut mens hominibus effet culpae expers et peccatis immunis *a*). Secundum illorum numinum genus, quod ex Ormuzdo prodiit, nominabatur *Ized b*); fervabant falutem hominum externam, ut ita dicam, efficiebant ut omnia bona faustaque hominibus contingerent. Demandaverat iis Ormuzdus totius naturae curam *c*), eorum aliud aliam naturae partem cuftodiendam, aliud aliam terram tuendam nactum erat *d*). Quae fuerit horum numinum natura, quodque negotium, optime discimus ex precibus, quae Mithrae, principi eorum habebantur *e*). Cum viri tum feminae erant *f*). Ut unicuique naturae parti, ita et aquae inprimis tale numen additum erat, quod quidem appellabatur *Arduifur*, cuius negotium perdiscas pari modo ex eius precibus. Ita aquae numini, *Ized Arduifur*, precabantur: "*O Quell Arduifur, eile fchnell zu meiner Hülfe, gieb mir Leben, fchwing mich über taufend Menfchen! — Lafs Waffer ftrömen in meinen Städten, um meinet willen im Lande Djemfchids, das Ormuzd gefchaffen! Waffer ftröme an den Orten des Schlafs, o Quell Arduifur, defs Leib jungfräulich rein — o heilig — reingefchaffne Ormuzdtochter. — der du dich mit Liebenswürdigkeit und Reinigkeit erhebft und Glanz auf deinem Antlitz fpiegelft — Grofser Quell! Goldhaare deines Haupts zeugen alles was auf Erden wächst. Schnell und lebendig ftrecke aus deinen Arm, vertreibe weit von Ormuzds Erde und des Schlafes Sitz die Furcht. Beglücke mich mit all diefem Heil und lafs mich fchnell dazu gelangen, o Quell Arduifur g*)!" Hoc ipfum aquae numen, fi quid video, fub figuris illis femineis, in maioris antri fronte exhibitum eft. Suadet hoc, primum ipfe locus, quo exfculptae funt noftrae figurae, nulli alii numinum generi aptior; deinde earum concinnitas cum eo numine, quod cognovimus ex Zend-Avefta. In eadem rupe, ex cuius inferiori parte fons fpumans effunditur, et totam planitiem foecundiffimam reddit, virgines illae divinam fpeciem prae fe ferentes,

a) Zend-Avesta *von Kleuker* II. p. 257. *Anhang zu Zend-Avefta* I. 2. p. 300.

b) *Anhang* I. 2. p. 301.

c) *Anhang* II. 1. 118.

d) *Anhang* I. 2. p. 302. I. 1. p. 241.

e) *Zend-Avefta* II. p. 221.

f) *Anhang* I. 2. p. 310.

g) *Zend-Avefta* II. p. 201. Ipfis Kleukeri verbis ufus fum, diffidens, illam verborum vim et rhythmum apte Latina lingua affequi poffe.

sint, quum scilicet rex in iis commoraretur, antra illa fuisse videntur. Obiicienti, quod rex necessitatibus suis commodisque per illa antra parum prospexerit, respondeo, non sola ea fuisse, quibus commoratus fuerit, conclavia, nonnulla enim rudera aedificiorum caesis lapidibus structorum adsunt, quae quum proxime iis adsita sint, verosimile saltem sit, cohaesisse illa aedificia cum his subterraneis cryptis. An vero, ut hoc adhuc addam, Cosroes revera huius maioris antri auctor fuerit, totiusque vivarii institutio ad eum pertineat, ex Hamdullae testimonio vix effecerim. Cum Varane quoque insigniter talium rerum institutionem quadrare, docet eius voluptatis studium, cui plus aequo indulsit *w*).

b) Singularum partium significatio.

Iam quum de antrorum usu viderimus, speramus fore ut paratiores simus ad singulas res explicandas. Maxime omnes fere peregrinatores vexaverunt figurae illae duae femineae, maiori antro incumbentes, in tabula nostra VII. conspicuae. Per descriptiones, in quibus alae et annulus illis figuris tribuuntur, persuasit sibi De Sacyus *x*), idem numinum genus sub iis repraesentari, quod exhibet figura illa in monumentis Persepolitanis saepius obvia, in sepulcris praecipue conspicua *y*), qua, ut nos edocuit Heerenius *z*), Persarum *Feruer* repraesentatur. Non dubito quin De Sacyus, si adspicere ei licuisset figurarum quae iam exstant effigies, aliter de iis iudicasset. Alia enim plane iis est forma, quam qua ille Feruer exhibitus est; vix maxima diversitas illa est, quod Feruer sub viri specie repraesentatus est, nostrae vero figurae feminae sunt. Ut vero forma hae figurae ab illa longe diversae sunt, ita et numine, quod iis subest multum ab illo discrepant.

Fuerunt Persis divinorum entium genera, Graecorum Geniis haud plane dissimilia. Primum eorum genus efficiebant primogeniti Ormuzdi, qui thronum Ormuzdi ministri semper circumstabant; appellabantur *Anschaspand*. Curae eorum erat commissa hominum salus

w) *Notices et extr.* II. p. 334.

x) *Memoires sur div.* p. 269.

y) Exhibitam habes hanc figuram, praeter alios, apud *Chardinum* Tab. 64. 67. 68. *Kaempferum* p. 313. 344.

z) *Ideen* I. 1. p. 253.

hortum sibi parasse in campo urbis Kirmanschah, duarum parasangarum longitudinis eiusdemque latitudinis. Horti alteram partem arboribus conserendis destinatam fuisse, alteram vero vastum pratum effecisse, quod animalibus cuiusvis generis compleri iusserit Cosroes *s*)." Vivarium peramplum fuit, ni fallor, quem hortum appellat Hamdulla, feris nutriendis destinatum, hoc ipso loco paratum, quo mons Tak-Bostan regioni versus septentrionem finem imponit. Firmat quodammodo hanc opinionem cum nominis significatio, quae est, *mons horti* vel *arcus horti*, tum regio ipsa; non facile invenires aliam huic consilio aptiorem: solum enim maxime frugiferum, fluvio irrigatum, ex una parte praealta rupe septum, vivario quam maxime respondebat. Huius vivarii effigiem anaglyphis referre mihi videntur antri, in ipso eo parati, parietes. Opus illud reticulatum, de quo multa in Bembonis itinerario *t*), et quod conspicuum est in Malcolmii tabulis aeneis *u*), refert illud septum, quo circumdatum erat vivarium, vel quo ex parte circumsepiri solebat regio, simulac in ea venationem instituebat rex *v*). Innumera illa ferarum copia, cum omnino in Orientalium more, veritatem talibus in rebus procul habendi, tum in eo ipso, quod vivarium est, quo instituit rex venationem, iustam habet excusationem. Sed quid sibi volunt cymbae istae in anaglyphis expressae? Fluvius satis magnus totam planitiem secat, eo rex navicula invehens, ut puto, in ripa excitatas feras telis petit. — Quod iam ad ipsum antrorum usum attinet, receptacula fuisse videntur, ad quae se conferret rex, venatione fatigatus et calore fessus. Multa eiusmodi antra in Persia inveniuntur, quae appellantur *surdab* frigidaria, quibus se abdere solent Persae, ut tutos se praestent a solis fervore. Eiusdem generis, nisi quod diligentiori manu exsculpta et maiori cura ornata sint,

s) De Sacy, *memoires sur div.* p. 235.

t) Morelli, *dissertazione* p. 69. 70.

u) Malcolm, *history* I. p. 258.

v) Et hodieque in Persia eadem ratione regiones inter duo praerupta montium iuga, a tertio latere sepimento includi solent; a regione aversa maxima cogitur ferarum copia, cui tunc interficiendae pro lubitu rex cum suis operam navat. Cf. venationis descriptio apud Della Valle III. p. 429. Effigies huius venationis exstat in *Della Vallae itinerarii versione Germanica.* Genf 1674. p. 142.

obvius Varanem IV. exhibet, num tres figurae, quae superiorem antri partem occupant, eos sistunt, qui Varani in administrando imperio adiutores fuerunt? Sed et alii potentes reges, inter quos Cosroes Anuscervanes et Cosroes Abruizes, ut supra vidimus, in urbe Kirmanschah commorabantur, eique amplificandae et decorandae operam inpenderunt. Cosrois quoque potentiae quam maxime convenit eques ille, omni vestitus et armaturae splendore insignitus. Priusquam inscriptiones, quarum et huius antri duae sunt, descriptae et explicatae fuerint, certi quid hac de re effici vix poterit.

5. *De monumentorum usu et consilio, deque singularum partium significatione.*

a) Monumentorum usus et consilium.

Est quod mireris, neminem eorum, qui his monumentis curam inpendere, quaestionem sibi explicandam sumsisse, cui usui inservierint haec antra, quum tamen ad hanc quaestionem responsio nec per se pateat nec indagatione sit indigna. Mos erat Persarum regum, clarissimas vitae res gestas monumentis celebrandi. Praeclara illa facta anaglyphis expressa aperte ostendebant, quo monumenta essent referenda. Testimonio sunt *rudera urbis Schapur* aliaque. Eadem ratione et singularum monumentorum partium usus per anaglypha innotuit. Quid in singulis palatii conclavibus rex ageret, cuive rei inservirent camerae, sculpturae opera in iis obvia docebant. Non ignores in Persepolitanis conclave illud admittendis legatis destinatum: anaglypha enim exhibent regem sella regia ibi sedentem, omni regis ornatu insignem; introducuntur diversarum nationum legati. Sic quoque ex cryptarum nostrarum anaglyphis usus earum apparere mihi videtur. Antrum minoris formae quum, exceptis duabus statuis, nulla sculpturae opera contineat; nihil facit ad usum ipsius constituendum. Magis ad nostram rem facit antrum maius. Eius parietes, a latere obiecti, venationes repraesentant, cum terrestres, tum navales; rex ipse, quem ob corporis staturam, qua ceteris hominibus, ut semper, eminet, haud ignores, in utroque pariete venator bis obvius est. Hinc facile cognoscas colligendum puto, alludere haec anaglypha ad regionem circa iacentem, qua venationes habebant reges. Fidem facit huic sententiae locus Hamdullae supra laudatus, quo certiores simus, "Cosroem Abruizem hortum

eius occurrit mentio, regio vero ipſa rudera urbis non exhibet. Conditor urbis Kirmanſchah ſecundum autores Orientales habetur *Varanes n*). Fidem Hamdullae addit, quod, in huius rei memoriam, ut videtur, Varanes ille cognominabatur Kirmanſchah *o*). Varanes IV. ſecundum alios frater, ſecundum alios, et hoc magis probabile, filius fuit Saporis II, et regnum obtinuit poſt Saporem III, inde ab a. p. Chr. n. 389. usque ad 399. Pater eius, teſte Agathia *p*), populum *Kerman* poteſtati ſuae ſubmiſit, et inde iure (εἰκότως) nomen traxit filius. Graviorem huius rei cauſam diſcimus ex *Nikbi ben Maſſud*; obtinuit ſcilicet Varanes regnante patre (Sapore II.) et fratre (Sapore III.) imperium provinciae Kerman *q*). Quamquam Varanes conditor vulgo praedicatur urbis Kirmanſchah, bene tamen fieri potuit, ut pater eius et frater fundamenta urbis iacerent, vel eiusdem aliquam partem perficerent, Varanes vero, qui quae alii inchoaverant, ad exitum perduxit, urbi nomen daret. Ipſe enim Varanes non is fuiſſe videtur, qui ſua ſponte multum conſuleret proſperitati et ſaluti terrae ſuae. Teſtis eſt Nikbi ben Maſſud *r*), neglexiſſe eum imperii curam, et voluptati tantum indulſiſſe. Sed ne opus quidem eſt hac coniectura, vix omni probabilitate deſtituta; ſufficit, quod opera et auxilio Saporis II et III. huius provinciae imperium tenebat (cuius vero rei teſtes ſunt hiſtorici), et cauſam habes ſatis validam, quod illorum quoque effigies in monumentis noſtris inveniuntur. Si mirum quem habet, quod Varanes non ille eſt, ad quem pertinet inſcriptio, cogitet, plura alia ſupereſſe anaglypha, quae quorum imagines repraeſentent, nemo adhuc demonſtravit. Adeſt antrum illud maioris formae; num eques in eo obvius

n) Hamdulla, laudatus apud De Sacy. p. 235. Malcolm, *hiſtory* I. p. 113.

o) Tarikh Chozideh apud *Herbelot.* ſ. v. Saſſaniau. — Abulpharagius, *Chronic.* p. 72. Tarikh Fenai laudatus a *Richtero* p. 198.

p) *Οὐαραράνης . . . . . ὃς δὴ καὶ Κερμασαὰ ὠνομάζετο· τῶν δὲ τοιούτων ἐπικλήσεων ἡ αἰτία ἤδη μοὶ εἴρηται· καὶ γὰρ Κέρμα ἔθνους τύχον ἢ χώρας ὑπῆρχεν ἐπωνυμία· ταύτης δὲ τῷ πατρὶ τῷ Οὐαραράνου δεδουλωμένης, εἰκότως ὁ παῖς τὴν ἐπωνυμίαν ἐκτήσατο*, Agathias, ed. Pariſ. p. 136.

q) "*Bahram, fils de Schabour, ſuccéda à ſon frère. On le ſurnomme Kermanſchah, parceque ſous le règne de ſon père et de ſon frere il avoit eu le gouvernement du Kerman.*" *Notices et extraits des mſs. de la bibl. du roi* IX. p. 334.

r) *Notices et extr.* l. c.

toris, optimi Saporis, regum regis Iraniae et Aniraniae, germinis coelestis ex Diis, nepotis optimi Hormisdae, regum regis *l*).

Referendae igitur sunt ambae inscriptiones ad reges, quorum utrique nomen erat Saporis. Quum vero tres e stirpe Sassanidarum ita appellentur, ad quos eorum referendae sint, facile discas ex eorum epithetis in inscriptionibus obviis. Inscriptio I. appellat Saporem, filium Saporis, nepotem Hormisdae. Quapropter referatur necesse est ad *Saporem II*, cui cognomen erat *Dhulaktaf*, qui secundum plurimos scriptores inde ab a p. Chr. n. 309 usque ad 380 regnavit; hic enim filius erat Hormisdae, nepos Narsetis *m*). Inscriptio II. ad quem referenda sit, iam ex ipsa satis apparet, quippe in qua Saporis, ad quem referenda est, Hormisdas audit avus, qui Saporis, in priori inscriptione nominati, pater praedicatur. Filius igitur hic illius fuerit necesse est; indicat inscriptio II. *Saporem III*, filium Saporis II, nepotem Hormisdae; regnavit inde ab a p. Chr. n. 385 usque ad 389. Nec illud, quod Sapor alter alterum in imperio non excepit, sed distentum fuit utriusque regimen per Artaxerxis quaternum imperii tempus, explicationis veritatem commovet, nec refellitur per hanc inscriptionem plurimorum scriptorum testimonium. Quamquam enim ii in Sassanidarum monumentis coniuncti plerumque occurrunt, qui in imperio se excipiebant, vel communiter illud affectabant, bene tamen, crediderim, coniungi potuerunt uno monumento, licet in imperio se non attigerint, pater et filius, inprimis cum interregnum illud Artaxerxis paucorum tantum annorum esset.

4. *Quomodo inscriptiones cum historia urbis Kirmanschah et Orientalium circa haec monumenta testimoniis conciliandae sint?*

Originem debere haec monumenta iisdem regibus, quibus regia sedes fuit Kirmanschah, inde verosimile est, quod nulla monti Tak-Bostan propinquior sita fuit urbs, qua reges commorari potuissent. Nec hoc ipso loco urbs sita fuisse videtur; nam apud historicos nulla eius

l) *Memoires de litt.* II. p. 188.

m) Eutych. *ann.* I. p. 395. Abulpharag. *hist. dyn.* I. p. 134. II. p. 85. Abulpharag. *Chronic. Syriac.* vers. Lat. p. 60. Cf. De Sacy *memoires sur.* p. 252.

fubfidiis *h*). Poftquam haec fecunda de Sacyi commentatio prodiit, tertium iam habemus infcriptionum exemplar, fimul cum monumentorum effigiebus a Malcolmio exhibitum. Longe vero id poftponendum Bembonis exemplo. — Infcriptiones illae lingua compofitae funt eadem, qua infcriptiones monumentorum Nakfchi-Ruftam, quas vel lingua Pelvica vel dialecto parum ab hac lingua diverfo conftare, autor eft De Sacyus *i*). Ita reddit eas vir clariffimus:

Infcriptio I.

Patkeli teman masdiesn vohia Schapuri malcan malca Ilan ve Anilan minotfchetli men jesdan boman masdiesn vohia Auhrmasdi malcan malca Ilan ve Anilan minotfchetli men Iesdan nepi vohia Narfchi malcan malca.

Hoc eft:

Imago haec Ormusdi cultoris, optimi Saporis, regum regis Iraniae et Aniraniae, germinis coeleftis ex diis, filii Ormusdi cultoris, optimi Hormisdae regum regis Iraniae et Aniraniae, coeleftis germinis ex diis, nepotis optimi Narfetis, regum regis *k*).

Infcriptio II.

Patkeli teman masdiesn vohia Schapuri malcan malca Ilan ve Anilan minotfchetli men jesdan boman masdiesn vohia Schapuri malcan malca Ilan ve Anilan minotfchetli men jesdan vohia Auhrmasdi malcan malca.

Hoc eft:

Imago haec Ormusdi cultoris, optimi Saporis, regum regis Iraniae et Aniraniae, germinis coeleftis ex Diis, filii Ormusdi cultoris

h) *Memoires de litterature.* II. p. 162. Ad nova De Sacyi fubfidia pertinet quoque itinerarium *Olivieri.*

i) *Memoires fur div.* p. 123.

k) *Memoires de litterat.* II. p. 183.

manus verſus Cosroem protenderent, nullibi obviae ſunt, niſi alludere velis Cazvinium ad figuras in parietibus a latere obiectis obvias *e*). Homo ille, qui eodem Cazvino teſte, palam manu tenet, iam nusquam conſpicitur. Tenendum praeterea eſt, Cazvinum, vel eos quos ſequitur *f*), nec ordinem in hac deſcriptione tenuiſſe, nec veritati multum ſtuduiſſe, ſed addidiſſe, disiuncta coniunxiſſe, et omnino, prout liberet et commodum videretur, egiſſe. — Mirandum eſt, ſcriptorum Orientalium neminem inſcriptionum mentionem inieciſſe; interiiſſe videtur Saſſanidarum linguae cognitio iam pauca ſaecula poſt ipſorum monumentorum originem.

3. *Inſcriptiones.*

Non uno tantum loco monumenta illa inſcriptiones exhibent, In maioris antri exteriori parte, ut ſupra monuimus, inſcriptio fuiſſe videtur, itemque in eiusdem antri pariete poſteriori, in illo anaglypho, quod tres figuras exhibet. De iis vero nihil innotuit, niſi quod de altera dicit Rouſſeau, ſimilem eſſe eius ſcripturam characteribus in numis Saſſanidarum obviis. Solummodo inſcriptiones, quae in ſecundo, *minoris formae antro* exſtant, percognitas habemus. Beauchampius enim eas depinxit et communicavit cum de Sacyo *g*). Quae vero deſcriptio cum ex alia parte lacunas, ex alia characteres exeſos referret, expleri debuit et coniecturis reſtitui. Quod quamquam ſummo animi acumine et ingenti doctrinae apparatu fecerit De Sacyus, evenit tamen, ut, quum Bembonis itinerarium prodiret, eiusdemque itinerarii effigies et duae inſcriptiones communicatae eſſent cum De Sacyo, irritas deprehenderet coniecturas. Emendavit igitur vir clariſſimus quae iam ei in commentatione priori ſecus videbantur, adhibitis novis, quae acceſſerant, ſubſi-

e) Per monumentorum picturas apud Malcolmium clarum eſt, figuras primarias nullam exhibere feminam. Schirina autem ſi revera in illis antris repraeſentata fuiſſet, inter principes haud dubie figuras locum obtineret. Parietes a latere *obiecti innumeras quidem referunt effigies forma minima (ad minimam* partem a Malcolmio depictas), inter quas tamen Schirina vix quaerenda videtur.

f) Quamquam ipſe Cazvinus monumenta noſtra vidit, quum tamen et annales Perſicos laudet, incertum eſt, utrum ex ipſius iudicio, an Perſarum annales ſecutus, deſcriptionem exhibuerit.

g) De Sacy, *memoires ſur div.* p. 211.

minus historicorum et poetarum ore inclaruerunt. Sic etiam monumenta nostra, quorum verus autor iam oblivioni datus erat, ad Cosroen retulerunt. Pleni omnium mirandorum quae de Cosroe circumferebantur, monumentorum explicationem aggressi sunt, iisque fabulosa illa accommodarunt. Eo facilius vero huc trahi potuerunt illae de Cosroë fabulae, quo magis anaglyphia, longi temporis iniuriam perpessa, exesa essent, ita ut multae eorum partes, prout velles, accipi et explicari possent. Cosroen quum in statua illa equestri deprehendisse sibi visi essent Persae, et Schirinae locus esse debebat, decantatissimi enim sunt toto Oriente Cosrois cum Schirina amores. Foeminae huius figuram facile invenit Orientalium phantasia. Vetusta aetas effecit credo, ut nonnullae figurae, exesis earum quibusdam partibus, feminarum habeant speciem; recentissimi adeo peregrinatores feminas invenisse contendunt. Errant vero; nulla enim, ut infra videbimus, femina obvia est. — Testes sunt porro peregrinatores, superesse adhuc vestigia canalis, agrorum irrigandorum causa, ut videtur, e rupe excisi. Originem ille dedit fabulae de rivo lactis, quem sibi confici iusserat Schirina. — Nullus peregrinator non memorat stupendum illud naturae opus, rupem scilicet ad amussin fere declivem, inmensae altitudinis, quatuor milliariorum longitudinis. Et haec fabularum ansam dedit. Penes omnes antiquas gentes deprehenditur studium causam inveniendi eorum, quae natura, cuius vim parum percognitam habuit rudior antiquitas, mira et stupenda protulit. Vel a Diis ea repetebantur, vel ad homines referebantur divinis viribus praeditos. Hinc gigantes, hinc heroës excogitati. Ita evenit, ut Ferhadus, sculptor Persiae celeberrimus, cui multa monumenta antiqua tribuuntur, montem illum declivem caelo scalpsisse putaretur. Eo facilius oriri potuit haec sententia, quod multis locis revera scalpri indicia adsunt, et vestigia scalae rupi incisae inveniuntur. Connexum quoque huius rei cum Cosrois et Schirinae historia facile invenit Persarum fingendi studium. Cosrois iussu opus perfectum praetendebant, ideoque fama et gloria in hunc ipsum Persarum celebratissimum cecidit. — Hucusque reperisse nobis visi sumus quae fictionum ansam dederint; alia tamen habentur in Cazvini descriptione, quae quibus monumentorum partibus respondeant, vix invenias, alia quae prorsus, ut videtur, evanuerunt. Sic e. c. Schirina cum famulis suis, super quibus spectari dicit multorum virorum et feminarum effigies, quae

 manus

effunditur rupi, antrum e faxo excifum eft, cuius indicia et nunc fuperfunt. Itemque in extrema montis parte, fex parafangas inde ab hoc loco, aliud conclave invenitur, multo minoris formae, fuper duobus fontibus. Appellatur fofa Schebdizae. Cosrois, Schirinae, Ruftami, Isfendiaris aliorumque figurae maxima arte *b*) excifae hic inveniuntur."

Cum his hiftoricorum teftimoniis convenit incolarum de monumentis noftris fama. *Ferhadus fcilicet, ut narrant, ea exegit au- ctore* Cosroe Abruize; anaglypha affigies funt Cosrois, Schirinae et Saporis *c*).

Quaeritur iam quae fides omnibus his debeatur? Quod ad incolarum *famam* attinet, ut ab hac incipiamus, eam ab caufam haud prorfus reiicienda videtur, quod ex ea Saffanidarum aliquis monumentorum autor habetur; nifi enim hiftorico quodam fundamento fulciretur haec fama, eique aliquid faltem veri fubeffet, potius ad fabulofa tempora, ut acute habet de Sacyus *d*), ea retuliffent, eorumque originem, ut in omnibus fere ceteris monumentis antiquis, Schemfchidi, Guftaspi, Isfendiari aliisque tribuiffent. — Quod pertinet ad *hiftoricos*, peffimi foret critici, omnibus quae illi de noftris monumentis referunt, fidem habere; inconfulte tamen ageret, qui omnia illa pro fabulofis et reiectaneis, quibus nihil omnino veri fubfit, haberet. *Monumenta noftra non fuerunt caufa, ex qua primum originem duxerunt nugae illae, excultae tantum et efformatae funt per ea. De Cosroe, potentiffimo e ftirpe Saffanidarum rege, Per*farum annales multa fortia et praeclara referebant, quae vero cum per ipfos hiftoricos, tum per famam illam mox in immenfum et fabulas abierunt. Amplificandae urbi Kirmanfchah, exornandaeque eius regioni, tefte Hamdulla, ipfe Cosroes curam inpendit. Seriores fcriptores, hoc in univerfum bene memoria tenentes, accurata vero hiftoriae cognitione parum inbuti, ad celebratiffimum illum Saffanidarum regem retulerunt quae peregerant ii, quorum facta minus

b) *Avec tant d'art et vérité, qu'on y voit jusqu'aux clous des bottes, et jusqu'aux fils de l'etoffe de foie qui fert de houffe au cheval*, DE SACY *Memoires* p 237

c) OTTER I. p 185. ABDULKERRIM p. 98. *Magafin encyclop.* 104. p. 389.

d) *Memoires fur div.* p. 235.

rabilibus regionum v). Post ipsius montis situs et naturae descriptionem addit autor: *Inter mirabilia huius montis est, quod ex eius rupe excisa est effigies Aberwiz regis Persiae, thorace induti et in capite coronam gestantis; equo insidet ac si loqueretur. Regionis incolae ad hanc effigiem quotidie se prosternunt, eamque venerantur w).*

Hamdulla x) quoque in opere suo *Nuzhat - Alcolúb* nonnulla continet ad rem nostram pertinentia. "In regione prope urbem Kirmanschah invenitur conclave y) Schirinae (mss. B: *Schebdizae*), autore Cosroe Abruize e rupe excisum. Hortum quoque duarum parasangarum longitudine et pari latitudine idem ille Cosroes constituit. Una eius pars arbustum efficiebat, ita ut regionum calidarum aeque ac frigidarum ibi invenires fructus; altera horti pars prato fuit destinata, peramplo, nutriendis feris dicato z)." Idem autor, alio libri loco, de eodem monumento haec habet: "antrum Schirinae, ubi spectas effigies Cosrois et Schirinae e rupe excisas a)." Idem alio loco: "Ad radices montis, supra fontem, qui effun-

v) نشق الازهار في عجايب الاقطار

w) ومن العجايب ان في هذا الجبل في خايطة صوروا صورة ابرويز ملك الفرس وعليه درعة وعلي راسه التاج ✱ وهو علي فرسه كانه ينطق واهل تلك الناحية يسجدون لهذه الصورة كل يوم ويعظمونها ✱

Et hunc locum e cod. Gothano excerptum benigniter mecum communicavit doctiss. Möller.

x) *Hamdulla Ben Abubecr Al-Mustaufi Al-Cazvini* obiit a. 1349. p. Chr. Loca, quae ad rem nostram faciunt, ex libro mss. Parisiensi exhibet DE SACY *Memoires sur div. ant.* p. 234.

y) Libri mss. utuntur vocabulo *sofa*, quod quidem sensu latiori ad antrum referendum est, in quo figurae illae inveniuntur. Cf. DE SACY p. 235.

z) DE SACY. l. c. p. 235.

a) l. c. p. 236. Cf. ROUSSEAU, qui (*the flowers of Persian literature* p. 75.) eundem locum exhibet.

equo suo nomine Schebdiz insidentis (*). *Indutus est lorica, cuius ornatui multa ars impensa est, ita ut compages annulorum appareat. In coenaculi pariete exsculpta est Schirin simul cum suis famulis; super ea multorum virorum et feminarum effigies, quae versus Kosri et Schirin se inclinant. Tanta arte elaborata est haec figura, ut eas adspiciens haud dubites. mobiles eas esse. Prope Kosri vir est, habitu agentis* (**) *cuius capiti pileus impositus est; hic praecinctus medium corpus, manu tenet palam ac si solum refringeret; aqua sub eius pedibus effunditur. Nunc autem audio huius viri imaginem non amplius superesse.*

Inprimis quoque memorabile est, quod de monte Bissutun narrat *Mohammed Al-Dscherkassi u)* in libro suo cui titulus; *Odor florum in mirabili-*

من نظر اليها انها متحركة وبين يدي كسري رجل في زي
فاعل علي راسه قلنسوة وهو مشدود الوسط بيده مسحاة يحفر
الارض والما يخرج من تحت رجله وسمعت الآن ان تمثال هذا
الرجل ما بقي ۞

(*) *Cod. B haec ita narrat:* Dicit Masar fil. Mohalhel, distat circiter parasangam a Karmisin. Coenaculo huic, quod e monte excisum est, insunt imagines plures virorum et mulierum. In medio est figura equi, cui insidet homo. Haec est imago Abervizi super equo suo Schebdiz, e saxo exsculpta. Gestat illa loricam, quasi e ferro esset, et apparet (distinguitur) textura annulorum clavis compactorum. Tanta arte elaborata est ut non dubitet, qui adspiciat, eum moveri etc.

Addit: Profectus aliquando huc rex quidam divertit et bibit, et cum placerent ei imagines advocavit homines et crocum, quo faciem regis et Schebdiz (equi) illevit. Huc spectat carmen ignoti poetae:

Parum absuit quin mussitaret Schebdiz
cum imbueretur facies eius croco.
et solliciti fuerunt Chosroes et Schebdiz
cum sene, antistite magorum,
ob homines qui eos illinebant pariter.
comparuerunt in vestibus atratis.

Propositum mihi est enarrare hoc coenaculum et imagines descriptas in commemorandis *mirabilibus regionum*, sub Karmisin, si Deus permiserit. — Loci huius versionem debeo clarissimo Tychsenio.

(**) Cod. B. قاعد *sedentis*, recte. T.

u) Mohammed Ben Ahmed Ben Aijas Al-Hanefi Al-Dscherkassi محمد بن احمد بن اياس الحنفي الجركسي ۞

arce pascebat. Quo duarum parafangarum fpatio exftrui iuffit murum, eique inponi canalem e lapidibus confectum, in muri lapidibus caefis ductum, ita ut, fi in loco gregis lac rivo infunderetur, recens perveniret ad arcem. Ad quam rem exfequendam quum lapicida quaefitus effet, Schirin fermonem cum eo habuit, eique hoc demandavit et praemium promifit. Nomen huius viri fuit Ferhâd.

Eorum quae iam fequuntur, epitomen tantum exhibemus, quum parum faciant ad rem noftram:

Ferhadus, in opere illo exfequendo occupatus, vidit Schirinam, eamque deperit. Cosroes, re audita, amoris ftimulo vehementer percitus, quum nec interimere vellet, nec carceribus claudere Ferhadum fceleris infontem, innocuum faltem eum reddere ftuduit. Suadentibus amicis, mandavit ei viam aperire per montem Biffutun, huiusque laboris finiti praemium promifit Schirinam. Prudenter hoc excogitatum putabat Cosroes, perfuafus, Ferhadum in opere illo perficiendo periturum effe. Sed fecus res cecidit; ad finem enim quum mox perduxiffet Ferhadus negotium demandatum, novas excogitare fraudes coactum fe vidit Cosroes; fimulata Schirinae morte Ferhadum fallit, qui defperatione amens mortem iam fibi confeiscit.

Poft haec fequuntur apud Cazvinium:

Aperuit ille montis fpatium ad altitudinem teli iactus, quae quidem monumenta ad noftra usque tempora fupereffe, non eft dubium. Et ad radices montis Bifotun (Addit Codex B: inter Holvân et Karmifin) coenaculi forma e monte excifa eft, in eaque media effigies Kosri Aberviz equo

(ومقدار) فتحه من الجبل علوه سهم وتلك الاثار باقية الي
الآن لا ريب فيها وفي لحف جبل بيستون (بين حلوان وقرميسين
(addit Cod. B.) شبه ايوان منقور من الجبل وفي هذا الايوان
صورة كسري ابروين علي فرسه شبديز في وسط الايوان عليه درع
وبالغ في تدقيقه حتي بين المسمرة في الزرد وفي حيطان الايوان
صورة شيرين وجواريها وعليه صورة كثيرة من رجال ونسا اتباع
كسري وشيرين وقد بولغ في تجويد هذه الصورة حتي لا يشك
من

lerus. Quum multa contineat hic locus, quae apud Ouselyum non inveniuntur, totum eum, excepta perlonga Schirinae historia, imprimi curavi *s*).

Alcazvini ita habet *t*): *Mons Bisotun inter Holwân (Cod. B. addit: et Hamadân) ita praeceps assurgit, ut eius fastigium conscendere non possis; a summo apice usque ad radices laevis est, tamquam caelo scalptus; spatio trium dierum iter superat. In annalibus Persicis refertur, Kosri Aperviz desponsam habuisse Schirin, eique praeclaram arcem exstruxisse, quae ad nostra usque tempora exstat, edito quodam loco. Solum arcis salsuginosum est, quare nec sementis sit circa eam. Lac recens adamabat* (*Schirin*), *quare grex duarum parasangarum spatio ab arce*

s) Loci, qui sequuntur duo, post praemium reportatum commentationi additi sunt.

t) جبل بيستون بين حلوان (Cod. B. وهمدان) وهو عال شامخ
لا ترتقي ذروته ومن اعلاه الي اسفله املس كانه منحوت
وعرضه مسيرة ثلاثة ايام وكثر ۞ فاذكر في تواريخ العجم
ان خطب كسري ابرويز شيرين لما بنوا لها قصرها المشهور وهو
موجود الي زماننا في موضع عال وارضها ارض سبخة لا زرع
حواليها وكانت تحب اللبن الحليب والغنم كانت بعيدة عن
القصر بقدار فرسخين فامرت (*) ان يبني حايط بمقدار
فرسخين ويجعل علي ذلك الحايط ساقية محكوية من
الحجر ويغطي بالواح حجريه فاذا صبوا فيها اللبن من
مكان الغنم جا اللبن الي القصر طريا حليبا فطلبوا حجارا
يتولي ذلك فكلمته شيرين وامرته بذلك ووعدته الانعام
واسم هذا الرجل فرهاد . . .
(ومقدار)

(*) Cod. B. جدولا حجريا canalem lapideum a pascuo gregis sui ad arcem.

vulgarem famam secutus, monumenta ei personae tribuit, cui multa miranda accensebantur. Sed ne immoremur his diutius, inscriptiones quavis re certius ostendent, Danvillii sententiam aeque, falsam esse ac eam, quam affert, undenam nescio, Kinneirus *m*), ex qua, qui statim post Alexandrum rerum Persicarum potiti sunt, antiquitatum montis Tak-Bostan autores habentur.

2. Orientalium circa nostra monumenta testimonia.

Quum omnibus Graecis Latinisque testimoniis prorsus destituti simus, videamus quid Orientales referant. Primus monumentorum mentionem iniicit *Tabari*, quem patrem historicorum Orientalium appellat Ousely *n*). Refert ille, Ferhadum deperiisse Schirinam, eiusque causa circumrasisse montem Bissutun, ita ut ne centum quidem homines tollere potuissent unum illorum lapidum, quos ille absciderit. *Nizami* poeta *o*) in libro suo, cui argumentum est: amores Cosrois et Schirinae, satis copiose de laboribus Ferhadi et sculpturis montis Bissutun agit *p*). Quam quidem descriptionem, quum poetae sit, ideoque quoad historiam levioris momenti, omittimus. Antiquitate proximus est *Alcazvini q*), Orientalium nobis longe gravissimus. Ipse monumenta vidit et annales Persicos laudat. Scripsit opus cui titulus est: *Adschaib al Maklukat*, h. e. *Mirabilia creaturarum.* Ex hoc opere capitis, quod de monte Bissutun agit, epitomen dedit Ousely *r*). Eundem locum ex duobus manuscriptis Gothanis, altero cum altero collato, descriptum et explicatum summa liberalitate nobiscum communicavit vir amicissimus Möllerus

numenta Tak-Bostan, eorum originem fabuloso Ferhado tribuit Persarum historia, v. infra.

m) p. 136.

n) Natus est *Tabari* a. h. 224. p. Chr. 838. cf. Ousely *oriental Collections* I. p. 213.

o) Qui floruit sec. XII.

p) Quae qui legere cupit adeat librum Germanice scriptum, cui titulus: *Schirin, ein Persisches romantisches Gedicht nach morgenländischen Quellen.* 1809, cuius autor Hammerus habetur.

q) *Zakaria ben Muhamed ben Mahmud al Kamuny al Cazvini* obiit d. VII. mensis Moharram a. Arab. 682, h. e. d. VI. Apr. 1283. p. Chr., ex auctoritate *Abulmahasini* (quocum fere convenit *Abulfeda*), cf. de Sacy, *Chrestom.* III. p. 505.

r) *Oriental Collections* I. p. 214.

risse sibi visi sunt Danvillius *c*) et Mannertus *d*). Iam olim Della-Valla *e*) et Otterus *f*) Semiramidi tribuerunt monumenta *montis Bissutun*, quae quamquam multo absunt, ut Semiramidis possint haberi, magis tamen quadrant cum Diodori descriptione, quam quae in monte *Tak-Bostan* inveniuntur. Danvillii sententia non ea quidem est, ut perfecta ea a Semiramide putet; sed, quum fabulosae illi feminae tribuantur, quae ad aliam potius magis historicam personam pertinent, alii fortasse aeque clarae originem ea debere putat *g*). Omnino haec duo tantum contendere vult Danvillius, primum monumenta Tak-Bostan longe superare Sassanidarum tempora, deinde descripta ea esse locis supra allatis Diodori et Isidori *h*). Quod ad regionis situm attinet, firme mihi persuasum habeo, montem illum Diodori *Bagistanum* nullum alium esse, quam qui iam dicitur *Bissutun* latiori sensu; nominis similitudo cum Tak-Bostan huiusque vocabuli significatio, regionis et rupis apud Diodorum descriptio quae plane quadrat cum peregrinatorum narrationibus, dubitationi locum non relinquunt *i*). Nihilo secius tamen tantum absum, ut Semiramidis habeam monumenta montis Tak-Bostan, ut etiam ex ipsa Diodori descriptione clare apparere mihi videatur, nostra eius non esse; ubi enim est Semiramidis effigies, ubi sunt centum stipatores, ubi characteres Syri? Maximi ambitus est mons Bissutun; si revera exstiterunt illa Semiramidis opera, nec multorum saeculorum decursus, ut probabile, omne eorum vestigium prorsus delevit, alio huius montis loco ea quaere. Sed, ut dicam quod sentio, erravit Diodorus, et ita fortasse ortus est eius error: tribuebantur Semiramidi multa monumenta, quorum verus auctor, quum ad remotissima tempora recurreret eorum origo, oblivioni datus erat. Et de monumentis montis Bissutun, sensu arctiori *k*), vel audiverat vel legerat quidquam Diodorus; quum vero eius tempora quinque fere saeculis praecederent, eorumque significatio iam in fabulas abiisset *l*), vulga-

c) *Histoire de l'acad. des inscr.* XXVII. p. 159.

d) V. p. 166.

e) V. p. 332.

f) I. p. 188.

g) *Hist. de l'acad.* XXVII. p. 164.

h) Ibid. p. 166.

i) Cf. DE SACY. p. 228.

k) Quo scilicet loco, ut infra videbimus, Achaemenidarum monumenta obviam habes.

l) *In Oriente nihil hoc miri habet; vix quum quartum saeculum explevissent monumen-*

que ad vicum *Parow* ſe protenderet. Opus eſſe contendebatur clariſſimi Ferhadi, eiusdem cui et cetera monumenta urbis Kirmanſchah vulgo tribuuntur *w*).

Supra illis antris modo deſcriptis ſcala in montis latere exciſa invenitur multorum graduum, qua ſummum aſcenditur montis iugum, cuius apex arte aequatus videtur *x*).

B. Explicatio.

1. *An Semiramidis hic obvia ſint indicia?*

Exſtat locus apud Diodorum Siculum *a*), quo refertur: Semiramidem, quum in Mediam perveniſſet ad montem Bagiſtanum, eius radicibus abraſis, ſuam imaginem inſculpſiſſe, ſibique centum ſtipatores adiunxiſſe et literis Syris rupi inſcripſiſſe, quod Semiramis per ſarcinas iumentorum congeſtas in iugum usque evaſiſſet. Fidem huic rei addere videtur Iſidorus Characenus *b*), quo teſte ad urbem Baptanam, prope montem ſitam, Semiramidis ſtatua et columna eſt. Haec ipſa monumenta in antiquitatibus montis Tak-Boſtan reperiſſe

w) *Magaſ. encyclop.* Vol. 104. p. 392.

x) Morelli *diſſertazione.* p. 67.

a) II. 13. Ἡ δὲ Σεμίραμις, ἐπειδὴ τοῖς ἔργοις ἐπέθηκε πέρας, ἀνέζευξεν ἐπὶ Μηδίας μετὰ πολλῆς δυνάμεως· καταντήσασα δὲ πρὸς ὄρος τὸ καλέμενον Βαγίστανον, πλησίον αὐτȣ̃ κατεστρατοπέδευσε, καὶ κατεσκεύασε παράδεισον, ὃς τὸν μὲν περίμετρον ἦν δώδεκα σαδίων ἐν πεδίῳ κείμενος. εἶχε δὲ πηγὴν μεγάλην, ἐξ ἧς παραδεύεσθαι συνέβαινε τὸ φυτέργιον. τὸ δὲ Βαγίσανον ὄρος, ἔστι μὲν ἱερὸν Διός, ἐκ δὲ τȣ̃ παρὰ τὸν παράδεισον μέρȣς ἀποτομάδας ἔχει πέτρας εἰς ὕψος ἀνατεινȣ́σας σάδια ἑπτακαίδεκα. οὗ τὸ κατώτατον μέρος καταξύσασα, τὴν ἰδίαν ἐνεχάραξεν εἰκόνα, δορυφόρȣς αὐτῇ παραστήσασα ἑκατόν. ἐπέγραψε δὲ καὶ Συρίοις γράμμασιν εἰς τὴν πέτραν, ὅτι Σεμίραμις τοῖς σάγμασι τοῖς τῶν ἀκολȣθȣ́ντων ὑποζυγίων ἀπὸ τȣ̃ πεδίȣ χώσασα τὸν προειρημένον κρημνόν, διὰ τȣ́των εἰς τὴν ἀκρώρειαν προσανέβη.

b) *Geographi Min. ed. Hudſon* II. p 6. Ἐντεῦθεν Μηδία ἥτις κατέχει σχοίνους, κβʹ. Ἡ ἀρχὴ αὐτῶν, καὶ χώρα Κάρινα, ἐν ᾗ κῶμαι εʹ. ἐν αἷς σαθμός, πόλις δὲ ȣ̓δεμία. Ἐντεῦθεν Καμβαδηνή, ἥτις κατέχει σχοίνους λαʹ, ἐν ᾗ κῶμαι ϛʹ· ἐν αἷς σαθμός, πόλις δὲ Βάπτανα ἐπ' ὄρους κειμένη· ἔνθα Σεμιράμιδος ἄγαλμα καὶ σήλη. Ἐντεῦθεν ἡ Μηδία ἡ ἄνω σχοῖνοι ληʹ, καὶ ἄρχεται εὐθὺς πόλις Κογκαβάρ.

na forma paulo maiores, quas pro feminis falſe accipit Olivierus p), pro viris recte Kinneirus q). Veſtitu ſimiles ſunt figuris ſupra deſcriptis. Quamquam temporis iniuriam valde expertae ſunt, cidarin tamen globoſam et capillum effuſum (nec tamen Kinneiri r) capillamentum) bene agnoscis. Gladium manibus tenent et in terra deſigunt. Torques in pectus usque demiſſus figurarum collum ornat. In ſuperiori anaglyphi parte utrique figurae addita eſt inſcriptio, ſatis bene conſervata, cuius deſcriptionem debemus Bemboni, Beauchampio et *Malcolmio*.

3. Monumenta reliqua hoc loco obvia.

Haud procul ab antro ſecundo anaglyphum invenitur tres homines forma fere vulgari exhibens. Duo qui annulum tenent regia ſpecie decori ſunt; eorum alter, teſte Kinneiro, pyramidali alter globoſa cidari ornatus eſt (puta Saſſanidarum tiaras, alteram ex inferiori parte rotundam, alteram trifidam). Inſiſtunt homini ſub eorum pedibus proſtrato. Tertia figura, ex Kinneiri ſententia, ſceptrum tenet, inſiſtit ſtellae, caput habet gloria, quam dicunt, circumdatum s). Valde vereor ne in hac figura deſcribenda et depingenda erraverint peregrinatores; nam non primaria haec eſt totius tabulae figura, ſed, ni fallor, pediſſequum refert t).

Ab hoc loco paululum procedenti indicia tertii antri obvia ſunt, in cuius ſuperiori parte hominis caput e rupe exciſum conſpicitur. Si oculorum eius perſequeris directionem, in medio praeterfluente rivo feminam conſpicis lavantem, ad humeros usque aqua merſam. Teſtes ſunt huius rei Ivesius u) et Emanueles v); ceteri ſcriptores de ea nihil habent.

Audiverat ceterum ab incolis, ut videtur, Rouſſeau, veſtigia canalis e rupe exciſi adhuc exſtare, qui inde a monte Biſſutun usque

p) III. p. 17. q) p. 135.

r) l. c.

s) KINNEIR, p. 136. et *Malcolmi* tabula (I. p. 258.).

t) Illud, quod de alio anaglypho teſtatur Kinneirus (p. 133.): *nothing but the general outline can be diſtinguiſhed*, haud dubie et de hac effigie valet, magis quam illud tempeſtatis iniuriae obnoxia.

u) p. 292.

v) *Hiſt. de l'academie* XXVII. p. 161.

copia. In universum nonnullas figuras et quidem primarias describere sufficiat. Paries intranti a laeva repraesentat venationem ex parte navalem. Quinque hic sunt naviculae, quarum quatuor mediam fere parietis partem obtinent. In duabus bini homines conspicui sunt ceteris supereminentes; primariae hae esse videntur totius anaglyphi figurae, et reges haud dubie repraesentant. Tres ceterae scaphae obsessae sunt feminis musicen exercentibus, scilicet tibicinis et fidicinis. Regiae figurae a laeva magna copia elephantorum obvia est, eorum alios et ab inferiori parte et ad dextram manum conspicis. In superiori parietis parte aprorum permagna caterva super paludosum et arundinosum solum persequentium venatorum tela fugit. In dextra huius parietis parte hominum alii apros mactant, alii elephantis eos inponunt et praedam deducunt. — Alterum huius conclavis latus, intranti ad dextram, venationem exhibet terrestrem, cervorum scilicet et leporum. Primaria illa figura, rex scilicet, hic iterum ceteris longe supereminet. Equo insidet, humeros arcu circumdatus; pedissequus umbraculum ei superintendit; sex alii homines honoris causa, ut videtur, comitantur regem, qui dextra clavam tenet, laevam gladio inponit, quod a latere ei dependet. Ante regiam figuram in suggestu aliquo homines sedent musicen exercentes. Inferior tabulae pars cervorum magnam copiam, a venatoribus equis insidentibus agitatam, exhibet. Cervi nonnulli interfecti camelis inponuntur et praeda deducuntur n).

2. *Antrum minoris formae.*

Duodecim passus a priori antro remota secunda invenitur crypta, minori ambitu quam illud o). Paries huius antri posticus, e regione introitus, duas excisas refert figuras, iuxta se sitas, humana

n) Bembo, *Morelli differtaz.* p. 69. 70. Kinneir. p. 134, 35. Olivier. III. p. 16. 17. *Magaf. encyclop.* Vol. 104. p. 390. 391. Anaglypha fistunt, praeter *Olivieri* picturam satis leviter perfectam (pl. 39. fg. 23.), tabulae *Malcolmii* (ad I. p. 258.).

o) *Kinneirus*, qui eam eiusdem formae et ambitus habet, ac illam alteram cryptam (p. 135.), solum Emanuelem habet consentientem (*Histoire de l'acad. des inscript.* XXVII. p. 161.); ceteri omnes refragantur. Ex *Orteri* (I. p. 185.) opinione dimidium tantum antri maioris ambitu aequat.

Duae columnae e pariete excifae, ita a fe invicem diffitae funt, ut equus intermedium fpatium corporis magnitudine fere aequet. Pars huius parietis fuperior tres exhibet figuras, quae reliquum fpatium camerae occupant. Quum tefte Kinneiro *h*) ita laefae fint tempeftatis iniuria, ut nihil nifi exteriora lineamenta agnosci poffint, vix mirandum eft, quod in tot diverfa commenta aberraverint defcriptores. Tabulis aeri incifis accuratius aspectis, fic fe habere videntur effigies. Figura primaria, media et altitudine maxima, regiam fpeciem prae fe fert, tiara ornata eft globofa *i*). Dextra annulum tenet cum figura ei ad laevam. Tertia figura mediae ad dextram, quam pro femina agnoscunt peregrinatores, quaeque, ut fabulatur Kinneirus, diadema manu tenet, quod capiti figurae mediae imponere ftudet, vir mihi effe videtur et quidem pediffequus, qui regis capiti muscarium fupertendit *k*). Inter mediam figuram et quae ei a dextra eft, pari altitudine ac figurarum capita, infcriptio eft, cuius characteres quamquam valde exefi, fimiles tamen apparent infcriptionibus in Saffanidarum numis obviis *l*). — Antri effigiem ex aere Malcolmii fiftit tabula noftra VII. — Parietes conclavis, intranti a laeva et dextra, eo glyphicae artis genere, quod dicitur *ectypum*, exhibitas referunt venationes, cum navales, tum terreftres. Innumera eft figurarum admirabili arte *m*) rupi incifarum copia

h) p. 132.

i) *Rouffeau* (*Magaf. encyclop.* 104. p. 389.) coronam Kaianiam in Saffanidarum tiara falfe agnoscit.

k) Eandem effigiem vide apud Morierum (ad p. 137.) et De Bruynium (T. IV. p. 364.).

l) *Magaf. encyclop.* 104. p. 390.

m) "There are here a vaft number of figures, all executed with wonderful precifion and *judgment that they would not*, perhaps, *have disgraced the fineft* artifts of Greece and Rome", *Kinneir.* p. 134. Si modum non excurrit Kinneirus in arte, quo exfculptae funt figurae, praedicanda, mirandum eft, qui fieri potuit, ut pro urfis haberet figuras, quae fecundum ceterorum fcriptorum teftimonia et tabulas aeneas apri procul dubio funt. *Attamen* aliquid veri laudem illam in fe continere, teftimonio funt et ceteri defcriptores. Ut mihi vero res videtur, non tam perfectior ars, fed artis genus inprimis caufa fuit huius laudis. Quum enim hae figurae effent incifae (*in Alto Relievo*) ceterae vero excifae (*in Relievo*), factum eft, ut hae non aeque ac illae tempeftatis iniuriam *experirentur, ideoque diligentioris artis* fpeciem prae fe ferrent; illae vero temporis diuturnitate exefae, rudiori manu exfculptae apparerent.

lapides nonnulli quadrata forma inveniuntur, excipiendae aquae haud dubie olim destinati. Fontes illi, in patentem campum excurrentes et stagnantes, regionem circa, ex alia parte fecundam, ex alia paludosam* efficiunt. Solum e vicinio fontium caesis lapidibus stratum est. Aliaque fragmenta lapidea passim obvia sunt *b*). — Inprimis vero sculpturae opera summa admiratione digna sunt. De iis iam accuratius:

1. Antrum maioris formae.

Primum se spectandum offert antrum, e monte, aequata rupis superficie, excisum, triginta pedum altitudine, pari latitudine, eademque profunditate *c*). In exteriori huius antri superiori eaque media parte excisa conspicitur falcata luna, cui ad utrumque latus, supra tectum conclavis, duae accumbunt figurae alatae, feminini sexus, magnitudine vulgarem hominis formam longe superantes, singularum corporis partium concinnitate bene servata. Utraque figura, fluitante veste induta, similis est aliquatenus Graecorum Geniis. Manu dextra tenet annulum, laeva calicem vel simile quid *d*). Super his figuris, si fas est ex lapidis forma aliquid colligere, fuisse videntur vel alia anaglypha vel inscriptiones, temporis diuturnitate iam vero deletae *e*). Interior huius antri paries, e regione introitus, anaglypha exhibet, quae tanto prostant; ut figurae exsculptae a sola posteriori parte rupi adhaereant. Pars huius parietis inferior spectandam praebet statuam equestrem, quindecim fere pedum altitudine *f*). Eques thorace indutus, in dextro humero lanceam habet, laeva manu scutum tenet. Caput eius tiara globosa ornat. Equus, cui insidet, loricatus est, ac praeterea multo modo ornatus *g*). Duae

b) Olivier III. p. 18.

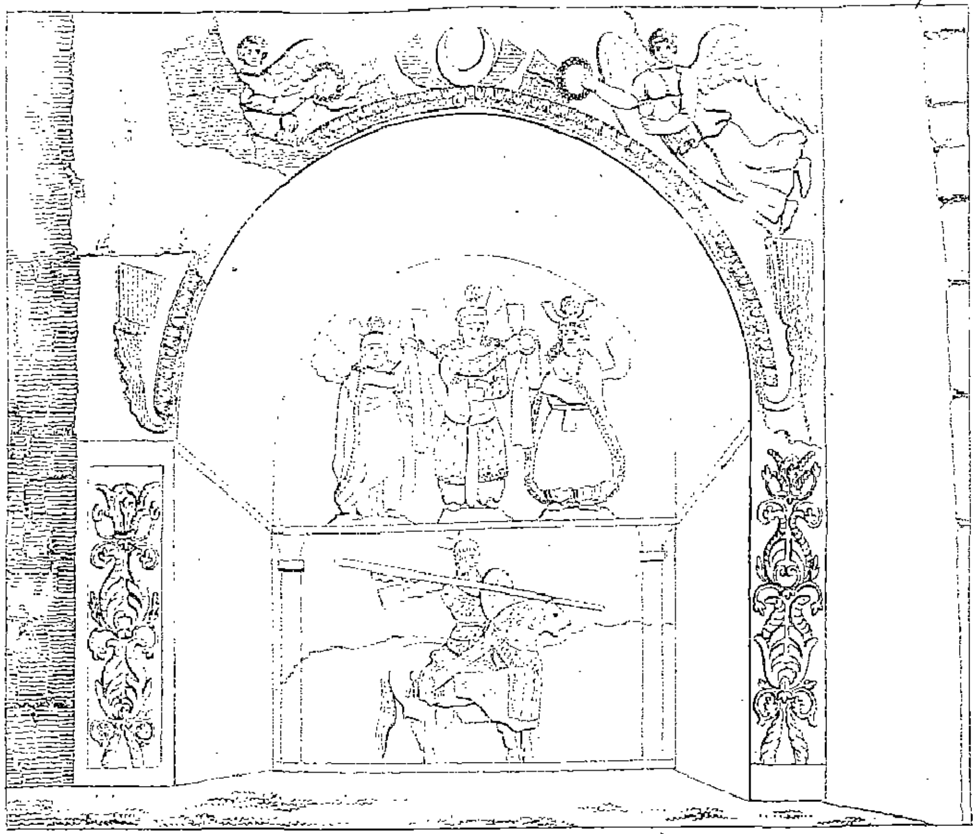
c) Diversae a diversis mensurae afferuntur. Kinneirl mensura, ex qua 50 vel 60. p. alt. 20. p. prof. et 24. lat. est, a veritate abhorrere videtur; repugnat enim tam ceterorum testimoniis, quam Olivieri Malcolmiique effigiebus. Latitudinis enim cum altitudine consensus, qui in tabulis aeneis obvius est, perit in Kinneiri mensuris. Amplexus sum Olivieri mensuram, quacum conveniunt plurimi ceterorum descriptorum.

d) Kinneir. p. 132. *e*) Kinneir. p. 133.

f) Otterus, quo teste, eques superiorem huius parietis partem occupat, erravit, I. p. 185.

g) Bembo, *Differtaz.* p. 68. Olivier III. p. 15.

Tab. VII. p. 111.



Taki_ Bostân

torum defcriptionibus addit. Permultum facit ad antiquitates noftras cognoscendas *Kinneir w*), eius defcriptio monumentorum Tak-Boftan praeferenda eft omnibus reliquis; monti Biffutun non parem diligentiam inpendit. Optime meruit *Malcolm x*), qui antiquitates illas quinque tabulis aeneis incidi curavit, in quibus, quamquam diligenter pictis et incifis, fi interdum animadvertas, quae ex indole artis Perfarum ita effe nequeunt, culpa eft peffimae conditionis, qua monumenta illa iam inveniuntur. Quum enim eorum omnes fere partes temporis iniuria perquam exefae fint, facile perperam poffunt accipi, inprimis ab iis, qui non intimam artis Perfarum cognitionem tenent. Errores ex artis inperitia orti omnium, de quibus egimus, delineatorum et defcriptorum, ne uno quidem excepto, communes funt. Kinneiro et Bembone praecipue ducibus, defcriptionem inftituamus, ita tamen ut in rebus maioris momenti ceterorum peregrinatorum refpectum habeamus.

I. Monumenta montis Tak-Boftan.

A. Defcriptio.

Poft unius et dimidiae horae iter inde ab urbe Kirmanfchah orientem verfus, montem illum deprehendis, cui nomen dederunt Perfae *Tak-Boftan*, *Tak-Ruftam* et *Tak-Khosru y*). Priusquam ad montem ipfum accedis, tranfeas neceffe eft rivum, cui pons olim fuperftructus fuit, e regione antri maioris *z*). Tefte Oliviero *a*), paucos paffus ab hoc monte duo fontes oriuntur, circa quos lapides

tefte, repraefentant Cosroem, Saporem et *Ruftamum*. Veftitu fimiles funt imagines figuris in monumentis Tfchil-Minar et Nackfchi-Ruftam obviis (Magaf. encycl. p. 394.). Quae illa eft temporum commiftio, quae rerum confufio.

w) p. 132.

x) *Hiftory of Perfia* I. p. 257.

y) *Mons horti, mons Ruftami, mons Cosrois*, ut putat *de Sacyus*, (*memoires* p. 229.) et *Danvillius*, (*hift. de l'acad.* XXVII. p. 165.). Alii vero vocabulum *Tak* fignificare contendunt: *opus aliquod in arcus formam redactum.* Quum faepius utantur fcriptores hoc vocabulo, ubi de monte cogitandum non eft, ut e. c. *Tak-Kesra* arcus Cosrois, magis haec altera derivatio placet, qua referendum videtur vocabulum ad ipfius *antri curvaturam;* hinc vertit *Otterus* (I, p. 184.) *voute du jardin.*

z) Morelli *differtazione* p. 67.

a) III. p. 15.

miscue haec et ſine ordine, memoria lapſus, ut videtur, profert. Episcopus ille idem eſſe videtur, ex cuius communicatione Dux Aurelianenſis harum antiquitatum deſcriptionem cum viro celeberrimo *Danville* communicavit, qui, explicatione addita, prodire eam fecit *p*). Cum Danvillii tum Iveſii deſcriptio ex uno eodemque fonte fluxiſſe videtur, nam utraque originem debebat episcopo cuidam Bagdadi urbis, nomine Emanuelis *q*), utraque deſcriptio, licet Danvillii multo copioſior et accuratior, nec tamen a vitiis libera, ſit, in nonnullis rebus inſigniter conſpirat. Meliorem deſcriptionem dedit *Beauchamp r*), qui quamquam nonnulla in deſcribendo praetermiſit, eo inprimis optime de his monumentis meruit, quod inſcriptiones depinxit. *Ferrieres Sauveboeuf s*) ſuspicionem mihi movet, quod nunquam illa monumenta vidit, alias enim mirandum foret, quod iſte homo non dubitaverit, talia mendacia literis mandare. *Olivier t*) non ſolum amplam deſcriptionem exhibuit, ſed picturas quoque addidit, quae quidem, licet minoris formae et parum accuratae ſint, generalem ſaltem imaginem praebent. Primus eſt Olivierus, qui (excepto Bembone) monumenta montis Biſſutun, poſt paucas illas Tavernieri et Thevenoti notitias deſcripſit. Cum laude iam nominandus vir meritiſſimus *Rouſſeau u*), qui (anno 1807.) ſola monumenta *Tak Boſtan* vidit. Eius deſcriptio autorem prodit diligentem et accuratum, hiſtoriae vero et artis cognitionis fere rudem *v*). Bene fecit vir, quod iudicium ſuum de ceteris monumentorum

q) Cui quidem nomini Danvillius addit: *a St. Alberto.*

r) *Relation d'un voyage en Perſe, fait en* 1787 *par* Mr. de Beauchamp, *Vicaire-Général de Babylone et Correspondant de l'Academie des Sciences.* Exſtat in libro: *Iournal des Sçavans*, 1790. *Novembre. p.* 726. Huius itinerarii verſionem Germanicam habes in: Archenholz *Minerva* 1792. p. 56. Ex Beauchampii itinerario mſs., et ex epiſtola, quam ſuper his monumentis comiti Choiseul Gouffier ſcripſit, deſcriptionem compoſuit de Sacy (*Memoires ſur div. ant p.* 224.). Epiſtolam illam poſtea coram inprimi curavit: *Memoires de l'inſtit. roy. p.* 238.

s) *Memoires hiſtoriques etc.* II. p. 48. *t*) III. p. 13. ſqq.

u) *Extrait de l'Itinéraire d'un voyage en Perſe par la voie de Bagdad, par* M. Rousseau, *Conſul-Général de France à Halep, le* 6. *Octobre* 1807. exſtat in libro: *Fundgruben des Orients* III. p. 85. — et, ſine nomine autoris: *Magaſin encyclopedique, redigé par* Millin. 1813. T. II. Vol. CIV. p. 376.

v) Ut ſingula tempora permiſcet, ita et mythica cum hiſtoricis. Figurae, illo teſte,

2. Quid praestiterint peregrinatores in describendis illis monumentis?

Della Valle f), quod equidem fcio, primus horum monumentorum mentionem iniecit; aeque ac *Thevenot g*) et *Tavernier h*), vidit tantum, quae funt montis Biffutun. *Chardin i*) ea ratione de illis monumentis locutus eft, ut dubium nobis relinquat, an ipfe ea viderit nec ne. Omnes modo nominati peregrinatores tam leviter de iis egerunt, ut, fi excipias fortaffe, quod della Valle ad Semiramidem ea defcendere faciebat, vix penitius ea percognoscendi ftudium excitaffe videantur. Eo magis mirandum, quod eodem tempore (1673.), Italus quidam *Ambrogio Bembò*, antiquitatum cum montis Tak-Boftan, tum rupis Biffutun defcriptionem componeret, quae, fi pauca excipias, quae vitia funt illius aetatis, penitiori artis cognitione parum inbutae, imo poft recentiffimas defcriptiones, copiofiffima eft et diligentiffima. Diu latuit Bembonis itinerarium, donec tandem cum nonnullis aliis in lucem id protraxit *Morelli k*). Bembo itinerarium fuum multis ornaverat picturis, a Franco-Gallo illo *Grelot*, cuius opera Chardinus quoque ufus eft, confectis; quarum quidem nullam prodire iuffit Morellius; attamen e fex illis tabulis, quibus illuftraverat Bembo fola Kirmanfchahi monumenta, duas a Morellio fibi communicatas aeri incidi iuffit *de Sacy l*). Quae tabulae licet autorem artis Perfarum in multis rebus rudem innuant, diligentiae tamen aperta prae fe ferunt indicia. Defcriptio harum antiquitatum, quam dedit *Otter m*), ex alia parte falfa, ex alia vero manca eft. Multo minoris momenti funt, quae praeftitit *Khojeh Abdulkerrim n*); perfunctoria defcriptio Orientalem indicat harum rerum fenfu deftitutum. *Ives o*) ex fermone, quem *Emanueles* episcopus Bagdadi inter coenam de his monumentis habuit, defcriptionem eorum fuo itinerario inferuit. Sed promiscue

f) V. p. 332.

g) II. p. 132.

h) I. p 258.

i) VIII. p. 398.

k) *Differrazione intorno ad alcuni viaggiatori eruditi Veneziani poco noti, pubblicata da Don* IACOPO MORELLI. In Venezia 1803. p. 50.

l) *Memoires de l'institut royal, Classe d'hist. et de lit.* 1815. T. II. p. 174.

m) T. I. p. 184.

n) *The memoirs of* KHOJEH ABDULKURREEM, *by Gladwin*. Calcutta 1788. p. 97.

o) p. 292.

p) *Histoire de l'acad. des inscr.* XXVII. p. 159.

CAPUT III.

Monumenta ad urbem Kirmanschah.

Praemittenda.

1. *De monumentorum nomine et situ.*

Urbs *Kirmanschah* (sub 34° 26′ lat.) *a*) sita est media via, quae ducit Bagdado Hamadanum, in spatiosa quadam planitie, quam mediam permeans fluvius *Karasu* fecundat *b*). Terminatur planities versus septentrionem et orientem praerupto quodam monte, qui sexcentarum orgyiarum altitudine, plus quatuor milliaribus Germanicis versus orientem excurrit *c*). Incipit enim spatio circiter unius et dimidiae horae ab urbe Kirmanschah, (ibique mons *Tak-Bostan* vulgo dicitur) et protendit se orientem versus, usque ad urbem *Schehernu*, quo loco intercluditur repente rupe altissima, quae meridiem versus excurrit. Quae quidem montis pars uti altissima, ita et praeceps viae inpendet; ex ipsius natura traxisse videtur nomen *Bissutun* h. e. *sine fulcris d*). Uterque locus, invicem a se dissitus plus tribus milliaribus, antiquitates spectandas praebet maxime memorabiles, quae licet hoc spatio distentae sint, communi nomine *antiquitatum urbis Kirmanschah* appellantur. Quum hinc, tum inde, quod nomen Bissutun, quo proprie *pars* tantum illius montis designatur, ad *totum illum montium tractum* refertur, factum fuisse videtur, ut saepe secum invicem confusae fuerint. Nos utriusque loci antiquitates bene discernentes, illa nominabimus *monumenta montis* Tak-*Bostan*, his vero nomen *monumentorum montis Bissutun* tribuemus. Et ab alia regione spectandas praebet antiquitates urbs Kirmanschah. Inter meridiem et occidentem ab urbe situs est mons *Harsin*, cui incisa est magna cisterna, multis anaglyphis ornata. Autor operis habetur Ferhadus *e*).

2.

a) Kinneir. p. 138. *b*) Kinneir. p. 132.
c) Olivier. III. p. 20. *d*) Kinneir. p. 131.
e) *Fundgruben des Orients.* III. p. 94.

dimidium a Khanaki (sub 34° 25′ latit et 45° 5′ longit. sec. Kinn. mappam) inveniuntur nominata rudera, quibus, post Chardinum *a*), *Otterum* *b*) et *Olivierum* *c*), paulo maiorem operam inpendit Kinneirus *d*). Murus ex lapidibus caemento iunctis constructus, octo vel decem pedum altitudine, sex crassitie, spatium complectitur plus milliario ambitu, in cuius medio reliquiae fundamentorum vasti aedificii conspiciuntur; multae praeterea cryptae subterraneae hic inveniuntur. Parvo spatio inde distat aedificium figura quadrata, ad quod aditus patuit per quatuor portas; moenia habet magna, duodecim pedum crassitie, quadraginta altitudine; tectum delapsum est. Aliorum praeterea aedificiorum fragmenta ubicunque sparsa obviam habes. Parvus mons haud procul inde dissitus parimodo subterraneas cryptas conspiciendas offert, quibus quondam superstructa fuisse aedificia, aspectus docet.

Scriptores orientales referunt, Cosroen Abruizem palatium habuisse in urbe *Dastajerd*, splendidissimum illud multisque divitiis refertum *e*). Item Herbelotus testatur *f*), Cosroem urbem struxisse in honorem dilectissimae suae *Schirin* inter urbes *Holvan* et *Khanakin*. Duo habuit Cosroes palatia, celebratissima ambo, unum Ctesiphonte, alterum in urbe Dastajerd. Hoc alterum fortasse fuit, cui nomen dedit ab amasia sua *Schirin*, quodque postea in totam urbem transiit. Vox, qua nunc quoque rudera appellantur *g*), fama regionis incolarum, qui Cosroi haec monumenta tribuunt, et ruderum situs inter Holvan et Khanakin, qui convenit cum Herbeloti testimonio, verosimillimum saltem efficiunt, sitam fuisse hoc ipso loco Dastajerdam urbem, eiusque palatium, a Cosroe Abruize (qui regnavit inde ab a. p. Chr. n. 590 usque ad 628.) structum.

CAPUT

a) VIII. p. 219. *b*) I. p. 173.

c) III. p. 5. *d*) p. 305.

e) GIBBON, *history* IV. p. 505.

f) HERBELOT, *biblioth. orient.* s. v. Khosru ben Hormuz.

g) Khefer-Schirin significat palatium Schirinae.

longe potentiſſimum, qui inde ab anno 532 usque ad 579 regnavit, huius monumenti auctorem habeo. Fidem facit huic ſententiae primum nomen aedificii ipſum, *Tak-Kesra* enim ſignificat: *arcus vel palatium Cosrois a)*. Conveniunt deinde hiſtoricorum teſtimonia; magnam vitae partem in Cteſiphonte urbe transegit, eamque multis novis et magnificis aedificiis ornavit *b)*. Inprimis autem palatium ibi ſtruxit, tam validum et firmum, ut Almanſor Chalifa, qui illud dirui iuſſerat, ut ex eius lapidibus arcem ſibi exſtrueret in urbe Bagdad, a propoſito deſiſteret, quod multum quidem temporis in illo deſtruendo erat conſumtum, parum vero effectum. Id ipſum palatium reſtituit et ſplendidius etiam reddidit Cosroes Abruizes (Khosru Parviz) *c)*. Licet hac ratione ſuperbiſſimum redditum ſit aedificium, in eius tamen magnificentia deſcribenda et praedicanda omnem veroſimilitatem excurrere Orientales, nemo eſt qui non videat *d)*. — Cosroi optime, credo, convenit monumenti architecturae ratio; miram enim Romanae artis cum Perſicae architecturae indole commiſtionem in illo opere agnosco. Totius monumenti ſtructura, arcus ille inmenſae magnitudinis, ornamentorum magna copia, Orientales indicant; Romanorum artem ſingulae nonnullae monumenti partes innuunt. In nullo quam Cosrois opere facilius hoc eſt explicatu. Saepe ille cum Romanis rem habuit; in Aſia Minori Romanorum artis opera multa vidit. Inde fortaſſe Romanos artifices in Perſiam ſecum duxit, iisque uſus eſt in opere hoc exſtruendo.

CAPUT II.

K h e s e r - S c h i r i n.

Ad occidentalem ripam orientalis brachii Dialae fluvii, triginta milliaria Germanica ſeptentrionem verſus a Bagdado, quatuor et dimi-

a) Herbelot, *biblioth. orient.*

b) *Allgemeine Weltgeſchichte* IX. p. 695.

c) Ibid. p. 707.

d) Ibid. l. c.

quamquam plures Romanorum duces Ctesiphonte potiti sunt, nullus tamen eorum tantum temporis ibi consumsit, ut tali operi exstruendo manum inponere potuisset, et omnino magis diruendae quam amplificandae et decorandae Ctesiphonti operam illi inpenderunt *w*). Accedit quod aedificii structura non talis est, qualis a Romanis solis prodire potuerit, licet haud negaverim, aliquid Romanae artis in eo esse conspicuum. Si Romanis eius origo deberetur, ad eadem tempora esset referendum, quibus perampla multa Syriae monumenta condita sunt; quibus tamen, quorum et nunc rudera supersunt, ut sit simile, multum abest. Quam enim in illis obviam habes columnarum copiam, hic desideras, lapides vero coctiles, quibus nostrum aedificium constructum est, Romanis istius temporis in aedificando haud erant recepti. Quae quum ita sint, ad Sassanidas monumenti originem refero. Id ipsum est palatium, si quid video, cuius mentionem iniicit Abulfeda *x*), apud quem sunt haec: *al Madajeno (seu urbs) pluralis, a singulari Madinah (seu urbs) Persice appellatur proprie Thaisafun (Ctesipho). Est ibi Iwan (seu palatium) Kosroes, cuius amplitudo est ab uno angulo ad alterum 95 ulnarum; quod tradit auctor fide dignus. Est al Madayen in ripa Tigridis orientali infra Bagdadum, a qua distat diaetam.* Et paulo post: *Sequentia leguntur in al Azizico: 'l Madayen est infra Bagdad ab austro. Urbs magna, in qua erat palatium Cosrois, erat ab oriente Tigridis, eius palatii altitudo erat octuaginta ulnarum. Nomen ei erat Rumijat ol Madajeni, seu Roma urbium; item Thaisafun.* Nomine Al Medain appellatur Ctesiphon simul cum urbe, in altera Tigris ripa Ctesiphonti opposita, quam *Seleuciam* habent plurimi, *Cochen* esse contendit Mannertus *y*). Abulfedae testimonium firmat Herbelotus *z*), qui autor est, Cosroen Anuscervanem (Khosru Nuschirvan) urbem Almedain amplificasse, eamque palatio exornasse, quod totius Orientis praestantissimum fuerit artis opus. Illum igitur Cosroen regum e dynastia Sassanidarum vigesimum, huiusque stirpis longe

w) Cf. Dio Cassius LXXV. c. 9. Spartian. c. 16. Herodian. III. 30.

x) Büsching's *Magazin* IV. p. 259.

y) Teste Mannerto (V. p. 403.) Coche opposita erat Ctesiphonti, Seleucia vero in eadem quidem, qua Coche, occidentali sc. Tigris ripa, sita erat, spectabat vero a Coche ad septentrionem, et, quo tempore floruit Ctesiphon, iam interierat.

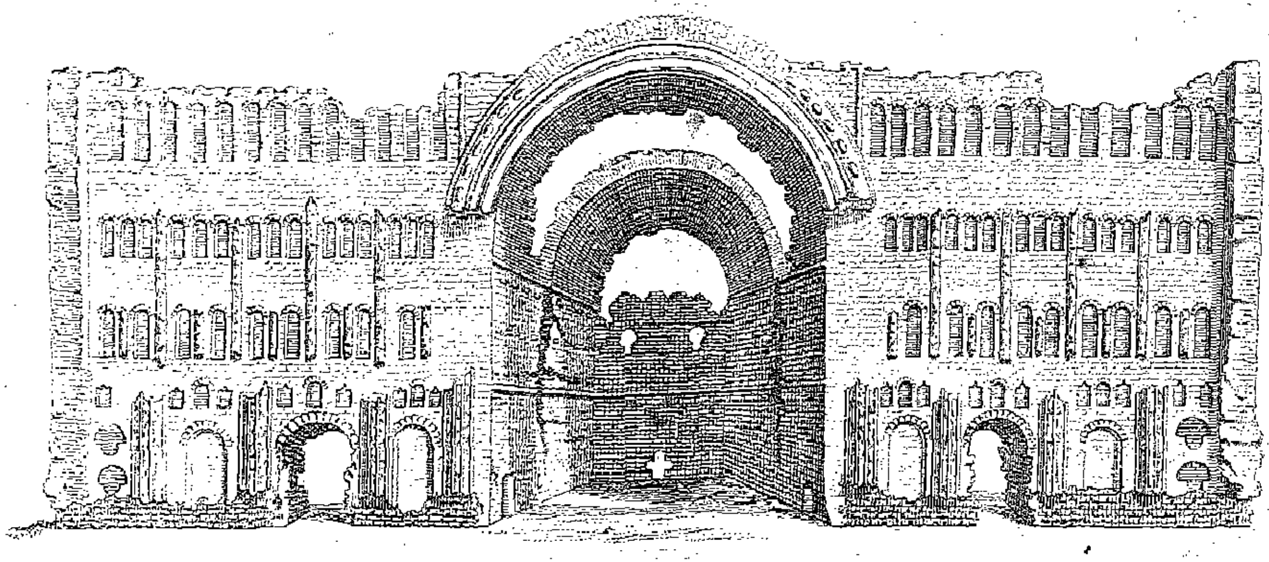
z) *Bibliotheque orient.* s. v. Madain.

bulata, quorum singulum exhibet portarum et fenestrarum apertu-ras, non veras eas, sed quae speciei causa affuerunt. Iure igitur opineris non ab hac parte aedificium fuisse luce collustratum. Vulgo destinati fuisse opinantur illi sinus, in quibus statuae collocarentur; falsum fero hoc, huic enim usui haud respondissent, quum parum profundi sint, teste Beauchampio. Muri frontis crassitie sunt octodecim pedum; muri, quibus incumbit arcus, aequant viginti tres pedes. Columnae nonnullae ornant monumentum, male vero eae locatae sunt, ita ut superiores inferioribus haud insistant. Quum haec tum alia multa, quae plane repugnant bonae architecturae indoli, satis indicant insipientis architecti, aedificii plus quam fas est exornandi perversum studium *q*).

Quod situm huius monumenti attinet, persuasissimum mihi per Rennellii *r*) Mannerti *s*) aliorumque virorum doctorum labores constat, locum eum obtinere veteris Ctesiphontis. Quam quidem urbem, teste Ammiano Marcellino *t*), *Vardanes priscis temporibus instituit, postea que rex Pacorus incolarum viribus amplificatam et moenibus Graeco, indito nomine Persidis effecit specimen summum.* Teste Plinio *u*) *ad Seleuciam exhauriendam, Ctesiphontem iuxta tertium ab ea lapidem in Chalonitide condidere Parthi, quod nunc caput est regnorum.* Iuliani temporibus tam firma fuit, ut eius obsessio vanum videretur susceptum *v*). Quamquam certum mihi esse videtur, pertinuisse illud aedificium ad Ctesiphontem urbem, multis tamen causis inducor, quominus primis statim urbis conditae temporibus exstructum illud putem. De Vardane, qui, ut me monuit cl. Tychsenus, inde ab anno post Chr. n. 44 usque 47 regnavit, omnis fere silet historia, quod vix fieri potuisset, si huius aedificii auctor fuisset, cuius mentio sit apud scriptores. De Pacoro, Ctesiphontis restitutore, non multo magis innotuit, regnavit anno post Chr. vel 91 vel 64. Remotiora sunt ista tempora, quam quae conveniant huic monumento. Nec Romanis aedificium originem debere potest; quam-

q) *Iournal des Scavans* 1790. p. 799. OLIVIER II. p. 434.
r) RENNELL'S *geogr. syst.* p. 377 sqq. *s*) V. 403.
t) XXIII. c. 6. p. 295. ed. Ernesti. *u*) VI. 30.
v) AMMIANUS MARC. XXIV. c. 7. GIBBON *history* II. p. 447. GREGORIUS NAZ. *orat. II. in Iulian.* p. 303.

Tab. VI. p. 102.



Tak-Kesra.

aedificiorum lateribus structorum reliquiae passim obviae sunt *f*). Inter ea vero longe prae ceteris omnibus conspicuum, summaque attentione dignum est monumentum, quod quartam milliarii Germanici partem a Tigri distat, et nomen gerit *Tak-Kesra*. Multi peregrinatorum, cum monumentum ipsum, tum Ctesiphontis ruinas examini suo subiecerunt. Primus omnium, quod scio, in universum ruderum mentionem iniecit *Rauwolf g*). Monumenti istius succinctam descriptionem dederunt *Della Valle h*) et *Otter i*). Bene meruit de aedificio illo cognoscendo *Ivesius k*), picturam enim eius exhibuit, ut videtur, satis bonam, tabula nostra VI. expressam; in describendo non aeque accuratus est ac *Beauchamp l*), cuius copiosam et accuratam descriptionem ex magna parte amplexus est *Olivier m*), qui tamen in reliquis urbis reliquiis describendis ipso Beauchampio accuratior est. Pauca praestitit *Kinneir n*).

Monumentum, tabula nostra exhibitum, frontem refert aedificii versus orientem spectantis, tam ad septentrionem quam ad meridiem aliis aedificiis contigui. Cum ad occidentem adeo rudera inveniantur *o*), aedificium fuisse videtur forma quadrata, ita structum, ut intermedium spatium cingeret. Constructum est lapidibus lateritiis quadratis, decem pollicum longitudine, duorum et dimidii crassitie *p*), bitumine inter se iunctis. Tres ab hac parte orientali monumentum aditus habet, quorum primarius ingentem illum arcum refert; ab utroque eius latere fores sunt minoris formae. Monumentum superstes latitudine occupat ducentos et septuaginta pedes, altitudine octoginta sex. Arcus profunditas centum et quadraginta octo pedum est, latitudo nonaginta septem. Aedificium quatuor refert tabulata

f) OLIVIER II. p. 445. IACKSON, *journey from India towards England* p. 86.

g) LEONHARTI RAUWOLFEN *aigentliche beschreibung der Raiss, so er inn die Morgenländer volbracht*, ed. 1583. p. 211.

h) II. p. 261. *i*) II. p. 36.

k) p. 288.

l) *Iournal des Scavans*, 1790. p. 797. — Versio descriptionis Beauchampii exstat in libro Germanice scripto: ARCHENHOLZ *Minerva* III. p. 396.

m) II. p. 433. *n*) p. 254.

o) OLIVIER II. p. 434.

p) Teste Ivesio (p. 289) unum pedem longi latique et tres pollices crassi sunt.

Cum enim coctili latere potiſſimum uterentur, ſimulac incolis relinquerentur aedificia, aliorum exſtruendorum inſerviebant materiei. Perſarum monumenta plura in hac terra reſtant; ex Achaemenidarum tempore perpauca tantum; Saſſanidarum operum plura, eaque attentione digniſſima. — Quamquam paulo magis nobis innotuit vetus Media quam multae aliae Perſidis terrae, multum tamen abeſt, ut perfecta noſtra eius ſit cognitio; nemo fere peregrinatorum deflexit a viis illis, quae a Bagdado Hamadanum, et a Tauri Isfahanum ducunt. Quae inventa ſunt rudera, omnia fere ad iſtas vias ſita ſunt; multa igitur et hanc terram inprimis fovere antiquarum urbium aliorumque monumentorum, quae adhuc latent, veſtigia, certiſſimum eſt. — Nos e finibus Mediae verſus occidentem paulo longius evagantes *f*), ſectioni huic adiungemus duo Perſarum monumenta, a Tigri haud procul diſtenta.

CAPUT I.

Tak-Kesra.

Quatuor circiter milliaria Germanica meridiem verſus a Bagdad (ſub 33° 28′. lat. ſec. Niebuhrum) *a*), in orientali Tigris ripa rudera inveniuntur celeberrimae quondam Cteſiphontis urbis, iisque oppoſitae, in occidentali fluvii ripa, Seleuciae ruinae deprehenduntur *b*). Cteſiphon peninſulam occupavit, Tigridis ſinu effectam; reliquiae ſpatium occupant duorum fere milliariorum Germanicorum, et muris conſtant craſſis et magnis, coctilibus compoſitis ſole toſtis, interiectis ſtratis arundineis, ad inſtar monumenti Agerkuf, de quo egerunt Iveſius *c*), Niebuhrus *d*) et Olivierus *e*). Aliorum quoque aedi-

f) Licet Media occidentem verſus ad Zagrias portas tantum porrexerit, Perſia tamen ſaepe non modo Tigrin usque, ſed adeo ultra eum haud raro porrexit. Hinc venia mihi detur, ſpero, ultra ſines Mediae conſtitutos migranti.

a) Niebuhr. II. Tab. XLI.

b) Kinneir. p. 253.

c) Ives. p. 298.

d) II. p. 305.

e) II. p. 431.

SECTIO III.

Media Magna.

Praemonenda.

Media Magna limites habet: *a ſeptentrione* mare Caspium, ab *oriente* Parthiam et montes Coſſaeorum, *meridiem* verſus Sittacenen et Zagrum montem, ab *occidente* Aſſyriam et Armeniam *a*). Complectitur fere illas terras, quae iam communi nomine *Irak - Adſchemi* comprehenduntur. Cum ipſius terrae ambitus permagnus *b*), tum nonnullarum eius partium ſoli fertilitas aërisque bona temperies *c*), tum incolarum magna frequentia et fortitudo effecerunt, ut inter primarias Perſiae terras cenſeretur. Iam inde ab antiquiſſimis temporibus Medi ſub propriis regibus erant, et potentiſſimum efficiebant populum; nam Syrorum imperio everſo, ut habet Strabo *d*), Media toti imperavit Aſiae, et multum adeo priſtinae dignitatis retinuit, poſtquam Cyrus et Perſae Aſtyagen deiecerant. Populus fuit cum divitiis tum culturae loco prae ceteris Aſiae populis conſpicuus. Ars aedificandi et ſculpendi longe ante Cyrum ab iis excolebatur. Licet non ad fidem hiſtoricam exigenda ſint, quae de Semiramide eiusque artis operibus tradunt ſcriptores *e*), antiquitas tamen artis inter Medos excultae, tam iſtis narrationibus probatur, quam hiſtoricorum de monumentis Ecbatanorum teſtimoniis. Pauca tantum eaque dubia e Medorum operibus architectonicis nobis reſtant indicia. Cuius rei cauſa non a mala artis eorum ratione, ſed e materia, qua opera ſua conſtruere ſolebant, repetenda videtur. Cum

a) STRABO p. 795, 796. Cf. et POLYBIUS V. 41.

b) A *tranſitu montis Zagri usque ad portas Caspias* Media efficiebat quater millia et centum ſtadiorum, STRABO p. 797.

c) RENNELL, *geograph. ſyſt. p.* 271.

d) p. 795.

e) Cf. quae paſſim de Semiramidis monumentis annotabimus.

CAPUT III.

Rudera urbis Ahwaz.

Duodecim fere milliaria meridiem verſus ab urbe Schuſter, ad orientalem ripam fluvii Karûn ſita eſt (ſub 31° 22′ lat. et 48° 42′ longit ſecundum Kinn. mappam) parva nunc urbs *Ahwaz*, ob rudera ſua ſatis memorabilis. Attentione digniſſima ſunt pontis et palatii reliquiae *a*). Palatii muri adhuc ſuperſtites, trecentorum pedum longitudine, et quindecim altitudine, exſtructi ſunt lapidibus caeſis, quorum nonnulli longitudine aequant ſex pedes. Rudera proxime contingunt fluvium, ita ut eum transiecti fuiſſe videantur muri. Rupi propinquae inciſae ſunt cavae ſingularis ſtructurae, quarum aliae formam habent frigidariorum (ut vertit Meninski), quorum uſui et inſerviiſſe videntur, aliae ſepulcrorum ſpeciem prae ſe ferunt *b*).

Magna olim et florentiſſima fuit urbs et provinciae quondam nomen dedit *c*). Teſte Kinneiro hiberna erat regia Artabani, Arſacidarum ultimi. Abulfeda habet: *Al Ahwaz eſt Kurah (ſeu nomus) inter alios Chureſtanicos. Appellatur quoque Hormoz-Schahr, ſeu urbs Hormozi aut Hormiſdae.* Unde fortaſſe ſequitur, ab Hormisda, principe e Saſſanidarum ſtirpe octavo, filio Narſis, conditam eſſe. De Hormisda ceterum conſtat, multarum Suſianae urbium eſſe autorem *d*).

a) KINNEIR, p. 89.

b) In the rocks are ſome extraordinary excavations, many of them in the form of *ſurdabs*, and probably uſed by the former inhabitants as ſuch; whilſt others have exactly the ſhape and dimenſions of a coffin, KINN. p. 90.

c) ABULFEDA *Büſchings Magaz.* IV. p. 250.

d) D'HERBELOT, *biblioth. orient.* ſ. h. v. MIRKHOND in: *De Sacy, memoires ſur div. ant.* p. 304.

tis probant, urbem quondam hoc loco fuisse celeberrimam. Dolemus, rudera a peregrinatorum nullo, qua debuerint cura descripta esse. Kinneirus enim ipse, post Otterum *b*) obiter tantum de iis loquentem, potius enumerat quam describit loci memorabilia. Attentione dignissima habet castellum, canalem, et pontem. Castelli muri, in extrema meridionali urbis parte, parvum montem occupant, quem firmiorem quondam reddebat ex altera parte fossa, ex altera fluvius Karun. Ostium castelli Romanam artem innuit. Mons excavatus aquaeductuum et cuniculorum ostendit rudera. Haud procul inde *canalis est, ex lapidibus caesis artificiose constructus et fibulis aeneis compactus, viginti pedum latitudine et ducentarum ulnarum longitudine. Eo consilio exstructus esse videtur, ut aquam suppeditaret fossae et regionem fecundaret.*

Docent quae attulimus, inter urbes antiquas referendam esse Schuster. Idem testatur Abulfeda *c*). Herbelotus *d*) aliique originem eius ad Huschencum referunt. Secundum Persarum testimonium aedificata est a Sapore Artaxerxis filio, qui eam Valeriano captivo auspice exstruxisse, eamque, quo iam appellatur nomine, dixisse traditur *e*). Non abhorret hoc a verosimilitate; mos enim erat inprimis Sassanidarum, per Romanos et Graecos praecipue vero captivos, monumenta sua exstruendi. Sapori restaurationem tantum urbis tribuit Herbelotus, qui praeterea addit, mutato nomine postea *Khuat-Schabur* ab eo appellatam fuisse. Quamquam per ruderum descriptiones hucusque prolatas certe effici nequeat, utrum antiquior sit Sapore urbs Schuster, nec ne; non dubito tamen, quum et fama incolarum accedat, et filii Haucali testimonium *f*), et architecturae ratio Sassanidarum tempora arguere videatur, quin quae descripsimus monumenta ex maxima parte Saporem habeant autorem, qui in iis exstruendis Romanis usus fuisse videtur artificibus, quos fortasse ex Valeriani exercitu ad opera illa perficienda adegit.

CAPUT

b) II. p. 55.

c) Büsching's *Magazin* IV. p. 249.

d) d'Herbelot *biblioth. orient.* s. h. v. (III. p. 278.).

e) Kinneir. p. 98.

f) Ebn Haucal p. 76. Canalis originem Sapori tribuit filius Haucali.

πλίνθε καὶ ἀσφάλτε, καθάπερ εἰρήκασί τινες. Cum his optime convenit, quod teste Kinneiro *b*), rudera urbis Schus constant ex coctili latere. Lapidibus caret regio *c*).

d) Nominis similitudo, quae maxima est in urbe Schus.

e) Fama de Daniele in hac urbe sepulto. Quamquam non ex certis veterum scriptorum testimoniis scimus, quo loco mortuus sit Danieles, verosimile tamen est, ut demonstravit Huetius *d*), Susis obiisse. An omnino ita sit, parum curo, illud vero certum est, Orientalibus saltem ita videri *e*). Peregrinatores inter rudera urbis Schûs inveniri testantur aedificium, quod pro Danielis sepulcro habent incolae *f*). Firma illa persuasio, revera hic humatum esse Danielem, causa fuit vel huius aedificii exstruendi, vel, quod probabilius, aediculae alicuius iam dudum conditae in Danielem referendae. Est igitur, nisi me fallit mea opinio, primarium argumentum, quod ex hoc, quamvis recentioris aetatis monumento, peto. Falsissimam vero esse Persarum sententiam, ex qua haec aedicula ad Danielis usque tempora recurrit, quae et quodammodo Huetii fuisse videtur, ex Kinneiro *g*) et Malcolmio *h*), apud quos parvum et recentioris structurae aedificium audit, clare apparet.

CAPUT II.

Monumenta urbis Schuster.

Urbs *Schuster* vel *Tuster* (sub 32° latit. et 48° 59′ longit.) ad radices montis Bactiari sita, in ripa meridionali fluvii *Karûn*, teste Kinneiro *a*) haud contemnenda spectanda praebet rudera, quae satis

b) p. 100. *c*) Ib. 104.

d) *Demonstratio evangelica* p. 406.

e) Abulpharagii *hist. dynast.* p. 54. Abulfeda in: *Büsch. Magaz.* IV. p. 252. ibique Reiske.

f) Ebn Haucal p. 76. Beniaminus Tudelensis *par Baratier* p. 173.

g) p. 100. *h*) I. p. 256.

a) p. 97.

gniſſimi dimidium milliarium a fluvio Kerah abſunt; alter circuitu quartam milliarii partem aequat, alter, non pari quidem altitudine, prioris ambitum bix explet. Similes ſunt aliquatenus pyramidibus Babylonicis, eo tamen discrimine, ut illae mere compoſitae ſint coctilibus, hi vero tumuli luti ſtratis conſtent et coctilibus caemento iunctis. Magna praeterea fragmenta marmorea, hieroglyphis inſignita inter rudera paſſim inveniuntur. Quae hieroglyphia, quum Aegyptiacis ſimilia ſint, nullaque alia Perſiae regione inveniantur, ex Aegypto deportata putat Malcolmius, ut tropaea eſſent victoriarum ad Nilum a Perſarum regibus reportatarum. Prope ad tumulum altiorem ſitum eſt ſepulcrum Danielis, parvae et recentioris ſtructurae aedificium, eo loco exſtructum, quo prophetae reliquiae repoſitae perhibentur *w*). — Haec igitur modo deſcripta rudera veterum Suſorum cum Kinneiro habeo. Rennellius *x*) olim idem contenderat; ei ſe oppoſuit Vincentus *y*), eamque amplexus eſt ſententiam, *qua ante Rennellium omnes fere inbuti erant*, hodiernam ſcilicet urbem *Schuſter* veterum Suſorum locum occupare. Inmenſum foret, nec huius loci, omnes Vincenti rationes examinare; ſufficiat rationes afferre pro Kinneiri ſententia. Quarum quidem graviſſimae hae ſunt:

a) Neceſſe eſt ut Suſorum rudera ad fluvium hodiernûm Kerah quaeramus, quippe qui ſolus (ut demonſtraſſe arbitror) veteri Choaspi vel Eulaeo reſpondet.

b) Situs urbis *Schus* magis quadrat quam *Schuſter* cum diſtantia inter Sardes et Suſa, ab Ariſtagora apud Herodotum definita *y*). Favet quoque Arrhianus *z*), qui Alexandrum Babylone Suſa veniſſe contendit viceſimo die.

c) Teſte Strabone *a*) *τὸ δὲ τεῖχος ᾠκοδόμητο τῆς πόλεως, καὶ ἱερὰ, καὶ βασίλεια παραπλησίως; ὥσπερ τὰ τῶν Βαβυλωνίων ἐξ ὀπτῆς πλίν-*

the *Kerah*; *occupy* an immenſe ſpace, between that river and the *Abzal*; and like the ruins of Cteſiphon, Babylon, and Kufa, conſiſt of hillocks of earth and rubbiſh, covered with broken pieces of brick and coloured tile.

w) KINNEIR. p. 100. — MALCOLM'S *hiſtory of Perſ. I. p.* 256.

x) *Geographical Syſtem of Herod. p.* 302. VINC. *ancient commerce* I. p. 439 ſqq.

y) HERODOT. V. 52. RENNELL. *Geogr. Syſt.* p. 324.

z) III. 16.

a) XV. p. 1059.

et orientali curſu fertur r). Apparet igitur, eum fluvium, qui in Media ortum habet, itemque Tigri proximus eſt, fuiſſe Eulaeum vel Choaspem. Qui fluvius nullus niſi ille eſſe poteſt, qui apud Kinneirum audit *Kerah*; hic vero ex una tantum parte iam quadrare videtur cum Choaspe, quippe ſcilicet, ſecundum Kinneiri mappam, non in ſinum Perſicum, ſed in Tigrin effunditur, quod vero Arrhiani de Choaspe teſtimonio repugnat. In qua difficultate tollenda non eo confugio, ut Kinneirum in conſtituendo hoc fluvio inaccuratius egiſſe putem, quod non conſentiat cum Moriero, cuius mappa in hac re cum veterum teſtimoniis magis quadrat, ſed fluvium Kerah, iam in Tigrin (vel Schatelarab) ſe exonerantem, olim in ſinum Perſicum effuſum puto. Quae quidem fluvii curſus mutatio non valde mirum habebit eum, qui meminerit, maximos adeo Perſiae fluvios, ita ſaepe paucis ſaeculis praeterlapſis curſum mutaſſe, ut difficile ſit eos agnoſcere. Hanc fluviorum mutationem in Perſia admittas neceſſe eſt, quum plane fieri nequeat, ut veterum de iis teſtimonia cum peregrinatorum nunciis conſentire facias. Qua in re notanda laetor, me conſentientem habere Kinneirum s), ſuis ipſius oculis idipſum expertum. In Eulaeo ipſe ille alveus cauſa fortaſſe fuit curſus mutationis. Fluvium *Kerah* igitur pro veterum Eulaeo, habeo (qui idem ac Choaspes), ad cuius ripam orientalem Suſa ſita fuiſſe autumo.

III. *Suſorum reliquiae.*

Duo milliaria Germanica occaſum verſus ab urbe hodierna Dezphûl incipiunt rudera urbis *Schûs*, (ſub 32° 8′ latit. 48° 15′ longit.). Kinneirus primus eſt, qui regionem illam accuratiori examini ſubiecit; quae affert Otterus t), levioris ſunt momenti, leviſſimi vero quae habet Tavernierus u). Rudera illa ad tria milliaria Germanica in orientali latere fluvii Kerah ſe extendunt. Similia ſunt iis, quae Babylonis Cteſiphontis et Kuſae urbium reliquiae habentur; ſunt ſcilicet tumuli terracei et aggeres coctilibus tegulisque variegatis conſperſi v). Tumulorum maximi iique notatu digniſſimi

r) STRABO XV. c. 6.

s) p. 105.

t) II. 53.

u) I. p. 336.

v) KINNEIR. p. 99. The ruins of Schûs extend as far as the eaſtern bank of the

vibus traiiciendum esse docet, deinde Susorum mentionem inicit. Ex his, si quid video, iure colligitur, sita fuisse Susa in orientali Choaspis ripa *l*). Eulaeus autem si diversus fuit a Choaspe, huic ad occidentem fuerit necesse est. Teste enim Arrhiano *m*) fossa navibus pervia coniuncti fuerunt Tigris et Eulaeus, quod quidem fieri nequit, si interiectus fuisset Choaspes, qui in sinum Persicum se exonerabat. Hinc igitur, quum Tigridi proximus esset Eulaeus, post hunc vero Choaspes locum obtineret, fieri nequit, ut ad utrumque fluvium sita fuerint Susa, quippe Choaspi erant ad orientem *n*). Quum vero ambobus fluviis tribuantur Susa, quum ambo fluvios ex Media derivet Plinius, quum scriptorum alii *o*) alterum noverint alterum ignorent, quum denique non raro unus idemque Persiae fluvius diverso nomine appelletur; eundem habeo Eulaeum et Choaspem, ita ut fortasse Eulaeus Chaldaicum, Choaspes vero Persicum nomen sit.

2. *Cuinam recentioris nominis fluvio respondeat veterum Eulaeus vel Choaspes?*

Altera illa quaestio, cuinam recentioris nominis fluvio respondeat Eulaeus, luce collustratur per Arrhianum *p*), qui narrat, Alexandrum ex India reducem (quum Susa pervenisset eoque et classem appulisset), cum delecta manu per Eulaeum fluvium ad mare navigasse, indeque ad Tigris ostia contendisse; navium vero alteram partem per alveum, quo Eulaeus et Tigris coniuncti essent, in Tigrin devectam fuisse. De Tigri ipso, nec ullo modo de Pasitigri, uti videtur Mannerto *q*), cogitandum esse, cum sequentia apud Arrhianum docent, quae solummodo de Tigri accipi possunt, tum inde intelligitur, quod Pasitigris ex scriptorum testimonio Eulaeo ad orientem est

et

l) Et vis praepositionis ἐπὶ meae opinioni favere videtur.

m) VII. 7.

n) Hinc, ut hoc obiter moneam, patet, non ita esse incertum, ac Kinneirus (p. 103.) putat, qua fluvii ripa sita fuerint Susa. Si scilicet Choaspes unus idemque fuit fluvius cum Eulaeo, eidem fuerunt ad orientem; si vero uterque fuit diversus, (*contra meam opinionem*), Eulaeo sita fuerint necesse est occasum versus, quum Choaspi essent ad orientem, ut demonstrasse opinor.

o) Ptolemaeus Choaspem ignorat, Herodotus Eulaeum.

p) VII. 7. *q*) V. p. 477.

nihilo fecius Antigonus quoque ad viginti quinque millia ibi praedatus eſt *b*). Quamquam pluribus Perſiae urbibus regum aeraria ſervabantur, Suſis tamen primarium fuiſſe videtur θησαυροφυλάκιον. Divitias enim ex toto imperio congeſtas, per longam aetatem intactas ibi conſervaverant reges, ut ad inopinatos fortunae caſus, quo refugerent, in promtu foret. Hinc factum, ut Ariſtagoras, quum Cleomenem ad bellum inſtigaret, hoc incitamento uteretur: Ἐν τῇ Κισσίῃ παρὰ ποταμὸν τόνδε Χοάσπην κείμενά ἐςι τὰ Σȣ̃σα ταῦτα, ἔνθα βασιλεύς τὲ μέγας δίαιταν ποιέεται, καὶ τῶν χρημάτων οἱ θησαυροὶ ἐνθαῦτά εἰσι· ἑλόντες δὲ ταύτην τὴν πόλιν, θαρσέοντος ἤδη τῷ Διΐ πλȣ́τȣ πέρι ἐρίζετε *c*). — Haec fuerunt τὰ περιβόητα Σȣ̃σα; quae qualia iam ſint, inde quodammodo prodit, quod de eorum ſitu disquiſitionem inſtitui neceſſe eſt.

II. Suſorum ſitus.

1. Ad quemnam fluvium apud veteres ſita perhibeantur?

Magna apud ſcriptores hac de re obtinet diverſitas. Arrhianus *d*), Plinius *e*) et ſcriptores biblici *f*), Suſa ad *Eulaeum* locant; ex Herodoti *g*) vero Strabonis *h*) aliorumque auctoritate ſita erant ad *Choaspem*. Difficile videri poteſt expeditu, utrum ex horum an illorum auctoritate ſtandum ſit. Nec ita res componenda, ut ambobus fluviis intermedia putemus Suſa; nam primum nec ullibi conſtat, nec veroſimile eſt, tanta vicinitate ſibi affines fuiſſe illos fluvios; deinde repugnat ſitus. Ex Curtii *i*) auctoritate Alexander Babylone Suſa quum tenderet, prius ad Choaspem fluvium pervenit, quam Suſa introivit. Ariſtagoras in notiſſima ſua terrarum deſcriptione apud Herodotum *k*), primum Choaspem commemorat, eumque navibus

b) *Idem* XIX. 48.

c) Herodot. V. 49.

d) VII. 7.

e) VI. 31.

f) Daniel. VIII. 2. Nehem. I. 1. Esther. I. 2.; ſcriptoribus biblicis *Ulai* idem eſt ac *Eulaeus*.

g) V. 49.

h) p. 1059.

i) V. 2.

k) V. 52. ἐκ δὲ ταύτης (Ματιηνῆς) ἐς τὴν Κισσίην χώρην μεταβαίνοντι, ἕνδεκα σταθμοὶ, παρασάγγαι δὲ δύο καὶ τεσσεράκοντα καὶ ἥμισυ ἐςὶ ἐςὶ ποταμὸν Χοάσπην, ἐόντα καὶ τȣ̃τον νηυσὶ περητόν· ἐπ' ᾧ Σȣ̃σα πόλις πεπόλιςαι.

pidibus, arte prodiga fabricavit Memnon. Caffiodori verba firmat locus Pfeudo-Ariftotelis *n*) de magno rege Sufis et Ecbatanis regiam habente. Diodorus Siculus *o*) celebratam vocat Suforum regiam (τὰ περιβόητα ἐν Σούσοις βασίλεια). *De fingulis Suforum* partibus praeter arcem, parum fcimus; Plinius templum Dianae commemorat, de quo et Martianus Capella *p*) haec habet: "Oppidum nobile Sufa, in quo templum Dianae." Quod quidem fanum aeque ac Ecbatanis, Anaitidis haud dubie fuit; haec enim Dea a Graecis Diana vocata eft *q*). Iofephus *r*) narrat, Danielem Ecbatanis turrim mirabili artificio exftruxiffe. Quae Iofephus Ecbatanis, *Hieronymus s*) *Sufis locat, utrum memoria lapfus, an ex alia caufa falfus*, nescio, nec multum intereft, quum toti Iofephi narrationi parum fidei habendum videatur *t*). Suforum amplitudinem et praeftantiam epitheta probant, quibus ornantur a veteribus fcriptoribus *u*). Fuerunt Sufa inter illas urbes, quas quadam anni tempeftate inhabitabant reges. *Cyrus, tefte Xenophonte v*), tres vernos menfes *ibi tranfigebat. Errat Athenaeus x*), *qui reges hiemare ftatuit Sufis.* Caufam, quapropter ea regiam fedem elegerint Perfarum reges, hanc affert Strabo *y*), quod Sufiam interius fitam, et Babyloniae et aliis gentibus propiorem viderent, fimulque regionis eius affinitatem probarent et urbis dignitatem, et quia Sufii nunquam pro fe magnas attentaverant. Quam inmenfae fuerint Suforum divitiae, *inde intelligitur, quod Alexander pro belli praemio ea haberet.* Hac enim urbe potitus, munera illa fponfalia tribuit militibus, iisque quidquid aeris alieni conflaverant, diffolvit; dona fuperin dedit aliis alia, pro uniuscuiusque virtute, qua in praeliis eminuerat *z*). Nec per Alexandrum prorfus exhauriri potuerunt Sufa; licet enim quinquaginta talentorum millia inde fuftulerit *a*), nihilo

n) *de mundo* c. 6.

o) XVII. 65.

p) VI. c. *de India* p. 225. ed. Grotii.

q) Cf. infra caput de Ecbatanis.

r) X. 11.

s) *in Danielem.*

t) Cf. cap. de Ecbat.

u) STRABO XV. p. 1058. *πόλις ἀξιολογωτάτη.* STEPHANUS BYZANTINUS *πόλις ἐπίσημος*

v) *Cyri discipl.* VIII. 6. §. 22. *τὸν ἀμφὶ τὸ ἔαρ τρεῖς μῆνας ἐν Σούσοις.*

x) XII. Cf. et Briffonius p. 88.

y) p. 1058.

z) ARRHIANUS VII. 5.

a) DIODOR. SIC. XVII. 65.

item *Μέμνονος κτίσμα d)*, quod a Tithono Memnonis patre, cxx stadiorum ambitu, figura oblonga, condita perhibentur *e)*. Ex quo quidem testimonio nihil amplius colligas, quam quod ad prisca usque tempora Susorum ortus referendus est *f)*. Quamquam certum est, antiquiora fuisse Susa Dario Hystaspis filio, quem eorum autorem habet Plinius *g)*, nec tamen plane reiiciendum, sed ita fortasse moderandum est Plinii testimonium, ut a Dario restaurata et amplificata intelligamus Susa. Urbis aeque ac templorum et regiae muri similes erant structura Babylonicis, e coctili latere et bitumine, secundum Strabonem *h)* compositis. Cui testimonio aliud eiusdemque Strabonis ex Polycleto allatum, Susa muris caruisse, repugnare videtur. Quam quidem Polycleti sententiam non missam facio cum Cellario *i)*, sed ita cum altero Strabonis testimonio concilio ut *urbem ipsam* muris nudam habeam. Probabilitatis speciem affert, quod Alexander nullo munimento prohibitus urbem ingressus est, eaque potitus sine molestia; nec apud Arrhianum nec apud scriptorum alium, murorum expugnatorum mentio occurrit. Muri igitur apud Strabonem et Pausaniam *k)* commemorati si, quid video, Susorum arcem circumdabant; non enim credibile est, regiam sedem et tanti thesauri custodiam munimentis caruisse satis firmis. Cum ex hac causa, tum ex loco apud Diodorum Siculum *l)* iure colligitur, arcem fuisse firmissimam. Arcis splendorem docet Cassiodorus *m)*, quo teste, Cyri Medorum regis domum, illigatis auro lapidi-

d) Stephanus Byzant. s. h. v.

e) Strabo p. 1058. *λέγεται γὰρ δὴ καὶ κτίσμα Τιθωνοῦ τῦ Μέμνονος πατρὸς, κύκλον ἔχουσα ἑκατὸν καὶ εἴκοσι σταδίων παραμήκης τῷ σχήματι, ἡ δ' ἀκρόπολις ἐκαλεῖτο Μεμνόνειον.* cf. et Steph. Byz.

f) In Tithono et Memnone quomodo luxuriaverit poetarum ingenium, vide apud *Heynium: in Apollodorum*, III. 12. *Animadverss.*

g) H. N. VI. 31. *Susiana, in qua vetus regia Persarum Susa, a Dario Hystaspis filio condita.*

h) XV. p. 1059. *τὸ δὲ τεῖχος ᾠκοδόμητο τῆς πόλεως, καὶ ἱερὰ, καὶ βασίλεια παραπλησίως, ὥς περ τὰ τῶν Βαβυλωνίων ἐξ ὀπτῆς πλίνθου καὶ ἀσφάλτου, καθάπερ εἰρήκασι τινες. Πολύκλειτος τε διακοσίων φησὶ τὸν κύκλον, καὶ ἀτείχιστον.*

i) Geogr. ant. II. p. 683.

k) *Messeniac.* c. 31.

l) XIX. 16.

m) *Varia* VII. 15.

gunt; Herodotus adeo propriam eam facit ſatrapiam *c*). Tota terra planities eſt multis fluviis irrigua, ſatis ſpatioſa, ambitu dimidium fere efficiens Perſidis, quam, licet eadem cum illa fruatur coeli temperie, tam ſoli ubertate quam aëris et aquae ſalubritate, adeo vincit. Quibus quidem commodis ſi adiungas, quod Suſiana intermedia erat Perſidi, Babyloniae et Mediae, intelligitur cur Perſarum reges eam inhabitandam tres vernos menſes ſibi ſumſerint. Eandem fere imperii ſortem cum Perſide ſemper habebat Suſiana. *Monumentis non aeque clara eſt: de Suſis ipſis dubia tantum et levioris monumenti ſuperſunt reliquiae;* alia vere e tempore Achaemenidarum, quod ſcimus, rudera exſtant nulla. Cuius rei cauſa inde repetenda videtur, quod non ex ſaxis caeſis et quadratis Suſianae monumenta conſtabant, ſed ex coctili lapide ad modum Babylonis. Saſſanidarum tempore haec aedificandi ratio inmutata eſt; ex ea enim aetate nonnullae ſuperſunt monumentorum ſaxis quadratis ſtructorum reliquiae, aliorum mentionem facit Ebn Haucal *d*). — Cognitio noſtra cum veteris huius terrae conditionis tum hodierni eius ſtatus, multo magis tenebris eſt occulta, quam de Perſide notitia.

CAPUT I.

S u ſ a.

I. *Suſorum deſcriptio.*

Caput Suſianae *Suſa* (τὰ Σῦσα) erant, ita dicta, teſte Athenaeo *a*), *διὰ τὴν ὡραιότητα τῦ τόπυ*; *Soſan* enim Orientalibus lilium eſt, liliis vero abundaſſe dicitur Suſorum regio. In ſacris literis nomen habent *Schuſchan b*). Audiunt praeterea Μεμνόνειον ἄςυ *c*), item

c) HERODOTUS III. 91. RENNELL's *geograph. ſyſt.* p. 267.

d) p. 72 ſqq.

a) ATHEN. XII. 1. STEPHANUS BYZANTINUS ſ. h. v. *κέκληται ἀπὸ τῶν κρίνων ἃ πολλὰ ἐν τῇ χώρᾳ πεφύκει ἐκείνῃ, Σῦσαν τε αὐτὸ καλῦσιν οἱ βάρβαροι.*

b) DANIEL. VIII. 2. NEHEM. I. 1.

c) HERODOTUS V. 54.

Persas; singularum enim partium concinnitatem et anatomes regulas semper neglexere. Est igitur quod iure mireris, qui fieri potuerit, ut talia summa arte perfecta monumenta hic inveniantur. Iure idcirco opinatur Morieri commentator *f*), perfecta ea esse ab artificibus Europaeis, quos Sapor vel ex Valeriani exercitu ad ea perficienda coegerit, vel post Asiae Minoris invasionem, inde secum duxerit. Putat adeo, Saporem fortasse, ut eo magis se victorem ostenderet, partem huius operis perficiendam Valeoriano ipsi inposuisse. Cui opinioni verosimilitatis speciem aliquam affert fama illa, quae Valerianum coactum perhibet, suos ipsius carceres in urbe Schuster exstruendi *g*). Vereor tamen, ne haec aeque ac multa alia, quae de Valeriano inhumaniter tractato perhibentur, veritate sint destituta *h*). Graecorum igitur vel Romanorum est ars, quam non modo singulae monumentorum partes arguunt (ut exempli causa Victoriola alis delata), sed quam indicat ipsa artis magna perfectio. Probatur quoque haec sententia historicorum testimoniis *i*).

SECTIO II.

S u s i a n a.

Praemonenda de Susiana.

Susiana nunc *Khuzistan* vel *Khohestan* dicta, fines habet: ab *oriente* Persidem, a *meridie* sinum Persicum, ab *occidente* Babyloniam, *septentrionem* versus Mediam et Elymaeos *a*). Secundum alios scriptores Susiana pars Persidis censetur *b*), alii eam a Perside disiungunt;

f) p. 386.

g) Kinneir, p. 98. Morier 386.

h) Gibbon I. p. 331.

i) De Sacy, *memoires* p. 324.

a) Strabo. p. 795. 1058. 1110.

b) Strabo. p. 1058.

dentur. Romanorum vero in hoc anaglypho aperta obvia ſunt indicia. Memorabilis eſt equi apud Morierum *y*) exhibiti ornatus, idem plane, quo indutus conſpicitur Romanorum equus apud Malliotum *z*). Equites duo, eadem tabula conſpicuos, pro Perſis habeo. Capitis tegmine inſtructi videntur implicato, involuto et in frontem proiecto *a*). Laminae magnae et rotundae, quibus equorum frena ornata ſunt, Perſarum morem produnt. In eſſeda ambiguo, utrum ad Perſas, an ad Romanos referam; homines equos ducentes Romanis ſimiles, eſſeda vero ad Perſas potius referenda videtur. Simile enim curruum genus Niebuhrus *b*) ex ruderibus Perſepolitanis ſiſtit.

In monumentis noſtris explicandis, nemo ſane exſpectabit, nos ſingula quaeque ad rationes ſuas revocare; nam primum, parum tantum de hiſtoria urbis Schapur nobis conſtat, deinde ipſorum monumentorum cognitio quam maxime imperfecta eſt et manca. Neque tamen ſpes deeſt, ultra nobis progredi licere, ſi modo integra nobis exhibita fuerint, omnia, quae ſuperſunt, anaglypha. Tanta enim eſt, ut contendit Morierus *c*), figurarum copia, tantaque hominum, quoad oris lineamenta, ſumma arte a ſculptore expreſſa, diverſitas, ut, ſi patria modo effici poſſet, ad quam ſingulae figurae pertineant, haud parum inſervirent anaglypha hiſtoriae illuſtrandae.

3. *Artis ratio.*

Ex Moriero diſcimus, anaglypha noſtra ad maximam partem ſumma arte eſſe perfecta, legibus anatomes bene ſemper ſervatis *d*). Idem praedicat de monumento architectonico ibi adhuc ſuperſtite; nihil enim cedere dicit vel optimis Graecorum monumentis architectonicis *e*). Fidem facit huic laudi monumenti pictura. Ex hiſtoria vero, aliisque Perſarum monumentis conſtat, in arte ſculpendi nunquam perfectionis aliquem gradum aſſecutos fuiſſe Perſas;

y) tab. ad p. 91.

z) Malliot et Martin *coſtumes*, Tom. I. Pl. 39.

a) Suidas ſ. v. *τιάρα*: κεκλιμένη. Hesych. ſ. v. *τιάρα*: ὑποκεκλιμένη. Ad *Ariſtoph. aves* 487. Scholiasta ἐπτυγμενη, καὶ εἰς μέτωπον προβάλλεται (ſc. *τιάρα*).

b) Niebuhr II, Tab. XXII.

c) p. 88.

d) Morier p. 87. aliisque locis.

e) p. 91.

Quos sistit anaglyphum tertio loco descriptum, pro Persis habeo omnes; alios enim gladius praelongus, alios reliquus corporis cultus (tunica scilicet et et braccae κάνδυς — ἀναξυρίδες) Persas prodit. Regem haud ignoras media tabulae parte conspicuum, sella sedentem, omnia oculis metientem. Audientia, quam vocant, exhibita videtur. Capita abscissa, quae manibus tenet homo inferiori serie collocatus, ad cruentum procul dubie facinus quoddam alludunt; regis vero Armeniae caput esse, vix affirmare auderem cum Inglisio *w*); facinorum enim cruentorum multa peregit Sapores. Equus in inferiori tabulae parte conspicuus Persarum more ornatus est. Frena laminibus illis magnis et rotundis instructa eiusdem generis sunt, cuius similia cum in aliis tabulis, tum apud Niebuhrum inprimis obvia sunt *x*).

Anaglyphum loco quinto descriptum, expeditionem aliquam a Sapore susceptam exhibere, docent camelorum capita. Saporem haud ignores, bene crinitum, diademate duplo, vittis post tergum fluitantibus, ornatum.

Tabulam sexto loco descriptam non integram nobis esse exhibitam, est quod maxime doleas, quum figurarum diversitate et singularitate prae ceteris emineat. Rex iterum obvius occupat mediam totius iconis partem. Eadem ratione exsculptus est, qua in anaglypho primo occurrit, eo tantum discrimine, ut supplicis figura non manus sed annulum ei offerat. Qua re, ni fallor, insigniter confirmatur nostra generalis de annuli figura sententia. Significat procul dubio hoc loco *summam potestatem a devicto victori oblatam.* Inter reliquas figuras et Aegyptios Indosque agnoscere haud dubitat Morierus. An verum viderit, nescio; quae singula fragmenta sistit pictura Morieri, nec hos nec illos produnt; ex laxa et demissa veste, qua indutas eas dicit Morierus, nihil colligitur, ita enim vestitos esse Persas, docent alia monumenta. Refragari porro videtur Morieri sententiae, quod originem debent haec monumenta principi, de quo, an unquam cum Indis vel Aegyptiis rem habuerit, non constat; sed liceat adeo illud constet, vix locus eorum foret aptus in monumentis, quae Saporem de Romanis triumphantem exhibere videntur.

w) Morier p. 381.

x) Niebuhr, II. Tab. XXXIII. D.

ſunt et reliqua. Victoria alis delata Sapori diadema regium offert *et expandit*. (Ita enim potius interpretarer hanc effigiem, quam cum Inglifio, qui pro Gloriola, quae gloriae expandat libellulum, eam accipit). Videntur Perſae a Parthis hanc ſymbolicam figuram petiiſſe; occurrit, quae ſimilem haud dubie ſignificationem habet, effigies, paucis mutatis, in Seleucidarum *q*) et Parthorum *r*) numis; inter alios Orodes, victoria de Craſſo nobilitatus, manu eam tenens exhibitur *s*). Videtur ergo cum hic tum illic ad victoriam alludere. Homo, quem regis equus pedibus pulſat, imago, haud dubie, devicti alicuius vel interemti adverſarii, regem, ni fallor, indicat militem fortem et felicem, hoſtium victorem. Homo iſte cuius manum prendit rex, pari modo captivorum aliquis eſſe videtur. Romani ſpeciem et hic quodammodo habet. Duas reliquas figuras non pro Aegyptiis cum Moriero, ſed pro Perſis habeo; altera manum laevam ſublevans, ornata eſt tiara bucculis inſtructa, involuta et in fronte demiſſa, qualem geſtare ſolebant, qui e vulgo erant, ut habet Scholiaſta ad Ariſtophanem *t*). Inſtructa eſt praeterea *gladio permagno, cuius generis, Saſſanidis proprios*, in monumentis multos obſervaveris. Inferiorem eius cultum parum accurate delineaſſe videtur Morier. Figura ſupplici ad dextram inſignita eſt pileo turrito *u*), quo, *aeque ac illo altero capitis tegmine, uti licuit* Perſarum cuivis. Servi fortaſſe hi ſunt regis ambo, ad cuſtodiendos captivos conſtituti. De reliquis eiusdem anaglyphi figuris ita ſtatuo: hominum ad regem converſorum, qui inferioris feriei mediam partem occupant *v*), captivi eſſe videntur, nullo enim armorum genere conſpicui ſunt; unus eorum annuli figuram manu ſublata tenet, ſummae fortaſſe poteſtatis ab iis Sapori oblatae ſymbolum. Qui vero eos praecedunt, quique poſt eos ſiti ſunt, armati omnes, ſpeciem habent ac ſi regi adducerent captivos. Ad regis corporis cuſtodiam equites pertinere videntur, qui poſt tergum regis duplici ordine ſiti, excepto capitis ornatu, regi ſimillimi ſunt veſtitu cultuque.

Quos

q) VAILLANT *Seleucidarum imperium* p. 254. 255. aliasque.

r) Idem, *Arſacidarum imperium* p. 31. VISCONTI Pl. 49.

s) TYCHSEN *Commentatt. Gott. rec.* Vol. I. Tab. II. Nr. 14. VISCONTI 49. Nr. 18. 19.

t) Aves. v. 487. *τοῖς μὲν ἄλλοις* (praeter reges) *ἔθος καὶ ἐπτυγμένην* (ſc. *τιάραν*) *καὶ προβάλλουσαν εἰς τὸ μέτωπον ἔχειν.*

u) STRABO XV. p. 1067.

v) Cf. tab. Malcolmii.

Schapur a Sapore conditam, eiusque nomine appellatam fuisse, acute opinatur Inglisius. Quae coniectura si vana non est, verosimile saltem fit, anaglyphis illis, tam ad bellum illud cum Romanis, quam ad victoriam de Valeriano reportatam, alludi. Videamus num monumentis ipsis fulciatur haec coniectura: — Saporis effigiem sub equitis figura, tabula nostra V. expressa, sisti, ex solo fastus ambitionisque studio Orientis verosimillimum est; urbs enim glyphicis monumentis clara, a Sapore condita, ante omnia exhibere debebat autoris effigiem. Cui verosimilitatis rationi accedit fama Persarum *m*), quae ipsum Saporem in monumentis illis agnoscit. Quibus adiicias superbiae et crudelitatis indicia, in regis nostra effigie obvia, quae bene quadrant cum Saporis indole. Addas adhuc exhibitae figurae tiaram a superiori parte trifidam, qua simili instructum exhibent Saporis protomum numi *n*). Quibus computatis, Saporem in equite nostro exhibitum puto *o*). — Figura altera, post illam attentione dignissima, ea est, quae genu innixa, manus supplex versus regem protendit. Diversa est a reliquis effigiebus et capitis tegumento rotundo, et brevi veste gladioque a Persicis alieno. Romanum vix ignores; conveniunt omnia cum Romanorum militum habitu et cultu *p*). Quem vero Romanorum potius exhibitum putes, quam ipsum illum Valerianum? qui accommodatior erat ad gloriam Saporis hoc loco celebrandam? quod argumentum magis convenit cum Persarum indole, quam quod ipse ille Valerianus, hostis infestissimus, eo vitae momento exhiberetur, quo supplex Sapori se submiserit? Ad Saporis gloriam ostentandam comparata sunt

m) l. c. *n*) Cf. Visconti Tab. 51. Nr. 3. 4.

o) Causae Inglisii cum vanae sunt tum ridiculae: primum *similitudo huius figurae oris cum facie Saporis, in numo apud De Sacy* (tab. VI. Nr. 3.) *expressa*. Numus Sacyanus est Saporis II, nostrum vero anaglyphum sistit Saporem I; nullum igitur hoc Inglisii argumentum. Dicit porro, *regiam figuram in nostra tabula cinctam esse diademate duplo, quo se ornare consueverit Sapor*: hoc alterum verum, prius falsum, meis enim oculis unum tantum diadema conspicio. Tertiam denique causam affert, *similem esse nostram figuram ei, cui inter monumenta Nakschi-Rustam* (indicare vult Nakschi-Radjab, in eo enim solo inscriptio, ad Saporem referenda, obvia est) *conspicuae, inscriptio addita sit, nomen Saporis exhibens*. Conferas quaeso, tabulas nostras III et V., utrumque monumentum sistentes; ubi mehercule similitudo? num in ore exeso, num in vestitu prorsus diverso? Quae haec est probandi ratio!

p) Malliot et Martin, *costumes des anciens peuples* T. I. Pl. XXII sqq.

quorum mentionem fecit, montem; montis lateribus et nostra incisa sunt. Vix vero plures montes fuisse agri Schapur, inde colligas, quod praeter eum, qui huic nomo versus orientem fines inponebat, nullius mentio inicitur a peregrinatoribus, sed e contrario, in ipso illo agro, quem haud peramplum fuisse, constat *d*), planities satis spatiosa fuisse contenditur *e*), ita ut prati adeo speciem habuerit ager, teste Golio *f*). Eadem anaglypha ab Abulfeda *g*) quoque, eadem fere ratione (nisi quod Albufedae desunt, quae sub finem habet Ebn Haucal) describuntur: "*Inter admirabilia Persiae est mons ille, in Kurah Sabur situs, in quo regum cuiusque imago lapidi conspicitur incisa, et cuiusque Marzapani* (*seu satrapae*) *quem Persae meritis norunt illustrem, et aedituí cuiusque ignis fama praeclari.*" Videtur sane iam tum temporis regio ista monumentis suis inclaruisse, inter admirabilia enim haec recensentur.

Vix dubitari poterit, quin eidem tempori, ad quod pertinet urbis origo, tribuenda quoque sint anaglypha. Artis eorum ratio et indoles Sassanidarum tempora arguit, singula vero indicia Saporem produnt autorem. — Notum est, consuesse Persarum reges urbes condere in memoriam facti alicuius clarissimi. Sic e. c. Cyrus Pasargadas condidit eo loco, quo Astyagen vicerat *h*); Artaxerxes struxit urbem Iaur in memoriam victoriae de Artabano reportatae *i*); Varanes et Sapores Dhulaktaf eundem imitati sunt morem *k*). Hinc sagacissime colligit Morieri doctus commentator, Saporem quoque, simili ratione commotum, condendae urbi Schapur manum inposuisse *l*). Quum vero nullum factum tota vita peregerit Sapores clarius, nullumque, quod posteritati mandaretur dignius, insigni illa victoria, qua, Romanis fusis, captus et in servitutem redactus est Valerianus: in huius ipsius victoriae memoriam, urbem Scha-

d) Erravit haud dubie Golius, (ad Alfraganum. p. 115.) qui amplissimam habet provinciam Schapur; testatur enim Ebn Haucal. p. 82. "*There are five Kourehs in Fars; the smallest is Koureh Shapour.*"

e) KINNEIR p. 65. *f*) GOLIUS l. c.; KINNEIR l. c.

g) BÜSCHING'S *Magazin* IV. p. 254.

h) STEPHANUS BYZANT. s. v. *Πασσαργάδαι*.

i) EBN HAUCAL p. 101. *k*) MORIER 378.

l) MORIER 379.

Herbelotus *v*). Eadem eſſe videtur urbs, quae Sabura audit Golio *w*), qui de ea haec habet: *Urbs eſt Perſidis, magnitudine aequalis Iſtachrae: at incolarum frequentia maior; uno quaſi gradu borealior. A Sapore filio Ardexir, Perſarum rege condita hoc nomen accepit: et peculiariter dicitur* شبور خواست *quod deſideratus ibi primum et quaeſitus a ſuis fuit Sapor. Circumiacet regio herbis et floribus odoratis omnique fructuum genere ita abundans, ut unus eſſe videatur hortus. Provincia, quae ampliſſima, nomen cum hac urbe idem habet.* Sapore regnante haud dubie inter Perſiae urbes capitales erat; eius vero agri, qui Kureh Schabur ab ea dicebatur, et poſt Saporis tempora, caput manſiſſe videtur *x*). Quo tempore interierit, vix certo effici poterit; multum antiqui ſplendoris amiſiſſe, fracta Saſſanidarum poteſtate, veroſimile ſaltem eſt. Neque tamen Arabum invaſione prorſus ad exitum vocata eſt, nam quo tempore Ebn Haucal eam viſit, pyreum et templum habebat *y*). Viguerit adhuc ſub fine ſeculi decimi ſexti, inde fortaſſe colligas, quod Abul Fazel eius ſitum ad longitudinis et latitudinis rationem vocaverit *z*). Ab illo vero tempore nullibi eius mentionem invenias, excepta mappa geographica a Cluverio anno 1672 prodita, qua eius nomen reperitur *a*).

2. *Anaglyphorum ſignificatio.*

Memorabilis legitur apud filium Haucali *b*) locus, dignus qui totus hic transcribatur: *"In the territory of Shapour, there is a mountain; and in that mountain are the ſtatues of all the kings, and generals, and high prieſts, and illuſtrious men, who have exiſted in Pars: "And in that place are ſome perſons, who have repreſentations of them, and the ſtories of them written"; and this tribe belongs to the territory of Arghan, at Hysn Mohdi."* Si quid video, noſtra ipſa anaglypha ſunt, quae filius Haucali deſcribit. Eſt enim haec filii Haucali anaglyphorum deſcribendorum ratio *c*); occupant porro, quo-

v) *Bibliotheque orient.* ſ. v. Schabur.

w) GOLIUS ad *Alfraganum* p. 115.

x) INGLIS, in: *Morier* p. 375.

y) EBN HAUCAL p. 90. 95.

z) 86° 55′ longit. 30° lat. AYEEN AKBERY III. p. 53.

a) MORIER p. 378.

b) EBN HAUCAL p. 129.

c) Cf. e. c. quae de anaglyphis Perſepolitanis habet idem p. 128.

omnia reliqua. Tota tabula quatuordecim ulnas longa, in minores partes divisa est, quarum singula figurarum copia abundat. Mediam totius tabulae partem eadem occupat effigies, quam loco secundo descripsimus, equitis scilicet et supplicis genu innixi; eo tamen discrimine, ut, qui illic manus tantum praetendit, hic annuli figuram equiti offerat. Inter reliquam figurarum turbam conspicuus est homo leonem catena ducens. Figurae ad regem conversae, laxa et multis plicis demissa veste indutae, Indos Moriero prodere videntur; non ita mihi. Unus eorum equum ducit, post quem situs est elephas. Sub his terram fere attingunt homines Romano habitu; inter eos essedа quoque, iunctis equis, conspicitur. Regi ad laevam equitum Persarum copias, ordine quasi militari positas, obviam habes. Singulas nonnullas anaglyphi partes sistit Morierus q).

B. Explicatio.

1. Urbis origo.

Multum lucramur ad explicanda haec monumenta eo quod nomen urbis, quae in ruderibus iam deprehenditur, non interiit, autorem vero urbis, ipsius nomen indicat. Est enim urbs Schapur, cuius monumenta descripsimus. Et huius quidem urbis origo, ut ex Kinneiro r) constat, ad remotissima Persarum tempora fabulosa refertur; a Tamura enim exstructa, ab Alexandro diruta, restituta demum a Sapore perhibetur. Fide haec esse destituta, facile mihi concedet, qui multa alia eiusmodi figmenta noverit; notissimum enim est Persarum urbibus suis quo antiquiorem eo celebriorem originem tribuendi studium. Magis fidei debetur ei sententiae, qua scriptorum plurimi iique fide digniores consentiunt, Sapori scilicet eius originem deberi, eidem qui et aliarum celeberrimarum urbium conditor praedicatur s). Autor enim est Ebn Haucal t), conditam esse urbem Schapur in vicinio urbis Kazrun a Sapore, exque eo nomen traxisse. Idem contendit Khondemir u), et ex aliis fontibus Herbe-

q) ad p. 91. Kinneir. p. 67. r) l. c.

s) Mirkhond in: *De Sacy, memoires* p. 289. Tarikh Dschehan Ara, in: *Epitome of ancient history by Ouseley,* p. 42.

t) p. 82.

u) *Allgemeine Weltgeschichte* IX. p. 662.

digitorum. Tabulae minoris formae longitudine aequant quatuor pedes et decem digitos. Tabula media, eaque forma maxima, longitudine occupat undecim pedes totque digitos *m*).

3. Opposita in rupe Morierus tabulam invenit multis figuris refertam. Primaria, regem haud dubie sistens, mediam anaglyphi partem occupat. Manu laeva gladium tenet. Caput eius ornat non capillamentum immensae magnitudinis, ut putat Morierus, sed capillus crispus et effusus. Figurae regiae ad dextram duae hominum series conspiciuntur, quarum superior constare videtur Moriero ex Persis et Romanis, ita ut illi horum duces sint. Quam quidem figurarum diversitatem in Malcolmii tabula haud agnoscas. Inferiorem seriem Persae occupant, quos iterum capillamentis ornant Morierus et Kinneirus, falsi haud dubie hac in re. Dux eorum in utraque manu hominis caput abscissum tenet, quod regiae figurae offert. Mediae figurae ad laevam quatuor iterum sectiones sunt, quarum, praeter alias effigies, inferiori parte homo conspicitur equum ducens. Totam tabulam undecim ulnas longam sistit Malcolmius *n*).

4 Huic anaglypho ad laevam invenitur symbolica illa effigies, duorum equitum de annulo certantium, alias a nobis accurate descripta. Equites ambo regiam speciem prae se ferunt, alter tamen ab altero vestitu et equi ornatu diversus *o*).

5. Parum inde distat alia tabula, cuius superior pars sola integra est; capita refert cum hominum tum camelorum et equorum. Prae omnibus vero conspicitur regis caput bene crinitum, tiara instructum inminente globo, diademate ornatum post tergum fluctuante. Arcus quoque et sagittarum extremae partes conspiciuntur. Effigiem exhibet Morierus *p*).

6. Ultimum quod Morierus describit anaglyphum, maxima arte excisum, maiori figurarum copia et diversitate refertum est, quam omnia

m) Morier 89.

n) *History* I. p. 254.

o) Morier p. 89.

p) ad p. 90.



Schahpûr

innixa, ante pedes equi conspicitur. Eques ad laevam non pari modo temporis iniuria exesus est, (descriptione supersedit Morierus). Figurarum vestes vix genua tegunt. Mensurae rationem discas ex hominis figura equo prostrata, sedecim pedum longitudine *i*).

2. Anaglyphum secundum, ex omni parte summa arte perfectum, tribus constat partibus, quarum media prae ceteris admiratione digna, equitem exhibet vestitu regem se prodentem. Caput eius ornat tiara globo inminente. Capilli larga cincinnorum unda retro effusi, parva mystax labia superiora tegens, ori addunt superbiae maiestatisque speciem. Vestis multis plicis fluitans, infra talos adeo demissa, in media corporis parte zona constricta est. Ex latere dextro pharetra inmensae magnitudinis dependet. Eques dextra sua tenet manum hominis tunica et casside Romanorum more vestiti. Alius eodem modo amictus, genu innixus, manus praetendit versus equitem, supplicis specie ac modo. Tertia hominis figura, Romano habitu, sub equi pedibus prostrata est. Post figuram supplicem duae aliae conspiciuntur, quarum altera, quae quidem manum laevam praetendit, capitis ornatum gerit a fronte inclinatum; gladio armata est praelongo, quem pro cruce falso habet Kinneirus; Aegyptio cultu et vestitu Moriero similis esse videtur. Figura altera, supplici ad dextram, instructa est capitis ornatu rotundo et elato. In superiori anaglyphi parte, *Gloriola advolans coram equite expandit vittas quasdam.*

Secunda huius tabulae pars, effigiei modo descriptae ad dextram, *in sex iterum divisa est sectiones, quarum singula tres continet figuras, vultu et habitu diversas. Supplices quum se gerant,* populos devictos sistere videntur Moriero.

Figurae regiae a tergo tertia est tabulae pars, quae duplicem exhibet equitum seriem, qui omnes regi ornatu cultuque similes sunt *k*).

Totius tabulae effigiem sistit Malcolmius *l*), partis mediae eaeque primariae iconem exhibet Morierus. Ex aere Morieri desumta est tabula nostra V. Mensurae sunt hae: Peditum altitudo est quinque pedum et novem digitorum; equitum sex pedum et quinque digi-

i) MORIER. p. 87. *k*) MORIER. p. 88. KINNEIR. p. 66.
l) *History of Persia* I. p. 254.

examini ea subiecit *Morierus b*), qui quamquam non ex omni parte nobis satisfecit, (obstabant enim ei temporis angustiae), nihilo secius tamen longe superavit *Kinneirum c*). *Malcolmius d*) quoque de cognoscendis illis monumentis bene meruit tabulis nonnullis aeneis, quae tamen postponendae sunt iconibus Morieri; quum enim plura anaglypha iunctim sistent, singulae figurae minores sunt, quam ut omnes earum partes accurate exprimi potuerint. Descriptioni Morieri addita est dissertatio super illis monumentis, a viro in hisce rebus optime versato *Robert Harry Inglis* conscripta.

A. Descriptio.

Quatuor fere milliaria Germanica ab urbe Kazrun septentrionem versus, ad montium tractum, qui planitiei vastissimae orientem versus fines inponit, sita sunt monumenta urbis Schapur *e*). Spatium obtinent circuitu milliarii unius et dimidii; in quo ambitu mons situs, quem arcem quondam occupasse, murorum, turrium, aliorumque architecturae operum multae reliquiae docent *f*). Aggerum cumuli, aquaeductuum et subterranearum cryptarum indicia multa praeterea obviam habes *g*). Prae ceteris conspicuum est aedificium, figura quadrata quinquaginta quinque pedum, ex lapidibus magnis et politis structum. Latus anterius solum adhuc integrum superest; superiori eius parti duae sphinges, ut putat Morierus, incumbunt; fenestra instructum est ex superiori parte rotunda. Hoc aedificium excipiunt fundamenti alterius rudera, ex quorum ambitu et situ colligit Morierus *h*), utrumque invicem coniunctum, theatrum quondam effecisse. Omnia modo recensita, quum conditione parum integra inveniantur, ideoque a peregrinatoribus tantum indicentur, non diutius nos detinebunt. Accuratius innotuerunt anaglypha montis rupi incisa.

1. Prima tabula duos sistit equites, forma colossica. Equo ad dextram, magna ex parte mutilato, prostratus subiacet homo, Romano similis. Alia hominis figura eodem habitu, supplex, genu innixa

b) p. 86.
c) p. 65.
d) *History of Persia*. I. p. 254.
e) Kinneir. p. 65.
f) Morier. 86. 87.
g) Morier. 91. 92.
h) p. 91.

inde ſpectatur templum ignis (pyraeum). — Duo milliaria Germanica ab hoc loco, prope ad eam viam, quae Schiraſum ducit, in ſuperficie rupis raſae exhibitam habes effigiem illam notiſſimam duorum equitum de annulo certantium *c*).

Quod rudera priori loco indicata attinet, nullum dubium eſt, quin reliquiae ſint urbis quondam celeberrimae *d*). Apud ſcriptores occidentales fruſtra hanc urbem quaeſivi; Abulfeda vero de ea habet: "*appellabatur primis temporibus Gur, deinde mutavit nomen cum Firuzabad. Eſt urbs celebris prope Schiras e*)." Filius Haucali urbis Firuzabad nullam mentionem iniicit; multis vero locis agit de urbe *Iawr* (Gur), quam eandem fuiſſe cum illa Firuzabad, iure colligitur ex diſtantia utrique loco tributa *f*). Urbem quondam celebrem fuiſſe teſtatur Abulfeda *g*), qui habet: "*Gür eſt inter urbes capitales Perſiae; ſecundum filium Haucali, eſt urbs muro cincta luteo, et foſſa, et quatuor inſtructa portis, et aquis currentibus.*" Fontes ſalientes affuiſſe, item teſtatur filius Haucali *h*). Condita eſt urbs; teſte Kinneiro *i*), ab Artaxerxe I. (Ardeſchir Babegan), ſecundum Geographum Nubienſem *k*), a Coſroe Anuscervane (Chosru Nuſchirvan), qui regnavit anno p. Chr. n. 532. — Monumenta ſupra deſcripta originem certe debent Saſſanidarum tempori, cui quoque tribuendum eſſe anaglyphum duo milliaria Germanica ab illo loco diſtans, dubio caret. Regio digna eſt, cui maior cura a peregrinatoribus inpendatur.

CAPUT XI.

Monumenta urbis Schapur.

Primam horum monumentorum notitiam debemus conciſae *Ioneſii* annotationi ad Vincenti notiſſimum librum *a*). Diligentiori exami-

c) Kinneir, l. c.
d) Morier l. c.
e) Büsching's *Magazin* IV. p. 257.
f) Ebn Haucal p. 111.
g) Büsching's *Magazin* IV. p. 256.
h) p. 130.
i) p. 68.
k) Al Edrisi p. 242.
a) Vincent's *commerce and navigation of the Ancients*. T. I, p. 391.

dita est, ex scriptorum orientalium testimonio c), a Dara, filio Bahmani, octavo rege e dynastia Kaianidarum. Al Moschtarek inter nobilissimas Persiae urbes eam censet; Al Azizicus ait, in praetura Darabgerd exstare fodinam Mumiae et fodinam argenti vivi d). Castello munitam fuisse et monumentis, autor est Ebn Haucal e). In media urbe, teste Abulfeda f), est mons saxeus tanquam cuppola (vel tentorium). — Dolendum nec Kinneirum nec Morierum in illa urbe ipsos affuisse, sed ex incolarum informatione sua pauca de ea hausisse. Nisi fallor, Graecis iam innotuit haec urbs. Inter alia memorantur a Strabone g) τὰ ἐν Γάβαις βασίλεια, in Perside interiori, ad fines Carmaniae sita. Optime haec quadrant in situm urbis Darabgerd, quae vox significare videtur urbem Darii, h. e. a Dario conditatam vel habitatam h).

CAPUT X.

Urbs Firuzabad.

Urbs *Firuzabad* (sub 28° 28' latit. et 52° 55' longit. sita, secundum Kinneiri mappam) viginti parasangas distat a Fasa, septendecim meridiem versus a Schiras. Rudera spectanda praebet, quae antiquum urbis splendorem satis testificantur a). Kinneiro et Moriero pauca illa debentur, quae nobis de iis innotuere. In lata planitie ad quatuor milliariorum longitudinem et duorum latitudinem se extendunt b). Prae ceteris admirationem movet columna lapidea, centum et quinquaginta pedum altitudine, viginta crassitie; attentione porro dignum est aedificium forma quadrata, architecturae indole diversum ab quovis alio monumento, in vicinia obvio; structum est lapidibus caesis fibulis ferreis conpactis. Haud procul inde

c) D'Herbelot *biblioth. orient.* s. v. Darabgerd.

d) Abulfeda in: *Büschings Magaz.* IV. p. 259.

e) Ebn Haucal p. 94.

f) l. c.

g) p. 1059. cf. Ptolemaeus.

h) Abulfeda, in: *Büschings Magazin* IV. p. 259.

a) Morier. p. 234.

b) Kinneir. p. 68.

ac tota regio usque ad urbem *Firuzabad*, (ſpatium viginti fere paraſangarum) ruderibus abundat *b*). Monumenta veteris urbis Faſa admiratione eſſe digniora ipſis Perſepolitanis, exceptis tantum columnis, certior factus eſt Morierus ab ipſius urbis incola quodam, qui praeterea praetendebat, magna ibi eſſe ſaxa marmorea inſcriptionibus Perſepolitanis inſignita. — Valde dolendum eſt, nec Morierum ipſum, nec peregrinatorum alium attente illam urbem perſcrutaſſe. Licet parum fidei debeatur iis, quae Perſae de monumentis ſuis referre ſolent, ideoque multum adſit, ut iſtius hominis teſtimonio, ruderibus illis Perſepolitanas adeſſe inſcriptiones, firme poſſis inniti, memorabilis tamen illa regio non ſolum idcirco eſt, quod veteres Paſargadae ibi ſitae dicuntur, ſed ob ipſius urbis antiquam famam *c*). *Faſa* enim (ut Arabes eam appellant) *d*), Perſis *Baſa* dicta, a Bahmahno filio Isfendri *e*), regis e dynaſtia Kaianidarum ſexti, condita perhibetur *f*). Antiquiſſimam eſſe urbem aeque ac ampliſſimam, caſtello vallo circumdato munitam, teſtatur filius Haucali *g*), quocum conſentit Abulfeda *h*).

CAPUT IX.

D a r a b g e r d.

Darabgerd nomen eſt cum agri (nomi) *a*), tum urbis. Urbs duodecim paraſangas orientem verſus diſtat ab urbe Faſa, quadraginta duo a Schiras; ſita eſt ad fluvium Bendemir veterem Araxen, qui apud Darabgerd in lacum Baktegan ſe inmittit *b*). Condita

b) *The ruins at both and indeed in the line between them are great*, Morier l. c.

c) GOLIUS *ad Alfraganum* p. 114. KINNEIR. p. 75.

d) ABULFEDA, in: *Büſchings Magazin* IV. p. 258.

e) HERBELOT, *biblioth. orient.* ſ. v. Bahman.

f) KINNEIR. p. 75.

g) EBN HAUCAL. p. 104.

h) ABULFEDA. l. c.

a) EBN HAUCAL. p. 104.

b) KINNEIR. p. 75. MORIER. p. 231.

tura corporis humana paulo maiorem, paludamento indutum ad talos usque demisso. Caput habet galeatum, caesariem barbamque brevem, collum torque ornatum unionibus decorato. Figuram alteram pro femina habet Kaempferus *d*), et multa de ea profert, quae ne ipsius phantasiae originem debeant, maxime vereor; ita revera hanc figuram esse, ac eam repraesentant tabulae aeneae *e*), vix tibi persuadebis. — Tabula altera duos exhibet viros statura colossica. Alterius caput tegit tiara in ingentem bullam expansa. Capillus ei est crispus et retro flexus, barba brevis; venter veste tegitur praelonga in femore constricta, per crura decore plicata et fluctuante. Alter statura minor, pari ratione ornatus, annulum dextra offert figurae priori. Uterque sinistram manubrio inponit gladii.

Quamquam figurae modo descriptae perquam deletae sunt temporis iniuria, indicia tamen supersunt satis multa, ex quibus colligas, cuinam tempori haec anaglypha sint annumeranda. Kaempferus dicit, a Persis Rustamo tribui, et similia ea esse illis, quae in campo Merdestano spectarentur *f*), facta tamen vel rudiori manu vel minori industria. — Bulla illa in capite expansa, et annulus, quem ex aliis monumentis novimus, aperte indicant, Sassanidarum temporibus haec monumenta esse tribuenda. Cuinam vero Sassanidarum regum eorum origo debeatur, et quod singulum factum repraesentent, vix effici poterit, quum inscriptionibus plane carere videantur.

CAPUT VIII.

Rudera urbis Fasa.

Triginta quinque parasangas inter orientem et meridiem ab urbe Schiras, undeviginti a Persepoli *a*), sita est urbs *Fasa*, quae aeque ac

d) p. 362.

e) Des Landes p. 60. De Bruyn p. 425. Kaempfer p. 363.

f) Intelligit haud dubie monumentum *Nackschi-Radjab.*

a) Morier p. 234.

temporis, ſed Muhamedanorum furore vitiatis. Veſtis figuris eſt laxa et ad talos usque demiſſa. Reliqua quoque marmorea fragmenta veſtigia exhibent inciſorum ſatellitum, quorum manus haſta armat, caput capillo ornatum tiara tegit; reliquum corpus veſtis ornat *praelonga manicis inſtructa laxioribus*, *aeque ac in anaglyphis* campi Merdeſtani. In nonnullis aliis figurarum partibus explicandis a vero aberraſſe videtur Kaempferus. Monumenti effigiem ſliterunt De Bruyn *i*) et Kaempfer *k*).

Quod famam Perſarum attinet, quae aedificium ſepulcro matri Salomonis inſerviiſſe tradit; res eſt ſatis nota, quam parum fidei huic nomini in monumentis Perſicis explicandis debeatur. Tabularum huius monumenti aeri inciſarum aspectus clare docet, architecturae rationem eandem eſſe ac Perſepoleos. Eiusdem generis ſunt quoque, ex teſtimonio De Bruynii et Kaempferi anaglypha in illo conſpicua. Quae quum ita ſint, non dubito, eſſe haec monumenta antiquiſſima Achaemenidarum opera.

CAPUT VII.

K a d e m g a h.

Mille paſſus a priori monumento remotus, locus eſt qui nomen habet *Kademgah* (قدم گكاه), quod vertit Kaempferus: *locus veſtigiorum;* De Bruyn: *bien trouvé ſans y ſonger.* Quid hoc ſibi velit, doctioribus explicandum relinquo. Invenitur ibi anaglyphum rupis ſuperficiei inciſum ſatis memorabile. Iidem fere hoc monumentum deſcripſerunt, qui praecedenti operam inpenderunt, Des Landeſius *a*), De Bruynius *b*), et accuratiſſimus Kaempferus *c*). Duae oculis obiiciuntur tabulae, una ab altera aliquot paſſuum ſpatio ſeiuncta. Prior duas exhibet figuras, quarum altera virum ſiſtit, ſtatura

i) p. 425. *k*) p. 363.

a) p. 71. *b*) IV. p. 425

c) p. 361.

CAPUT VI.

Meſchid-Mader-Suleiman, (ad urbem Schiras).

Unius diei iter meridiem verſus a Perſepoli, prope ad urbem Schiras, in colle ante radicem inminentis iugi, rudera inveniuntur, eodem, quo monumentum praecedens, nomine dicta; hinc factum, ut Chardinus haec cum illis confuderit *a*). Multos haec rudera nacta ſunt deſcriptores, inter quos Herbertus *b*), Thevenotus *c*), Des Landeſius *d*), Chardinus *e*), De Bruynius *f*), et inprimis Kaemferus *g*). Collis ſive naturae opus ſit, ſive ruderum acervus, multa fovet veſtigia aedificiorum et murorum, ita tamen collapſorum, ut ex iis nec ordo conclavium, nec univerſae ſtructurae forma et ambitus cognosci poſſit. Conſpicuum vero prae ceteris eſt in collis faſtigio monumentum quadratum, cuius ſingulum latus quindecim pedes aequat *h*): limina eius conſtituunt lapides caeſi marmorei et murorum proeminentium reliquiae, iisque inſiſtentes portae tres ſuperſtites. Aedificium ita ſitum eſt, ut frontem exponat campo. Portae tres ex rubido marmore fabrefactae trium pene orgyiarum altitudine, ab exteriori parte planae ſunt et politae, nullo ſculpturae genere decorae; interior vero refert utrinque ſingulas figuras humanas, forma vulgari paulo maiores, capite et facie paſſim, non invidia tempo-

σον τὸν Κύρου τάφον, ἔτι ἀπὸ Καμβύσυ τῦ Κύρου, παῖς παρὰ πατρὸς ἐκδεχόμενοι τὴν φυλακήν. Καὶ τύτοις πρόβατόν τε ἐς ἡμέραν ἐδίδοτο ἐκ βασιλέως, καὶ ἀλεύρων τε καὶ οἴνου τεταγμένα, καὶ ἵππος κατὰ μῆνα ἐς θυσίαν τῷ Κύρῳ. Non Cyro ipſi immolabatur, ſed eius Feruero, ut putat Heerenius, qui tamen dubitat, an non vel ſic error ſubſit loco citato. *Kohr* enim et ſolem ſignificat, cui vero equos ſacrificare conſueſſe Perſas, docet BRISSONIUS p. 339. HEEREN'S *Ideen* p. 260.

a) CHARDIN. VIII. p. 433.
b) p. 244.
c) II. p. 274.
d) p. 72.
e) VIII. p. 432.
f) IV. p. 424 et V. p. 149. (Tab. 149. ed. Amſtelod.).
g) p. 354.
h) KAEMPFER p. 356. Differt paululum *De Bruyn*. l. c.

et nova vita incipit *q*). Inſtructum idcirco erat omnibus illis rebus, quibus, dum in vivis erant, utebantur Perſae. Regis vero quum ſit ſepulcrum, ſplendorem et faſtum omnia quae adſunt indicant. Praeter *arcam auream*, qua repoſitum erat corpus, inſtructum erat ſepulcrum *lectica* (κλίνη), quam inprimis magnifaciunt Orientales *r*), *Tapeta* porro et *ſtragula Babylonica* ornabant conclave *s*). Adfuerunt quoque, quae ad *veſtitum* pertinebant, *candys* ſcilicet *aliaeque veſtes Babylonici operis; femoralia* (ἀναξυρίδες) quoque *Medica t*). Aderant porro quae ad *ornatum et mundum* ſpectabant, *torques* et *inaures*. Nec abſuerunt adeo *arma; gladium* enim et *arcus* ibi inveniſſe Alexandrum, teſtantur expeditionis ſcriptores. Aderat denique, ne omnino quid deeſſet, *menſa cum poculis u*). Praeter haec omnia, ſepulcro ſecum habere ſolebant Perſarum reges *theſaurum*. Hinc clarum eſt, qui factum ſit, ut in vicinio ſepulcrorum regum alia fuerint aedificia; nimirum theſaurus ille reliquaque ſepulcri cimelia cuſtodiam requirebant non paucorum hominum. Sepulcrum porro ſacra ſua habebat, ad quae peragenda neceſſarii erant Magi. Hinc habet Arrhianus, eſſe intra ambitum in ipſo ad ſepulcrum aſcenſu exiguam quandam aediculam, Magis exſtructam, qui quidem ſepulcrum cuſtodiebant, iam inde a Cambyſe Cyri filio cuſtodiae munere a patribus in filios transmiſſo. Atque his quidem ovis in ſingulos dies ab rege dabatur, vinique et farinae certus modus: ſingulis etiam menſibus equus unus quem Cyro ſacrificarent *v*).

CAPUT

q) ZEND-AVESTA *von Kleuker* I. p. 27. *Anhang* I. 1. p. 140.

r) Hinc explicanda metaphora, qua ſaepius pro *mori* utuntur poetae Orientales: *recumbere lectica mortis vel ſepulcri*. HAMMER'S *topographiſche Anſichten auf einer Reiſe in die Levante* p. 100.

s) Stragula inprimis Babylone perpulchra conficiebantur, cf. THEOPHRAST *hiſt. plant.* IV. 9. HEEREN'S *Ideen* I. 2. p. 184.

t) Veſtes Babylone confectae inprimis magni aeſtimabantur, dignaeque habebantur, quibus induerentur reges, cf. HEEREN l. c. *Femoralia* vel Braccae *Medica* dicuntur, quod a Medis ea, ut *maxima reliqua veſtitus pars*, ad Perſas pervenerunt, cf. STRABO XI. p. 797. BRISSONIUS p. 667. — Veſtes, in Cyri ſepulcro aſſervatae, fuerunt cum purpurei tum varii coloris; variam et verſicolorem veſtem inprimis Perſis placuiſſe, veterum locis probat BRISSON. p. 552.

u) STRABO l. c. *τράπεζα σὺν ἐκπώμασι.*

v) ARRHIANUS VI. 29. *εἶναι δὲ ἐντὸς τοῦ περιβόλου, πρὸς τῇ ἀναβάσει τῇ ἐπὶ τὸν τάφον φερούσῃ, οἴκημα σμικρὸν τοῖς μάγοις πεποιημένον, οἳ δὲ ἐφύλασσον*

adfueverat ipſe, folium, in quo corpus iacebat, velavit; miratus tanti nominis regem, tantis praeditum opibus, haud precioſius ſepultum eſſe, quam ſi fuiſſet e plebe. Proximus erat lateri ſpado, qui regem intuens, quid mirum, inquit, eſt, inania ſepulcra eſſe regum, quum ſatraparum domus aurum inde egeſtum capere non poſſint? Quod ad me attinet, ipſe hoc buſtum antea non videram: ſed ex Dario ita accepi, tria millia talentorum condita eſſe cum Cyro." Bis adiit Alexander Cyri ſepulcrum. Primo quidem adventu Ariſtobulus id ingreſſus, ea omnia reperit, quorum Graeci autores mentionem faciunt. Cum vero India reducem ipſum Alexandrum libido cepiſſet inſpiciendi ſepulcrum, ea tantum reperit, quorum Curtius meminit. Fidem facit huic ſententiae Arrhianus *k*). — Tumulis Perſarum regum inſcriptiones addi ſolebant. Sepulcro Cyri titulus Perſicis literis inſcriptus erat in hunc ſenſum: ὦ ἄνθρωπε, ἐγὼ Κυρός εἰμι ὁ Καμβύσου ὁ τὴν ἀρχὴν Πέρσαις κατασησάμενος, καὶ τῆς Ἀσίας βασιλεύσας (βασιλεύς ap. Strab.)· μη οὖν φθόνει μοι τοῦ μνήματος *l*). Eandem inſcriptionem exhibet Strabo *m*), qui praeterea ex Oneſicrito addit, inſcriptionem adeſſe Graecam Perſicis characteribus exaratam: ἐνθάδ' ἐγὼ κεῖμαι Κῦρος Βασιλεὺς βασιλήων; aliamque Perſicam in eandem ſententiam. Quamquam parum credibile videtur, Graecam inſcriptionem *Perſicis literis* affuiſſe, mirum tamen quod idem teſtatur Ariſtus Salaminius *n*). Fortaſſe huic inſcriptioni idem contigit, quod priori, teſte Plutarcho *o*), cui verſionem Graeca lingua addi curavit Alexander *p*).

Loca modo allata quam maxime memorabilia ſunt, quippe ex quibus Perſarum regum ſplendor, qui in ſepulcris obtinebat, perſpicitur. Sepulcrum Perſarum imitatio eſt habitaculi, quo viventes utuntur; eo repoſiti vitam continuant, donec revocantur a morte, et

k) VI. 29.

l) ARRHIANUS l. c.

m) p. 1062.

n) STRABO l. c.

o) *vita Alexandri* c. 69.

p) Hoc enim ſibi volunt, ſi quid video, verba: τὴν δ' ἐπιγραφὴν ἀναγνοὺς, ἐκέλευσεν Ἑλληνικοῖς ὑποχαράξαι γράμμασιν. Inſcriptio apud Plutarchum ſic ſe habet: Ὦ ἄνθρωπε, ὅστις εἶ, καὶ πόθεν ἥκεις, (ὅτι μὲν γὰρ ἥξεις, οἶδα, abſurdi librarii gloſſa abſurda.) ἐγὼ Κῦρος εἰμι ὁ Πέρσαις κτησάμενος τὴν ἀρχήν. μὴ οὖν τῆς ὀλίγης ταύτης γῆς φθονήσῃς, ἣ τοὐμὸν σῶμα περικαλύπτει.

bulus *f*), esse *arcam auream* (πύελον χρυσῆν) *g*) positam, in qua Cyri corpus conditum servaretur; lecticam arcae adstare, cuius pedes ex solido auro fabrefacti sint; hanc tapetis Babylonicis stratam, stragulis purpureis substratis: lecticae candyn regiam aliasque vestes Babylonii operis impositas esse. Femoralia etiam Medica, vestes quoque hyacinthino colore tinctas ibi positas fuisse scribit, atque has quidem purpurei, alias varii coloris; torques quoque ac gladios et inaures, auro et gemmis ligatos; mensa praeterea ibi posita erat; in medio vero lecticae arca, corpus Cyri continens. Consentanea refert Strabo *h*); monumentum introisse se dicit Aristobulus iussu regis, atque sepulturam exornasse. Vidisse autem auream *lecticam et mensam cum poculis, et auream arcam, vestem plurimam, et mundum gemmis ornatum*. Contraria his prorsus refert Curtius *i*), attamen cum illis concilianda. "Forte enim," ut ille habet, "sepulcrum Cyri Alexander iussit aperiri, in quo erat conditum eius corpus, cui dare volebat inferias. Auro argentoque *repletum esse crediderat*, quippe ita fama Persae vulgaverant; sed praeter clypeum eius putrem, et arcus duos Scythicos, et acinacem, nihil reperit. Caeterum corona aurea imposita amiculo, cui adsue-

f) ARRHIANUS VI. 29. Ἐν δὲ τῷ οἰκήματι πύελον χρυσῆν κεῖσθαι, ἵνα τὸ σῶμα τȣ̃ Κύρȣ ἐτέθαπτο, καὶ κλίνην παρὰ τῇ πυέλῳ· πόδας δὲ εἶναι τῇ κλίνῃ χρυσοῦς σφυρηλάτȣς, καὶ τάπητα ἐπιβλημάτων Βαβυλωνίων, καὶ καυνάκας πορφυροῦς ὑποςρώννυσθαι· ἐπεῖναι δὲ καὶ κάνδυς καὶ ἄλλους Χιτῶνας τῆς Βαβυλωνίου ἐργασίας· καὶ ἀναξυρίδες Μηδικαὶ καὶ ςολαὶ ὑακινθινοβαφεῖς λέγει ὅτι ἔκειντο· αἱ δὲ πορφύρας, αἱ δὲ ἄλλης καὶ ἄλλης χρόας· καὶ ςρεπτοὶ, καὶ ἀκινάκαι, καὶ ἐνώτια χρυσοῦ τε καὶ λίθων κολλητά· καὶ τράπεζα ἔκειντο. Ἐν μέσῳ δὲ τῆς κλίνης ἡ πύελος ἔκειτο, ἡ τὸ σῶμα τȣ̃ Κύρȣ ἔχȣσα.

g) Πύελος proprie solium est, sed et alveum significat, in quem lavaturi descendebant. Festus s. v. *solium: alveus est in quo lavabantur, πύελος Graecis.* Sed praeterea vox haec vas denotavit lapideum vel ligneum, in quo mortuorum corpora ponebantur. Hoc solium non est. Suidas hinc πύελον interpretatur θήκην, Hesychius λάρνακα exponit. Clarum igitur est, errare interpretes Strabonis et Arrhiani, quorum ille alveolum, hic urnam vertit. Vertendum est vocabulum cum Salmasio (exercitt. Plin. II. p. 1203.) vel sarcophagum vel arca. Cf. et Brissonius p. 323.

h) STRABO l. XV. p. 1061. Παρελθεῖν εἴσω φησὶν Ἀριςόβȣλος, κελεύσαντος τοῦ βασιλέως, καὶ κοσμῆσαι τὸν τάφον· ἰδεῖν δὲ κλίνην τε χρυσῆν, καὶ τράπεζαν σὺν ἐκπώμασι, καὶ πύελον χρυσῆν, καὶ ἐσθῆτα πολλὴν, κόσμον τε λιθοκόλλητον.

i) X. 1.

AD CAP. V. EXCURSUS II.

Defcriptio fepulcri Cyri ex veterum fcriptorum narrationibus contexta *a*).

Arrhianus ex Ariftobulo *b*) refert, effe Pafargadis in horto regio Cyri fepulcrum, et circum id lucum omnis generis arboribus confitum, aquis irriguum. Sepulcrum ipfum ab ima parte faxo quadrato ftructum quadrangularem formam prae fe ferre. In editiore parte *conclave effe lapideum*, *contectum*, portula inftructum peranguftâ. His adiungamus ea, quae apud Strabonem funt: primum ex eodem Ariftobulo *c*) nominat monumentum Cyri *turrim haud magnam*, ex inferiori parte folidam, fuperiori tabulatum habentem et facellum. Deinde ex Onefícrito *d*) affert, turrim habere *decem tabulata* et in fupremo Cyrum iacere. Ariftus Salaminius *e*) denique illis multo iunior inducitur a Strabone narrans, *turrim magnam fuiffe et duo tabulata* habuiffe. In aedicula, pergit Ariftobulus

a) Exftat commentatio de Cyri fepulcro in libro: Rabeneri *amoenitates hiftorico-philologicae. Lipf.* 1695. p. 158. vix tamen ea notatu digna.

b) Arrhianus VI. 29. Εἶναι γὰρ (dicit Ariftobulus) ἐν Πασαργάδαις ἐν τῷ παραδείσῳ τῷ βασιλικῷ Κύρου ἐκείνου τάφον. καὶ περὶ αὐτὸν ἄλσος ἐμπεφυτεῦσθαι δένδρων παντοίων, καὶ ὕδατι εἶναι κατάῤῥυτον, καὶ πόαν βαθεῖαν πεφυκέναι ἐν τῷ λειμῶνι· καὶ αὐτὸν δὲ τὸν τάφον τὰ κάτω λίθῳ τετραπέδῳ ἐς τετράγωνον σχῆμα πεποιῆσθαι· ἄνωθεν δὲ οἴκημα ἐπεῖναι λίθινον ἐστεγασμένον, θυρίδα ἔχον φέρουσαν ἔσω στενὴν, ὡς μόλις ἂν ἑνὶ ἀνδρὶ οὐ μεγάλῳ, πολλὰ κακοπαθοῦντι παρελθεῖν.

c) Strabo l. c. XV. p. 1061. Ἐνταῦθα (Pafargadis fc.) δὲ καὶ τὸν Κύρου τάφον εἶδεν (Alexander) ἐν παραδείσῳ, πύργον οὐ μέγαν, τῷ δάσει τῶν δένδρων ἐναποκεκρυμμένον, κάτω μὲν στερεὸν, ἄνω δὲ στέγην ἔχοντα καὶ σηκὸν, στενὴν τελέως ἔχοντα τὴν εἴσοδον.

d) Strabo l. XV. p. 1062. Ὀνησίκριτος δὲ τὸν μὲν πύργον δεκάστεγον εἴρηκε· καὶ ἐν μὲν τῇ ἀνωτάτω στέγῃ κεῖσθαι τὸν Κῦρον.

e) Strabo l. c. Ἄριστος δ' ὁ Σαλαμίνιος πολὺ μὲν ἐστι νεώτερος τούτων· λέγει δὲ δίστεγον τὸν πύργον καὶ μέγαν, ἐν δὲ τῇ Περσῶν διαδοχῇ ἱδρῦσθαι. Verba ἐν τῇ Περσῶν διαδοχῇ interpretatur Briffonius (p. 327.): *translato a Medis ad Perfas imperio.*

parti, quae per Darium Hystaspis Pasargadis accessit, ubi iam palatii Tschil-Minar rudera spectantur. Hinc factum, ut eam partem proprie appellaverint Graeci "Persarum urbem, Persepolin." Quaeritur iam de nomine *Persepolis*. Primus, quod sciam, Longuerue *f*) sententiam elocutus est, unam eandemque esse urbem, Persepolin et Pasargadas. Accuratius rem constituit Heerenius *g*) contendens, vocem *Persepolis* versionem esse *Pasargadarum* Graecam. Etymologia huic sententiae fidem facit *h*). Duplici sensu Graeci voce *Persepolis* utuntur: latiori significatione de toto illo monumentorum amplexu, qui Persis *Pasargadae* audiebat, vocabulum accipiunt; arctiori vero et proprio sensu Persepolin de illo loco intelligunt, quo palatium illud a Dario conditum situm erat. Voce *Pasargadae* eum semper locum designant, qui vocis significationi respondebat, quo scilicet castrum stativum quondam situm fuerat, Graecorum tempore modo Cyri sepulcro clarum *i*). — At, reponis mihi, Persepoleos adeo auctor habetur Cyrus *k*). Verum hoc, latiori vocis sensu, quo Pasargadis respondet. Persepolis sensu stricto Darium haud dubie auctorem habet. Iam et hoc explicatur, qui palatium Persepolitanum tam perfectam artem prae se ferre possit, Pasargadarum autem (arctiori sensu) ne indicia quidem superesse videantur. Nimirum antiquiores fuerunt hae, eoque tempore conditae, quo vitam Nomadicam nuper admodum reliquerant Persae, ideoque parum docti erant permagna talia saxa marmorea, qualia Persepolis exhibet, tractare. Structae igitur Pasargadae videntur materia tractatu faciliori. Regia vero Persepolitana condita est, quum iam peritiores essent architecturae, aliarumque urbium exstruendarum pericula fecissent.

AD

f) Longueruana, *ou recueil de pensées, de discours et de conversations de feu Mr.* Louis du Four de Longuerue. à Berlin 1754. Part. II. p. 121.

g) Heeren's *Ideen* I. 1. p. 265.

h) Tychsen, *Beylagen zu Heeren's Ideen* I. 1. p. 628.

i) l. c. p. 269.

k) Diodorus Siculus ed. Wessel. T. II. p. 215. Aelianus H. A. I. c. 59.

tabat: illi ſuo loco remanſerunt, hos vero translocavit Darius, pergit enim Plinius: *et horum Ecbatana oppidum translatum a Dario rege ad montes.* Iterum perobscure prolatum hoc! qui enim ſunt iſti montes? — Non dubito quin monumentorum Tſchil-Minar origo ad Darium referenda ſit; ſepulcrum Darii monti Rachmed inciſum, palatii inſcriptiones, quae Darii et Xerxis nomina exhibent, rem, puto, extra dubitationem ponunt. Eiusdem aetatis fuit quoque haud dubie urbs circumſita, quae ſimul cum palatio radices montis Rachmed occupavit. Hunc, ni fallor, montem intellexit Plinius, urbem vero indicat eandem, ad quam pertinuit quondam palatium, cuius rudera etiamnunc ſpectanda ſeſe praebent. Indicare igitur mihi videtur Plinius Paſargadarum amplificationem a Dario rege factam, cui nomen Perſepoleos (arctiori ſenſu) a Graecis tribuebatur. Mirum in modum conſpirat hoc, quod ſepulcra ſua hoc loco habebat Darius. Sepulcra vero regia requirebant Magorum curam et cuſtodiam; neceſſe igitur erat, ut Magi eorumque ſacra huc transferrentur. Ipſe vero Darius, qui ita favebat Magis, ut ſub eius et Xerxis imperio maxime floreret et per totam Perſiam dispergeretur eorum religio *c*), non modo ipſius ſepulcrum, ut Cyrus quondam, a Magis cuſtodiri, ſed ſedem quoque eorum primariam in ſepulcri ſui vicinitate eſſe voluit.

Sic igitur temporis ſucceſſu ad maximam amplitudinem accreverunt Paſargadae, quo nomine, ut acute vidit Heerenius *d*), Perſis appellabatur totus ille monumentorum amplexus, qui tam palatium illud a Dario ſtructum, quam ſepulcrum Cyri continebat. Quo tamen tempore Graecis innotuit haec regio, ille ſaltem locus, quo Cyri erat ſepulcrum, ni urbis ſpeciem prorſus iam exuerat *e*), amplitudine tamen et celebritate multum ceſſiſſe videtur ei urbis parti,

c) Zend-Avesta *von Kleuker*, *Anhang* I. 2. *p.* 261.

d) Heeren's *Ideen* I. 1. p. 268.

e) Ita ſaltem explicatur, qui fiat, ut vix apud unum alterumve ſcriptorem, eumque haud optimae fidei Paſargadae *urbs* vocentur, ſed modo regia modo caſtellum. Fuit igitur fortaſſe tunc temporis regio iſta tantum ob Cyri ſepulcrum et ſacra ibi inſtituta tam pietate culta quam religione ſacroſancta, licet non urbe ſplendida ſuperbiret.

oppidum translatum ab Dario rege ad montes. Quae Ecbatana? Num Mediae? Vix fieri potest, quum nec istius Medorum urbis mentio esse possit in descriptione Persidis, nec Ecbatana Medica a Dario rege ad montes transferri potuerint, longe quippe ante Darium amplissima fuerunt, septem muris cincta. De Persidis igitur quadam urbe cogitaverit Plinius necesse est. Cum vero nec apud ullum, excepto Plinio, scriptorem de Ecbatanis Persidis constet, nec praeter Pasargadas, antiquissimis illis temporibus Magorum urbs in Perside fuisse videatur, intelligit autor, ni fallor, sub hac voce ipsam illam a Cyro conditam urbem Magis praecipue habitatam. Nomen Ecbatana, ut aliarum Orientis urbium multa, appellativum habeo. Confirmat hanc sententiam quum illud, quod plures urbes hoc nomine appellabantur *a*), tum vocis etymon, ex quo apparet, pluribus urbibus bene convenire hanc vocem: *composita enim est, teste Relando b*), ex Persico آق *ak* dominus, magnus, et آبادان *abadan* locus cultus et incolis refertus. Potuit igitur haec vox ob significationem in urbem aliquam conferri, vulgo aliter vocatam. Quod vero Pasargadae ita appellatae sint, alia adhuc, puto, accedit causa. Ut populus incultus cultioris victor factus, devicti culturam induere solet, ita ab eius urbe capitali exempla sumit, quae intuetur, ad quaeque vitae rationem instituit. Omnem meliorem culturam a *Medis ad Persas* pervenisse, dubio caret. Ecbatana, urbs Medorum capitalis, cum summae potestatis tum religionis et culturae primaria fuerunt sedes. Inde igitur haud dubie cum ignis cultu magnum Magorum numerum in Persiam abire iussit Cyrus. Quo loco victores Persae extiterunt, ibi et melioris culturae novaeque vitae rationis ineundae autor iis fuit. Castrorum locum sibi elegit, quo Magorum religionem, et culturam, qualis Ecbatanis erat transferret. Sacra ibi instituta ad modum eorum, quae Ecbatanis celebrabantur; in ipsa nova urbe condenda exemplar fortasse petitum ab Medorum urbe capitali: altera quasi in Perside exorta sunt Ecbatana; nomen ipsum in novam urbem transiit. Ecbatana vocata urbs, quae vulgo: castrum Persarum, Pasargadae appellabatur. — Magorum altera pars vetus illud castellum occupaverat, quo Cyri sepulcrum erat; altera vero urbem ipsam inhabitabat:

a) Fuit alia huius nominis urbs Mediae, alia Syriae.

b) *Dissertatio VIII. de vet. ling. Pers.* in: RELANDI *diss. misc.* P. II. p. 107.

Hac porro regione ad fixas ſedes et meliorem vivendi rationem tranſierant Perſae. Religio deinde Magica in Perſia primum Paſargadis vigere incepit *u*). Magis inclaruit urbs poſt Cyrum. Ipſe enim ille fundator Perſarum imperii ſe ibi ſepeliri iuſſit. Iam huc venerunt reges initio ſui imperii, ut induerentur veſte Cyri, ut immolarent Diis, utque initiarentur ſacris regiis *v*). Fanum ibi fuiſſe, teſtis eſt Plutarchus, qui tamen more Graeco falſe Minervae id habet *x*). Fuerunt igitur Paſargadae prima melioris culturae ſedes, primus quo Magorum religio exercebatur locus. Hinc illud quoque explicatur, qui fuerint Paſargadarum incolae. Magi ſcilicet ſi non totam urbem, maximam tamen eius partem incoluiſſe videntur. Fuerunt vero hi ſenſu arctiori ſacerdotes, latiori omnes homines primi ordinis, qui culturae gradu conſpicui erant *y*). Sacerdotum permagna copia deſiderabatur ad ſacra iſta, quae ad Cyri ſepulcrum fiebant, praeſtanda; ſapientibus vero vel iis omnino, qui cultiores eſſent e Perſis, prae ceteris hanc meliorem vivendi rationem placuiſſe, eosque igitur primos fuiſſe, qui vitam ſuam nomadicam reliquerint, conſentaneum eſt.

3. *Paſargadae a Dario rege amplificatae Perſepolis (ſenſu ſtricto) Graecis dictae.*

Nova Paſargadae incrementa ceperunt, ſi quid video, ſub Dario Hyſtaspis. Colligo hoc inprimis ex loco Plinii *z*), cuius verba intricatiſſima ſunt haec: *Praeterea habet* (Perſis ſc.) *in extremis finibus Laodiceam, ab Antiocho conditam. Inde ad orientem Magi obtinent Paſſagardas caſtellum, in quo Cyri ſepulcrum eſt; et horum Ecbatana* oppi-

u) Xenoph. *Cyrop.* VIII. c. 3 et 7. — Quam primum urbs ſtructa eſt, ſacra publica neceſſario requiruntur, religio enim vinculum eſt, quod populum coercet et continet; ſacris igitur inſtituendis et ſolenne celebrandis curam habuit Cyrus.

v) Plutarchus *vita Artaxerxis* c. 3. Ctesias *Perſ.* c. 19. *Herodotus Weſſelingii.* p. 816.

x) Plutarchus l. c.

y) Zend-Avesta *von Kleuker, Anhang* II. 3. p. 39 et p. 42.

z) VI. 29.

regiae plures fuerunt Persiae. Adhibetur vero haec loquendi ratio, si quid video, quum de duobus locis sermo est ad unam eandemque urbem pertinentibus.

2. Pasargadarum primordia et incrementa sub Cyro.

Ut plurimae veteres Orientis urbes ex castris stativis ortae sunt *m*), ita et Pasargadae hanc originem habuere. Praeter vocem ipsam, quae significat, autore Stephano Byzantino *n*), Περσῶν στρατόπεδον *o*), fidem faciunt huic rei scriptorum testimonia. Hoc ipso loco pugna illa est commissa, qua Astyages Medorum rex devictus est, et Asiae imperium ad Persas pervenit *p*). Secundus hic pugnae exitus effecit, ut castra hic locata inmota suo loco remanerent, et magis magisque deinde munirentur, ita ut postea arcis adeo speciem induerent. Hinc *castelli* nomine appellantur Pasargadae apud Plinium *q*) et Solinum *r*). Cum Cyrus ipse primis temporibus hoc loco commoraretur, facile et illa intelligitur apud Strabonem Pasargadarum appellatio: βασίλειον ἀρχαῖον *s*). Regia illa et arx prima fuisse videntur Pasargadarum urbis initia. Fuit enim antiquissimarum Orientis urbium condendarum ratio haec, ut e castris stativis ea praecipue pars muniretur, quam rex ipse occupabat. Hinc plerumque regiae primum ortae castello munitae. Quod vero rex aliqua regione commorabatur, ea causa erat satis valida ad alliciendos alios accolas. In hac urbe accedit, quod Cyrus ipse operam dabat, gentem suam nomadicam ad fixas sedes redigendi. Sive igitur castra tantum amplificaverit, sive in castelli et regiae vicinio novam plane urbem struxerit; castra stativa iam speciem induerunt urbis, cui tamen a primis huius regionis incolendae initiis nomen remansit. Multae contulerunt causae ad claram efficiendam hanc Cyri urbem. Primum enim Pasargadae μνημεῖον monumentum erant victoriae de Astyage hoc loco reportatae, et conditi Persarum imperii. Hac

m) Heeren's *Ideen* I. 1. p. 266. Id. I. 2. p. 171.

n) s. v. Πασαργάδαι. Laudat Stephanus *Diotimum* qui citat *Anaximenen*.

o) Confirmat hanc significationem quodammodo vocis etymon a Tychsenio prolatum, Heeren's *Ideen* I. 1. *Beylagen* p. 628.

p) Strabo p. 1062. Stephan. Byz. l. c.

q) VI. 29.

r) *Polyhist.* c. 55.

s) p. 1061.

δὲ καὶ τὰ ἐν Πασαργάδαις χρήματα; quum autem ex India redux, primum Pasargadas venisset, ibique Cyri sepulcrum restaurari iussisset, ἔνθεν δὲ ἐς τὰ βασίλεια ᾔει τῶν Περσῶν d). Apertius hoc discrimen constat apud Strabonem e): Alexander, incensa Persepoli, εἶτ' εἰς Πασαργάδας ἧκε. Ex his testimoniis patet hoc, diversum fuisse illum locum, cui nomen erat Pasargadarum, ab eo qui Persepolis audiebat Graecis; utroque vero loco urbem sitam fuisse ab altera diversam, nusquam dicitur. Quo ambitu fuerint Orientis urbes, doceat exemplum Ecbatanorum, quibus nihil cessisse Persepolin, verosimillimum saltem est. Potuit igitur regia illa, quam combussit Alexander, spatio satis magno abesse a sepulcro Cyri, licet ad unam eandemque urbem pertinuerit tam regia quam sepulcrum. Non longe vero dissitum fuisse alterum locum ab altero, inde colligit Heerenius f), quod apud veteres scriptores nomina Persepolis et Pasargadae ea ratione semper fere coniuncta occurrunt, ex qua utriusque loci propinquitas iure colligitur. Inprimis narratio apud Arrhianum huic sententiae fidem facit: Alexander primum Persepolin venit (Arrhianus quidem non expressis verbis hoc dicit, ut Strabo g) et Curtius h), certe autem sub verbis ἐς Πέρσας intelligi vult Persepolin), statim in sequentibus sermo est de Pasargadis, quae verba iterum excipit narratio de Persepolitana regia incensa i). An non iure inde colligas, Alexandrum Persepoli Pasargadas venisse, indeque iterum illuc rediisse? Nonne ex ista narratione ea utriusque loci propinquitas apparere videtur, ut sine magno temporis impendio ab uno ad alterum transire potueris? — Ex Alexandri itinere, ut narratur a comitibus expeditionis, plura adeo colligenda videntur; Nempe: Alexander postquam incenderat regiam Persepolitanam, pervenit deinde Pasargadas; non addit scriptor: quae fuit *urbs antiqua*, sed: καὶ τοῦτο δ' ἦν βασίλειον ἀρχαῖον k). Ex India vero redux, potitus Pasargadis, Persepolin proficiscitur; sed vide qua ratione hoc narretur: ἔνθεν ἐς τὰ βασίλεια ᾔει τῶν Περσῶν l). Quae verba perobscure forent dicta, si regia haec non ad eandem urbem, qua iam commorabatur Alexander, pertinuit; regiae

d) VI. 30.
e) p. 1061.
f) *Ideen* I. 1. p. 269.
g) p. 1061.
h) V. 6.
i) Arrhianus III. 18.
k) Strabo p. 1061.
l) Arrhianus VI. 30.

De uſu aedificii haud dubito, ſepulcrum tota eius ſtructura indicat. Dubitationem quidem inicere poſſet hoc, quod contendit Morierus, fumo offuscatam eſſe interiorem eius partem. Perſuadere hoc tibi poſſet, ut pro pyraeo haberes; cum tamen huic uſui vix reſponderit monumenti conditio, nullas quippe habet ex ſuperiori parte aperturas, per quas fumus educeretur: iure vereris, ne in illo teſtimonio erraverit Morierus; ipſe enim aediculam non introivit, qui vero intus fuere, fumi mentionem non faciunt *h*). Quid igitur multa? ſepulcrum habeo e Saſſanidarum tempore. Huic aevo convenit aediculae ſtructura: forma ſemicircularis in aedificandi arte Saſſanidis iam erat recepta *i*), ideoque et trianguli forma uſi fuerint credibile eſt, quum haec illa prius in aedificando locum habuerit. Notiſſimum porro eſt Saſſanidarum ſtudium, iis ipſis regionibus, quae Achaemenidarum monumentis clarae erant, ſua opera ſtruendi.

AD CAP. V. EXCURSUS I.

P a ſ a r g a d a e.

Apud Herodotum, Cteſiam et Xenophontem nomen Paſargadarum urbis *a*) non occurrit. Herodotus tantum Paſargadarum gentis mentionem iniicit *b*), unde Achaemenidarum ſtirps oriunda, e qua reges Perſici prodierunt. Suppetiae igitur petendae ſunt ex Alexandri comitibus, exque iis, qui hos iterum ſequuntur.

1. *Perſepolis et Paſargadae ſenſu ſtricto diverſi fuerunt loci, finitimi tamen ii et ad unam eandemque urbem pertinentes.*

Graecos diſcrimen poſuiſſe inter Perſepolin et Paſargadas, dubio caret. Alexander, autore Arrhiano *c*), potitus Perſepoli, ἔλαβε δὲ

h) BARBARO, *Bizari rerum Perſ. hiſt.* p. 474.

i) Cf. monumenta urbis Schapur, MORIER p. 86. — monumentum Tak-Kesra, aliaque.

a) Vario modo hoc nomen ſcriptum invenitur: Πασαργάδαι apud *Arrhianum* et *Strabonem*; Παρσαργάδαι apud *Appianum (bellum Mithr.* c. 66.); Πασαργάδα apud *Ptolemaeum*; Paſargada apud *Solinum*; Perſagadum urbs apud *Curtium* (V. 6. 10), Perſagadae apud eundem (X. 1. 22.) Πασσαργάδαι apud *Stephanum Byz.*

b) I. c. 125.

c) III. 18.

Quae quum ita sint, quumque nec Cyri apud veteres descripti monumenti ea fuisse videatur conditio, quae tot seculorum iniuriam evitaret, (turris quippe erat, non aliis aedificiis arcte coniuncta); ut lucus, qui sacrum illud obumbrabat, totus evanuit, ut rivi per lucum errantes prorsus disparuerunt, utque tota regio, foecunda quondam omniumque rerum dives, iam desertum refert arenosum; ita et ipsum illud clarissimum antiquitatis monumentum interiisse videtur.

5. *Monumentorum aetas et usus.*

Quod primum ad ea rudera attinet, inter quae inscriptiones illae cuneiformes inventae sunt; magis ea indicantur quam describuntur a Moriero, ideoque insolentis foret, de eorum usu et consilio, quid certi statuere velle. Cui vero aetati sint tribuenda, certa te docent indicia. Ex inscriptionibus cuneiformibus iure colligas, Achaemenidarum ea esse opera. Nec in hoc tantum nobis requiescendum est; Grotesendus enim nos edocuit, vertendam esse inscriptionem alteram hunc in modum. Dominus Cyrus rex orbis terrarum rector g). Cyri igitur vestigia in his ruderibus obvia sunt. Quae vero Cyri urbs hic sita fuerit, quodve castellum, quodve aliud monumentum, vel a Cyro ipso structum vel in eius memoriam conditum, aliis efficiendum relinquo. Nullius ego monumenti apud veteres mentionem inveni, cui hic situs conveniat.

De aedicula vero illa singularis structurae si quaeris, velim ut tam certe mihi persuadere possim, cui usui inservierit, cuique aetati tribuenda sit, quam illud certo mihi constare videtur, Cyri sepulcrum non esse. Ruderum hac regione dispersorum ambitus, teste Moriero, permagnus est; quae inveniuntur, non omnia eiusdem aetatis sunt; Muhamedanorum adeo tempori tribuenda quaedam. Ex inscriptione illa cuneiformi nihil sequitur ad aetatem nostrae aediculae constituendam: primum enim aedicula spatio aliquo a reliquis ruderibus, quae inscriptionem illam exhibent, distat; deinde architecturae indoles, ut supra vidimus, multum differt ab Achaemenidarum operibus. — Serioris certe est aetatis. Nec tamen aediculae origo Muhamedanorum tempora attingit, expressis enim verbis dicit Morierus, abhorrere aediculae structuram ab omnibus Muhamedanorum operibus, inprimis vero ab eius aevi sepulcris. — De

g) Heeren's Ideen, Beilagen I. 1. p. 643. Tab. III.

rivandum, ex prima faltem vocis fignificatione denotat rem aliquam alia re opertam, occultam, tectam *f*). Si igitur de domo vel conclave ufurpatur, fignificat; contectum, tegmine inftructum, (mit einer Decke verfehen); notionem tecti, qualem nos novimus, vel rotundae vel triangularis formae, ut fumma antiquitas ignorabat, ita et vox ipfa non involvit. — Nulla praeterea infcriptione monumentum Morieri infignitum eft ipfi coaeva, ne indicium quidem exhibet illarum infcriptionum, quibus confpicuum erat Cyri fepulcrum; exftant tamen alia eiusdem fere aetatis monumenta, quorum infcriptiones non exefit tot feculorum decurfus. Si infcriptiones monumento Morieri affuiffent, aediculae ipfi haud dubie incifae fuiffent, quae quum falva adhuc fit, infcriptionum faltem indicia fupereffent; tabula rafa faltem fpectandam fefe praeberet. Sed tantum abeft, ut eius indicium adfit, ut adeo in toto monumento vix commodus locus effe videatur infcriptionum.

Aedicula a Moriero inventa aperta prae fe fert indicia recentioris aevi. Exftructa eft ex fingulis lapidibus, quorum plurimi non eius magnitudinis funt, qua rudera Perfepolitana confpiciendas praebent moles. Facilius igitur dirui potuit hoc monumentum. Aft, dicas fortaffe, fibulis ferreis coniuncti funt finguli lapides, tefte Moriero. Imo hoc ipfum, quod fibulae ferreae adhuc adfunt, argumentum eft, quo maxime innitor, non tantae effe aetatis hoc aedificium, ac Grotefendus contendit. Perfepolitana enim pari modo fibulis ferreis erant conftricta: ferrum omne iam dudum abfumfit tam longi temporis invidia; faxa vero, ob folam molem inmenfam, inmota adhuc fuo loco fita funt. Totius denique aediculae noftrae ftructura remotiffimam illam aetatem haud indicat. Tale enim tectum triangularis formae in Achaemenidarum monumentis nusquam occurrit. Rudera Perfepolitana fuperiorem vel feneftrarum vel portarum partem planam femper exhibent, nusquam vel circuli vel trianguli forma obvia eft. Ratio ipfa docet et antiquitatis monumenta probant, tectum planum antiquiffimum effe et artis initia indicare, perfectiorem vero excultioremque aedificandi rationem alterum illud tecti genus prodere.

Quae

f) Xenoph. *Oecon.* XIX. 13. — *de re equeftri.* XII 3.

vio (hodierno Bendemir) adiacuiſſe Perſepolin et Paſargadas, ita quidem, ut hae ad orientem ſpectaverint, illa vero occidentem verſus ſita fuerit. Fertur adeo ille Bendemir ea regione, ut qui a Perſepoli in Indiam tendat, aliquod itineris fluvii ripas legere debeat.

4. *Num aedicula a Moriero inventa reſpondeat Cyri ſepulcro?*

Si vera ſunt quae ſupra disputavimus, iam ſuperflua videri poſſit noſtra haec altera argumentatio; lubrica tamen quum plerumque ſit de antiquarum urbium ſitu disquiſitio, videbimus, num aediculae apud Morierum exhibitae ſtructura conveniat cum ſepulcro Cyri apud veteres deſcripto. Cui quaeſtioni, ut ea, qua fas eſt, perſpicuitate reſpondeam, neceſſe eſt, ut ex narrationibus veterum deſcriptionem Cyri monumenti contexam. Quae tamen, quum hic paulo longius nos a ſcopo deduceret, continebitur *excurſu huius capitis II.* Hoc loco comparationem inſtituamus.

Sepulcrum Cyri apud Strabonem dicitur *turris haud magna* (πύργος οὐ μέγας), quod nomen, licet non prorſus abhorreat a monumento quale noſtrum eſt, paulo tamen inſolentiori uſu ad illud referendum eſſet. Audit illa turris ex auctoritate Oneſicriti *decem tabulata habens* (δεκάστεγος), quod aeque ac illud "*duo tabulata habens*" (δίστεγον) Ariſti Salaminii plane non convenit cum noſtra effigie. Quamquam, comparatione inſtituta cum noſtro monumento, non ſatis clarum eſt, quid intellexerit Strabo ſub voce δεκάστεγος, utrum decem tabulata, an fortaſſe, quod tamen vix fieri poſſet, ſingula ſtrata lapidea (die einzelnen Steinſchichten) quibus ut fundamento ſuperſtructa fuit parva aedicula: res tamen eadem eſt, neutrum enim quadrat; ſtrata enim habet ſeptem, vel ſi addas, quae ſunt aediculae ipſius, undecim ſeu duodedecim. Si vero δίστεγον accipis monumentum, alterum tabulatum foret parva illa aedicula, alterum vero, baſis lapidea, quae quidem mihi nunquam pro στέγῃ valebit. Addit porro Arrhianus, ſepulcrum Cyri a ſuperiori parte conclave referre contectum (οἴκημα ἐστεγασμένον). Vox οἴκημα frequentius haud dubie uſurpatur de habitaculo vel conclave, quam de toto aliquo aedificio; ſi vero Strabonis deſcriptionem ad Morieri monumentum transferas, accipias neceſſe eſt vocem οἴκημα de tota aedicula ſtratis lapideis ſuperſtructa. Ἐστεγασμένος porro a στέγω vel στεγάζω derivan-

Κῦρος ποταμὸς, διὰ τῆς κοίλης καλεμένης Περσίδος ῥέων περὶ Πασαργάδας, οὗ μετέλαβε τὸ ὄνομα ὁ βασιλεὺς ἀντὶ Ἀγραδάτε μετονομασθεὶς Κῦρος. Πρὸς αὐτῇ δὲ Περσαιπόλει, τὴν Ἀράξην διέβη (Ἀλέξανδρος). Primo intuitu verba refragari videntur noſtrae ſententiae; quid enim? num diverſis fluviis adiectae erant Paſargadae et Perſepolis? Videamus: *Cyrus* fluvius Strabonis haud dubie idem eſt, qui audit Dionyſio Periegetae *w*) Κόρος, Ptolemaeo *x*) Κορίος vel Καρίος, Melae *y*) *Coros*, Avieno *z*) *Coros* et *Cyrus*. Sub nomine *Kar* vel *Kur* innotuit Arabibus, qui eum in lacum *Bakhtegan* ſe exonerantem faciunt *a*). Omnium conſenſu veterum *Araxes* eſt hodiernus fluvius *Bendemir*, qui vero influit lacum *Baktegan b*). Quum vero unus tantum fluvius in lacum illum ſe exoneret, ſequitur; fluvium *Bendemir* Arabibus *Cur* dictum fuiſſe, eundemque diverſis nominibus apud veteres, modo *Cyrum* modo *Araxem* audiviſſe. Favet huic ſententiae, quam Vincentus *c*) quoque amplexus eſt, primum hoc, quod non raro Perſiae fluvii diverſis nominibus appellantur; deinde quod Cyrus rex plures fluvios ſuo nomine appellavit; porro, nomen Araxes fluviorum appellativum fuiſſe videtur *d*); ſecare denique dicitur Cyrus *cavam Perſidem*, quae quidem appellatio optime quadrat cum campo Merdeſtano, undique montibus clauſo, quem iam foecundat fluvius Bendemir. Quae quum ita ſint, haud iniuria, credo, ſtatuas erraſſe Strabonem *e*), et uni eidemque fluvio

w) v. 1073. *x*) VI. 8.

y) III. 8.

z) v. 1274. Librorum Avieni mſs. alii habent Coros, alii Cyrus.

a) EBN HAUCAL p. 98. One of the lakes is called Bakhtegan, into which falls the river Kar, and it reaches to the borders of Kirman. This lake is in the Koureh of Iſtakhar. — AL EDRISI p. 124. Aſtachar eſt ad flumen Cqeruab (h. e. fluvius Ker vel Kur).

b) KINNEIR. p. 59. *c*) *Ancient commerce* I. p. 412.

d) SALMASIUS, *exercitatt. Plin.* II p. 1202.

e) Erraverit Strabo neceſſe eſt, niſi fortaſſe Perſae ipſi in hoc fluvio ita discreverunt, ut eam eius partem, cui adſita erat Perſepolis, genuino ſuo nomine Araxem appellarent, illam vero fluvii partem, cui Paſargadas adiecerat Cyrus rex, eius ipſius nomine appellarent. Locum Strabonis praeterea ſuſpectum habeo; ſiniſtre ſaltem expreſſa eſt ſententia: nam, ut verba nunc ſunt, ſignificant, Cyrum regem a fluvio nomen traxiſſe, quum tamen contrarium multo veroſimilius ſit. Cyrus enim rex haud dubie vocatus eſt a Sole, Perſis *Kohr* dicto.

eas fuisse a Persepoli versus orientem *q*), clare progredi videtur ex itinere Alexandri, qui in Indiam tendens primum Persepolin, deinde Pasargadas venit; india vero redux primum Pasargadas, deinde Persepolin assecutus est. Si vero, quo vult Grotefendus, sitae fuissent Pasargadae, iure mireris Alexandrum exercitum suum tot tantisque malis laborantem, fame et situ confectum, per undecim milliariorum Germanicorum ambages illuc ducentem; quum plus duorum dierum itineribus prius Persepolin assequi potuisset, omnibus rebus abundantem.

3) Sitae fuerunt Pasargadae ad fluvium hodiernum Bendemir, cui Persepolis quoque adsita fuit. Verba Plinii *r*) "*Inde* (a Laodicea sc.) *s*) *ad orientem Magi obtinent Passagardas castellum, in quo Cyri sepulcrum est*" quibus utuntur ad situm Pasargadarum constituendum, vereor an aliquo usu sint. Quum a Laodicea situm constituat Plinius, Laodicea vero ubi sita fuerit neutiquam accurate innotuerit: per se patet, multo minus per Plinii locum Pasargadarum situm effici posse. Solinus *t*) locum illum ita explicat: *Ipsa autem Media, ab occasu transversa, utraque Parthiae regna amplectitur: a septentrione Armenia circumdatur: ab ortu Caspios videt: a meridie Persidem. Deinde tractus hic procedit usque ad castellum, quod Magi obtinent, Passargada nomine. Hic Cyri sepulcrum.* Sed quis tractus? utrum Persidis, an Mediae? quam in partem, ad orientem an ad occidentem? Haec obscure et inepte explicata *u*). Magis proderit, opinor, locus Strabonis *v*) "ἔστι δὲ καὶ Κῦρος

q) Directa via ad orientem vix sitae esse potuerunt Pasargadae; nam ex singulis peregrinatorum notitiis patet hoc: ad septentrionem et ex aliqua parte ad orientem planitiei Merdestanae obiectos esse montes; inter orientem tamen et meridiem, qua fluvius Bendemir regionem secat, ulterius patere campum. Licet igitur paululum ad meridiem versernt Pasargadae, in universum tamen Persepoli ad orientem sitae dici possunt. — Peregrinatorum nullum montium tractum accurate descripsisse, est quod iure mireris.

r) VI. 29.

s) Errat Mannertus (V. p. 529.), qui in hoc Plinii loco *Persepolin* supplet, quum tamen *Laodicea* proxime praecedat.

t) *Polyhist.* c. 55.

u) SALMASII *exercitationes Plinian.* II. p. 1199.

v) p. 1060.

coniectura, nominis similitudine fulcita, eique cum hac ipsa de causa, tum inde, quod aediculae structura plane abhorret ab omnibus Muhamedanorum sepulcris *l*), nulla fides debetur. Celebriorem monumentis originem tribuere studet Morierus. Haud enim se dubitare dicit, aediculae situs si aeque conveniret Pasargadis, ac monumentum ipsum descriptioni Cyri sepulcri apud veteres scriptores, ad Cyri usque aetatem aediculam illam referre. Qua Morieri sententia commotus rationibus probare studet cl. Grotefendus, rudera illa veterum esse Pasargadarum, aedificium vero illud singularis structurae, Cyri sepulcrum *m*). Non idem mihi persuasum habeo. Res est disquisitione dignissima, hinc venia mihi detur, spero, rationes meas paulo copiosius exponenti.

3. *Num rudera occupent situm veterum Pasargadarum?*

Variae sunt de Pasargadarum situ sententiae. Alii *n*) ad Schirasum urbem, quae distat a Persepoli versus meridiem milliaria septem *o*), Pasargadas sitas fuisse opinantur; alii *p*), nominis similitudine, ut videtur, fulciti, ad Fasam urbem, quae undeviginti parasangas a Persepoli inter orientem et meridiem spectat, earum situm invenisse sibi persuadent. Utraque haec sententia iisdem refellitur argumentis, quae obstant, quominus verum Pasargadarum situm Grotefendum constituisse putem. Obstant Grotefendi rationi causae hae:

1) Rudera vici Murghâb (undecim milliaria septentrionem versus a Persepoli) spatio longiori a Persepoli distant, quam quo ab ea affuisse videntur Pasargadae. Rem claram faciet, spero, *capitis huius excursus I*, quo de Pasargadis collecta habes, quae hic paulo longius me a scopo deducerent.

2) Vicus Murghâb alia prorsus regione a Persepoli distat, quam qua Pasargadae fuerint necesse est. Sitas eas

l) Cf. Malcolmii liber (MALCOLM's *hist. of Pers.* II. p. 524.) sepulcra duo Muhamedanica exhibens.

m) HEEREN's *Ideen* I. 1. p. 642.

n) VOSSIUS *ad Melam* III. 8.

o) NIEBUHR. II. p. 122.

p) Mannert. V. p. 520. RENNELL's *geographical system of Herodotus* p. 286. VINCENT's *anc. commerce* I. p. 414. KINNEIR. p. 75.

magnis composita. Strata, quorum infimum longitudine est quadraginta trium pedum, latitudine triginta septem, ea ratione invicem posita sunt, ut ad fastigium usque et latitudine et longitudine decrescant. Quo fit ut monumentum pyramidis quodammodo habeat formam. Singuli lapides, quorum nonnulli longitudine aequant quatuordecim pedes et digitos octo, crassitie quinque pedes, latitudine tres pedes et sex digitos, fibulis ferreis compacti sunt. Aedicula tectu est instructa triangularis formae. Portam habet versus orientem spectantem *h*), ita angustam, ut vix singulus homo per eam possit penetrare. Interior pars, quam per fores contemplatus est Morier, singulum efficit conclave, omnibus rebus vacuum, fumo offuscatum *i*). Foeminae cuidam portae clava commissa est; solis foeminis introire licet. Aediculae ipsi undique inscriptiones incisae sunt, spectatorum testificantes piam mentem; nullum tamen veteris vel Persicae vel Arabicae linguae indicium adest. Praeter multa alia fragmenta marmorea, quatuordecim columnarum scapi spectantur, qui quidem ordine quodam positi, porticum fortasse olim effecerunt; iam vero muro terraceo, qui monumentum ambit, iniuncti sunt. Totum intra hoc sepimentum spatium coemeterio inservit, multosque lapides sepulcrales recentioris aevi spectandos praebet.

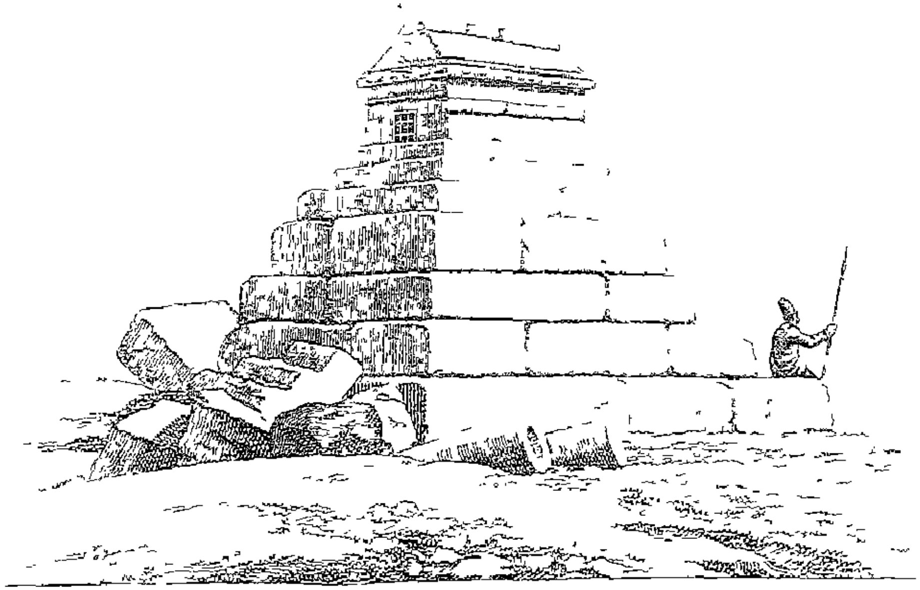
2. *Variae de ruderibus sentiae.*

Monumenta haec omnia coniunctim nomen traxerunt ab aedificio illo singularis structurae, quo repositam putant Persae matrem Salomonis, quodque idcirco religiose colunt. Non magis autoritatis huic sententiae esse tribuendum, quam ei, ex qua notissima illa Bethsaba eo condita perhibetur, nemo est qui non videat. Qui paulo doctiores inter Persas se putant, contendunt, esse sepulcrum non matris Salomonis sed *Solymanis*, chalifae decimi quarti, qui anno post Chr. n. 715. regnavit *k*). Est haec opinio haud dubie con-

h) BARBARO in: *Bizari Persar. hist.* p. 474.

i) De hac re nihil monent reliqui peregrinatores, e quibus Venetus ille Barboro introisse adeo videtur conclave; habet enim inter alia et haec. *in pariete illius* (aediculae) *characteres Arabici, ad hunc modum expressi: Mater Suleimen, hoc est mater Salomonis.* BIZARUS l. c.

k) ELMACINUS *hist. Sarac.* p. 87.



Meshed-Madre-Suleiman

eminet aedicula parva, diabolorum aula apud incolas dicta. Primus eius mentionem iniecit *Ioſaphat Barbaro b)*. Poſt eum non modo deſcriptionem ſed picturam quoque monumenti exhibuit *Mandelſloh c)*. Obiter tantum *Kinneir d)* de antiquitatibus huius regionis locutus eſt. Accuratius quam peregrinatores modo nominati de his monumentis egit *Morier e)*; praeter ruderum deſcriptionem exhibuit aediculae iſtius effigiem, ut videtur, ſatis bonam, tabula noſtra IV. expreſſam. Attamen multa peregrinanti futuro relicta ſunt praeſtanda.

Dimidii milliarii ſpatio a vico Murghâb, via communi quae Perſepoli Iſfahanum ducit relicta, quum ad laevam deflecteret Morierus, pervenit ad fluvium quendam, cui adiacet vicus Meſchid-Omûn. Inde poſt dimidiae horae iter rudera invenit ſupra nominata. Primum conſpicatus eſt pilae erectae ſcaphum, aequum, ſine capitulo, decem pedum quinque digitorum ambitu. Haud longe inde affuerunt tres aliae pilae, ab anteriori parte excavatae, a latere inſcriptionem exhibentes characterum cuneiformium *f)*. Ex reliquis murorum ruderibus circa ſparſis colligit Morierus, pilas atrium quondam effeciſſe, cuius interior pars columnis fuerit ornata. Similis ſtructurae monumentum ab illo loco diſtat centum et quinquaginta ulnas, ſimili inſcriptione inſignitum. Intermedium ſpatium, itemque totam fere planitiem occupant fragmenta marmorea.

Inde quum verſus occidentem procederet Morierus conſpicatus eſt duo aedificia, quae, ſpatio quodam inde diſtans levioris habuit momenti; propius tamen aggreſſus, attentione reperit digniſſima. Alterum Muhamedanicae ſtructurae, iam diverſorium efficit; porta quae arcus formam a ſuperiori parte refert, inſcriptionis Arabicae reliquias exhibet. Alterum forma eſt ita inſolens, ut *diabolorum aula* Perſis audiat *g)*.

Parva aedicula, unum et viginti pedes longa ſedecim pedes lata, inſiſtit baſi, quam ſeptem efficiunt ſtrata lapidibus caeſis permagnis

b) Bizari *rerum Perſicarum hiſtoriae* p. 474.
c) p. 12.
d) p. 78.
e) p. 144.
f) Inſcriptionem exhibet Morier. Tab. 29. ad p. 357.
g) The court of the deevis or devil, Morier p. 144.

res. Zonae mentiorem iniicit *Curtius m*) cuius verba sunt haec: *Zona aurea muliebriter cinctus* (rex Persarum) *acinacem suspenderat, cui ex gemmis erat vagina.* Hanc acinacem conspicis quoque in nostro monumento, plura eius fuerunt nomina, Persarum peculiare fuit ἀκινάκης *n*). Ante omnia vero notatu dignae sunt, quae saepius a veteribus memorantur, quaeque vix alibi tam bene sunt conspicuae, braccae amplissimae et praelongae. Audiunt ἀναξυρίδες *o*). De quibus qui veterum loca congesta legere cupit, adeat *Brissonium p*) et *Salmasium q*).

De reliquis huius anaglyphi figuris pauca tantum memoranda sunt; plurimi πυργωτὸν πῖλημα habent. Quae vero ceteris capite proeminet, tegmen gerit in acutum desinens, de quo iam antea; reliquarum statura maxima tiaram habet bucculis instructam, Magorum more comparatam.

Ceterorum huius conclavis anaglyphorum figurae ita laesae sunt, ut coniecturis super iis abstineam. Ad Saporem tamen et eas esse referendas iure existimes.

CAPUT V.

Meschid-Mader-Suleiman, (ad vicum Murghâb).

---

1. *Descriptio.*

Undecim milliaria Germanica *a*) septentrionem versus a Persepoli situs est vicus Marghâb, cui adiacent rudera, quae omnia coniunctim nomen gerunt: *Meschid-Mader-Suleiman* (مسجد مادر سليمان) *h. e. templum matris Salomonis.* Structurae insolentia iis eminet

m) III. c. 3. §. 18. Diodorus Sic. XVII. c. 77.

n) Brissonius p. 634.

o) Herodotus VII. 61.

p) p. 83.

q) Salmasius *in Aelium Lampridium: Scriptt. hist. Aug.* p. 222.

a) Colligitur haec distantia ex diariis *Kinneiri* et *Mandelsloli* (Kin. p. 461. Mand. p. 12.)

Saſſanidarum II. De *ſingulis inſcriptionis* partibus hic agere non attinet, ſupra enim explicationem invenerunt. In univerſum de anaglyphis noſtris monet Morierus, maiori arte perfectiorique manu eſſe exſculpta, quam monumenta Nackſchi-Ruſtam et Schapur. Quam ſententiam confirmat noſtra imago. Eſt imo haec cauſa, quapropter partis horum anaglyphorum primariae effigiem ſtitimus. Inter omnia enim Saſſanidarum opera, nullum inveniſſe meminimus, in quo maior artis perfectio conſpicua ſit et ex quo plenius diſcas totum corporis veſtitum ornatumque.

Totius anaglyphi non ea, quae reliquorum longe plurimorum monumentorum, fuiſſe videtur ratio, ut factum aliquod hiſtoricum, vel clarum quoddam vitae momentum poſteritati daret, ſed potius ut exhiberet Saporem toto regio ornatu conſpicuum, *ſatellitibus* ſuis ſtipatum; fortaſſe adeo, ut putat De Sacyus *g*), ab expeditione aliqua reducem, victorem eum et triumphantem. Ad ſplendorem et faſtum omnia comparata ſunt. Sapores quamquam equo inſidens, commode tamen ita converſus eſt, ut ornatum totum oculis oſtendat. Manu dextra zonae addita, paululum equo reclinans, ipſe libertatis, dignitatis et poteſtatis ſpeciem prae ſe fert.

De ſingulis nonnullis partibus accuratius videamus, omiſſis tamen iis, *quae alias explicavimus. In capitis ornatu praeter reliqua* ornamenta, obviam quoque habemus diadema duplex, ventu agitatum. Cuius ferendi morem Artabanum inveniſſe, docet *Herodianus h*). Qua re indicare ſe voluiſſe videntur Saſſanidae *reges regum*. *Collum Saporis* ornat monile, gemmis vel margaritis inſtructum. Notant hunc morem *Xenophon i*) et *Ammianus Marcellinus k*); conſtabant monilia aeque ac armillae, non ex auro tantum, ſed ex gemmis, lapillis, margaritis *l*). De ornamento pectoris, gemmis, ut videtur, diſtincto, nihil memoratum inveni apud veteres.

g) *Memoires* p. 70.

h) VI. 6.

i) *Anabas* I. 2. 27. I. 8. 29. *Cyrop.* I. 3. 2. alib.

k) XXIII. ſub. fin. Armillis uti monilibusque aureis, et gemmis, praecipue margaritis, quibus maxime abundant, aſueſacti poſt Lydiam victam et Croeſum.

l) *Chares Mitylenaeus* apud ATHENAEUM III. c. 14.

Latus conclavis ſeptentrionale, parieti deſcripto ad laevam, anaglyphum occupat, paucis exceptis, ſtatu ſatis integro ſervatum. Primariam figuram non ignores, equo inſidentem, ornatus vario genere perbelle decoratam, corporis ſtatura proeminentem ceteris figuris, quae omnes, una ſerie, ordine decreſcenti poſitae, reverentiae ſimul et dignitatis ſpeciem prae ſe ferunt. Figurarum minima novem pedes alta eſt; inde reliquarum diſcas figurarum menſuram. Equi pectori inciſa eſt inſcriptio Graeca. Picturas habent *Niebuhrus* c) et *Morierus* d). Ex aere Morieri deſumta eſt noſtra tabula III.

Pariete huic tabulae converſo, meridionali conclavis parte, eadem conſpicitur effigies, quam ſaepius deſcripſimus, equitum ſcilicet duorum de annulo certantium.

B. Explicatio.

Vix dici opus eſt, nos iterum Saſſanidarum monumentum deſcripſiſſe. Hoc, quod ex ipſis anaglyphis aperte prodit, fidem accipit per inſcriptionem, quae equiti illi, figurarum primariae, tabula noſtra conſpicuae, addita eſt. Inſcriptionis eadem eſt conditio, quam notavimus in deſcribendis monumentis Nackſchi-Ruſtam. Graeca inſcriptio, ut De Sacyus probavit, verſio eſt earum, quae vel ſermone Pelvico, vel dialecto parum ab illo diverſa ſimul additae ſunt. Graecam inſcriptionem ex Niebuhri e) accurata deſcriptione ita reſtituit De Sacyus f).

ΤΟ ΠρΟΣωΠΟΝ ΤΟΥΤΟ ΜΑΣδαΣΝΟΥ ΘΕΟΥ
ΣΑΠορΟΥ βΑΣΙΛΕΩΣ βΑΣΙΛΕΩν αριαΝΩΝ
ΚΑΙ ΑΝΑΡΙΑνΩΝ Εκ γεΝΟΥΣ ΘΕΩν υιου
ΜΑΣδαΣΝΟΥ ΘΕΟΥ ΑΡΤαξΑΡΟΥ βασιλεως
ΒΑΣΙΛΕΩΝ ΑΡΙΑΝΩΝ ΕΚ ΓΕΝΟυς θεων
ΕΚΓΟΝΟΥ ΘΕΟΥ ΠΑΠΑΚΟΥ ΒΑΣΙΛεως

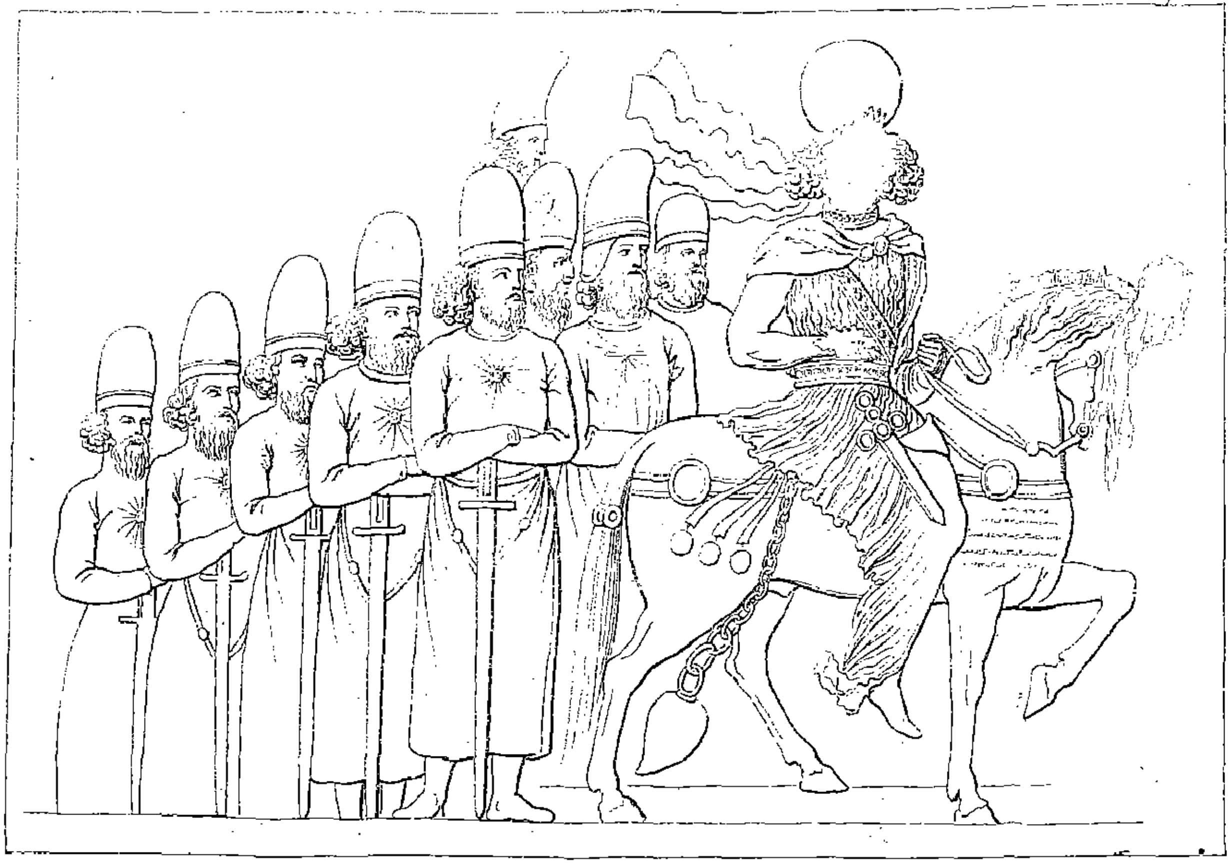
Ex hac inſcriptione prodit effigiem cui addita eſt, Saporis eſſe I. Saſſa-

c) II. p. 153. Tab. XXXII. A. d) ad p. 137.

e) Vol. II. Tab. XXVII. F. G. H. Quatuor lineae litera F notatae, ante equi pectus inciſae ſunt; lineae quatuor ignotorum characterum et lineae ſex characterum Graecorum, litera G. H. notatae, in equi pectore conſpicuae ſunt.

f) *Memoires* p. 31. Planche I. A. Nro. 1-4.

Tab. III. p. 31.



Nachschi-Radjab

CAPUT IV.

Nackschi-Radjab.

A. Descriptio.

Media via, quae ducit a ruderibus Tschil-Minar ad reliquias, quae vocantur urbis Istakar, invenitur monumentum *Nackschi-Radjab* (effigies Radiab), ita dictum a fabuloso quodam Persarum heröe, cuius figura anaglypho exhibita praedicatur. Conclave est totum e rupe excisum, cui nec a superiori parte tectum, nec a fronte paries unquam fuisse videtur. Tres reliqui parietes figuras referunt forma colossica.

Anaglyphum parietis orientalis, qui frontem praebet intranti, septem constat figuris, decem pedum altitudine. Duae primariae figurae mediam partem occupant, iis intermediae sitae sunt duae aliae forma minima. Maiorum figurarum quae ad laevam est generali specie par est ei, quam saepius obviam habes in monumentis Nackschi-Rustam et Schapur. Caput eius ornat tiara, globo imminente; laeva tenet clavam, dextra annulum offert figurae obversae, dextra annulum arripienti, laeva pari modo clavam tenenti. Priori figurae a tergo stant duo pedissequi, quorum alter, quem pro femina false accipit Morierus, flabellum regis capiti supertendit; alter eadem ratione manum allevat, quare iure suspiceris umbrellam eum tenere, quam tamen tempestatis iniuria exesit; duo tales pedissequi in monumentis coniuncti occurrere solent. Gladio permagno instructi sunt ambo. Post figuras principes ad dextram sitae sunt duae imagines, quas pro femininis iterum habet Morierus. Non mihi persuaderi sino. Quum pedissequis modo descriptis simillimae sint gestu cultuque, neque tamen ad effigiem supra descriptam pertineant; eadem, si quid video, repetita fuit icon; ex qua vero nihil nisi extrema pars, quae scilicet pedissequos exhibebat, restitit. Totum anaglyphum, perquam exesum, descripserunt et tabulis stiterunt *Niebuhrus a)* et *Morierus b)*.

Latus

a) II. p. 153. Tab. XXXII. B.   b) p. 137. et Tab. eidem paginae addita.

paucis inmutatis, hoc loco repetitum. Qui vero e regibus Saſſanidis exhibiti ſint, iterum in medio eſt relinquendum, quod inſcriptionibus egemus.

C. Monumenta incerti aevi.

Ante finem iugi, qua parte in orientem vertitur, obiiciuntur oculis duae turres, incolis *Selgi Salmum* i. e. petra Salomonis dictae. Pro ſaxi conditione obtinent formam inaequalem et inparem. Kaempferus, qui, quod equidem ſcio, ſolus eas deſcripſit *v*), cum ex ſitu loci, tum ex inſigni cavitate utrique exciſa, in qua ignis materies commode ſervari poterat, pharos eas fuiſſe putat. Sculptura, teſte Kaempfero, recentiora ſaecula innuit, et quaſi Gothica manu fabrefacta videtur.

Duae praeterea columnae humano amplexu craſſiores et cylindraceae conſpiciuntur, quarum una non procul inde in planitie ſita eſt *w*), altera vero hoc ipſo loco, in ſummo montis faſtigio reperitur. Praeter alium columnae apicem ſex pedum altitudine, invenit Morierus *x*) montis faſtigium in formam quadrati viginti pedum aequatum, inque eius ſuperficie thronum novem pedum longitudine et ſex latitudine, ad quem per quinque gradus adſcenditur.

Anaglyphorum ſerie relicta, orientem verſus duae arae conſpiciuntur, forma quadrata, quarum altitudo ſex pedes, ſingulum latus tres tantum aequat. Inſiſtunt fundamento alicui elatiori. In earum ſuperiori parte aperturam obſervas quadratam.

In extremo denique montis verſus orientem excurrentis ſinu conſpiciuntur viginti aperturae, in feneſtrarum formam, diverſa quidem menſura, eadem vero ratione, rupi inciſae. Singula apertura inſignita eſt inſcriptione, cuius characteres diverſi ſunt ab omni inſcriptionum genere a Moriero invento *y*).

Omnia modo recenſita diligentiorem ſibi expoſcunt deſcriptorem, priusquam de eorum aetate et uſu quid certi poteſt proferri.

CAPUT

v) p. 308.
w) Kaempfer p. 308.
x) p. 125.
y) Morier p. 128.

tur, evanuerunt foeminae r), quae priorum peregrinatorum errori tantum debebantur. Secus quidem se habet res quoad nostrum monumentum, in quo Morierus adeo foeminae figuram agnovit s). Sed firme mihi persuasum habeo, peregrinatorum errori et hanc effigiem foemineam ortum suum debere. Primum innitor testimoniis Figueroae t) et Chardini u), qui nullam omnino feminam invenisse se contendunt; deinde tempestatis iniuria, quae ita figuras exesit, ut totum adeo anaglyphum effugerit nonnullorum oculos, quaeque effecit ut facile false accipi potuerint icones. Maxima porro inter tabulas De Bruynii et Kaempferi diversitas demonstrat, unumquemque pro ingenii arbitrio figuram illam effinxisse, ideoque, dum exesas partes restituere conaretur, exhibuisse, quae nunquam rupi inciderat sculptor. Vestitus figurae pro femina vulgo habitae similis est ei, quo induta conspicitur figura regia adversa, omninoque ita comparatus est, ut ex multis partibus vera divinari liceat. Capitis tegmen ex inferiori parte coronam refert tripartitam, cui imminere fecit pictor, quae ita esse non potuerunt; exteriora tamen huius ornatus lineamenta quum globi formam quodammodo reddant, nihil nisi globum agnosco. Barba multis aliis figuris masculis in monumentis deest, quod vel in rege iuvene vel potius in tempestatis iniuria excusationem habet. De Bruynii phantasiae debentur figurae mammae in Kaempferi effigie haud conspicuae. — Primaria denique causa, ex qua foeminam nostro monumento abesse putem, est, quod talis repraesentatio abhorreret a more Orientis. Constat enim, Persarum reginis, huius praecipue dynastiae, nec commissam fuisse reipublicae curam, nec omnino participes eas fuisse rei alicuius ad rempublicam pertinentis; qui igitur exhiberi potuit reginae effigies monumento, quod, ni certum est, symbolum esse imperii ab alio in alium collocati, argumentum saltem habet ad summum imperium pertinens. Ast, dicas fortasse, rex dilectissimae coniugis effigiem simul secum sisti curavit, ut indicium esset sui in eam amoris. Vel hoc, ut putem, quam maxime abhorreret a more Orientis; vix enim tolerasset rex, circa feminas suas tam invidus, dilectissimae earum effigiem oculis omnium expositam esse. — Quae quum ita sint, nihil agnosco, quam symbolum illud supra descriptum, paucis

r) Cf. infra monumenta urbis Kirmanschah.

s) Morier p. 127.

t) p. 160.

u) VIII. p. 345.

arcte vero cohaerere hanc effigiem cum ea, quam loco primo descripsimus: illam enim regem sistere de corona certantem, hanc vero alterum victorem alterum* devictum et supplicem repraesentare. Cui vero sententiae repugnat primum verosimilitatis ratio; vix enim probabile est, solum Artaxerxem honoris stimulum instigasse, ut sui memoriam relinqueret hac regione, quae antiquitus memoria veterum inclaruit. Docent vero monumenta ipsa, non unum modo Sassanidarum hoc loco aeternitati se dedisse. Non tantum monumentum *Nackschi-Radjab*, vix unius horae intervallo a nostris anaglyphis distans, ut per inscriptiones constat, ad Saporem I. Sassanidarum alterum, pertinet: sed hoc ipso loco invenitur inscriptio, quae ad Hormisdam, ut videtur, referenda est. De Sacyi sententiae, quod anaglypho primo cum quarto arctissima coniunctio intercedat, repugnat effigierum in utroque monumento obviarum diversitas. Illic enim Sassanidae, obvii sunt; in hoc vero anaglypho eques quidem regem sistit e stirpe Sassanidarum: *supplex* autem vestitu et habitu Romano simillimus est. Vestis vix crura tegens, mitra rotunda et depressa militem Romanum vix ignorari sinunt. Quibus omnibus accedit, quae obstat opinioni De Sacyi causa gravissima: testatur Morierus, simillimum plane esse nostrum monumentum anaglypho cuidam inter rudera urbis Schapur obvio. Quae contendit vir accuratissimus, confirmat tabularum aenearum comparatio; clarum inde mihi esse videtur, utrique effigiei idem subesse argumentum. Monumentum vero Schapurianum si recte a nobis explicatum est, et hoc anaglyphum Sapori I. (qui regnavit inde ab a. p. Chr. n. 340 usque ad 270.) necessario est tribuendum. Cum itaque hoc loco repetitio tantum sit eiusdem argumenti, ablegamus lectorem ad rudera urbis Schapur, ubi accuratius de utroque monumento agetur.

5. Anaglypho loco quinto a nobis descripto repetitam habes symbolicam illam duorum de annulo certantium effigiem, multis tamen partibus hic inmutatam; pugnantes scilicet pedites sunt, et, quod maxime foret memorabile, si certo posses inniti peregrinatorum testimonio, figurarum altera foeminae habet speciem. De ea paulo accuratius agamus. In pluribus monumentis Persicis peregrinatores priores feminarum imagines reperisse sibi videbantur. Simulac vero eadem monumenta accuratiori examini subiiciebantur,

gladius praelongus, capillus effusus, vestis fluitans et demissa, pro nostrae sententiae veritate testimonia sunt satis certa.

3. Icones loco tertio a nobis descriptae, quae duos equites sistunt lanceis se petentes, valde expertae sunt tempestatis iniuriam; vestitu fere toto exeso, pauca praeter corporis lineamenta supersunt. Hinc factum, ut dissimiles quodammodo appareant reliquis Sassanidarum operibus; nihilo secius tamen eorum aevo tribuendae sunt. In capitis ornatu restituendo, si quid video, valde erravit pictoris manus. Tegmen, quod habet eques ad laevam, fuit fortasse tiara rotunda, globo superstructo; galea enim Graecorum more comparata debetur pictoris phantasiae. Galeis Persae in proelio non utebantur, sed solas in capite tiaras gestabant *m*). Memorabiles sunt in hoc anaglyphypho globorum figurae, quae tegminis apicibus inminent. Fuit Persarum militum genus, cui nomen *μηλόφοροι n*), quod ad regum satellites pertinebat. Habebant illi aurea mala hastis praefixa, insigne honoris documentum. Ad quem quidem militum numerum pertinere non videtur nostra effigies, nam capitis ornatus inque eo diadema duplex regem indicat. Conspicui igitur fortasse reges quoque erant illis aureis pomis, quos tamen alio modo in ornatum convertebant. Singulare inprimis est pedissequi signum, globis quinque instructum. Honoris causa et hoc equiti additum esse videtur: signo militari vix locus est, illud enim non huius generis fuisse, testantur veteres, qui nos edocent: *aquilam fuisse regale in bello signum o*). De pharetra, quae inmensae magnitudinis dextrum equitis latus occupat, testantur veteres: sub gerris et scutis ex humeris pependisse, eamque nunquam deposuisse Persas *p*).

4. Anaglyphum quarto loco a nobis descriptum, equitem sistens, ad cuius pedes supplex quidam genu innixus apparet, inprimis memorabile est. Et quoad eius significationem recedendum mihi videtur a De Sacyi sententia. Putat scilicet vir cl., omnibus anaglyphis hoc loco exhibitis unum idemque argumentum subesse *q*), arcte

m) Cf. loca apud *Brissonium* collecta, p. 659.

n) Athenaeus XII. 8. *Brissonius* p. 270 sqq.

o) Philostratus *Icc.* II. 32. Curtius III. 3. 16.

p) Herodotus VII. c. 61. Herodianus VI. 5. 9.

q) *Memoires* p. 66.

Perfis tunicam manicis inftructam poft humeros affixis. Et nunc etiam in Afia eundem morem obtinere, contendit Mongefius *f*). In pluribus monumentis occurrit hoc ornamentum, quod infigniter feciffe videtur ad faftum Afiaticum.

Eques Artaxerxi adverfus, excepta tiara, pari ratione veftitus, ex omni parte Saffanidarum aliquem indicat; num capitis ornamentum obftet, videbimus. Non unicum tantum fuit Saffanidarum tegumen: vulgarior quidem erat tiara recta (quamquam et in hac ex parte variabat mos), attamen et *cidaris rotunda* occurrit. Sic e. c. Artaxerxes in numis habet cidarin in galeae modum rotundam, globo fuperftructo, duplici diademate cinctam. Item fere exhibitum habes *Hormisdae* protomum *g*) et *Balafis h*), neutri tamen globus additus eft. Hinc igitur aperte probatur, non folis Arfacidis peculiarem fuiffe cidarin rotundam, fed Saffanidarum quoque plures (inter quos ipfe Hormisdas) ea ufos fuiffe *i*). Quid multa? quum omnia reliqua non abhorreant a Saffanidarum corporis cultu, occurrat vero, quod iis folis peculiare eft (globi fcilicet figura) *k*), Saffanidarum aliquem exhibitum effe, perfuafiffimum mihi ftat. — Pediffequus, qui mufcarium tenet, tiaram habet in acutum definentem, qualem vulgo geftare permiffum erat.

De equorum ornatu non habeo quod afferam. Quid fibi velint figurae oblongae catenis annexae, aliis explicandum relinquo. Homines illi duo, qui equorum pedibus proftrati fubiacent, devictos fortaffe reges indicant; in iis fingulare hoc eft, quod uterque capitis tegmen habet, quod gerit eques proftrato infiftens *l*).

2. Anaplyphi fecundi quae fit fignificatio, vix poterit explicari, cum infcriptionibus careat. In eo igitur acquiescas neceffe eft, Saffanidarum temporibus effe tribuendum. Tiara in bullam expanfa, gladi-

f) MONGEZ in: *Memoires de litterat.* an. XI. Tom. IV. p. 21.

g) Cf. VISCONTI: Tab. 51. Nr. 1. 2. 5. TYCHSEN, *Commentatt. Gott. rec.* II. Tab. I. Nro. 1. 2. 4. DE SACY, Tab. VI.

h) DE SACY l. c. 8. VISCONTI l. c. 10.

i) TYCHSEN, *Commentatt. Gott. rec.* I. p. 14.

k) Cf. tota numorum Parthicorum copia, in nullo eorum globus ille invenitur.

l) Cf. tabula *Niebuhri; Morierus* in hac re parum accuratus eft.

ſuperiori parte triſidam, ad inſtar eius quae in Daricis eſt. Hanc igitur ſumſit Artaxerxes ab Achaemenidis; addita vero ſunt alia in faſtum et ſuperbiam. Tiara inſtructa eſt *diademate*, non eo quidem quo cincti erant Achaemenidae, plano ſcilicet et ſimplici, ſed *vittis et fasciis ornato poſt tergum ventus flatu undantibus.* Peculiare hoc et primarium fuiſſe videtur ornamentum, ita enim ſemper exhibitum habes regis protomum, ut illae fasciae ſint conſpicuae. Memorantur apud *Ammianum Marcellinum* y). Tiarae ſuperſtructa eſt *bulla ingens*, peculiare Saſſanidarum ornamentum. Significationem habere videtur ſymbolicam, et vel ſolem vel terrarum orbem innuere. Univerſae terrae poteſtatem illo globo fortaſſe indicare voluerunt. Fidem faciunt ſuperbiſſimi Saſſanidarum tituli, quibus *participes ſiderum, fratres ſolis, totius orbis domini, reges regum* et ſic porro, audiunt z). Quod attinet ad Artaxerxis *capillum largum et criſpum, ad barbam criſpam et promiſſam*, utrumque Saſſanidis eſt peculiare. Huc pertinet dicterium Veſpaſiani, quo cometen illuſit, dicens, ad Perſarum regem pertinere, cui capillus effuſior a). Hoc tamen diſcrimen inter Arſacidas et Saſſanidas obtinebat, quod illi multa arte in floccos vel cincinnos capillum componebant, hi vero effuſum flatu venti agitari ſinebant. Nec tamen Saſſanidarum capillo nullam artem adhibitam fuiſſe, docet *Libanius* b). — *Veſtis*, qua indutus eſt Artaxerxes, praelonga et fluitans, *Medica* proprie dicitur; a Medis enim hoc veſtimenti genus acceperunt Perſae c). Veſtimenti quaedam partes, praecipue ex tabula Niebuhriana, a tergo lato ſinu fluctuant. Confirmat igitur hoc monumentum locum *Ammiani Marcellini* d), quo certiores ſimus, Perſarum veſtes ita fuiſſe comparatas, ut ventorum flatibus moverentur fluctuarentque. In tabula Niebuhriana non pallium eſt, quo indutus conſpicitur Artaxerxes, ſed tunica. De ea vero habet *Pollux* e), fuiſſe quoque Perſis

y) XXX. 8.

z) Ammianus Marcell. XVII. 5. Sidonius Apollin. *epiſt. VIII.* 9. Theophilactus Simoc. IV. 8. p. 213. ed. 1604. Ingolſtadii.

a) Sext. Aur. Victor *de vita et morib. imp.* c. IX. §. 18. Suetonius *vita Veſpaſiani* c. 23.

b) Libanius in *Baſilico*, Tom. II. p. 134. ed. 1627.

c) Cf. loca a Briſſonio p. 71 et 543. congeſta.

d) XXIII. 6. e) VII. 13.

luce *p*), Hefychio *q*) et Suida *r*). A primis inde temporibus infigne regum Perfarum ornamentum fuit *tiara*, quae generali vocis fenfu quodvis Perfarum capitis tegmen indicaffe videtur. Nifi hoc accipias, vix te extricaveris omnibus fuper ea difficultatibus. Antiquiffima tiarae forma ea fuiffe videtur, quae in monumentis Perfepolitanis apud *Chardinum* Tab. 63. 64 et *Niebuhrum* Tab. XXV. C., aeque ac in numis, apud cl. *Tychfenum s*) Tab. I. Nro. 4. 6. 7. 10. occurrit, quaeque *recta et aeque lata* a fuperiori et inferiori parte, fimilis eft Turcorum capitis ornatui, quem turbanum vocant. Recta tiarae forma fervata, in fuperiori eius parte variabant Perfae, modo enim *plana* fuit modo *radiata t*). Unicuique Perfarum licuit tiaram geftare, nec tamen rectam, fed vel *demiffam*, vel *inclinatam*, vel adeo *in acutum definentem u*). Huius generis effe videntur, quas obviam habes apud *Niebuhrum v*). Saffanidae quum fibi fumfiffent veterum Perfarum poteftatem reftituere, ipfi cultum veftitumque Achaemenidarum affumferunt. *Eunapius w*) refert, Saporem tiaram rectam (ὀρθὴν τιάραν) geftaffe. Eundem ufum quoque obtinuiffe apud ceterorum Saffanidarum plurimos, et verofimile eft, et fidem faciunt numi. Ex *Agathiae* vero verbis et *Nicephoro*, ut putat Mongefius *x*), vix colligas, utro tiarae genere ornatus fuerit Artaxerxes. In noftro faltem monumento habet *tiaram rectam*, *a* fepe-

p) VII. 13. *q*) f. v. *κυρβασία* et *κίδαρις*.

r) f. v. *τιάρα*, *κίδαρις*, *κύρβασις*. Cf. quoque: RELANDI *differtatt. mifc.* II. 8. p. 160.

s) *Commentatt. Goetting. rec.* I.

t) Cf. numi apud cl. TYCHSEN, *Commentatt. foc. Gott. rec.* I. Tab. I. Nro. 1. 2. 3. 14.

u) SCHOLIASTA *ad Ariftoph. aves* v. 487. HESYCHIUS f. v. *τιάρα*.

v) Tab. XXII. *w*) Aedef. p. 46. Commel.

x) MONGEZ, *Memoires de l' inft. nat.* an XI. Cl. III. T. IV. p. 186. — *Ἀρταξάρης μὲν Ἀρτάβανον ἀναιρεῖ τὸν βασιλέα· ἑαυτῷ δὲ περιθεὶς τὴν κίδαριν*, AGATHIAS II. p. 64. Cuiusnam cidarin? Quam geftaverat Artabanus, ut putem. Nihil aliud colligitur quoque ex *Nicephoro*. (I. p. 55. ed. Parif.). Hic tiarae ufus confirmatur per numos, qui Artaxerxis protomum fiftunt cidari rotunda, nullo iminente globo, cf. VISCONTI Pl. 51. Nr. 1. TYCHSEN, *Commentatt. Gott. rec.* II. T. 1. Nro. 1. Putat Tychfenus, hunc capitis cultum a Parthis fumtum fuiffe, *Commentt. Gott. rec.* I. p. 17.

nus anaglypho illo exhibitos putem, obſiſtunt alia eiusdem generis *ſymbola*, quibus nec Arſacidae devicti, nec omnino reges dimicantes, ut inſcriptiones iis additae docent, exhibiti ſunt *n*). Quomodo vero ſignificatio illa cum noſtro anaglypho quadret, quid ſibi velint avus et nepos in uno monumento coniuncti, eo difficilius eſt intellectu, quo certius conſtat, multo poſt obitum Artaxerxis imperium adeptum fuiſſe Hormisdam. En quae mea eſt ſententia. Hormisdas ſe ſiſti curavit imperii poteſtatem adipiſcentem, pietate vero ductus erga eum, qui ſtirpi Saſſanidarum imperium recuperaverat, quique autor quaſi erat gloriae, quam iam ipſe adipiſcebatur, Artaxerxem illum, avum ſuum ita ſimul ſecum exhibet, ac ſi ab eo offerretur ipſi regia poteſtas. Fidem facit aliquam, quod, ſecundum Niebuhri *effigiem*, iuvenilem aetatem vix ignores in equite laevo, multo vero ſeniorem ſe manifeſtet eques ad dextram, Artaxerxes. *Vel ſic tamen meam ſententiam nihil niſi coniecturam eſſe, cui non* valde inſiſtam, ſi certiora modo proferentur, ipſe ingenue profiteor: *ſuperſtructa enim eſt coniecturae, qua Hormisdae nomen* reſtituit De Sacyus. Quae vero coniectura quid ſi iterum acutior foret quam verior? Num fortaſſe alius ſubeſt inſcriptioni ſenſus, adeſt fortaſſe nomen Saporis? Videtur nobis non integra hucusque inſcriptio illa exhibita fuiſſe: Graeca enim inſcriptio verſio eſt alterius quae ex duabus lineis conſtat; in omnibus vero ceteris inſcriptionibus linea Graeca lineae inſcriptionis Pelvicae reſpondet. Cui denique accedit veroſimilitatis cauſa, ex qua vix ſperandum, ut Hormisdae nomen in monumento aliquo inveniatur. Non ille fuiſſe videtur Hormisdas, qui monumentis condendis multum tribuere et voluiſſet et potuiſſet: breviſſimum enim eius fuit imperii tempus; inpendit praeterea totam fere vitam literis et inprimis philoſophiae *o*). Sed ſatis coniecturarum, res ad liquidum fortaſſe deduci poteſt per peregrinatores futuros, qui habeant quo oculorum aciem convertant.

d) Singulae monumenti partes.

Dum ad figurarum cultum et veſtitum illuſtrandum procedimus, initium faciamus *a capitis ornamento*, de quo quanta ſit confuſio, et quomodo ſibi contradicant ſcriptores, facile tibi perſuadebis ex Polluce

n) Cf. monumenta urbis Kirmanſchah.

o) D'HERBELOT ſ. h. v.

hoc anaglypho De Sacyus *k*), *certamen de corona Artaxerxem inter et Artabanum.* Argumentum hoc foret tali monumento haud dubie gravissimum, quod et ego lubenter ei subesse largirer, si una saltem monumenti parte confirmaretur. Refragantur vero De Sacyi opinioni primum inscriptiones, quarum unicuique, si vera modo nobis nuntiaverunt peregrinatores, verum locum nos tribuisse, dubitari nequit. Repugnant deinde singulae monumenti partes. Eandem quam De Sacyus, inscriptionibus praecipue fulcitus, de hoc monumento protulit sententiam, ex solo effigierum ornatu et vestitu iam prius concepisse dicit Mongesius *l*). Qui hoc fieri potuerit, mirum me habet quam maxime, quum neutrius equitis vestitus et ornatus Arsacidarum aliquem indicet. Ubi enim in equite laevo, quem pro Artabano habet De Sacyus, sunt, quae exhibent Arsacidarum numi, capillus scilicet in cincinnorum ordines artificiose compositus, caput nudum solo diademate cinctum, vel mitra tectum, nullo inminente globo? Ubi in omni Arsacidarum antiquitate ingens illa bulla capiti regis inminet *m*)? — In equitum vestitu, ut tabula nostra docet, pauca quidem inveniuntur, quibus alter ab altero discrepat; non tamen illa sunt eius momenti, cuius esse solent in diversae stirpis regibus; accedit quod aliqua huius diversitatis causa fortasse in tempestatis iniuriam cadit.

Quaeritur iam quae nostra sit de hoc monumento sententia. Symbolum mihi esse videtur constans et perpetuum acceptae imperii potestatis, sive ab altero in alterum collocata sit, sive vi ea potitus sit aliquis; uno verbo *aditionis imperii symbolum.* Diversam propterea esse eiusdem significationem, pro diversa ratione, qua quis potitus fuerit imperio, verosimile est. Sequitur inde, certamen quoque de corona per illud monumentum interdum innui posse; ubique vero certaminis significationen subesse, vel unicum adeo illud argumentum, Arsacidas scilicet a Sassanidis devictos, quominus

nus

k) *Memoires p.* 69.

l) *Memoires de l'instit. nat.* an. XI. Cl. III. T. IV. p. 195.

m) Cf. Numi Arsacidarum exhibiti apud illustriss. Visconti, *Iconographie Grecque* Tab. 49. 50. et ap. cl. Tychsenum, *Commentatt. Gott. recenc.* Vol. I. Tab. II.

rum, parva vero ea et perquam exesa. Satis inde, credo, apparet, eandem quam Flauerus exhibuit inscriptionem (τουτο το προσωπον Διος θεȣ), Morierum quoque innuere equo laevo incisam. Quae quum ita sint, equiti ad dextram inscriptio I., equiti ad laevam inscriptio II. addita est. Hinc eques dexter *Artaxerxem*, laevus *Hormisdam* sistere videtur.

c) Monumenti significatio symbolica.

Saepius monumentum, de quo iam sermo est, occurrit, una vel altera parte magis minusve immutatum. Modo enim duo annulum tenentes equis insident, modo pedites sunt; modo armati modo sine armis conspiciuntur. Variae de eo sunt virorum doctorum sententiae. Alii enim singulare aliquod certaminis genus per hoc anaglyphum exhibitum putant, alii invenisse sibi persuadent, qui virium suarum experimentum faciant. Magis veritatem assecuti videntur, qui monumento symbolicam quandam tribuunt significationem. In quo tamen cavendum, ne de fide data et accepta, nec de coniugio ineundo (ubi scilicet foeminam anaglypho exhibitam invenisse putabant), symbolum accipias; utrumque enim et levius foret argumentum tali operi et recederet a more Orientis. Anaglyphum eo maioris momenti est, quo frequentius occurrit, et quo certius est, icones exhibitas regum esse imagines. Hoc enim, quod iam sola regia dignitas, qua conspicuae sunt figurae, ornatusque regius clarissime docet, inscriptiones extra omnem dubitationis aleam ponunt. Quae quum ita sint, symbolum fuisse videtur constans et perpetuum, per quod Persarum reges primarium aliquod factum, gravissimum imperii momentum aeternitati dare voluerint, ita ut ad ipsorum gloriam quam maxime faceret. Summi acuminis exemplum in hoc symbolo explicando prodit De Sacyus. Ex fasciis annuli dependentibus, quae similes sunt iis, quae a tiara regis fluctuant, colligit vir ill., annuli figuram diadematis esse signum, quo indicaretur imperii dignitas et potestas *h*). Ut in his prorsus consentio cum De Sacyo, ita tamen temperare mihi nequeo, quominus reiiciam quae ex illis colligit. Quum enim equitum alter Artaxerxem repraesentet Sassanidarum primum, de quo constat, non legitime adeptum fuisse imperii potestatem *i*); exhibitum putat hoc

h) DE SACY *memoires* p. 67.

i) AGATHIAS II. 64.

equis, quorum alterum *Alexandri*, alterum *Rustami* haberetur. De Bruynius *d*) certiores nos reddit, uter habeatur *Alexandri* equus. Eques scilicet qui annulum *tenet*, Alexander esse autumatur; est vero ille, quem *dextrum* tabula nostra sistit. Eques ei adversus, qui igitur *laevus* est, autore De Bruxnio *Darius*, teste Flauero *Rustamus* habetur. Hinc intelligitur, Flauerum *e*) hunc *laevum equum* indicare, quum dicit, inscriptionem II. (τȣτο το προσωπον Διος Θεου) incisam esse pectori Rustami equi. Insigniter nobis favet Morierus, qui autor est, inscriptionem I. (τȣτο το προσ. Αρταξαρȣ) conspicuam esse in pectore *equi ad dextram f*) (qui habetur Alexandri). Iam vero addit idem *g*): *pectori equi adversi* (laevi scilicet et qui habetur vel Darii vel Rustami) *pari modo incisa est inscriptio eorundem characterum*,

scriptionem Graecam cum addita Pelvica) *are engraven on the breast of two horses, cut out of the mountain of black marble at Naeturestand* (Nackschi Rustam) *one whereof is said to be Alexander's, the other Rustram's.* Male expressit Flauerus: *on the breast of two horses*, ac si una illa inscriptio sic esset comparata, ut duo equorum pectora tegat, quum tamen singulam inscriptionem in singuli equi pectore esse conspicuam, et ratio doceat et Morieri testimonium.

d) IV. p. 364. *Deux hommes à cheval, dont l'un tient fortement un cercle que l'autre laisse aller. On prétend que le premier est Alexandre, et l'autre Darius, qui lui céde l'empire par cette action.*

e) *These two lines were writ entire on Rustram's horse. Philosoph. Transact.* l. c. — False habet Flauerus: "*two lines*" nam una linea constat inscriptio Graeca, duabus vero ea quae lingua Pelvica composita, Graecae addita est. Cf. Niebuhri tabula.

f) *Each of these horsemen trample on a body; that under the figure on the right is more correct and well preserved, than the other to the left. A Greek inscription is engraved on the chest of the first horse, composed of seven lines, the three first of which are illegible. Then nearly close under these lines are some characters, which are extremely effaced, but which I have endeavoured to copy exactly (Plate XXIX.). The are evidently the same as those which I saw at Shapour*, MORIER p. 126. Sive Morieri verba "*first horse*" ita accipias: equus primo loco nominatus, sive: equus qui se primum spectandum praebet venienti a meridie, semper est equus ad dextram. — Falsa sunt praeterea verba Morieri: *a greek inscription of seven lines*; Graeca inscriptio quum quatuor tantum lineis constet: pro Graeca habuerit necesse est inscriptionum Pelvicarum alteram, quae inscriptioni Graecae a superiori parte addita est, quamque, licet fuerit Moriero *illegible*, melior oculatus Niebuhrus exhibuit Tab. XXVII. I.

g) *On the breast of the opposite horse there is also a small but very effaced inscription in the same characters*, MORIER l. c.

gua Pelvica vertit. Erravit vero ille: nimirum vocabulum *Hormuz* non ſolum divinitatis illius eſt appellatio, ſed regis quoque e Saſſanidarum ſtirpe tertii, quem *Hormisdam* Graeci, *Hormuz* Perſae Arabesque appellant. Quapropter verus inſcriptionis ſenſus eſſe videtur hic: Haec eſt figura Hormisdae Dei. Hormisdas imperium accepit anno poſt Chr. n. 271; deceſſit ſequentis anni initio *z*).

In his *inſcriptionibus Graecis ſingulare accidit, ut additae ſint aliis inſcriptionibus a), lingua compoſitis diverſa plane a* Graeca. Quarum quidem verſio eſt inſcriptio Graeca, intermedia illis. De ignotorum illorum characterum quae ſint eruditorum ſententiae, diſcas a De Sacyo *b*), qui ipſe de iis effecit, quae ſequuntur: Referunt illi characteres duplex ſcripturae genus alterum ab altero quidem diverſum, multis tamen rebus ſimile. Utrumque genus a dextra ad ſiniſtram legendum eſt, et linguam refert diverſam. Alterius inſcriptionis verba ex lingua Pelvica poſſunt explicari; idcirco veroſimile eſt, conſtare eam vel illa ipſa lingua vel dialecto parum a Pelvica diverſa. Literae vocales in utroque inſcriptionum genere non ſunt expreſſae. Similitudo characteribus intercedit cum iis, qui in Saſſanidarum numis obvii ſunt.

b) Quo loco inveniantur illae inſcriptiones?

De Sacyus hoc tantum effecit, cui anaglypho addita ſit inſcriptio I. (*τουτο το προσωπον Αρταξαρε etc.*). *Vix ulterius* ei tuto progredi licuit, Morieri enim egebat ſubſidiis. Quum *totius* disquiſitionis cardo in hac definitione vertatur, ſummopere ſtudebimus, ut, auxiliante Moriero, certo evincamus, cui effigiei ſingulae ſingula addita ſit inſcriptio. (Ut argumentatio noſtra ubique clara ſit, neceſſe eſt, ut diligenter tab. II. conferatur). Parum accuratus eſt Flauerus *c*) contendens, inſcriptionem I. inciſam eſſe duobus equis,

z) DE SACY p. 63.

a) Cf. Tab. NIEBUHRI. XXVII. I. — *Expreſſae ſunt illae inſcriptiones* apud DE SACY, Tab. I. B.

b) *Memoires* p. 105.

c) *Philoſophical Transactions.* XVII. p. 776. *These two characters* (intelligit inſcriptio-

Niebuhri accipias; accedit quod Niebuhro, ut semper, diligentiae debetur laus, negligentiae vero vituperium reliquis.

Inscriptio prima ita se habet ex De Sacyi restitutione *v*):

ΤΟΥΤΟ ΤΟ προσωπΟΝ ΜΑΣΔΑΣΝΟΥ
ΘΕΟΥ ΑΡΤαξαρου βασιλεΩΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ
ΑΡΙΑΝΩΝ εκ γενουΣ ΘΕΩΝ ΥΙΟΥ
ΘΕΟΥ ΠΑΠΑκου ΒΑσιλΕΩΣ

Restitutio nominis Αρταξαρου, quod est regis, qui et alias vocatur Αρταξερξης et Persice *Ardeschir*, excusationem suam habet in adiecto illo υιου θεου Παπακε. A patre suo *Babek*, vel, ut habet Agathias, Παβεκος, cui per assentationem regis nomen tribuit nostra inscriptio, filius ille appellabatur *Ardeschir Babegan*. Epitetha Θεος et εκ γενους Θεων tituli sunt Sassanidis regibus aeque frequentes ac βασιλευς βασιλεων *w*). Μασδασνος, vocabulum ex lingua Pelvica petitum, indicat regem Ormuzdi cultorem sectatorem religionis Zoroastris; *masd* significat Ormuzdum, *iesnan* cultorem vel adoratorem *x*). Nomine *Iran* appellabantur omnes terrae intra fluvium Gihon et sinum Persicum, Euphratem inter et Indum; innuit igitur hoc vocabulum Persiam *y*). —

Quae quum ita sint; dubio caret, referendam esse hanc inscriptionem ad *Artaxerxem*, fundatorem Sassanidarum imperii (qui inde ab anno p. Chr. n. 226 usque 239 regnavit), eiusque illam esse effigiem, cui additi sunt hi characteres.

Inscriptio altera ita se habet:

ΤΟυτΟ ΤΟ ΠΡΟΣΩΠΟΝ ΔΙΟΣ ΘΕΟΥ

Consueverunt Graeci suorum deorum nomina in deos exteros transferre. Hinc fiebat, ut Hormuzdo, primo Persarum numini, nomen tribuerent Iovis, ipsorum deorum summi. Hormuzdi Dei nomen invenisse putavit, qui hanc Graecam inscriptionem ex lingua

v) *Memoires* p. 30. Literae minusculae complementa sunt.

w) Theophil. Simoc. IV. 8. p. 101. Ammianus Marcell. XVII. c. 5.

x) De Sacy p. 39.

y) Ibid. p. 59.

nem transimus, ab eo anaglypho iure fit initium, cui inscriptiones additae sunt; per hoc enim viam nobis parabimus, ad cetera monumenta explicanda, et tutam et facilem. Feliciter accidit, ut idem illud monumentum, tam propter iconum quas sistit significationem, gravius, quam quod conditione ceteris integriori est, fecundius sit explicationi. Quum saepius idem hoc anaglyphum occurrat, hoc tantum loco accuratius erit pertractandum, in reliquis vero eiusdem generis effigiebus huc erit respiciendum.

1. *Anaglyphum primo loco descriptum duos equites sistens annulum tenentes.*

a) *Inscriptionum explicatio.*

Per Floveri operam duae nobis inscriptiones monumentorum Nakschi-Rustam innotuere *n*). Easdem exhibuerunt quoque Chardinus *o*) et Kaempferus *p*). Accuratissime eas depinxit Niebuhrus *q*), ita ut longe post se relinquat Morierum, unam tantum earum partem sistentem *r*). Inscriptionibus illis explicandis operam inpenderunt Hydius *s*) et Cuperus *t*), infelici tamen successu uterque, ille enim ad Alexandrum, hic ad Arsacidas eas retulit. Feliciorem manum iis admovit De Sacyus *u*), qui tantum in iis restituendis probavit solertis animi acumen, tantam in iis explicandis eruditionis ingentem copiam, ut dubites utro praestet vir ille in literis Orientalibus summus. Pro fundamento totius disquisitionis ponit De Sacyus eam inscriptionum descriptionem, quam Niebuhrus exhibuit. Nihil enim valet reliquorum exemplarium inter se consentientium a Niebuhriano diversitas, quod, ut acute demonstravit *vir illustrissimus*, Floveri, Chardini et Kaempferi exemplaria ex uno eodemque fonte fluxerunt. Cavendum igitur est, ne plures auctoritates contra unam Nie-

n) Flower, in: *Philosophical Transactions* XVII. Nr. 201. p. 775. — *Philos. Transact. abridged* III. p. 526. Fig. 66. 67. 68. *Floveri* inscriptiones expressit Hydius: *de relig.* p. 517.

o) Tab. LXXIII.

p) ad p. 302.

q) Tab. XXVII. I.

r) Tab. XXIX.

s) p. 516.

t) *Lettres* p. 29.

u) *Mémoires sur diverses antiquités de la Perse.*

nere, dubio caret. Cui tamen aevo debeantur, quaeque eorum significatio sit, diversae olim valuerunt sententiae. Nullius sane momenti est, quod praedicant Persae hodierni, qui Rustamum decantatissimum Persarum heroem anaglyphis illis praeclaras suas res gestas aeternitati dare voluisse contendunt *h*). Aeque falsa est sententia eorum, qui Alexandri effigiem illis monumentis exhibitam putant *i*). Quam quidem opinionem Hydius *k*) adeo amplexus est; vestigia enim nominis Alexandri quum in inscriptionibus deprehendisse sibi videretur, post durissimas mutationes, sensum verbis extorsit, quo illa opera Alexandro tribuenda videbantur. Earundem inscriptionum falsa sua interpretatione commotus Cuperus Arsacidarum habuit anaglypha *l*). Cuperi sententiam amplexus est Barthelemius *m*). — Explicandi haec conamina iterum refutare, superfluum foret, quum satis superque reiiciantur per De Sacyi acutissimam aeque ac certissimam inscriptionum explicationem. Per De Sacyum quum nobis constet, inscriptiones ad Sassanidarum nonnullos esse referendas, quumque ex numorum aliorumque monumentorum comparatione pateat, Sassanidarum tantum regibus singulas vestitus ornatusque partes convenire: eorum temporibus anaglypha illa deberi, extra omnem dubitationem positum est. Mirum videri potest, quod haec serioris aetatis anaglypha addita sunt monumentis longe antiquioris aevi. Cuius rei causa inde repetenda videtur, quod Sassanidae oriundos se existimaverunt ab antiquissima Achaemenidarum stirpe, destinatosque se praetenderunt ad restituendum felicissimi eorum imperii splendorem. Ut igitur luculenter demonstrarent clarissimam illam, qua semper superbiebant, originem, ipsorum effigies conspici, rerumque a se gestarum gloriam celebrari voluerunt eo ipso loco, quo veteris illius potentissimaeque stirpis reges sepulcris erant repositi. Dum ad singulorum monumentorum explicationem

h) Rustamo, instar Simsonis Hebraeorum et Herculis Graecorum, omnia praeclara et portenta tribuuntur. Gebrorum princeps fuisse dicitur. De eius fatis audias Auselyum: *Oriental Collections* by Ousely II. p. 45. Klaproth's *Asiat. Magazin.* I. p. 18.

i) *Philos. Transact. XVII.* p. 776.

k) *De religione vett. Pers.* p. 519.

l) *Lettres de critique par* Gisbert Cuper 1742. p. 20. 54.

m) *Histoire de l'academie des inscriptions. XXVI.* p. 595.

nu ſublata muscarium (quod tamen exeſit vetuſta aetas) regis capiti praetendentem. Hanc pediſſequi figuram ad mediam partem tegit tabula, inſcriptionibus repleta, ſimilibus iis, quae obviae ſunt in ruderibus urbis Schapur *b*). Earum aliquam partem exhibet Niebuhrus *c*). Anaglyphi effigiem ſiſtunt Kaempferus *d*), De Bruynius *e*), Niebuhrus *f*). *Simile anaglyphum monumentorum urbis* Schapur habes in Tabula noſtra V.

5. Inter tertium et quartum ſepulcrum ſpectatur memorabilis tabula, ex parte quidem terra obruta. Tres ſiſtit figuras, quarum media eaque primaria regem refert longa et fluitante veſte indutum, barbatum, capillis effuſis, caput cidari cinctum in bullam expanſa *g*). Regi poſt tergum ſtat pediſſequus muscarium eius capiti ſupertendens. Rex manu dextra porrigit annulum figurae adverſae, quam pro *foemina* agnoscunt peregrinatores, pro *viro* ego habeo. Plura de ea infra.

Praeter haec anaglypha recenſita et alias hic ibique obviam habes tabulas rupis ſuperficiei inciſas, quarum vero quum aliae figuras prorſus fere exeſas referant, aliae figuris plane egeant, (quas imperfectas fortaſſe reliquit artificis manus), ſatius erit a coniecturis ſuper iis abſtinere.

II. Explicatio.

Anaglypha modo deſcripta quum eandem artis indolem et naturam *prae ſe ferant, omnia ad unam eandemque aetatem pertinere,*

b) Morier p. 127.

c) Tab. 34. — Morierus quoque Tab. 29. huius inſcriptionis paucas lineas ſiſtit, quae ſunt Tabulae Niebuhrianae lineae inferiores quinque. Docet tabula Nieb., falſe eſſe a Moriero allata haec: "*Greek inſcription on the rock under the horſes belly nearly obliterated: then the following.*" Habuit igitur, quae ſiſtit Niebuhri tabulae pars ſuperior, pro characteribus Graecis, quos tamen non eſſe, clarum eſt. Annotavi hoc, ne ex Morieri errore colligantur falſa.

d) p. 319. *e*) Tab. 168.

f) XXXIII. D.

g) In capitis ornatu pingendo erraverunt haud dubie manus Kaempferi et De Bruynii.

vestigia. Praeter zonam tamen, quam haud ignoscas in equite dextro, ante omnia memorabilis est insignis cassidis figura praealta, Graecorum more quodammodo comparata *u*). Totum anaglyphum, quamquam temporis iniuria valde exesum, vigorem nihilo secius prae se fert a ceteris sculpturis alienum; singularum partium concinnitas praeterea melius in eo servata est, quam in ullo alio *v*). Anaglyphum praeter falsam plane effigiem Chardini *w*) et ridiculam picturam Kaempferi *x*), satis bene sistit tabula Morieri *y*).

Similis duorum equitum certantium effigies exhibita fuisse videtur, si concludere licet ex lineamentis ad minimam partem servatis, tabula sepulcro alteri subiuncta. Chardino excepto omnes peregrinatores fugit hoc anaglyphum. Eadem effigies subiuncta iterum est sepulcro tertio et quarto. Iconem tertio sepulcro additam exhibent Kaempferus *z*) et Morierus *a*).

4. Sepulcro tertio a parte dextra addita est tabula effigiem sistens perquam memorabilem, eandem quam minori quidem forma exhibitam habes in monumentis urbis Schapur. Figura primaria eques est, regiam speciem prae se ferens; caput eius ornat tiara trifida, cui globus imminet ingens, fasciae item ac larga pepla fluctuant a tergo. Monile coralliis instructum ornat collum. Veste indutus est a superiori parte angusta et fibula constricta, ab inferiori larga; zona affabre facta cingit equitem, a cuius laevo latere dependet gladius. Regi adversi conspiciuntur duo homines, quorum alter, genu laevo innixus, brachia supplex praetendit versus regem. Pileus rotundus caput tegit, pepla fluctuant a tergo. Alter erectus, attonito similis, nudo capite, veste indutus ne genua quidem tegente, zona cinctus satis artificiose composita, manus tollit, quas eques corripit. Regi a tergo est figura hominis ut signum dantis ceteris figuris equiti conversis, puta pedissequum manu

u) Capitis ornamentum apud Morierum ita exhibitum est, ut valde vereor, ne erraverit pictoris manus.

v) Morier p. 127.

w) LXXIV.

x) p. 320.

y) ad p. 127.

z) ad p. 318.

a) tabula paginae 125 addita.

decim homines exhibet, septem pedum altitudine r). Figura media, prae ceteris magnitudine et ornatu conspicua, regia specie decora, manibus innititur gladio in terram defixo s). Caput tiara tegit in permagnam bullam expansa. Barba ei est promissa et insigni nodo plicata; capillus in floccos divisus. Collum monile ornat coralliis decoratum. Toto corpore defluit vestis laxa et praelonga. Regia haec figura integra exsculpta est, ceterae omnes, excepta ad dextram ultima, superiorem modocorporis partem conspiciendam praebent. Respicit rex figuras ad laevam stantes. Figurae ab altera parte, sublata dextra, signum dare videntur iis, quae ad regem sunt conversae; ita saltem putat Kaempferus, non item ego: hominum regi proxime sitorum hic umbrellam, ille muscarium, si quid video, regis capiti supertendit; muscarium vero et umbrellam quod non cognoscas, in culpa est vel iniuria tempestatis vel pictoris levitas. In tertia vero figura, eodem habitu pingenda, erravit haud dubie Kaempferus, plures enim duobus pedissequis nunquam occurrunt. Excepto rege omnes capitis tegumentum habent vel rotundum vel in acutum desinens. In ima anaglyphi parte tabula rasa spectatur, oblonga, destinata ut putem inscriptionibus, quae tamen non sunt incisae. Effigiem sistit praeter Chardinum solus Kaempferus t).

3. Media fere rupis parte, sepulcro primo subiuncta est tabula, certamen repraesentans duorum equitum, qui admissis equis, lanceis se invicem petunt. Eques ad laevam ornatus est corona tripartita, cuius unicuique apici affixus est globulus, forma similis ei, qui imminet humero equitis dextro et equi capiti. Inmensae magnitudinis pharetra a dextro equitis latere dependet. Armaturae quoddam genus mediam equitis partem tegit et equi tergum. Sub equi ventre lorum conspicitur multis globulis ornatum. Equiti a tergo stat homo, qui signum quoddam militare tenet, baculum scilicet praelongum, crucis formam a superiori parte exhibentem, quinque globulis instructum. Eques forti manu lancea transfigit collum adversarii, qui in ipso ferventis impetus momento, lancea fracta, paululum reclinat, dum equus in pedes posteriores reiicitur. Vestitus in utroque equite, praeter capitis tegumentum, pauca tantum supersunt vesti-

r) Chardin VIII. p. 341.

s) p. 311.

t) Morier p. 126.

que pectus multis veſtimenti plicis tegatur. Eſt ei barba promiſſa, capillus largus et crispatus, retro effuſus; tiara caput ornat tripartita, imminente globo ingenti; ambit eam diadema, cuius fasciae peramplae et praelongae a tergo fluctuant. Eques laeva tenet clavam, dextra annuli figuram vittis dependentibus, quam equiti ad laevam praetendit, qui pari modo dextra manu prehendere annulum conatur. Similis eſt, ad plurimam partem, veſtitu et ornatu, equiti dextro; capillum enim habet crispum et effuſum retro flexum, barbam crispam. Tiara caput ornat rotunda, bucculis inſtructa, globo imminente maximo *g*). Equiti laevo a tergo ſtat pediſſequus, item ac dominus barba crispa et effuſo capillo; caput eius tegit pileus in acutum deſinens; dextra capiti regis praetendit muscarium *h*), non umbrellam, ut habet Chardinus *i*). Equi ſtatura minores pro conditione equitum, pari fere ratione veſtiti ſunt ambo, ita ut differant tantum rebus levioris momenti. Phalerae pectorales equi ad laevam laminas gerunt capitibus leoninis decoratas; frena equi ad dextram laminis rotundis, omni effigie vacuis, inſtructa ſunt. Utrique a ſuperiori frontis parte lorum deductum, os et labia tegit, et ſub inferiori oris parte devinctum eſt. Equis a tergo dependent catenae, quibus annexa eſt figura quaedam oblonga, in acutum deſinens. Utriusque equi pedibus proſtratus ſubiacet homo, ore in terram compreſſo; alter rotundam habet tiaram, alter directam, ad modum equitum utrique inſiſtentium. Temporis iniuria ex hac parte anaglyphum perquam exeſum eſt *k*). Pectori equi ad dextram inciſa eſt inſcriptio ſeptem linearum; eorundem characterum inſcriptione parva inſignitum eſt pectus equi adverſi *l*). Anaglyphi picturam exhibent praeter Chardinum et Morierum, Kaempferus *m*), De Bruynius *n*) et Niebuhrus *o*).

2. Paucos paſſus inde remotum aliud invenitur anaglyphum, quod teſte Moriero *p*) novem, ſecundum Kaempferi tabulam *q*) undecim

g) Secundum *Niebuhri* tabulam ex tiara tergo defluunt fasciae, nec tamen eae peramplae.

h) MORIER p. 126. *i*) VIII. p. 338.

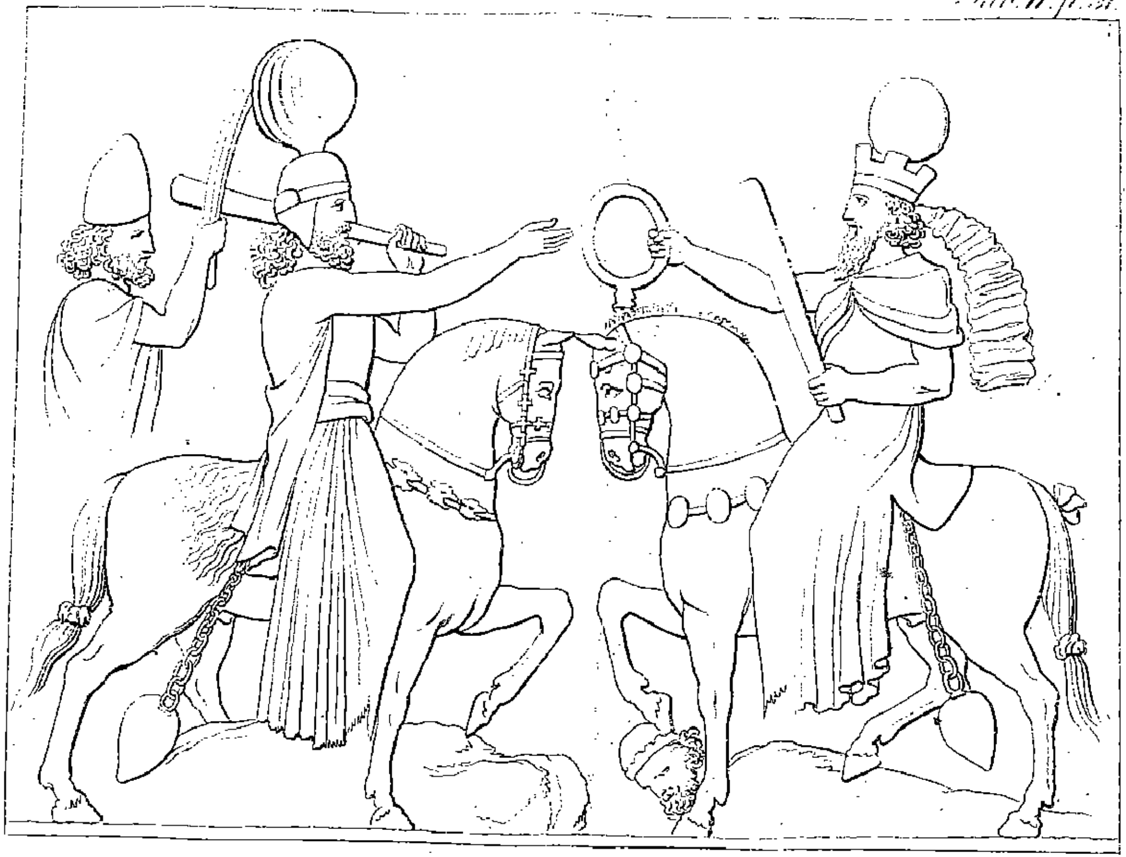
k) Capita tamen integra in Niebuhri effigie exhibita ſunt.

l) MORIER p. 126. *m*) p. 309.

n) Tab. 170. *o*) Tab. XXXIII. C.

p) p. 126. *q*) p. 311.

Tab. II. p. 38.



fugium et cubile. Vi quoque fractos contendit Morierus lapides ea parte qua ostium est; consulto fortasse et hoc factum, diruerunt scalam *qua ascendebant ad superiorem cameram, ne attingerent* scilicet curiosorum vel scelestorum manus antiquum illud sacrum. Ultima adhuc superest componenda res. Graeci scilicet contendunt, abhorrere a Persarum more, cum templa et delubra aedificare tum deorum effigies sistere. Quamquam hoc per nullum librorum Zoroastris locum confirmatur, illud tamen verum esse videtur, templa, quo sensu apud Graecos exstiterunt, similia nunquam apud Persas *fuisse. Pyrea vero illa, quae nec templi nomen merentur* nec pro templis habebantur, vix refragantur illi Graecorum testimonio. Antiquum pyreorum apud Persas usum discas ex Hydii libro *c*).

B. Sassanidarum opera.

I. Descriptio.

Praeter illa Achaemenidarum opera, alia quoque multa serioris aetatis monumenta eodem loco inveniuntur, ita tamen ipsorum indole ab illis diversa, ut vix verendum sit, ne parum tantum arte inbutus, utriusque temporis antiquitates confundat. Glyphicae artis haec monumenta sunt omnia. Enarrabo ea, quemadmodum ab occasu versus orientem sese invicem excipiunt, quo ordine simul cum tota rupe ea sistit Chardini tabula LXXIV.

1. Primum quod spectandum sese praebet anaglyphum sistit tabula nostra *II*, *ex aere Morieri d) desumta. Tres circiter orgyias* a communi solo incipit tabula rupi incisa, octo passuum longitudine et duarum orgyiarum altitudine. Limen anaglyphum ambiens latitudinem occupat bipedalem, cui respondet sculpturarum crassities seu protuberantia *e*). Duo exhibiti sunt equites forma colossica, duodecim *fere pedum altitudine f*). Eques uterque regiam speciem prae se fert, indutus veste praelonga et fluitante; ita tamen, ut qui est ad laevam, nudum habeat pectus, extrema vestis parte sub humero nodo, ut videtur, religata. Eques vero ad dextram vestem habet in pectore ita constrictam, ut laevus humerus laevumque

c) *De religione vett. Pers.* p. 356.

d) ad pag. 128.

e) Kaempfer p. 308.

f) Chardin. VIII. p. 337.

ipsa nullus fere accommodatior fuit locus, quam quo Rustamica spectantur monumenta; quare eum elegisse et ad hunc usum comparasse videntur. Fuisse coniicio sepulcra nostra regia illa mausolea (βασιλικαὶ θῆκαι), ad quae Alexander sepeliundum misit Darii Codomanni corpus, et quibus Darius sepultus est καθάπερ καὶ οἱ ἄλλοι οἱ πρὸ Δαρείου (post Xerxem tamen) βασιλεῖς *y*). Fuerunt igitur Achaemenidarum sepulcra, eorumque origo post annum cadere videtur a. Chr. 465.

2. Quod porro attinet ad aediculam illam singularis structurae, loco secundo a nobis descriptam, persuasum mihi habeo, Achaemenidarum temporibus et eius originem esse tribuendam. Figura enim quadrangularis, nullo arcus indicio conspicuo, lapides singuli inmensae molis, nitidi et politi summa arte coniuncti, remotissimam illam aetatem innuunt. Difficilius sane est de aedificii usu quid certi afferre. Inde quod luce caret, persuasit sibi Niebuhrus *z*), nunquam vivorum fuisse habitaculum, sed vel sepulcrum, vel sacellum fortasse, quo reposita fuerint regum defunctorum corpora, antris illis rupi incisis postea inmittenda. Speciose haec dicta viderentur, nisi per Ctesiam et Diodorum edocti essemus, reges adhuc viventes sibi comparasse sepulcra. Nihil igitur morae erat quin statim sepulcris inmitterentur defunctorum corpora. Mirum sane est, quam insignis huius aediculae cum Cyri sepulcro occurrat concinnitas; pro Cyri monumento eam agnoscere non dubitarem, nisi Morierus *a*) vir summae fidei me edocuisset, interiorem eius partem ignis indicia exhibere. Quod quum ita sit, persuasus, de accuratissimi Morieri auctoritate neutiquam esse dubitandum, pro veteri pyreo aedificium accipio. Summa structurae antiquitas causa est, ut aedicula ipsa non conveniat cum ea pyrei effigie, quam sistit Hydius *b*) ex recentioris seculi pyreo, ut clare apparet, desumtam. Aedificii aperturae illae quas fenestrarum usui non respondisse contendit Morierus, destinatae fuisse videntur, ut fumus per eas deduceretur. Iam temporis, eodem teste, ostructae sunt lapidibus. Effecit hoc, ut putem, religiosa pietas, quae, relicto quidem et inmutato hoc pyreorum genere, non tulit tamen, ut haec aedicula religioso usui quondam sacra, avium iam foret refugium

y) Arrhianus III. 22.

z) II. p. 159.

a) p. 128.

b) De religione vett. Persar. p. 354.

propter hoc ipsum, tum ob aliam divitiarum iisdem repositarum copiam, quo allicerent ingruentium hostium rapacitatem. Haec fuit causa, quapropter spoliatum est Cyri momumentum *v*). Eandem rapinae sortem et haec sepulcra experta fuisse videntur. Pro loculis ne accipias arcas illas sepulcris repositas, valde erit cavendum. Tota earum natura plane repugnat. Licet etiam pro iis accipere velis arcas, quibus conditi fuerint loculi pretiosi aeris; facile tamen est intellectu, formam earum esse et latiorem et depressiorem, quam quae apta fuerit homini componendo. Huic accedit quod istae cistae immoto suo adhuc stant loco, omni re vacuae, quamquam nullo nisi parvo foramine sunt instructae, per quod ut auferretur corpus exanime, fieri omnino nequit. Infuerint igitur necesse est res minori ambitu eaeque ablatu dignae. Haec ipsa res indicat ut puto, arcarum usum. Persarum reges sepulcris repositi non solum vestes et arma ceterumque regium apparatum secum habere solebant, sed thesauros quoque suos habebant *w*). Pecuniae asservandae inserviisse videntur arcae; iam vero explicatu facillimum est, qui fieri potuerit, ut omni re orbatae sint, quamquam parvo tantum foramine instructae; sufficit enim parva illa rima nummis auferendis.

Iam alia difficultas tollenda. Ex Ctesia et Diodoro apparet sepulcra regia ea fuisse, quae e regione palatii Persepolitani monti Rachmed incisa sunt. Attamen et hic locus fuisse videtur regum sepeliundorum. Plura igitur talia mausolea regia accipienda sunt. Cui sententiae nec repugnant veteres, quorum nullus unicum modo sepulcrorum regum Persarum locum fuisse perhibet; fidem vero facit ratio; verosimile enim est, unamquamque regiam stirpem sua propria habuisse sepulcra. De Cyri monumento constat, diversi plane fuit generis *x*). Darius hunc sepeliundi morem inmutavit et teste Ctesia parari sibi iussit, ut supra vidimus, sepulcra monti Rachmed incisa, in quibus ipse haud dubie et Xerxes fortasse sepultus erat; verosimillimum hoc inde fit, quod monumenta Persepolitana illis regibus originem suam debent. Quibus vero sepulcris occupatis, ut aliis prospicerent reges, necesse erat. Natura ipsa

v) Arrhianus VI. 30. *w*) Arrhianus l. c.

x) Cf. nostra eius descriptio infra allata.

tantae molis sunt, ut duo iuxta se locati aediculae latitudinem expleant, et quindecim supra invicem positi altitudinem efficiant, excepto qui pro totius operis coronide omnium summus est r). In duas quasi distincta est contignationes, quarum inferior solida quum sit, omni accessu et conclave caret; superior pars cameram refert tres circiter orgyias a communi solo incipientem, decem pedum longitudine eademque latitudine; obscura foret et caliginosa, nisi lux per ostiolum penetrans eam illustraret. Parietes omni inscriptionum genere et sculpturae opere carent s). Tria domus exteriora latera sex singula exhibent fenestrarum figuras lapidibus incisas, forma oblonga, ambientibus limbis gradatim depressioribus, aliosque praeterea multos minoris formae sinus lapidum superficiei incisos. Referebatur Kaempfero, tabulas aureas iis fuisse adaptatas pro aedificii splendore. Tabulae aeneae, si, quod dubitem, revera affuerunt, inscriptionibus incidendis potius destinatae fuisse videntur. Aediculae frons, qua ostium scilicet est, septentrionem versus rupem respicit. Conditionis suae integritatem aedificium debet magnis duobus, quibus tectum est, lapidibus, necem minitantibus iis qui inferiora saxa revellere operam darent t).

II. Explicatio.

Quod primum ad cryptas illas priori loco descriptas attinet, artis in earum facie conspicuae indoles, eadem cum Persepolitana, et characteres cuneiformes, aperte demonstrant, eiusdem haec monumenta esse aetatis, cuius sunt rudera Tschil-Minar; tota vero cryptarum ratio, earumque omni fere parte cum sepulcris Persepolitanis consensus, extra omnem dubitationem ponunt, sepulcrorum usui, et has cryptas destinatas fuisse. Cui quidem sententiae refragari fortasse videri posset illud, quod loculi nullibi inventi fuerint, arcarum vero in illis cryptis repositarum natura vix loculis conveniat. Inde quod iam non adsunt illi loculi, concludi nequit, nunquam affuisse. Arrhianus u) nos docet, Persarum regum loculos pretioso metallo constitisse. Habuerunt igitur illa sepulcra, cum propter

r) KAEMPFER p. 322.

s) CHARDIN l. c.

t) NIEBUHR II. p. 159.

u) VI. 29.

nemine quidem accurate definita, multo superat *f*). Triplicem frontis compagem agnoscit Kaempferus. Prima eaque infima tabula, qua egent sepulcra Persepolitana, par est magnitudine superiori structurae; nuda cum ea sit et glabra, inscriptionibus destinata fuisse videtur. Media compages, quae superiorem et inferiorem senis passibus excedit, ideoque efficit, ut totum monumentum crucis formam quodammodo referat, ornata est columnis quatuor pari spatio dissitis, ea ratione ac si superior pars iis incumberet. Omnia cetera *comparata plane sunt ad modum sepulcrorum Persepolitanorum.* Columnarum a Persepolitanis diversitatem, quam agnoscit Chardinus *g*), ego non invenio. Sepulcro tertio incisae sunt inscriptiones duae literis cuneiformibus compositae *h*). Frontem quartam, quae *integritate ceteris praecellit*, pessime depictam habes a Thevenoto *i*). Satis bene eiusdem sepulcri faciem sistit Kaempferus *k*). Totius montis effigiem simul cum sculpturae operibus exhibent Chardinus *l*) et De Bruynius *m*). Interiorem sepulcri partem Niebuhrus *ex notitia amici sui, qui mercaturae faciendae causa in Persia commorabatur, describit n*). Conclave est quadraginta pedes longum, viginti latum. Parieti postico incisi sunt tres sinus, quorum unumquemque arca occupat, quatuor pedum altitudine novem longitudine et octo latitudine. Arcae lapis superior planus et omni ornatu vacuus fractus est ex aliqua parte, ita ut interiora potuerint examinari; nihil tamen intus inventum.

Sexaginta circiter passus a monte remotum, e regione sepulcri primi, aedificium exstat *singularis structurae, ex candidissimo* aeque ac durissimo polito lapide *o*) admirabili arte *p*) compositum. Figura est quadrata, cuius singulum latus octodecim passus aequat, altitudo viginti quatuor *q*). Lapides, quibus aedificium structum est, tantae

f) KAEMPFER p. 312.
g) VIII. p. 342.
h) CHARDIN VIII. p. 343.
i) II. p. 287.
k) p. 313.
l) Tab. LXXIV.
m) Tab. 167.
n) NIEBUHR II. p. 155. Interiorem sepulcri faciem sistit De Bruyn Tab. 159.
o) Non marmoreus est lapis nec quem suppeditavit mons proxime situs, cf. NIEBUHR II. p. 159. *Thevenot II.* p. 288.
p) CHARDIN VIII. p. 354.
q) CHARDIN l. c.

dera Persepolitana, ad finem vergit, flumini Pulwar ad septentrionem, inveniuntur monumenta quae vulgo vocantur Tacht-Rustam (thronus Rustami) vel Nakschi-Rustam نقش رستم (effigies Rustami), ducto nomine a fabuloso quodam Persarum heroe. Monumenta, exceptis paucis architecturae operibus, glyphicae artis sunt omnia, superficiei incisa rupis durissimae, quae, recto angulo surgens ad altitudinem sedecim cubitorum, ab oriente versus occidentem longitudine excurrit trecentos passus, ita ut frontem praebeat meridiei. Quum omnes fere qui Persepolin collustraverunt peregrinatores, et monumenta haec Rustamica (ita ea vocare liceat) descripserint, de fontibus hoc loco singulatim agere non attinet. Secuti sumus imprimis Chardinum *b*) et Morierum *c*). Quum diversissimae sint aetatis haec monumenta, secundum tempora discernentes ea ita describemus, ut primum de Achaemenidarum operibus agamus, deinde Sassanidarum monumenta pertractemus, denique locum constituamus iis quae dubiae sint aetatis.

A. Achaemenidarum monumenta.

I. Descriptio.

In medio fere monte rupis superficiei incisa est sepulcri facies, passus inde sexaginta secunda reperitur, a qua triginta passus distat tertia, quam quarta demum centum passibus excipit. Par est omnium horum sepulcrorum facies, quamquam haec illa praecellit integritate, pro marmoris conditione et tempestatis iniuria, cui altera altera magis minusve erat obnoxia. Quum maxima similitudo iis intercedat cum sepulcris Persepolitanis, nisi quod haec maiori diligentia exsculpta sint *d*), tabula nostra I, sepulcrum Persepolitanum sistens, si pauca tantum eaque levioris momenti exceperis, et pro horum monumentorum imagine valere potest. Externa sepulcri facies, octodecim pedes inde a solo communi incipiens *e*), latitudine aequat triginta quinque passus, quam vero mensuram longitudo, a nemi-

a) Chardin VIII, p. 335. Niebuhr II, p. 155.
b) l. c. *c*) p. 125.
d) Niebuhr II, p. 155. *e*) De Bruyn IV. 361.

Murorum quoque et portarum rudera sub montis radice conspiciuntur. Omnia ex eodem nigro marmore, quo Persepolitana, constant *d*). Videntur haec eadem esse rudera, quae Morierus quoque *e*) descripsit, quaeque, ut perhibet, *Gynaeceum Schemschidis* appellantur. Ex quo quidem nomine nihil ad monumenti originem constituendam peti posse, per se intelligitur. Reiicienda quoque est sententia Niebuhri, qui palatium, quod regina *Homai* in urbe *Istakar* sibi condidisse fertur, in his ruderibus deprehendisse putat. Fabulosa illa regina, similis Graecorum Semiramidi, scriptorum Orientalium ingenio originem debet; fabulas enim omnia sapiunt, quae de ea circumferuntur *f*). Miratur *Hirtius g*), neminem in his ruderibus invenisse regiam illam quam combusserit Alexander. Quo argumento fulciatur vir doctissimus, non dixit. —

Nostra harum ruderum notitia tam imperfecta est et manca, ut nihil nisi hoc iam temporis effici posse videatur, originem ea debere antiquissimo Achaemenidarum tempori. Columnarum ratio, aeque ac ceterorum aedificiorum structura, aperte hanc aetatem iis assignat *h*). Et hoc probabile est, pertinuisse haec rudera ad caput illud regni, metropolin Persarum. Tota enim planities Merdestana, ad quatuor fere milliariorum ambitum, ruderibus abundat *i*). Situm fortasse hic fuit unum illorum castellorum, quibus defendebatur Persepolis; castello optime respondet loci natura *k*).

CAPUT III.

Nackschi-Rustam.

Milliarium circiter geographicum septentrionem versus a Tschil-Minar, eo loco, quo mons ille ipse, cuius radicibus adsita sunt rudera

d) NIEBUHR II. p. 154.

e) p. 141.

f) HERBELOT *bibliotheque* s. h. v. — *Allgemeine Weltgeschichte* IV. p. 421. — De urbe Istakar cf. quae ex *Hagi-Chalifa* attulit *Münterus: über die Inschriften zu Persepolis* p. 18.

g) Abhandlungen der Akademie der Wissenschaften zu Berlin 1812-13. p. 47.

h) NIEBUHR II. p. 154. MORIER. p. 142.

i) CHARDIN VIII. p. 310.

k) MORIER. p. 141.

quae, quamquam cum Persepoli conferri nequeant, per se tamen omni studio digna sunt.

1) Trecentos passus meridiem versus a Tschil Minar aedificii alicuius rudera inveniuntur, inter quae columna conspicua est eiusdem rationis ac Persepolitanae. Inde ad septentrionem, lato campo portarum postes spectantur, eadem manu qua Persepolis opera, excisi et constructi. Ad montis radices deprehendis lapides caesos et aquaeductuum rupi incisorum reliquias *a*). — Trium milliariorum spatium inde ab hoc loco aliae inveniuntur columnae, eadem altitudine non pari vero arte constructae. Ab his iterum aliae quinque milliaria abesse dicebantur, quas vero ipse, cui haec debetur notitia, Chardinus non vidit *b*).

2) Persepoli relicta et traiecto flumine *Rud-Chone-Siwend*, rudera deprehendit Morierus *c*), quae habentur diversorii (Karawanseray). Lapidum moles, quae spatium occupat triginta septem pedum latitudinis eiusdemque longitudinis, fundamentum effecit aedificiorum quorundam. Duo enim *conspiciuntur strata lapidum marmoreorum*, quae ita sita sunt, ut inferius superiori duo fere pedes promineat. Lapides forma maxima, decem pedes longi, plus quatuor crassi et tres lati sunt; omnes anaglyphorum indicia exhibent. Murorum quoque, qui hoc aedificium cum aliis coniunxerunt, rudera hic ibique spectantur. Interior aedificii pars, multis fragmentis marmoreis repleta, canalis vestigia spectanda offert.

Concisius haec omnia sunt prolata a peregrinatoribus, quam ut de ruderum consilio iam possit disquiri. Similis architecturae ratio cum Persepolitana satis probat, Achaemenidarum tempori et haec esse tribuenda.

3) Rudera quae vocantur urbis Istakar. Milliarium unum cum dimidio a Tschil-Minar (ita ut primum ad septentrionem, deinde vero orientem versus deflectas), haud procul a monumentis Rustamicis rudera inveniuntur, quae vulgo putantur urbis Istakar. Duae columnae Persepolitanis simillimae rectae adhuc suo loco stant; multae aliae collapsae et fractae hic illic obviae sunt. Muro-

a) NIEBUHR II. p. 153. CHARDIN. VIII. p. 318.

b) CHARDIN. l. c. *c*) p. 137.

plicaverit Grotefendus, vide apud Heerenium *b*). Si totam hanc explicandi rationem reputaveris, multa Grotefendum praestitisse, nemo negabit; plura tamen praestanda superesse, facile concedet is, qui sciverit, quam parum nobis de antiqua Persarum lingua innotuerit. Gravissimus idcirco est nuntius nuperrime ex Anglia delatus, ex quo apparet, inventas esse inscriptiones cuneiformes cum alio scripturae genere coniunctas, ita ut altera inscriptio alterius versio esse videretur *c*).

CAPUT II.

Monumenta quaedam ruderibus Tschil-Minar finitima.

Magnificentia ruderum Tschil-Minar effecit, ut peregrinatores parum curae inpenderent ceteris monumentis in hac regione sitis, quae

b) Heeren's *Ideen Beilagen*. p. 563.

c) The Asiatic Iournal and Monthly Register Nr. X. for October 1816. Vol. II. p. 383. „It appears, that in two distant parts of Asia, two inscriptions have been recently found, in the Persepolitan or arrow-headed character, engraved on the same substance *with other languages*. The first of these is mentioned by the late Dr. Buchanan, in his account of the Syrian Christians, established *on the Malabar coast of the great Indian peninsula*, near Goa. Ten or eleven brass tablets which he saw at Goa, contained inscriptions in a character which he concluded to be Indian, and were presumed to be grants of land or privileges to the first Syrian settlers. On the back of one of them there was a long inscription in the Persepolitan character. Now, as the Indian character must, of course, be soon deciphered, and as there is strong reason to think that the Persepolitan on the same tablet, must be a translation of its contents, we are not too sanguine, probably, in hoping, that the unknown quantity may be arrived at, through the medium of that which we are likely soon to know. — The second discovery to which we have alluded, is the union, on the same stone, of the arrow-headed character with the Egyptian hieroglyphic, found at Shush (Susa) by the Hon. Robert Gordon, who was attached to Sir Gore Ousely's embassy. In an open court, annexed to the prophet Daniel's tomb at Susa, lies a block of dark Egyptian marble, about three feet long, of an irregular form, and very finely polished. Three sides of it are sculptured. On one there are five rows of hieroglyphics; on another two rows of hieroglyphics, and the remainder of it filled with a beautiful inscription in the Persepolitan character; and on the third side, an inscription in the same character, now nearly effaced.

Artem aedificandi ipſam inde acceperint credibile eſt, unde omnis cetera cultura ad Perſas manavit, ex Media ſcilicet et Bactria *w*). Quum vero in anaglyphis Perſepolitanis multa ex Magorum religione petita ſint, Magi haud dubie ii fuerunt ad quorum inſtitutionem et quibus ducibus condita ſunt illa monumenta *x*).

6. *Inſcriptiones.*

Summo ſtudio digna ſunt monumenta Perſepolitana et propter ſingulare inſcriptionum genus, quod multis partibus ſpectandum praebent. Scripturae huius characteres ex cuneis conſtant, quorum unusquisque pollicis latitudinem longitudine ſua parum ſuperat. Ab hac cunei forma vocantur literae cuneiformes vel cuneatae *y*). Nonnullas inſcriptionum cuneiformium tabulas nobis exhibuerunt peregrinatores, inter quos praecipue Niebuhrus diligentia eminet. De iis explicandis qui quae ſint eruditorum conamina, ſcire cupit, adeat de Sacyum *z*) et Eichhornium *a*). Grotefendus, cuius explicatio maximam *probabilitatis ſpeciem prae ſe fert*, quamque plurimi eruditorum amplexi ſunt, de illis inſcriptionibus in univerſum effecit: Scripturam eſſe non ſyllabicam ſed literalem, eamque a ſiniſtra ad dextram legendam; tria eius Perſepoli exſtare genera; ſcripturam eſſe monumentis deſtinatam; originem eius longe tempora Cyri praecedere; in Media vel potius Bactria eſſe ortam; vinculum ei intercedere cum veterum Magorum religione; unum ſcripturae genus Zendica lingua conſtare. — Singulas inſcriptiones, in quibus Darii et Xerxis nomina inveniuntur, quomodo explica-

w) Inſigniter huic opinioni favet, quod, ſecundum ſcriptores Orientales, reges Perſici imperii ſedem ex urbe Balch in Perſidem transtulerunt, D'HERBELOT *biblioth.* ſ. v. Kischtasb.

x) HEEREN'S *Ideen* p. 313 ſqq.

y) Charactères à clous — écriture à clous. Non hoc ſolo inſcriptionum genere inſignita ſunt monumenta Perſepolitana, alias quoque exhibent inſcriptiones, Cuficas ſc., Arabicas et Perſicas, quarum nonnullas deſcripſit Niebuhr (II. p. 134.) et explicavit DE SACY (memoire ſur diverſes antiq. p. 125.); ſerioris tamen quum ſint aetatis, monumentis explicandis inſervire nequeunt.

z) DE SACY *memoire ſur div. ant* p. I.

a) EICHHORN'S *Geſchichte der Litteratur* Vol. I. P. I. p. 302. Cf. quoque: *Neue allgemeine deutſche Bibliothek.* Vol. XCVII. p. 129.

Minar sacrarium, cum iis habitandum destinatum, qui ad sacra sepulcralia Dario peragenda constituti essent, tum iis excipiendis addictum, qui pio illo munere, honores regibus sepulcro conditis praestandi, fungi vellent. Quibus cum accedat, quod eo ipso palatio divitiae regis mortui asservabantur, verissime Heerenius Persepolin appellat: Die Todten-Residenz der Persischen Könige *q*).

4. Monumenti aetas et autor.

Ex supra allatis iam patet, palatii originem ad vetustissima Persarum tempora recurrere; docet hoc cum artis in illo monumento conspicuae ratio et indoles, eadem plane quam prae se ferunt sepulcra, quae Achaemenidarum tempori tribuenda esse certo constat, tum anaglypha ipsa, quae mythologiam innuunt Bactro-Indicam et ritus regum Persarum *r*). Persepolis cum suis monumentis a Cyro et Cambyse condita perhibetur *s*); inscriptiones cuneiformes, interprete Grotefendo, nomina exhibent Darii et Xerxis; quod ita bene conciliari posse contendit Heerenius, ut perfecerint hi, quae inchoaverit ille. Niebuhrius ipse testatur vix unius esse hominis aevi talia perficere, nec unum idemque consilium in iis ubique conspicuum *t*). Quamquam Persepoleos (latiori sensu) prima origo haud dubie ad Cyrum usque referenda est, huius tamen palatii originem Dario Hystaspis tribuo, cui et urbis amplificatio debetur *u*).

5. Architecturae indoles.

Architecturae indoles, quam alii Indicam, alii Aegyptiacam esse voluerunt, Persica est. Licet artifices ii fuerint, quos Cambyses ex Aegypto in Persiam abire iusserat *v*), ita tamen egisse videntur, ut ad Persarum institutionem et voluntatem opera illa exequerentur. Artem

στρατηγικαὶ πλεῖες, πολυτελεῖς ταῖς κατασκευαῖς, καὶ θησαυροὶ πρὸς τῆς τῶν χρημάτων παραφυλακὴν εὐθέτως κατεσκευασμένοι.

q) HEEREN'S *Ideen* I. 1. p. 273. *r*) Ibid. p. 320 et 313.

s) DIODORUS SIC. II. p. 215. STEPHANUS BYZANT. s. v. πασσαργάδαι. AELIANUS de anim. I. 59.

t) HEEREN'S *Ideen* p. 328.

u) Cf. quae infra de Pasargadis dicemus, s. cap. Meschid Madri Suleiman.

v) DIODORUS SIC. I. p. 55.

cum in tot ſeculorum decurſu, qui multa monumento ademit, tum in Diodoro ipſo, qui, quum ex aliorum informatione haec afferret, nonnulla fortaſſe ſecus accepit. Quae ei de ſingulis palatii partibus earumque muris relata erant, de tribus muris totum palatium cingentibus intellexiſſe videtur. Perſuaſum igitur mihi habeo de ruderibus Tſchil-Minar eſſe accipienda, quae ille de Perſepoleos palatio narrat, et omnino has ipſas reliquias regiam illam referre Perſepolitanam, apud multos ſcriptores celebratam *k*), quam, inſtigante Thaide, incendit Aleander. Non repugnat illud incendium, ut viſum eſt nonnullis eruditis, palatii naturae. Conſumſit ignis partes quae ligno conſtabant *l*). Ignis indicia marmori inpreſſa et nunc quaedam adſunt, teſte Figueroa *m*). — Tſchil-Minar igitur non templum fuit, ut multi voluerunt, ſed palatium *n*). Nec tamen regia ſedes. — Perſarum reges ſepulcro conditi non modo veſtes et arma, ſed theſauros quoque ſuos habebant. Quapropter qui ſepulcra cuſtodirent, requirebantur permulti. Et illi adeo qui munere aulico functi erant, ſequebantur regem et ad eius ſepulcrum vivebant. Opus igitur erat, iam hac ſola de cauſa, in ſepulcrorum vicinio, aedificiis permultis. Nec tamen graviſſimus vel unicus fuit palatii uſus, ut domicilium eſſet eorum, qui ſepulcra cuſtodirent; graviori adhuc conſilio inſerviiſſe videtur. Tota illa regio, quam Perſepolis occupavit, ſacroſancta fuit, inprimis vero ſepulcrum Cyri ſumma pietate religioſe cultum. Illuc enim veniebant reges initio ſui imperii, ut induerentur veſte Cyri, ut initiarentur ſacris regiis, utque immolarent diis. Eadem religione poſteriori tempore *o*) coluiſſe videntur Perſae ſepulcrum Darii. Huc enim veniſſe Perſarum reges et duces contendit Diodorus *p*). Fuit igitur Tſchil-Minar

k) Veterum ſcriptorum de Perſepoli teſtimonia collecta habes apud Brissonium *de regio Perſarum principatu* p. 96.

l) Multa cedro aedificata fuit regia Perſepolitana, *teſte*, Curtio V. 6. Superior palatii pars, vel tectum ſaltem, ex ligno conſtabat; fortaſſe et ornamenta multa lignea fuere.

m) *Ambaſſade*. p. 162.

n) Docet hoc, aliis omiſſis, ſenis figura ſaepius in illis monumentis obvia, quae non ſacerdotis ſed regis eſt effigies.

o) Intelligo tempora Xerxis eiusque ſucceſſorum.

p) Diodorus Sic. *Κατὰ δὲ τὴν ἄκραν ταύτην ἦσαν καταλύσεις βασιλικαὶ καὶ στρατη-*

qua ignis flagrat ſanctus, quem inprimis venerabantur Perſae. Arae inpendet Sol, Mithras dictus. Figura ſenis, quae media parte inter regem et aram ſuperinpendet, regis *Feruer* eſt *g*). Repraeſentatur igitur rex cultor Ormuzdi, ſectator religionis Zoroaſtris. Et cetera quae in hac fronte ſpectes, non ſola ornamenta ſunt, ſed ſuam habent ſignificationem. Columnarum apices capita referunt fabuloſi animalis unicornu. Duplex figurarum humanarum ſeries, quae ut caryatides, ſuperiorem partem ſuſtinere videntur, ſervorum conditionem indicant. Canum illa multitudo ad cultum Zoroaſtricum referenda, ex quo ſacroſanctum fuit animal. Haſtati illi viri, qui bini exteriorem frontis partem occupant, ſatellites ſunt regis, Graece *δορυφόροι h*) dicti:

3. *Monumenti Tſchil-Minar uſus et conſilium.*

Aedificio, quod iam in ruderibus deprehenditur, nexum interceſſiſſe cum illis ſepulcris, et ſitus propinquus et cuniculi ſubterranei docent, qui verſus illud excurrunt. Quum Diodori ſepulcrorum deſcriptio de cryptis montis Rachmed accipienda ſit, neceſſe eſt, ut eiusdem Diodori deſcriptio palatii de ruderibus Tſchil-Minar intelligatur. Inde vero ex mea quidem ſententia difficultas quaedam oritur. Palatii Perſepolitani deſcriptio eſt haec *i*): *Οὔσης ἄκρας ἀξιολόγου, περιείληφεν αὐτὴν τριπλοῦν τεῖχος, οὗ τὸ μὲν πρῶτον ἀναλήμματι πολυδαπάνῳ κατεσκεύαστο, καὶ τὸ ὕψος εἶχε πηχῶν ἑκκαίδεκα ἐπάλξεσι κεκοσμημένον. τὸ δὲ δεύτερον τὴν μὲν ἄλλην κατασκευὴν ὁμοίαν ἔχει τῷ προειρημένῳ, τὸ δ' ὕψος διπλάσιον. ὁ δὲ τρίτος περίβολος τῷ σχήματι μέν ἐστι τετράπλευρος, τὸ δὲ τούτου τεῖχος ὕψος ἔχει πηχῶν ἑξήκοντα, λίθῳ σκληρῷ καὶ πρὸς διαμονὴν αἰωνίαν εὖ πεφυκότι κατεσκευασμένον. ἑκάστη δὲ τῶν πλευρῶν ἔχει πύλας χαλκᾶς, καὶ παρ' αὐτὰς σταυροὺς χαλκοῦς εἰκοσιπήχεις, οὓς μὲν πρὸς τὴν ἐκ τῆς θέας κατάπληξιν, ἃς δὲ πρὸς ἀσφάλειαν ἡρμοσμένας.* Quae ſi comparaveris cum ruderibus Tſchil-Minar, nonnullae eorum partes iſtius Siculi deſcriptioni reſragantur. Excuſationem tamen haec habent ſuam, cum

ex Oneſicrito affert STRABO p. 1062. *Φίλος ἦ τοῖς φίλοις, ἱππεὺς καὶ τοξότης ἄριστος ἐγενόμην· κυνηγῶν ἐκράτουν· πάντα ποιεῖν ἠδυνάμην.*

g) Cuius naturam quum paucis afferre nequeam, diſcas ex: ZEND AVESTA *von Kleuker* I. *p.* 14.

h) HEEREN'S *Ideen* I. 1. p. 255.

i) DIODORUS SIC. XVII. c. 71.

adiungas locum apud Ctesiam z): *Δαρεῖος προστάσσει τάφον ἑαυτῷ κατασκευασθῆναι ἐν τῷ δισσῷ ὄρει· καὶ κατασκευάζεται. ἐπιθυμήσας δὲ ἰδεῖν αὐτον, ὑπό τε τῶν Χαλδαίων καὶ τῶν γονέων κωλύεται. οἱ δὲ γονεῖς, ἀνελθεῖν βεληθέντες, ἐπειδὴ οἱ ἱερεῖς εἶδον οἱ ἀνέλκοντες αὐτούς, καὶ ἐφοβήθησαν, καὶ φοβηθέντες ἀφῆκαν τὰ σχοινία, ἔπεσον καὶ ἐτελεύτησαν. καὶ ἐλυπήθη Δαρεῖος λίαν· καὶ ἀπετμήθησαν αἱ κεφαλαὶ, τεσσαράκοντα ὄντων τῶν ἀνελκόντων.* Illud *βασιλικὸν ὄρος* Diodori unum idemque est cum *διττῷ ὄρει* Ctesiae a), quo sibi Darius sepulcrum comparari iussit. Non modo spatium, quo haec sepulcra, teste Diodoro; a palatio distabant, sed tota descriptio plane quadrat cum *cryptis illis monti* Rachmed incisis b), quas sepulcrorum usui inserviisse, ex earum interiori natura omnes fere peregrinatores uno ore contendunt. Extra omnem dubitationem positum mihi videtur, montem Rachmed eundem esse, quem *regium* Diodorus, *duplicem* Ctesias appellat, sepulcra vero, ex eorundem scriptorum testimonio ei incisa, eadem esse quae e regione ruderum Tschil-Minar etiamnunc sese spectanda praebent, ideoque eorum altero conditum fuisse Darii *Hystaspis* filii corpus c). Insigniter sepulcro conveniunt, quae in eius fronte conspiciuntur anaglypha. Tota facies ex duabus partibus constat; inferior pars columnas habet quatuor, inter quarum medias porta conspicitur, quae vero speciei tantum causa adfuit d), introitum enim non effecit e). Superior frontis pars regem sistit arcum praegrandem manu tenentem f), ante aram stantem, in qua

z) Herodotus Wesselingii p. 815.

a) Mons idcirco dictus fuisse videtur duplex, quod lunae falcis instar est ab extrema parte.

b) Singula hoc loco argumentis probare, tam abhorreret a lege quaestionis propositae, quam superfluum foret, quum alii iam res probaverint.

c) Heeren's Ideen I. 1. p. 248.

d) Une fausse porte — jamais il n'y eut là de porte, Chardin VIII. p. 307.

e) Inferior portae pars fracta iam est, ab opum cupidis ut videtur, ita ut irrepant qui interiora examinare student; multum tamen abest ut introitum hoc foramen effecerit, quo tempore sepulcrorum usui adhuc respondebant cryptae. Sepulcra vel aditus habuerint necesse est subterraneos, nondum inventos, vel tenuerint, iure statuas, Persae artificium, quo, immissis sepulcro corporibus, lapides ita caemento iungerent, ut nec rima ulla appareret postea, nec, illaeso lapide, aperiri unquam posset porta.

f) Huc referenda videtur inscriptio, qua insignitum fuit Darii sepulcrum, quamque ex

ſit, prolata tamen ſunt a viris eruditis, quorum haec maximam probabilitatis ſpeciem prae ſe ferunt, illa adeo ita comparata ſunt, ut dubitationi locus omnino non relinquatur. Heerenii inprimis eſſe, quae certa nobis de praeſtantiſſimo illo monumento conſtant, nemo facile inſicias ibit.

1. Planitiem hodiernam Merdeſtanam occupavit quondam Perſepolis.

Peregrinatorum de campo Merdeſtano narrationes ſi comparaveris cum veterum ſcriptorum nuntiis, patebit credo, fuiſſe hanc ipſam planitiem regionem illam totius Perſiae olim celebratiſſimam, ubi Perſepolis quondam ſita fuit. Fluvius Bendemir, veterum Araxes, urbis ſitum tibi indicat. Rudera vero longe lateque ſparſa docent, vel totam hanc planitiem, vel permagnam eius partem occupaſſe urbem illam clariſſimam. Ex qua ſola re ſi ſequeretur, rudera Tſchil-Minar aedificii alicuius eſſe, quod ad ipſam urbem quondam pertinuerit, multum adhuc abeſſet, ut monumenti uſus et conſilium inde pateret. Cum enim maximo ambitu eſſet Perſepolis, probabile ſit, quod et hiſtorici orientales confirmant x), plura ei fuiſſe palatia, aliaque monumenta celeberrima; cuiusnam igitur ex illis rudera deprehendamus, nec ex autorum veterum narratione colligitur, nec ex ſolo ipſo monumento certo efficias. Aliunde petenda ſunt auxilia. Iure cum Heerenio explicationem incipias ab inſignibus illis artis operibus montis Rachmed. Inde enim certa aſſequi tibi licet.

2. Una e cryptis monti Rachmed inciſis ſepulcrorum eſt Darii Hyſtaspis filii.

Diodorus Siculus y) poſt memorabilem illam arcis Perſepolitanae deſcriptionem ita pergit: *ἐν δὲ τῷ πρὸς ἀνατολὰς μέρει τῆς ἄκρας τέτταρα πλέθρα διεστηκὸς ὄρος ἐστὶ τὸ καλούμενον βασιλικὸν, ἐν ᾧ τῶν βασιλέων ὑπῆρχον οἱ τάφοι. πέτρα γὰρ ἦν κατεξεσμένη, καὶ κατὰ μέσον οἴκους ἔχουσα πλείονας, ἐν οἷς σηκοὶ τῶν τετελευτηκότων ὑπῆρχον, πρόσβασιν μὲν οὐδεμίαν ἔχοντες χειροποίητον, ὑπ' ὀργάνων δέ τινων χειροποιήτων ἐξαιρομένων τῶν νεκρῶν δεχόμενοι τὰς ταφάς.* Cui deſcriptioni adiun-

x) LANGLES *memoire hiſtorique ſur Perſepolis* p. 209.

y) XVII. §. 71. Tom. II. p. 215. ed. Weſſeling.

MÜNTER *r*). MONGEZ quoque, in dissertatione sua de Persepoli *s*), nonnullis rebus cum Heerenii sententia congruit, nullo tamen loco, quod miror, eius mentione iniecta. HIRT *t*) nuperrime rudera Tschil-Minar censurae subiecit, persuasus neutiquam finitam esse post Heerenii labores, de Persepoli disquisitionem. Sed vereor, ne vir doctissimus rem magis a vero averterit, quam certiorem effecerit. Rudera illa ex eius opinione reliquiae sunt monasterii *u*), quod Magis condidit Darius, ut corpus suum, quod hic post mortem condiri voluit, custodirent. Architecturae indoles Bactro-Indica idcirco non esse videtur Hirtio, quod testimonio putat carere, Bactriam ante Alexandrum cultura eminuisse *v*). Monumentum ex eius sententia prae se fert indolem Aegyptiacam, imo perfectum est ad effigiem sepulcri Osymandyae *w*). Nec tamen Aegyptiacam solam artem, sed Graecorum quoque architecturae indolem prae se fert, eamque duplicem, veterem scilicet et recentiorem. Veteris artis indicia invenit in ornamentis sepulcri, recentioris aevi sunt columnae, Sassanidarum tempore operi adiectae!! *Quae sententia*, omnibus ceteris rationibus procul habitis, solo tabulae nostrae VIII. fig. a. aspectu refellitur. Capitulum ibi expressum, Sassanidarum tempori procul dubio tribuendum, aliud plane est, ac quod habent columnae Persepolitanae.

VI. Quae iam de Persepoli effecta sint per eruditorum labores?

Quamquam nostra de Persepoli notitia neutiquam ita iam est comparata, ut criticorum dubitationibus ex omni parte satisfactum sit

r) *Versuch über die keilförmigen Inschriften zu Persepolis* 1802. p. 10.

s) *Memoires de l'institut national, Litterature et beaux arts*, an. IX. T. III. p. 212.

t) *Abhandlungen der Königlichen Akademie der Wissenschaften zu Berlin* 1812-13. *Historisch-philologische Klasse* p. 40.

u) Ueberreste eines Klosters welches Darius für den Orden der Magier erbauen liess, HIRT. p. 48.

v) Cf. infra quae de Bactria eiusque monumento, omnium in Persia antiquissimo, dicemus.

w) DIODOR. SIC. I. c. 47. — Non nova est haec sententia, nam DE BOCK (*essai sur l'histoire du sabeisme*. p. 45.) tale quid innuerat.

fontes ſunt, quibus ducibus Perſepoleos explicationem inſtituit *m*). Quae quidem explicatio licet non ex omni parte vera ſit, ingenioſa ſemper erit. Ex Herderi ſententia monumentum fuit regia, ad effigiem ſtructa palatii Schemſchidis *n*); anaglypha illa ad inſtar Schemſchidis imperii comparata, pompam repraeſentant, occaſione novi anni Noruz dicti habitam *o*). Haec de palatio, de ſepulcris nihil. Quae ſi computamus, diſcimus quidem, quid fama Orientis de monumenti tempore et origine referat, de eius autem vero tempore et autore certiores non ſimus; dies enim ille Noruz, aeque ac Schemſchides rex, ad fabuloſa tempora recurrit. In monumentis vero antiquis explicandis ita procedendum videtur, ut primum videamus quid hiſtoria de iis moneat, in cuius quidem auxilium fama interdum vocari poteſt; nec tamen fama pro hiſtoria nobis habenda eſt, nec ex ea explicanda ſunt monumenta, quae ipſa ortum dederunt iſtis fabulis. Herderus ipſe contendit, fabulas illas eſſe efformatas per hoc monumentum *p*). Quam parum vero hiſtoriam curent Orientales in ſuis artis operibus interpretandis, omnia fere docent, de quibus hariolati ſunt. Cuius omnino autoritatis eſſe poteſt Firduſius poeta ſeculi p. Chr. n. undecimi, qui ipſe nunquam Perſepolin vidit? fando accepit, quae profert, quaeque non raro falſa ſunt; loquitur inter alia et de bobus, qui nulla monumenti parte conſpiciuntur.

Alia plane via, digna tanti nominis hiſtorico, ingreſſus eſt HEERENIUS *q*), praeceptor meus ſumma pietate ad cineres usque colendus. E ſcriptoribus Graecis florenti Perſarum imperio coaevis explicavit Perſepolin. Ea protulit, in quibus haud dubie quieſcendum erit, donec inſcriptiones certa et indubitata ratione explicatae fuerint. Heerenii explicationem ex maxima parte amplexus eſt MÜN-

m) HERDER de Perſepoli egit, primum: *Zerſtreute Blätter, Sammlung* 3. 1787. deinde: *Perſepolis eine Muthmaſsung* 1798. poſtremum: *Sämmtliche Werke, zur Philoſophie u. Geſch.* T. I. 1805.

n) HERDER'S *Werke* I. p. 71.

o) HERDER l. c. p. 78.

p) *Herderi* (l. c. p. 213.) ipſa verba ſunt haec: *So bildete ſich die Geſchichte Schemſchids an dieſen Kunſtwerken, den Trümmern einer alten Zeit, neben einer unverſtandenen Schrift aus.*

q) HEEREN primum de Perſepoli egit: *Ideen*, ed. 1. 1796. Tom. II. p. 180. poſtremum: *Ideen* I, 1. p. 232. ed. 3.

Bailly *d*), quorum hic pro palatio accipit monumentum, conditum a Schemschide, qui inde ab anno 3209. ante Chr. regnavit. In medio reliquit Ousely, rudera Tschil-Minar utrum templi sint Elymaide ab Antiocho direpti, an Persepoleos scriptorum Graecorum, an originem debeant Arsacidarum dynastiae *e*). Primum fieri non posse, alterum vero et tertium probabilitatis speciem prae se ferre, contendit Vincent *f*). Eodem errore circumveniri sese passus est Olaus Tychsen, qui, falsa inscriptionum interpretatione deductus, Arsacidarum temporibus Persepolin tribuit *g*). Verum in eo vidit vir, cuius dissertatiunculam publici iuris fecit Ousely *h*), quod Persepolin Persiae habet metropolin, eiusdemque palatium fuisse perhibet, quod iam in ruderibus Tschil-Minar deprehenditur; falsus vero in eo est, quod ex solo Firdusio explicanda putat eius anaglypha. Eadem, quam vir ille indicavit, via ingressus Hagemann, ex Firdusio anaglyphorum dedit explicationem *i*). Architecturae indolem inprimis examinavit eamque Aegyptiacam esse statuit Caylus *k*); rudera, ut contendit, templi sunt, non palatii. Ad quam aetatem vero referenda sit eius origo, rationes et dubitationes attulit multas, incertum tamen reliquit. De monumentorum origine et usu pauca disputavit d'Hancarville *l*); fusius egit de anaglyphis, quae acutius saepe quam verius ex veterum Persarum religione explicare studuit. Indorum artis et mythologiae vestigia interdum sibi deprehendisse videtur.

2. Scriptores qui explicationem totius monumenti dederunt.

Herderus, in sua explicatione, famam sequitur Orientis; scriptores serioris aetatis, inter quos praecipue Mirkhondus et Firdusius, fontes

d) *Histoire de l'astronomie* anc. p. 354.

e) Ebn Haucal, preface p. XXV.

f) Ancient commerce. I. p. 487.

g) Olai Gerhardi Tychsen *de cuneatis inscriptionibus Persepolitanis lucubratio*, 1798.

h) *Oriental Collections* I. p. 167.

i) *Monumenti Persepolitani e Ferdusio illustratio.* 1801.

k) *Histoire de l'academie des inscriptions.* XXIX. p. 118.

l) *Supplément aux recherches sur l'origine, l'esprit et les progrès des arts* p. 113.

deinde vero de iis agam, qui interpretationem totius monumenti susceperint.

1. Scriptores qui in universum de Tschil-Minar egerunt.

Facillimam sane omnium monumentorum explicandorum rationem inivit WITTE *v*), qui totum opus terrae eruptioni tribuit. Refutavit eum, vix hoc honore dignum *Niebuhrius x*). Eodem fere loco habendus est DE ROESCH, qui nuperrime modo de Persepoli insanivit *y*). Totum opus ex istius hominis opinione structum est a *Lamech* opera *Daedali*, post bellum Troianum, quo quae fortiter pugnaverit Lamech, monumenti anaglypha exhibent. Bellum vero Troianum non illud est, quod vulgo habetur, sed Medos inter et Persas. Persia enim est vetus Troia, Media Europa, Assyria Asia. Inscriptiones cuneiformes, lingua Germanica compositae, stemmata exhibent regum inde a Kain usque ad Lamech. Habeat sibi! — Scriptorum orientalium de Persepoli sententias enumeratas habes apud Anglesium *z*) et Herbelotum *a*). Secundum eorum alios, condita sunt illa monumenta, tempore nostrum aevum praecedente, *Praeadamitico*, quod vocant. Alii vel Huschencum vel Tamuram, Schemschidem, reginam Homai, aliosque autores habent. Fuerunt quoque qui Salomoni opus tribuerent. Nihil fidei his omnibus deberi, nullo eget testimonio; nihilo secius tamen fabulis illis aures praebuerunt multi. — WILLIAM IONES Tschil-Minar rudera habet templi, exstructi quo tempore religio Sabaica inter Persas viguit *b*), imperantibus scilicet Pischdadiis. Cui sententiae consentanea referunt DE BOCK *c*) et BAYL-

v) *Ueber den Ursprung der Pyramiden in Aegypten und der Ruinen von Persepolis von* SAMUEL SIMON WITTE 1789. *Vertheidigung des Versuchs über etc. von* WITTE 1792.

x) *Neues deutsches Museum* 1790. p. 1179.

y) *Allgemeine Literatur-Zeitung* Nr. 92. Apr. 1817. p. 730.

z) *Mémoire historique sur Persepolis*, in: *Collection de voyages* III. p. 201.

a) D'HERBELOT, *bibliotheque orientale* s. v. Estekhar.

b) *Dissertations and miscellaneous pieces of Asia* I. p. 198. IONES's *works* I. p. 88.

c) *Oeuvres diverses* I. p. 50. — *Essai sur l'histoire du sabeisme* 1787. — BÜSCHING'S *Magazin* XVII. p. 183

partem praebet, qua primum oculis obiiciuntur duo parietes, in quorum utroque animalis cuiusdam fabulosi figura colossica excisa est. Quatuor deinde sitae erant columnae, quarum duae adhuc supersunt, quas iterum similes excipiunt parietes, similibus instructi animalibus. Introitus hic fuisse videtur totius aedificii. Inde ad manum dextram iterum per scalas ascensus est ad secundam monumenti partem, octo pedes priori altiorem. Ibi columnae sitae sunt, quinquaginta pedum altitudine, eaque crassitie, ut trium hominum amplexum expleant; totum aedificium ab iis nomen traxit. Parietes scalarum ornati sunt diversis anaglyphis, quae cum hominum figuras, pedum duorum et dimidii altitudine, tum animalium inter se certantium effigies sistunt. Aedificium hac parte ut monti proximum, ita et ambitu maximum est; parietes multis figuris instructi sunt, inter quas regem sella regia sedentem non ignores. Alia minoris structurae aedificia inde ad occidentem versus sita sunt, quae, quum iterum solum elatius occupent, tertiam totius operis partem efficere dici possunt. Remotioris haec esse videntur aetatis quam cetera; sculpturis aeque ac omnia reliqua multis abundant.

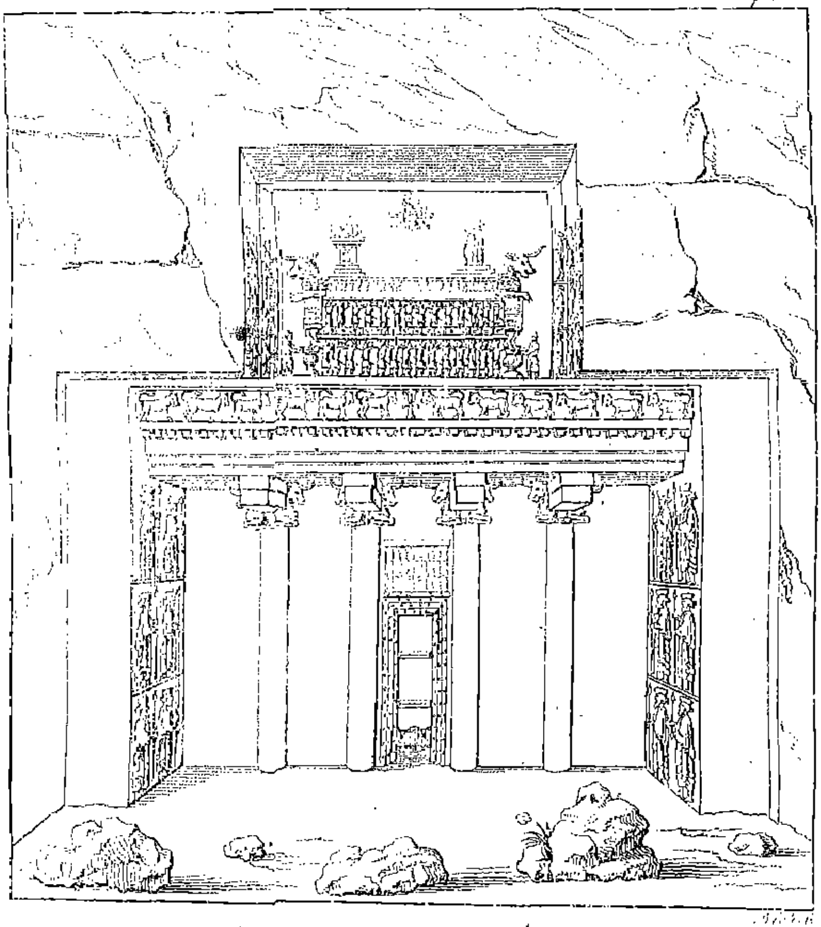
E regione huius aedificii mons Rachmed monumentum spectandum praebet quam maxime memorabile. Magna lapidum moles mediae fere montis rupi exemta est, ut perpendicularis fieret superficies, quam deinde multis sculpturis perpolite omnibus incisis ornavit artifex. Totum hoc, inter Persepolitana facile gravissimum artis opus sistit, ex Chardini effigie LXVII, tabula nostra I. Frontis latitudo septuaginta et duorum pedum est, altitudo centum et triginta. Simile opus paululum inde meridiem versus in eodem monte excisum est; a quo iterum quartam horae partem distat tertium eiusdem generis anaglyphum, non prorsus vero perfectum.

V. Commentatorum recensio.

Peregrinatores fere omnes quum nec historiae nec artis cognitione valde essent inbuti, minoris momenti habendi sunt quoad Persepolitana explicanda. Eorum igitur sententias excludit haec mea enumeratio. Reliqua vero explicandi conamina ita afferam, ut primum de iis viris eruditis loquar, qui vel in universum de Persepoli sententiam protulerint, vel partem eius explicandam sibi sumserint;

 deinde

Tab. I. p. 11.



Sepulcrum Darii Hystaspis

depicta est. Inscriptiones quam plurimae depingendae restant r); ex quibus, accurate depictis et inter se collatis, quum multa haud dubie peti possint, digna inprimis est haec monumenti pars peregrinantis futuri diligentia. Certiores facti sumus solummodo de iis architecturae operibus, quae *supra terra* inveniuntur: nemo unquam in lucem protraxit, quae vel terra obruta, vel ipsa arte *sub terra* condita sunt. Multa eius generis restare, et ratio fidem facit, quod semper fere talia aedificia sua quoque habebant subterranea, et peregrinatores nos edocent s). Multi restant cuniculi, qui, ut videtur, cohaerent cum illis sepulcris monti incisis; nemo penitius eos investigavit. Ita nec cohaerentia singularum aedificii partium indagata est, quae si inveniretur, multum faceret ad consilium certius definiendum, ad quod inmensa haec monumenta constructa sunt. Optandum igitur est, ut peregrinatores futuri ad ea inprimis mentem advertant, quae iam minus cognita illic nobis restant. Temporis angustiis solummodo excusandus est Kinneirus, quod una tantum pagina Persepolin obsolvit t). Quam maxime dolendum est, Morierum u) non primo proposito stetisse, describendi scilicet ea, quae a peregrinatoribus hucusque essent omissa, et indicandi, in quibus discrepantium scriptorum partibus standum esset. Generali enim eius descriptione nihil lucramur; notissima iterum nobis offeruntur.

IV. Descriptio.

Aedificium ex nigro marmore, quod vicinus mons suppeditabat, ea arte constructum est, ut multis partibus vix rimam cognoscas inter ingentes illas moles marmoreas, sine ullo caemento iunctas. Totum opus, cuius quadrata fere est forma, amussi quidem non semper servata, murus ex omni regione, excepto latere orientali, circumdat, qui a septentrione ad meridiem sexcentos, ab occidente vero ad orientem, qua mons muro finem inponit, quadringentos circiter passus aequat. Totius operis in formam theatri structi tres omnino sunt partes, quarum altera altera eminentior est. Duplex scala ita comparata, ut decem equites, uno iuxta alterum locato, sine molestia ascendere eam possint, aditum ad inferiorem partem

r) NIEBUHR II. p. 150. s) CHARDIN VIII. p. 329.
t) p. 77. u) p. 129.

vix temporis iniuriam experta sunt *l*). — Amplam tabulis suis subiunxit descriptionem, omnem dimensionem ad pedum et passuum mensuram reduxit, singulas aedificii partes bene distinxit et accurate disposuit. In explicandis ruderibus tantam approbavit scientiarum copiam, ut multi, qui talem eruditionem pictori convenire diffidebant, aliorum opibus ex hac parte instructum, doctiorumque opera adiutum eum perhiberent. Le Bruynii tabulas, adhibitis nonnullis Chardinianis, depictas habes in libro cui titulus: *Persepolis illustrata: or, the ancient and royal palace of Persepolis in Persia, destroyed by Alexander the Great, about two thousand years ago; with particular remarks concerning that Palace, and an account of the ancient authors who have wrote thereupon. Illustrated and described, in twenty one Copper plates. London* 1739. Opus splendidum, totum aeri incisum. Autoris nomen ignoratur *m*). Sequitur iam Carsten Niebuhr *n*), nulli vel veritatis studio, vel diligentia et acri indicio secundus. Non tot quidem ac *De Bruynius* et *Chardinus*, itinerario addidit tabulas, in iis vero quas dedit, ab eius partibus semper stabis. William Francklin *o*), quamquam celerius rem absolvit, quam ut descriptoris officio ex omni parte satisfacere potuisset, descriptionem tamen exhibuit melioribus semper accensendam. Levioris momenti sunt, quae post eum praestitit Morier *p*). Effigies monumenti e longinquo desumta vix claram tibi excitabit imaginem.

III. An ex omni parte rudera Tschil-Minar nobis innotuerint?

Quum tot tantorumque virorum diligentiam exercuerint rudera Persepolitana, oriri fortasse posset opinio, omnia ad ea indaganda et exploranda iam praestitisse peregrinatores, nobisque ex omni parte ea explorata esse et percognita. Secus res se habet; imo, post tot tantosque labores iis inpensos, nostra eorum notitia haud perfecta est. Tota figurarum in illis ruinis conspicuarum multitudo, teste de Bruynio *q*), numerum efficit 1300; minima earum pars nobis depicta

l) Cf. *Morieri* iudicium quo satis perstringitur *de Bruyn* (p. 134.).

m) *Nova acta eruditorum*, an. 1741. p. 205.

n) II. p. 121.

o) *Tour from etc.* p. 198.

p) p. 129.

q) IV. p. 353.

re longe cedit Chardino. ENGELBERT KAEMPFER *d*) decem annos poſt Chardinum Perſepolitana deſcripſit, diligentia eius aeque ac notandi obſervandique acumen cum in toto eius itinerario, tum in hac quoque deſcriptione ubique agnoſcuntur, quod eo magis mirandum, quum triduum tantum Perſepoli inpenderet. Nonnulla, e. c. columnas accuratius quam ceterorum quispiam deſcripſit. Tabulae aeri inciſae multo deteriores ſunt iis, quas dedit Chardinus, ipſe artem delineandi quum non teneret, effigies per alios perfici curavit, qui aeque ac chalcographi ſumma negligentia, ut ipſe confitetur *e*), rem abſolverunt. HERBERT DE IAGER *f*) (1693.). De eius ruderum deſcriptione, ob idioma, quo compoſita eſt, iudicare nequeo. Effigies ruderum in multis rebus cum veritate non congruit. GEMELLI CARERI *g*); quum tanta iam praeſtiterint, qui ei praeceſſerant, levioris momenti ſunt quae dedit. Accedit, quod de ipſo itinere, an unquam fecerit Careri, dubitant viri docti. Dubitationi locum dat, quod *Des Landeſii* tabulas aeneas ſuo itinerario inſeruit. Bene quoque de Perſepoli meruit WILSEN, qui (1694.) effigiem ruderum ſatis bonam ſibi communicatam prodire iuſſit *h*), nulla quidem deſcriptione adiecta. DE BRUYN *i*) pictor fuit et artis ſuae excolendae cauſa praecipue itinera inſtituit. Trimeſtre ſpatium Perſepoli vacavit. De tabulis eius aeri inciſis dubitaverunt viri docti, an cum veritate congruant? Iure cavebis, ne in iis rebus, quibus a *Chardino* et *Kaempfero* discrepat, fidem ſtatim habeas pictori illi. Quamquam acerrime tabularum ſuarum fidem libellulo contra Chardinum inprimis emiſſo defendere ſtuduit *k*): vix tamen negabis, multa ex parte peccaſſe De Bruynium. Quod vero mirum eſt in hac re, ſemper fere vitium commiſit Chardiniano contrarium. Res deteriores ſaepe reddit quam revera ſunt; fracta et deleta indicat, quae vix

d) *amoenitates* p. 207. *e*) p. 340.

f) VALENTYN *Oud en Nieuw Ooſt-Indien* T. V. p. 221.

g) *Giro del mondo* T. II. p. 251.

h) *Philoſophical Transactions* XVIII. p. 117. Nr. 210. — *Philoſoph. Transact. abridged.* III. p. 526.

i) *voyages* IV. p. 301.

k) CORN. DE BRUYN'S *Aanmerkingen over de Printverbeeldingen van de overblyfzelen van het oude Perſepolis, uytgegeven door de H. H. Chardin en Kempfer.* Verſio Franco-Gallica huius libelluli exſtat: *voyages* V. p. 305.

pulcri monumentorum *Nakſchi-Ruſtam.* BABTISTE TAVERNIER y) idcirco nominandus eſt, ut miremur hominem ita ſenſu hebetem, ut verum iudicaret, quod de Perſepoleos ruderibus tulit iudicium ſtupidus quidam Batavus, dicens: *vix eſſe operae pretium ut ad ea ſpectanda a via paululum deflectat peregrinator.* Paulo meliori animo fuit DES LANDES z); perfunctoriae ſuae deſcriptioni tabulam aeneam adiecit, ex alia quidem parte cum veritate congruam, ex alia vero falſam: ſic e. c. columnas ne ad tertiam quidem altitudinis partem delineavit; omiſit earum omnium capitula. IANSSON STRUYS a) haud dubie nunquam Perſepolitana vidit. Ex comparatione eius deſcriptionis cum aliorum relationibus, mendaciſſimus aeque ac literis parum cultus arguitur. Effigiem Perſepoleos quam addit, riſum unicuique movere debet.

Quae hucusque innotuere omnia, ita erant comparata, ut in univerſum quidem rudera percognita haberes; ſed perfectam eorum imaginem idcirco tibi ex omnibus illis deſcriptionibus fingere non poteras, quod tabulae aeneae, quibus egere non poſſumus, ad antiquitatis monumentum prorſus percognoſcendum, vel nullae vel parum ſatisfacientes deſcriptionibus adiectae erant. Quae hac in re deſiderabantur, praeſtiterunt *Chardin, Kaempfer* et *Le Bruyn.* IEAN CHARDIN b) ter viſitavit rudera Perſepoleos, eius deſcriptio perampla eſt et accurata, de multis rebus primus ille verum vidit, hinc et nunc inter deſcriptores primarium tenet locum. Quod rerum explicationem attinet, quam maxime dolendum eſt, defuiſſe ei veterum ſcriptorum intimam cognitionem, quam ſi tenuiſſet, quoad monumentorum explicationem praeſtitiſſet haud dubie vix ſuperanda. Dolendum quoque, nec ipſum delineandi artem tenuiſſe; effigies magna quidem diligentia a pictore illo notiſſimo *Grelot*, cui Conſtantinopoleos deſcriptio debetur, perfecta ſunt, pulchriora vero rudera reddunt, quam revera eſſe et ratio fidem facit et recentiores peregrinatores docent; multa quae exeſa ſunt tempeſtatis iniuria, ex proprio arbitrio in tabulis ſuis reſtituit. Eodem tempore (1674) quo Chardinus ultimo rudera viſitavit, PIETRO BEMBO c) Tſchil-Minar deſcripſit, qui, quamquam in aliis accuratiſſimus, hac tamen re

y) T. I. p. 592.

z) *beautez de la Perſe* p. 55.

a) p. 188.

b) VIII. p 241.

c) MORELLI, *diſſertazione* p. 55.

circa medium feculi decimi fexti, effigiem reliquiffe Perfepoleos, eiusque columnas in *doricum* ordinem retuliffe; falfum hoc eft, nullo fui libri loco de Perfepoli agit *Serlio*. Iam fequitur ANTONIO DE GOVEA, qui, Perfia redux, duo opera compofuit: *Iornada do Arcebispo de Goa* — et: *Relacam en que se tratam as guerras e grandes victorias que alcancovo o grande Rey da Persia xa Abbas. Lisboa* 1611. Hoc altero libro rariffimo, ut me edocet Langles *m*), de Perfepoli agit autor *n*), parum vero accurate, fi fides habenda Figueroae *o*): GARCIAS DE SILVA ET FIGUEROA *p*) (1617.) primus cui defcriptoris nomen debetur. Magnificentia huius monumenti, ut fas erat, valde commotus, accurate et fatis copiofe rudera defcripfit, ita ut multos recentiorum defcriptorum longe poft fe relinquat. Depingi rudera iuffit, ut ex nonnullis itinerarii locis *q*) apparet; iconibus verfio eget. Scripfit quoque epiftolam *r*), qua fuccinctam Perfepoleos defcriptionem dedit. PIETRO DELLA VALLE *s*) eodem fere tempore copiofe defcripfit rudera, quorum et effigies perfici iufferat, quae vero quod fciam nunquam prodierunt *t*). Bonam tenebat veterum fcriptorum cognitionem. THOMAS HERBERT *u*) nonnulla quidem habet haud negligenda, multis tamen locis veftigiis ingreditur Figueroae, quem ut affequatur, multum abeft. ALBRECHT VON MANDELSLOH *v*) perfunctoriam modo defcriptionem exhibuit, cui illuftrandae falfam plane ruderum effigiem adiecit. DE THEVENOT *w*); lubenter fubfcribo Chardini de Thevenoto iudicio: *Thevenot homme fort exact dans les obfervations x*). Delineatam exhibet frontem fepulcri

m) *Voyages de Chardin* VIII. p. 245. — Ipfe librum non vidi, quod bibliotheca Gottingenfis, quae priorem poffidet, altero caret.

n) p. 30.

o) p. 163.

p) *ambaffade* p. 144.

q) p. 150. 158.

r) Latine verfa eft epiftola fub titulo: *Garciae Silva Figueroa Philippi III. ad Perfiae regem legati de rebus Perfarum epiftola V. Kal. an. MDCXIX. Spahani exarata. Antverpiae MDCXX.* Plures annos prior itinerario prodiit.

s) *voyages* V. p. 308.

t) DES LANDES p. 55. — Tabularum, quas continet verfio huius itinerarii Germanica Genf 1674, una Des Landefii, altera Mandelslohi eft.

u) *voyages* p. 236.

v) *Reyfebefchreibung* p. 12.

w) *fuite du voyage* II. p. 277.

x) CHARDIN VIII. p. 292.

I. *Situs et nomen.*

Spatiofa planities, a vico hodierno Merdaſt, Merdeſtana dicta, cui ab occidente fluvius Bendemir, veterum Araxes, ab oriente mons Rachmed fines conſtituit *b*), tota fere ruderibus conſperfa eſt. Inter ea vero longe ceteris omnibus eminent, quae fita (fub 39° latitud. fecundum Niebuhri obfervationem) *c*) ad radices montis Rachmed, ab oriente ipfo monte inſtar lunae falcis circumdantur, ad occidentem vero frontem praebent planitiei, vaſtiſſima fcilicet rudera Perfepolitana proprie fic dicta. Vulgo dicuntur Tfchil-Minâr (چهل منار) h. e. quadraginta columnae, non idcirco, ut Niebuhro videtur *d*), quod Muhamedani, quum hoc loco potirentur, quadraginta hic inveniebant columnas; fed numero rotundo, quem vocant, dicuntur *Tfchil-Minar*, quae et alias vocantur *Hezar-Sutun* (هزار ستون) *h. e. mille columnae e*). Aliis quoque nominibus appellantur a Perfis: *Tacht-Schemfchid* (تخت جمشيد) *palatium Schemfchidis*, et *Chauneh-Dara* (خانه دارا), *domus Darae h. e. Darii f*).

II. *Defcriptorum recenfio.*

Primus peregrinatorum Europaeorum, cui ruderum Perfepoleos notitiam debemus *g*), eſt Iosaphat Barbaro *h*) (a. 1471.), qui monumenti anaglypha de Deo patre, Salomone et Simfone accipit. *Concifius* de ruderibus egerunt Geofrey Ducket *i*) (1568.) et Antony Shirley *k*) (1598). Refert *Figueroa l*), clariſſimum illum Italum Sebastian Serlio, in libro fuo, quem de architectura compofuit, circa

b) Chardin. VIII. p. 243. Kaempfer p. 298.

c) II. p. 122. *d*) l. c.

e) Hyde, *religio veterum Perfarum* p. 304.

f) Langles, *mémoire historique fur Perfepolis*, in libro: *Collection portative de voyages* T. III. p. 207.

g) Errat Langles (*voyages de Chardin.* VIII. p. 245.), qui hunc honorem *Antonio de Goven* ad Perfiae regem, anno 1602, legato, convenire putat.

h) Ramusio *viaggi* II. p. 107. Verfio latina exſtat: Bizari *rerum Perficarum* hiſt. p. 474.

i) Harris, *collection* I. p. 526.

k) Purchas, *pilchrimes* II. p. 1435. *l*) p. 163.

adeo, quorum mentio fit apud veteres occidentis et orientis *s*) scriptores, minima tantum pars inventa iam est; caveas vero, ne, quae latent, interiisse putes omnia. Persis ut veteribus parum nota erat, ita nobis quoque ex parte tantum percognita est. Quum nemo fere peregrinatorum a via communi deflecteret, pauca tantum praeter ea ex tenebris prodierunt, quae obviam habebant ab Isfahano Schirasum proficiscentes, indeque portum petentes sinus Persici. Persis igitur prae ceteris digna est quae accuratius adhuc perscrutetur, primum quod primaria erat terra, ideoque plurima eaque praestantissima monumenta ibi latere credibile est; deinde quod ex eius monumentis Persarum artis indoles optime perspicitur, quum haec terra fere libera fuerit ab externa vi, quam reliquae terrae omnes expertae sunt; accedit quod in iis ipsis monumentis quae iam inventa et descripta sunt, multa praestanda restant peregrinatoribus futuris, nonnisi obiter enim eorum plurima cognovimus.

CAPUT I.

Persepolis vulgo Tschil-Minar.

Monumenta Persepolitana, tota Persia facile praestantissima, quum tot eruditorum clarissimorum ingenia exercuerint, et omnino disquisitio de iis ita comparata sit, ut tempus toti huic commentationi addictum vix sufficeret ad solam Persepolin illustrandam: Amplissimus Philosophorum Ordo non plane quidem exclusit hanc gravissimam monumentorum Persicorum partem, iure vero ipsa quaestione proposita coarctavit eam hisce verbis: *Persepolitana breviter tantum recenseantur.* Quae quidem lex, si quid video, non hoc sibi vult, ut mera descriptio ruderum afferatur, quippe quae nullius usus foret rei literariae; sed ita amplissimi ordinis voluntati me satisfacturum speravi, si praecipue demonstrarem, quae praestiterint in Persepolitanis describendis et explicandis viri eruditi *a*).

s) Inprimis apud *filium Haucali.*

a) Scriptorum, qui de Persepoli egerunt, enumerationem, quam sine adiecta censura dederunt Meusel (*biblioth. hist.* I. 2. p. 41.) et Langles (*voyages de Chardin* T. VIII. p. 245.), quam maxime mancam esse, facile apparebit.

initio sui imperii, ut induerentur veste Cyri, ut immolarent diis, utque initiarentur a Magis sacris regiis *m*). Haec aliaque effecerunt, ut, licet non regias sedes in Perside habuerint Achaemenidae, licet mercaturae faciendae secundiores fuerint aliae terrae, Persis tamen Persarum caput regni et patria haberetur. — Nec, Achaemenidarum imperio everso, cessit eius celebritas; nam Parthorum tempore, quamquam aliquatenus fracta, sub propriis tamen erat regibus *n*). — Praecipue vero Sassanidae, qui a Cyri stirpe se oriundos gloriabantur, semperque operam dabant, ut imperii Persici vetus gloria revocaretur *o*), in hac provincia regias sedes habebant, ad eamque exornandam quam maxime conferebant. In quinque partes vel agros eam diviserunt et unamquamque partem ipsorum nominibus appellaverunt *p*). Quae quidem divisio seriori adhuc tempore obtinuit *q*). Ignis cultus a Sassanidis in hac terra restitutus est, ibique maxime viguit. Decimo adhuc post Chr. n. seculo nullus fuit ager qui pyreo egeret *r*).

Persis igitur ad monumenta nostra Persiae terrarum gravissima est; in ea omnis aevi artis opera restare iure opineris. Multa eorum iam temporis inventa sunt, multa alia adhuc latent. Manca est nostra huius terrae, cum veteris conditionis, tum hodierni status, cognitio. Alexander in ea non diu moratus est; bella Eumenem inter et Antigonum in regionibus versus septentrionem et occasum gesta, huius tantum partis cognitionem praebent exiguam. Romani nunquam hucusque progressi sunt. Non igitur dubitandum est, fuisse in Perside urbes, palatia, multaque alia monumenta, de quibus ne tantillum quidem nobis innotuerit per veteres. Eorum adeo

m) XENOPH. *Cyrop.* VIII. c. 7. PLUT. *Artaxerx.* c. 3.

n) STRABO p. 1059.

o) Scripsit quondam Romanis *Artaxerxes I.* (Ardeschir Babegan): sui iam esse muneris curare, ut vetus atque integrum Cyri imperium Persis restitueretur, HERODIAN. VI. 6. — Maiora adhuc sibi sumsit *Sapores I*, dum omnes illas terras, quae ad Strymonem usque fluvium et Macedonicos fines porrigerent, Persicae ditionis fuisse contendebat sibique vindicabat, AMMIAN. MARCELL. XVII. 5. *Allgem. Weltgesch.* IX. p. 578.

p) EBN HAUCAL. p. 82.

q) VINCENT'S *ancient commerce* I. p. 329. 485.

r) EBN HAUCAL. p. 85. 95.

aquilonem verſus; ab extremis eius partibus ſunt camelorum paſtores *d*). Quae quidem montana ſeptentrionem verſus, Mediae finitima, prima Perſarum ſedes fuiſſe videntur. Perſae, antiquiſſimo tempore ipſorum lingua *Artaei* (Ἀρταῖοι) appellati *e*), priusquam Aſiae victores exorti ſunt, teſte Platone *f*), paſtores erant et rei pecuariae dediti. Aſperam regionem incolebant, quae paſtores poterat efficere robuſtos et qui ſub diu iacere et totam noctem vigilare, et ſi caſtra metandum eſſet, caſtra metari poſſent. Conſentanea refert Herodotus *g*). Fuerunt igitur *Nomades* quos *Cyrus*; proprio nomine *Agradatus* dictus *h*), ad fixas ſedes redegit. Perſas ante Cyrum infimo culturae loco fuiſſe, cum illa ipſa vivendi ratio docet, tum ex aliis veterum teſtimoniis colligitur *i*), inprimis vero illud conſilium probat, quo calliſdiſſime uſus eſt Cyrus, ut dux eorum crearetur, eosque ad bellum contra Medos inſtigaret *k*), cui conſilio locus tantum eſſe potuit in homines parum cultos. Falſa igitur eſt opinio eorum, qui Perſas ante Cyrum tam cultiſſimos quam potentiſſimos habent, eosque tales illo tempore fuiſſe opinantur, qui monumenta condere potuerint, quae etiamnunc unicuique peregrinatori ſummam admirationem excitent.

A Cyro igitur primum melioris culturae ſemina ſparſa ſunt, et Perſis, ut Perſiae terrarum *prima* eminuit, ita et *primaria* ſemper habita eſt. Clariſſima haud dubie fuit Achaemenidarum temporibus. Sub Cyro in ea primum victores exſtiterunt Perſae; pugna enim hic illa cum Aſtyage commiſſa eſt, qua Aſiae imperium ad Perſas pervenit. Primae hic erant Perſarum urbes *l*), prima palatia et ſacra. Inprimis vero contulerunt ad claram efficiendam hanc terram ſepulcra regum, ſplendidiſſima ea et multis divitiis referta, prae ceteris monumentum Cyri ſumma pietate cultum. Huc venerunt reges ini-

d) STRABO p. 1057. Cf. et DIONYSIUS PERIEGETA v. 1066.

e) HERODOT VII. c. 61.

f) PLATO *de legg.* III. c. 12. Opp. II. p. 695.

g) I. 71. IX. 122. Cf. quoque XENOPH. *Cyrop.* I. 33. ARRHIAN. V. 4. PLUTARCH. *Apophthegm.* p. 172.

h) STRABO p. 1060.

i) HERODOT. I. c. 71.

k) HEROD. I. 126.

l) Ecbatana, Suſa, aliaeque urbes antiquiores quidem ſunt Perſepoli, nec tamen eae a prima origine Perſicae.

PARS A.

Perſiae terrae occidentales.

SECTIO I.

Perſis.

Praemonenda de Perſide.

Totius Perſiae terra primaria eſt *Perſis* (ἡ Περσίς) nunc *Fars* vel *Farſiſtan* dicta *a*). Limites habet: ab *oriente* Carmaniam, *meridiem* verſus ſinum Perſicum, ab *occaſu* Suſianam, ad *ſeptentrionem* Paraetacenorum et Coſſaeorum montana *b*). Terra eſt haud ita magna *c*), diſpar vero ſoli natura et aëris temperie. Ora maritima aeſtuoſa eſt ac ventoſa et fructuum inops, praeterquam palmarum. Regio vero ulterior campeſtris eſt, omnium ferax, et optima pecorum nutrix fluminibus et lacubus plena. Tertia pars eſt hiemalis ac montana, aqui-

a) De nominis etymologia quae commentati ſint viri docti, diſcas a CHARDINO (*voyages* III. p. 256.) et WAHLIO (*Altes u. neues Vorder u. Mittel-Aſien* p. 225.)

b) STRABO p. 795 et 1057.

c) Hungariam ambitu haud longe ſuperat, HEEREN'S *Ideen* I. I. p. 230.

G. A. Olivier, (1796-97.)

voyage dans l'empire Othomane, l'Egypte et la Perse. Avec Atlas A Paris, an. 9.

Edward Scott Waring, (1802.)

a tour to Scheeraz by the route of Kazroon and Feerozabad. London 1807.

Ange de Gardane (1807-8)

journal d'un voyage dans la Turquie-d'Asie et la Perse. A Paris 1809.

Iames Morier, (1808-9.)

a journey through Persia, Armenia, and Asia Minor, to Constantinople. With twenty five engravings from the desighns of the author; a plate of inscriptions; and three maps. London 1812.

Iohn Macdonald Kinneir, (1808-10.)

a geographical memoir of the Persian Empire, accompanied by a map. London 1813.

Iohn Malcolm, (1808-10.)

the history of Persia, from the most early period to the present time. London 1815.

Mountstuart Elphinstone, (1808.)

an account of Caubul. London 1815.

Henry Pottinger, (1810.)

travels in Beloochistan and Sinde. London 1816.

cui libro annexum est:

Abstract of Captain Chriestie's journal.

PARS

Pietro Bembo (1674.)

Differtazione intorno ad alcuni viaggiatori eruditi Veneziani poco noti, pubblicata da Don Iacopo Morelli, in Venezia. 1803.

Engelbert Kaempfer, (1682.)

amoenitatum exoticarum fasciculi V. auctore Engelberto Kaempfero D. Lemgoviae 1712.

Gio. Franc. Gemelli Careri, (1694.)

giro del mondo. Venezia. 1719.

Cornelis de Bruyn, (1704.)

voyage au Levant par Corneille le Bruyn. A. Rouen 1725.

In tabulis aeneis laudandis femper fere fecutus fum editionem Amftelodamenfem, quod icones exhibet multo meliores.

Iohn Bell, (1715 - 1718.)

travels from St. Petersburg in Ruffia to diverfe parts, of Afia. Glasgow 1763.

Iean Otter (1734.)

voyage en Turquie et en Perfe. A Paris 1748.

Edward Ives, (1754.)

voyage from England to India. Alfo a journey from Perfia to England by an unufual route. London 1773.

Carften Niebuhr, (1765.)

Reifebefchreibung nach Arabien und andern umliegenden Ländern. Kopenhagen 1778.

Ferrieres Sauveboeuf, (1782 - 89.)

memoires hiftoriques politiques et geographiques des voyages du Comte de F. S. faits en Turquie, en Perfe et en Arabie. A Paris 1790.

William Francklin, (1786 - 87.)

obfervations made on a tour from Bengal to Perfia. London 1790.

*** G.

Thomas Herbert (1626.).

Relation du voyage de Perse et des Indes Orientales traduite de l'Anglois (par Wicquefort). A Paris 1663.

Editiones Anglicae, perquam rarae, ornatae sunt tabulis aeneis, quarum nonnullas minori forma depictas habes in: Harris's collection I. p. 404., qui liber epitomen Herberti itinerarii continet. Versio Franco Gallica tabulis caret.

Iohan Albrecht von Mandelsloh (1633.)

morgenländische Reysebeschreibung, herausgegeben durch Adam Olearium, mit dessen Notis, wie auch mit vielen Kupffer Platen gezieret. Schleswig 1658.

Adam Olearius (1636.)

ausführliche Beschreibung der kundbaren Reyse nach Muscow und Persien, mit vielen meist nach dem Leben gestelleten Figuren gezieret. Schleswig 1663.

De Thevenot, (1663.).

Suite du voyage de Levant par Mr. de Th. Partie II. A Paris 1674.

Iean Baptiste Tavernier, (per quadraginta annos peregrinatus est, pluries Persiam adiit, ultimo 1665.)

les six voyages en Turquie en Perse et aux Indes. A Paris 1682.

André Daulier des Landes (1665.)

les beautez de la Perse, à Paris 1673.

Ian Iansson Struys, (1670.)

Straussens Reisen durch Italien, Griechenland, Lifland, Moscow, Tartarey, Meden, Persien etc., angefangen 1647 und vollbracht 1673, aus dem Holländischen übergesetzet von A. Müller. Amsterdam 1678.

Iean Chardin, (1664-1677.)

voyages du Chevalier Ch. en Perse et autres lieux de l'Orient, par Langles. Paris 1811.

Pie-

Scherif Eddin (1446.).

Histoire de Timur Bec ecrite en Persan par Chereffeddin Ali natif d'Yezd, traduite par Petis de la Croix 1723.

Abulgasi (1605.).

Histoire genealogique des Tatars traduite du Manuscr. d'Abulgasi-Bayadur-Chan par D. 1726.

Khojeh Abdulkerrim (1739.).

The memoirs of Khojeh Abdulkurreem a Cashmerian of distinction translated from the original Persian by Francis Gladwin. Calcutta 1788.

Hi tres ultimo loco nominati multum versabantur in Persiae terris orientalibus, quarum perquam manca est nostra cognitio. Multum vero abest ut nobis satisfaciant.

C. Peregrinatores.

Series peregrinatorum, qui ad nostram rem faciunt, iure incipit demum cum Figueroa. Quamquam enim itineraria, quae hoc tempus excedunt, quaeque exhibita habes in notissimis illis collectionibus *e*), geographiae in universum usui sunt, monumentis tamen Persiae cognoscendis parum tantum conferunt.

Garcias de Silva et Figueroa, (1617.) *f*).

Ambassade en Perse depuis 1617 iusqu'en 1624, traduite de l'Espagnol par de Wicquefort. A Paris 1667.

Editio Hispana princeps tam rara est, ut ne titulus quidem innotuerit.

Pietro della Valle, *viaggi in Turchia Persia ed India dall anno 1614 al 1626.* (1617.) Versio Franco Gallica: *Voyage de Pietro della Valle, à Paris 1745.*

Tho.

e) RAMUSIO, *viaggi.* In Venetia 1583. HAKLUYT, *principal navigations.* London 1600. PURCHAS, *pilgrimes.* London 1625. HARRIS, *collection of voyages and travels.* London 1705.

f) Numerus, quem uncis inclusi, annum indicat, quo iter fecit in Persia peregrinator. Editiones, quas apposui, non principes semper sunt, sed maxime usitatae, quarum titulos hoc loco paulo accuratius prodidi, quod in commentatione ipsa, praeter paginam raro quid addidi.

Mofes Chorenenfis, (floruit faeculo V. p. Chr.)

hiftoriae Armeniacae libri III., accedit epitome Geographiae. ed. Whifton. 1736.

Scriptor videtur fuiffe mediocriter tantum doctus, et maiori credulitate quam iudicio ex aliorum commentariis hiftorias fuas contexuiffe. Verum enimvero, tametfi faepius falfus eft, non continuo pro fcriptore inutili et reiectaneo debet haberi *a*). Multa de Semiramidis monumentis fabulatur.

Ebn Haucal, (floruit poft annum 902 et ante 968 *b*).

The oriental Geography of Ebn Haucal an Arabian traveller of the tenth century, translated by William Oufely. London 1800.

Orientalium omnium, qui mihi innotuere, in Geographicis facile princeps; quod iudicium auctoritate probatur, qua fuit apud alios Orientales. Nobilis Al Edrifi, Ebn Cordabah aliique veftigia Haucali filii ubique fecuti funt tefte Abulfeda *c*). Plurimas quas defcripfit regiones ipfe adiit. Ad monumenta noftra inter Orientales longe plurimum facit.

Scherif Edrifi vulgo dictus Geographus Nubienfis, (floruit anno 1150.)

Geographia Nubienfis ex Arabico in Latinum verfa a Gabriele Sionita et Ioanne Hesronita. Parif. 1619.

Opus quod exftat pro maioris epitome habetur *d*). Noftris rebus minoris momenti eft.

Abulfeda (obiit 1332).

Praeter opera hiftorica, Geographiam quoque reliquit, cui nomen dedit *Takwim al boldan* (Canon Geographicus). Totum opus, exceptis nonnullis quae iam prius a Gravio edita erant, Latine vertit Reiskius. Quae verfio inferta eft libro Germanice fcripto: *Büfchings Magazin für Hiftorie, T. IV. V.*

Sche-

a) Praefat. Whifton. p. 19.

b) EBN HAUÇAL by Oufely, *preface.* p. 2.

c) *Chorasmiae et Mawaralnarae defcriptio.* ed. Gravii p. 2.

d) CASIRI, *biblioth. Escur.* II. p. 9.

F O N T E S.

Fontium, e quibus res nostrae hauriendae sunt, duo bene statuas genera; ex eorum uno, veterum scilicet auctorum, discimus, qualia fuerint, per alterum vero, recentiorum scriptorum, edocemur, qualia iam sint praeclara illa veteris Persiae monumenta. Utrique generi intermedium quasi efficiunt ordinem Orientales, exceptis scriptoribus biblicis.

A. Scriptores Graeci et Latini.

E scriptoribus Graecis ante Alexandrum Magnum pauca ad nostram rem continent Herodotus, Xenophon et Ctesias. Per Alexandri expeditionem Persia Graecis penitius innotuit; maxime vero dolendum est, libros comitum Alexandri nostram aetatem non attigisse; attamen non prorsus interierunt, reddit eos ex parte Arrhianus, usus est iis Strabo, ambo in Persicis nostro consilio longe gravissimi. Consulendus praeterea in multis Diodorus Siculus. Neutiquam omittendus Isidorus Characenus, cuius *stationes Parthicae* multum faciunt ad situm veterum urbium constituendum. Haurienda quoque nonnulla ex Plutarcho. In aliis Iosephus iudicium tuum exercebit. Confugiendum erit saepius ad Ptolemaeum et Stephanum Byzantinum. E Latinis auctoribus Plinium praecipue et Curtium caute adibis.

B. Orientales.

E scriptoribus biblicis libri Esdrae, Nehemiae, Danielis, Iudithae, Tobiae aliique nonnunquam laudandi erunt. Maioris momenti nobis sunt Orientales recentioris aevi, ad quos transitum facit:

Moses

longe graviſſimam noſtrae disquiſitionis partem Perſica opera efficere. Quae vero ut recte ad tempora ſua revocemus, eaque, ut fas eſt, explicemus, inde iure fit initium, ubi ad certum quendam ſcopum quodammodo pervenire nobis licet. Quamquam per eruditorum conamina de Perſepoli disquiſitio non eo usque redacta eſt, ut criticorum dubitationibus ex omni parte ſatisfactum ſit, hoc tamen extra omnem dubitationem poſitum mihi videtur, eſſe monumentum ad antiquiſſima Perſarum tempora referendum. Habemus igitur, quo uti poſſumus ad cetera Achaemenidarum opera explicanda et diiudicanda. Haud procul a Perſepoli ſpectantur Saſſanidarum clariſſima monumenta, anaglypha illa e rupe exciſa, in quibus explicandis per ingenioſiſſimum aeque ac doctiſſimum De Sacyum penitius etiam progreſſi ſumus; ſcimus enim, cuinam regi e Saſſanidarum ſtirpe ea debeantur. Perſis igitur eſt, unde paratiores aeque ac tutiores, tam ad Achaemenidarum opera, quam ad Saſſanidarum monumenta illuſtranda progredi poſſumus.

Finem huius praefationis faciat *enumeratio fontium;* non omnium quidem librorum, quos in auxilium vocavi, ſed eorum modo, e quibus ipſam tractandam materiem hauſi. Scribebam Gottingae pridie Kalendarum April. a. MDCCCVI.

FON-

numenti ſitum et naturam poſtquam effeceram, ad peregrinatores converſus quaeſivi, an, quae apud illos exſtent, ab his reperta fuerint.

Praemonenda de veteri Perſarum hiſtoria commentationi addere, e conſilio non duxi, ſingula enim ſi afferre velim, longius me a ſcopo deductum iri ſcio, generalia vero ita percognita ſunt, ut iis immorari nolim. Perſarum artis opera in tot iure diſtinguuntur tempora, quot hiſtoriae Perſicae vulgo habentur periodi: Achaemenidarum, Arſacidarum et Saſſanidarum. Quum vero Arſacidarum aevo nonniſi unum monumentum, ex iis quae inventa ſunt, tribuendum videatur, ſemper fere, ſi exceperis quae hiſtoricum noſtrum aevum excedunt, vel de Achaemenidarum vel de Saſſanidarum operibus nobis agendum eſt. — Singulae, de qua egi, terrae pauca praemiſi, in quibus, praeter finium conſtitutionem et ſoli aërisque conditionis deſcriptionem, oſtendere ſtudui, quae terrae quo tempore inprimis cultura eminuerint; porro quae inventa ſint monumenta, quae adhuc latere credibile ſit; quae denique noſtra, tum veteris conditionis, tum hodierni ſtatus, cuiuscunque terrae ſit cognitio, quibusque ea debeatur.

Initium totius disquiſitionis feci a Perſide, licet veteri Mediae, vel ſi ſitum eius ſpectes geographicum, vel eiusdem antiquitatem, primus locus deberi videatur. Neglexi leviores iſtas rationes hac de cauſa: monumenta veteribus Medorum temporibus tribuenda, exceptis paucis iisque perquam dubiis, quod ſcimus, ſuperſunt nulla. Clarum igitur eſt,

et descriptis, ad quam aetatem, quemve auctorem illa referenda sint, disquireretur; adhibita tamen singularum partium explicatione." — Non igitur artis indolem, sed historiam spectat haec mea disquisitio. —

Finis ille mihi propositus non solum monumentorum tractandorum rationem, sed totius commentationis ordinem constituit. Non chronologicum sed geographicum ordinem elegi; secundum diversas Persiae provincias opellam meam dispescui; Facilius enim hac ratione omnia, quae in unaquaque terra reperiuntur, artis opera uno obtutu comprehendas; singuli quoque monumenti perfectiorem tibi fingas imaginem. Non raro accidit, ut uno eodemque loco diversissimae aetatis opera coniuncta inveniantur: eorum alia aliis libelli partibus tractabit, qui artis historiam conscribere sibi proposuerit; vix vero hoc fieri poterit ab eo, qui inprimis studet, ut clara exsistat omnium, uno loco inventorum, artis operum imago. — Continet haec mea opella, quot capita, tot singulas disquisitiones, in quibus, pro diversa materie, diversam secutus sum tractandi rationem. Nimirum unam monumentorum Persicorum partem ex solis veterum auctorum testimoniis cognovimus, alteram ex peregrinatorum nunciis; sunt vero multa artis opera, quae tum ex illis, tum ex his nobis innotuere. In quibus quidem ita egi, ut, si plura per recentiores de iis prodita inveni, ab horum narrationibus inciperem, si vero per veteres plura constabant, ab his ipsis ordirer disquisitionem: collegi enim eorum, quae ad rem facere videbantur, loca omnia, ex iisque, quatenus fieri licuit, monumen-

Graviſſima adhuc ſupereſt componenda res: quo ſcilicet fine tota noſtra inſtituenda ſit disquiſitio? Duplex, ni fallimur, in univerſum eſt de veteribus monumentis disquiſitionis genus, hiſtoricum alterum, alterum quod artes ſectatur. Potes de monumentorum auctore et aetate disquiſitionem mere hiſtoricam inſtituere; ſunt quoque, qui, in artis monumentorum indolem et naturam inquirere, ſolum ſibi finem proponant. Licet coniungi poterit utrumque conſilium, et neceſſario adeo in hac illave re coniungi debeat, alterum utique primarium habebis finem. Artis opera, niſi ita comparata ſunt, ut eorum aetas et auctor vel omnibus conſtet, vel ex ipſorum monumentorum artis indole colligi oporteat, neceſſario hiſtoricam iſtam disquiſitionem requirunt, ne, qui de artis indole quaerat, fundamentis egeat firmis ſolidisque. Cum aliarum terrarum, tum Perſiae inprimis monumenta, per Britannorum operam, noſtris temporibus magis explorata habemus. Quamquam haud contenderim, perfectam artis hiſtoriam ex iis, quae iam nobis innotuere, conſcribi poſſe, in univerſum tamen de artis veterum Perſarum indole et natura iam disquiri poterit, modo id praeſtetur, quod fiat antea neceſſe eſt. Nimirum de plurimorum Perſiae monumentorum auctore et aetate vel fabuloſa prorſus et reiectanea referunt peregrinatores, vel ſaltem in diverſiſſimas abeunt ſententias. Priusquam igitur illa de artis indole locum habere poteſt disquiſitio, neceſſario requiritur de monumentorum auctore et aetate examen. Quae quum ita ſint, eo conſilio quaeſtionem noſtram propoſitam puto, "ut colligerentur ea, quae de veteris Mediae et Perſiae monumentis nobis innotuere, collectis vero iis

et

tus et architectus, non omnia enim, quae curat ille, pensi habebit hic. Alia etiam ſunt monumenta, quae acumen exercebunt eius, qui populorum antiquorum linguam inveſtigandam ſibi ſumſerit. Quo igitur ſenſu, quove ambitu, a nobis accipiendum eſt vocabulum "*monumenta*"? Ex parte docet ipſa quaeſtio, ex parte divinabis. Verba enim quae ſubiecta ſunt: "*quorum aut apud veteres ſcriptores mentio occurrit aut adhuc reliquiae ſuperſunt*", indicare videntur monumenta architectonica: aedificiorum rudera, urbium ruinas. Quibus tamen haud dubie adiungenda ſunt ſculpturae opera, ſive ipſa illa architectonica iis inſignita ſint, ſive disiuncta ea, e rupis ſuperficie exciſa, inveniantur: attentione enim ſunt digniſſima, et per ea luce ſaepe colluſtrantur, quae, vel coniuncta cum iis, vel in eorum vicinia, inveniuntur opera architectonica. — Sed alia quoque ſuperſunt Perſarum monumenta. Non numos intelligo, excludit enim eos A. Ordo. Inveniuntur paſſim in Perſia artis opera forma minima, lapidea alia, alia ex aere fabrefacta, figuris et inſcriptionibus inſignita *), quae utrum disquiſitione comprehendamus, nec ne, arbitrio noſtro relictum video. Omitto et haec: ut enim ea diverſa prorſus ſunt ab operibus architectonicis, ita maiori iure de iis aget, qui de numis lapidibusque ſcalptis disquiſitionem ſibi propoſuerit.

Gra-

*) Nonnulla horum monumentorum deſcripſerunt WINCKELMANNUS (*Deſcription des pierres gravées du feu Baron de Stoſch.* p. 28., Winckelmann's *Geſchichte der Kunſt*, ed. 1809. I. p. 151.), CAYLUS, (*Recueil d'antiquités.* III. p. 49. Pl. XII.) et MILLIN (*Monumens antiques inédits.* T. I. p. 58. Pl. VIII.)

P R A E F A T I O.

Quaestio ab Amplissimo Gottingensi Philosophorum Ordine in annum MDCCCXVI. proposita:

"*Describantur veteris Mediae et Persiae monumenta, quorum aut apud veteres scriptores mentio occurrit, aut adhuc reliquiae supersunt, et ad quam aetatem quos auctores illa referenda sint, disquiratur. Persepolitana tamen, de quibus satis multa disputata sunt nostra aetate, breviter tantum recenseantur, numi plane excludantur.*"

Monumentum auctore Festo s. h. v. dicitur, a monendo, quidquid nos monet, sive monere potest rei alicuius praeteritae, ut libri, historiae, statuae, sepulcra, tituli, fana, porticus, ceteraque eiusmodi. Quo quidem sensu latiori quam plurima vocabulo isto comprehenduntur: quivis enim lapis vel lapicidae manum expertus, vel rudis adeo industriâ aliquo loco positus, aggeris tumuli, colles et convalles arte effectae, innumeraque alia monent te, vel monere possunt alicuius rei. Attentione digna ea omnia sunt, nec tamen pari ratione, nec uni eidemque consilio. Historicus et Geographus, qui terrae priscam conditionem velit cognoscere, nulla, quae ipsa regio, de qua quaerit, prae se fert antiquitatis indicia, vilis habebit et contemti. Aliter iudicabit artis peri-

prodiret commentatio mea, ita novam temporis moram effecit aliud, quo nihil optabilius mihi contingere potuit, et iucundius. Ab Academiae enim huius Curatoribus summis, Ordinis A. interventu, quod vix speraveram, impetravi, ut commentationi meae, haud isto honore dignae, ex largitione publica octo adderentur tabulae aeneae. Quamquam igitur paulo serior, ornatior tamen prodiit; tabulae enim ex optimis *monumentorum effigiebus, quas exhibent itinerariorum* scriptores optimi et recentissimi, desumtae, a Riepenhusii artificis clarissimi diligenti et perita manu aeri incisae sunt.

Scribebam ultimo Decembris MDCCCXVII.

PRAE-

L E C T O R I.

Annus eſt et eo amplius, ex quo Ampliſſimus Philoſophorum Ordo hanc meam qualemcunque commentationem praemio Regio ornavit; iam vero demum typis expreſſa prodit. Quod qui factum ſit, paucis te admoneo. Quum in eo eſſem, ut opellam hanc prelis ſubiicerem, en! ex Anglia ad noſtras oras afferebantur recentiſſima Britannorum in Perſia peregrinantium opera, Malcolmii ſcilicet, Elphinſtonii et Pottingeri, quae quidem licet pauca tantum ad noſtram rem continerent, ipſis iſtis paucis commentationem meam egere nolui. Malcolmii liber idcirco haud negligendus videbatur, quod tabulis nonnullis aeneis monumenta exhibet, ab aliis peregrinatoribus vel omiſſa vel negligentius depicta; reliqui vero duo quum regiones peragraverint, antea prorſus fere nobis incognitas, ob id ipſum attentione ſunt digniſſimi. Ordo A. igitur rogatus facile mihi conceſſit, ut, quae continerent auctores iſti, in uſum meum converterem. Quae vero benevolentia ut cauſa exſtitit, quominus ſtatim prodi-

FELICITATIS PUBLICAE CUSTODIBUS VIGILANTISSIMIS

BONARUM LITERARUM STATORIBUS

EMINENTISSIMIS

PATRONIS ET FAUTORIBUS SUIS INDULGENTISSIMIS

HANC SUAM QUALEMCUNQUE OPELLAM

SUMMAE VENERATIONIS MONUMENTUM

DICAT ATQUE CONSECRAT

AUCTOR OBSERVANTISSIMUS

CAROLUS HOECK.

V I R I S

GENEROSISSIMIS ET EXCELLENTISSIMIS

N I C O L A O L. B. DE D E C K E N

E T

CAROLO FRIDERICO ALEXANDRO
L. B. DE ARNSWALDT

AUGUSTISSIMO AC POTENTISSIMO BRITANNIARUM
HANNOVERAEQUE REGI

A C O N S I L I I S I N T I M I S

E T

S T A T U S A D M I N I S T R I S

MAIORIBUS ORDINIS GUELFICI INSIGNIBUS ORNATIS

ACADEMIAE GEORGIAE AUGUSTAE CURATORIBUS MUNIFICENTISSIMIS
ET SAPIENTISSIMIS

VETERIS MEDIAE ET PERSIAE
MONUMENTA

DESCRIPSIT ET EXPLICUIT

CAROLUS FRIDERICUS CHRISTIANUS HOECK

BRUNOVICENSIS,

BIBLIOTHECAE REGIAE ACADEMICAE A SECRETIS.

COMMENTATIO HISTORICO PHILOLOGICA

AB AMPLISSIMO GOTTINGENSI PHILOSOPHORUM ORDINE PRAEMIO ORNATA.

Πάντ' ἐςὶν ἐξευρεῖν, ἐὰν μὴ τὸν πόνον
φεύγῃ τις, ὃς πρόςεσι τοῖς ζητουμένοις.

PHILEM.

CUM TABULIS AENEIS OCTO.

GOTTINGAE,

E LIBRARIA RUPRECHTIO-VANDENHOECKIANA.

MDCCCXVIII.